اندیشه های اسلامی در پرتو کتاب وسنت

شناخت الله

تألیف:

دکتر عمر سلیمان اشقر

ترجمه:

گروه فرهنگی انتشارات حرمین

رد شبهات ملحدين

no-atheism.net

islamway1434

no_atheism

no_atheism

asteira

فهرست موضوعات

فهرست موضوعات..... ۱
مقدمه‌ی چاپ جدید..... ۷
پیش درآمد چاپ اول..... ۹
پیش گفتار ۱۳
مبحث اول: تعریف و بیان عقیده.....۱۳
مطلب اول: معنی لغوی و اصطلاحی عقیده ۱۳
مطلب دوم: عقاید تئوری و قلبی..... ۱٤
مطلب سوم: عقیده باوری است مبتنی بر یقین بدون شک وتردید..... ۱۵
مطلب چهارم: معتقدات اموری غیبی و نامرئی هستند..... ۱۷
مطلب پنجم: عقیده‌ی صحیح و عقیده‌ی فاسد ۱۷
مطلب ششم: اهمیت و ضرورت عقیده‌ی اسلامی ۱۹
مبحث دوم: رابطه‌ی عقیده با ایمان و شریعت ۲٤
مطلب اول: رابطه‌ی عقیده با ایمان ۲٤
مطلب دوم: پیوند و ارتباط عقیده با شریعت ۲٦
مطلب سوم: توجه نمودن به عمل ۲۷
مبحث سوم: ایمان و کفر ۲۸
مطلب اول: انکارکردن عقیده چه حکمی دارد..... ۲۸
مطلب دوم: گفتار و کرداری که کفر محسوب میشود..... ۲۹
مطلب سوم: رفتار با کفار ۳۰
مطلب چهارم: جایگاه کفار نزد خداوند..... ۳۰

مطلب پنجم: ترک واجبات و انجام محرمات ۳۲
مبحث چهارم: عقیده، فلسفه و علم کلام ۵۱
مطلب اول: فرق میان عقیده‌ی اسلامی و فلسفه و علم کلام ۵۱
مطلب دوم: موضع علما در برابر فلسفه و علم کلام ٦۷
مطلب سوم: مقایسهای میان صاحبان عقیده و صاحبان رأی ۷۲
مبحث پنجم: روشهای علما و دانشمندان در اثبات عقاید ۷٤
توضیح و رد شبهات این گروه ۷۷
نصوصی که بر صحت استدلال به احادیث آحاد دلالت می کنند ۸۲
رد دیدگاه کسانی که خبر واحد را در باب عقیده حجت نمیدانند ۸۵
عقایدی که به وسیله‌ی احادیث ثابت شدهاند ۸۷
حکم کسانی که امور ثابت شده با احادیث آحاد را انکار میکنند ۹۱
این است منهج صحیح ۹۱
شبههای که نیاز به توضیح دارد: ۹۲
دعوت مشکوک تقریب ادیان ۹۳

ایمان به خداوند ۹۷

مقدمه ۹۷
اهمیت این اصل ۹۷
مواردی که متعلق به ایمان به خداوند هستند ۹۸

فصل اول: دلایل وجود خداوند ﷻ ۹۹
اول: دلیل فطرت ۹۹
مصیبت، فطرت را پاکیزه می گرداند ۱۰۲

مشرکانی که پیامبر اکرم ﷺ در میان آنان مبعوث گردید به وجود آفریدگار اعتراف داشتند ۱۰۳
کفر مردم امروزی بزرگتر و خطرناکتر است ۱۰۵
دلیل دوم: هر آفریده را آفریدگاری لازم است ۱۰۵
برای توضیح این قا نون به مثال زیر توجه کنید ۱۰٦
دیدگاه علوم تجربی درباره‌ی این قانون ۱۱۱
عقل باید اعتراف کند ۱۱۱
اشکالاتی پیرامون به وجود آمدن جهان هستی ۱۱۲
۱ـ نظریه‌ی تصادف ۱۱۲
۲- طبیعت آفریدگار است! ۱۱٤
۳- نظریه تولد ذاتی (شبهه ای که بطلانش به اثبات رسیده است) ۱۱۵
٤-نظریه‌ی داروین ۱۲۰
تطور و پیشرفت از دیدگاه داروین ۱۲۱
۱- انتخاب طبیعی ۱۲۱
۲- انتخاب جنسی ۱۲۲
۳-صفات جدید به نسل بعدی منتقل میشوند ۱۲۲
درهم شکستن پایههای نظریه‌ی داروین ۱۲۲
۱- علم حفاری همواره ناقص بوده است ۱۲۲
۱- حلقههای مفقود میان طبقات مختلف موجودات زنده باعث ایجاد نقص در این زنجیره شده است ۱۲۳
۲- تشابه میان جنین حیوانات ۱۲۳
اشتباه داروین در تشریح مراحل تکامل ۱۲٤
شواهد خارجی، نظریه‌ی داروین را تایید نمی کنند ۱۲٦

دیدگاه دانشمندان علوم طبیعی (فیزیکدانان) درباره‌ی نظریه‌ی تکامل ۱۲۸
نظریه نه حقیقت ۱۲۹
چرا نظریه‌ی داروین گسترش پیدا کرد؟..... ۱۲۹
قرآن و نظریه‌ی داروین..... ۱۳۰
عکس این نظریه، صحیح است ۱۳۱
در پایان این مطلب..... ۱۳۷

فصل دوم معرفی الله و پیوند دادن دلها با او..... ۱۳۹
مقدمه ۱۳۹
مبحث اول: دلالت نشانیهای جهان هستی بر وجود آفریدگار..... ۱۳۹
مطلب اول: روش قرآن در استدلال به آیات جهان..... ۱۳۹
مطلب دوم: دانشمندان شگفتی‌های صنعت خدا را در آفریده‌هایش بیان می‌کنند.... ۱٦۳
نمونه های دیگری از شگفتی‌های هدایت و راهنمایی خداوند نسبت به
آفریده‌هایش..... ۱۹۸
مبحث دوم: شناخت و اثبات وجود خدا در پرتو نصوص (مباحث اسما و صفات) ۲۳٤
مطلب اول: دیدرس عقل در حوزۀ اسما و صفات خداوند ۲۳٤
مطلب دوم: مجموعه‌ای از صفات که در قرآن و حدیث آمده‌اند..... ۲۳۵
مطلب سوّم: اسمای حسنی خداوند..... ۳۰۱
مطلب چهارم: روشی که در پرتو آن می توان صفات خداوند را فهمید ۳۱۷
مطلب پنجم: اقسام صفات نزد متکلمین..... ۳۲۳
مطلب ششم: قواعد و ضوابط مهم درباره‌ی اسما و صفات خداوند..... ۳۵۲
مطلب هفتم: دیدگاه اهل سنت و جماعت درباره‌ی صفات خداوند..... ۳٦٦

فصل سوم توحید خداوند متعال ۳۷۳
مبحث اول: معنای توحید و اقسام آن..... ۳۷۳
"توحید نظری کافی نیست بلکه توحید عملی نیز ضرروی است"..... ۳۷٤
کسانی که تنها خدا را نمیپرستند، در تناقض بسر میبرند..... ۳۷٤
مبحث دوم: کلمه‌ی توحید: معنا، فضایل و شرایط آن..... ۳۷۵
۱-معنای آنرا بداند..... ۳۷۵
۲-به آن، یقین داشته باشد..... ۳۷٦
۳- مقتضای این کلمه را با قلب و زبان بپذیرد..... ۳۷۷
٤- تسلیم مدلول و مفهوم این کلمه باشد..... ۳۷۷
۵- با صداقت آن را به زبان آورد..... ۳۷۸
٦- با اخلاص بگوید..... ۳۷۹
۷- به این کلمه محبت داشته باشد..... ۳۸۰
اشاره‌ی سلف به بعضی از شرایط مذکور..... ۳۸۱
مبحث سوم: عبادت..... ۳۸۱
مطلب اول: تعریف عبادت..... ۳۸۱
مطلب دوم: عابد کسی است که زندگیاش را با بیم و امید سپری میکند..... ۳۸۲
مطلب سوّم: ارکان عبادت..... ۳۸٤
مطلب چهارم: انواع عبادتهایی که نباید غیر خدا را در آنها قصد کرد..... ۳۸۵
مبحث چهارم: چیزهایی که با توحید منافات دارند و با آن در تضاد هستند..... ۳۸٦
انواع شرک: شرک دراصطلاح شریعت بر دو نوع است:..... ۳۸۷
بزرگترین گناه و زشتترین ستم..... ۳۸۹

فصل چهارم نگاهی به تاریخ عقیده..... ۳۹۳

مبحث اول: آیا عقیده به مرور زمان تکامل یافته و توسعه پیدا کرده است؟.....۳۹۳
تنها قرآن می تواند تاریخ عقیده را به صورت واضح و آشکار بیان کند ۳۹۵
مبحث دوم: تاریخ عقیده از منظر قرآن.....۳۹٦
نخستین نسل بشر بر دین توحید بودند..... ۳۹۷
اولین انحراف در عقیده و نخستین پیامبر ۳۹۹

فصل پنجم خدا در تصور امتهای گمراه..... ٤۱۳
مبحث اول: پروردگار از دیدگاه یونانیها ٤۱٤
مبحث دوم: خدا وند نزد یهود ٤۱٦
مبحث سوم: انحراف اعراب از توحید.....٤۲۷
آغاز انحراف ٤۳۰
بت‌های عرب..... ٤۳۱
تاریکی شدید هنگام بعثت ٤۳۵

منابع و مراجع..... ٤۳۹

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه‌ی چاپ جدید

سپاس خدای را که تنها اوست شایسته‌ی پرستش، برپادارنده‌ی آسمانها و زمین، آن ذاتی که ما را به دین پاک و راه راست هدایت فرمود.

درود و سلام خدا بر بهترین آفریده‌ها؛ خاتم پیامبران؛ محمد ﷺ و خاندان پاک و یاران خوب و پیروان راستینش تا قیام قیامت.

حدود پانزده سال است که نوشتن مجموعه‌ی «اندیشه های اسلامی در پرتو کتاب و سنت» را آغاز نمودم؛ اما تنها چند سالی بیش نیست که نوشتن آنها به پایان رسید. بله، تقدیر خداوند چنین بود که این سلسله در مناطق زیادی پخش و نشر گردد و خوشبختانه مورد استقبال و استفاده‌ی بسیاری از محققین و دانش پژوهان در مناطق مختلف جهان قرار گیرد؛ بنده این توفیق را فضل وعنایت الهی می‌دانم؛ زیرا او بود که که در نوشتن این مجموعه مرا راهنمایی نمود و تنها او بود که که به من کمک کرد تا آن را به پایان برسانم و هم او بود که آن را مورد قبول و پذیرش خوانندگان قرار داد؛ سپاس وستایش و منت بی پایان از آنِ ذات یگانه‌ی اوست؛ از او میخواهم که اجر و ثواب آن را توشه‌ای برای آخرت من قرار دهد.

هنگامی که نگارش آن را کامل نمودم، تمایل داشتم که به بخشهایی از این سلسله بویژه قسمت اول آن، نگاهی بیندازم؛ اما مشغولیت های زیاد، مشکلات زندگی و در کنار آنها کسالت بدنی ام سد راهی برای انجام این مهم به شمار می رفتند.

اما به هر حال، در چند ماه گذشته، فرصتی پیش آمد و من آن را برای بازنگری سه جلد اول این مجموعه، غنیمت شمردم؛ امیدوارم که توفیق و کمک خداوند متعال شامل حالم شود و بتوانم در روزهای آینده بازنگری و ویراستاری قسمتهای باقیمانده‌ی این

مجموعه را نیز به پایان برسانم.

قابل یادآوری است که در مباحث و موضوعات ویراستاری شده هیچ گونه تغییری نداده‌ام؛ اما تلاش زیادی نموده ام تا مطالب آن را مستند نمایم و متن آنرا تقویت کنم. البته تغییراتی از قبیل تقدیم و تأخیر در پاره ای از موضوعات انجام داده‌ام؛ گاهی هم مطالبی را به تناسب نیاز به آن افزوده و یا موضوع را بسط و گسترش داده و یا مستدل نموده ام؛ همچنین بخشهای کمی از آنرا حذف و یا مختصر نموده‌ام.

ناگفته نماند که تبدیل و تغییر و یا اصلاح در نوشته‌های انسان، امری طبیعی به شمار می رود؛ چرا که تنها کتاب خداوند است که نقص در آن راهی ندارد.

والحمد لله رب العالمین

عمر سلیمان عبد الله اشقر

دانشکده شریعت- دانشگاه اردن

۱۹ رجب ١٤١٤ هـ.

۳۱ کانون دوم(ینایر)١٩٩٤. م

پیش درآمد چاپ اول

إن الحمد لله، نحمده و نستعینه و نستغفره و نستهدیه، و نتوب الیه، و نعوذ بالله من شرور أنفسنا و من سیئات أعمالنا، من یهدِهِ الله فلا مضل له، و من یضلله فلا هادی له، و أشهد أن لا إله إلاّ الله وحده لا شریک له و أشهد أنّ محمداً عبده و رسوله و بعد:

کتابی را که پیش رو دارید در زمینه‌ی عقیده و باور اسلامی به رشته‌ی تحریر در آمده است؛ از خداوند متعال مسئلت می نمایم که آن را برای نویسنده، خواننده و ناشر مفید بگرداند؛ صرفا در جهت رضایت خویش قرار دهد و توشه‌ای برای آخرتم به حساب آورد؛ چرا که او ذاتی شنوا و اجابت کننده است.

این نوشته، همچنان که از نامش پیدا است، کتابی است در زمینه‌ی عقیده و باور اسلامی که از دو منبع اصلی یعنی قرآن و سنت پیامبر اکرم ﷺ گرفته شده است و پر واضح است که پایه‌های عقیده‌ی نسل نخستین این امت بر اساس این دو منبع، پایه گذاری شده بود.

فکر نمی‌کنم کسی مخالف این واقعیت باشد که عقیده و باور گروه نخست این امت، عقیده‌ای پاک وصاف همچون آب دریاها و نیرومند و استوار همچون کوههای سر به فلک کشیده بوده است وخداوند به وسیله‌ی صاحبان این عقیده و باور، مسیر تاریخ بشریت را تغییر داد.

حال اگر ما اندیشه‌های دینی خود را به منابع اصلی‌اش یعنی منابعی که نیاکان و سلف صالح این امت با آنها سیراب شده و از چشمه‌های آن بهره مند گردیدند، بازگردانیم، باید توبیخ شویم و مورد سرزنش قرارگیریم؟!

قضیه‌ی بازگشت به قرآن و سنت مسئله‌ای است که امروزه گروههای زیادی با زبان، سخنرانی و مقالات و نوشته‌های خود ادعای آن را دارند؛ اما در میدان عمل و هنگام استدلال، با آن مخالفت می کنند و آشکارا می بینیم که رای و نظر افراد را بر نصوص

قرآن و احادیث پیامبر ترجیح داده و مسیری جدا از مسیر حق، و راهی غیر از راه اسلام و قرآن را در رفتار و تعاملشان در پیش گرفته اند؛ به همین دلیل، مقدمه را طولانی نموده و تلاش کرده‌ام که بر بازگشت به این دو مصدر یعنی قرآن و سنت صحیح پیامبر، به خصوص در زمینه های عقیده و شریعت بیشتر تأکید نمایم و شبهات برخی از منتقدان سنت پیامبر را روشن نمایم.

در مقدمه‌ی این کتاب، علاوه بر بیان این موضوع، به مباحث فراوان دیگری نیز اشاره شده، مانند تعریف عقیده، جایگاه آن در شریعت، حکم انکار کردن یا رد یکی از اصول آن؛ گاهی هم به بیان شبهه‌ی کسانی پرداخته‌ام که در گذشته و حال آن را مطرح نموده‌اند، مانند تکفیر مردم به صرف ارتکاب گناه.

از این نکته هم غافل نبوده‌ام که در مقدمه‌ی این کتاب، به بیان منهج قرآنی که اسلام آورده و همچنین بیان چگونگی مخالفت آن با منهج فلسفی کلامی که منشأ بلاهای بزرگی بر سر این امت بوده است، بپردازم. امیدوارم که توانسته باشم فرق بین این دو منهج را از لحاظ اخذ و عطا و راه و روش استدلال با استفاده از قرآن و سنت پیامبر ﷺ بیان نمایم تا در این اثنا، برتری و تفوق منهج قرآنی و ویژگیهای منحصر به فرد آن روشن گردد.

در بحث ایمان به خدا نیز دلایل کافی برای اثبات وجود خدا، مناقشه و مجادله با بی باوران و رد نظریه‌های الحادی و آنهایی که می‌گویند دنیا به صورت تصادفی به وجود آمده یا اینکه طبیعت آن را به وجود آورده، بیان می‌نمایم.

پس از آن، به بیان راههای شناخت پروردگار یعنی آیات هستی وآیات قرآنی پرداخته و موضوع را با الهام از آیات قرآن وسنت پاک پیامبر ﷺ دنبال نموده‌ام؛ چرا که طرح این مسایل لب و اساس و محور اصلی کتاب را تشکیل می دهد.

از آنجایی که مسئله‌ی اسما و صفات دارای اهمیت زیادی است و سبب اساسی تفرقه و اختلاف این امت شده است، چاره‌ای نداشتم جز اینکه به ذکر پایه‌ها و اصولی بپردازم که تنها در روشنایی آنها، درک نصوصی که از اسما و صفات خدا بحث می کنند، امکان پذیر است؛ همچنین به بیان قواعد مهمی پرداخته‌ام که این مسئله را روشن نموده و به آنهایی که مسیر حق و راه قرآن و ایمان را گم کرده‌اند، پاسخ میدهد.

در پایان، به بیان و توضیح مفهوم واقعی توحید و یگانگی خدا و چگونگی تحقق آن پرداخته‌ام و مفهوم لا اله الاّ الله و معنی و شرایط آن را بیان داشته‌ام؛ همچنین مسایلی را که با توحید در تضاد هستند و آن را نقض می کنند، مورد توجه قرار داده‌ام.

سپس مختصری از تاریخ عقیده را بیان داشته و بطلان نظریه‌ی تطور عقیده را روشن نموده‌ام و برای این کار، از کتابهای قدیم و جدید استفاده نموده‌ام و معیار استفاده‌ی از این کتابها صرفا همخوانی داشتن آنها با قران و سنت بوده است.

به هر حال، این کتاب، گروهی از مردم را خشنود، و گروه دیگری را خشمگین می‌کند؛ اما خداوند خوب می‌داند که من تنها رضایت او را خواستارم و وقتی که من این مباحث را مینویسم بدین معنی نیست که اشتباه و خطایی در آنها وجود ندارد؛ زیرا چه بسا که قلم به خطا میرود و عقل دچار پراکنده گویی می شود و فکر سرگردان میگردد و باید دانست که بجز مصطفی ﷺ هیچ کس دیگری، معصوم نیست. بنده همینجا اعلان می‌کنم که تا زمانی که زنده‌ام از هر خطا و اشتباهی که مخالف با فرمان خدا و دستورات رسول الله ﷺ باشد رجوع می نمایم. اما اگر قبل از اینکه به اشتباهم پی ببرم، خداوند امانت عمر را از من گرفت، نظرم طبق این سخن امام شافعی رحمه الله است که فرمود:

«إذا صح الحديث فهو مذهبی، واذا رأيتم قولی يخالف قول رسول الله فاضربوا بقولی عرض الحائط».

(اگر صحت حدیثی به ثبوت رسید، همان حدیث، مذهب من است و هرگاه دیدید که سخن من مخالف سخن رسول الله ﷺ است، آن را به دیوار بکوبید.)

به امید خداوند متعال در آینده‌ی نه چندان دور، کتابهای دیگری به همین نام و با همین روش که جوانب دیگر اصول عقیده را روشن می سازد، منتشر خواهد شد؛ از ایزد منان استواری و صداقت در کردار و گفتار را خواستارم؛ چرا که هر تلاش و کوششی بدون یاری او بی نتیجه و عقیم خواهد ماند.

دکتر عمر سلیمان اشقر
کویت ۱۸رجب سال ۱۳۹۸ هـ
مصادف با ٢٤ یونیو ۱۹۷۸ م.

بسم الله الرحمن الرحیم

پیش گفتار

مبحث اول: تعریف و بیان عقیده

مطلب اول: معنی لغوی و اصطلاحی عقیده

کلمه‌ی عقیده در سخنان و گفتگوهای مردم بسیار بر زبان می آید استعمال می شود؛ مثلا می‌گویند: من چنین اعتقادی دارم؛ فلانی اعتقاد خوبی دارد؛ عقیده‌ی اسلامی عاملی بسیار قوی و موثر در پیروزی‌های بزرگ اسلامی در هر زمان و مکانی بوده و می‌توان گفت که: جنگ میان ما مسلمانان و یهودیها در واقع یک جنگ اعتقادی است.

اکنون سؤال این است که هدف مردم از بکار بردن کلمه‌ی «عقیده» چیست؟ و معنی لغوی آن کدام است؟ و در اصطلاح و شریعت چه مفهومی دارد؟

عقاید به اموری قطعی و یقینی اطلاق میگردد که انسان، آنها را پذیرفته و دلها در سایه‌ی آن احساس آرامش می کنند بگونه‌ای که هیچ شک و تردیدی در آنها وجود ندارد.[1]

«عقد الحبل» به معنای بستن ریسمان به یکدیگر است، و عکس آن که «حل» باشد

۱- رساله‌ی «العقاید» شیخ حسن االبنا؛ نگا مجموعة الرسائل (٤٢٩). اگر چه علمای اسلام در گذشته و حال توجه ویژه‌ای به علم عقاید نمودهاند؛ اما کلمه‌ی عقیده در قرآن و سنت پیامبر اکرم ﷺ وارد نشده است.

به معنای باز کردن است.

ماده ترکیبی عقد (ع- ق-د) در لغت به معنی لزوم، تاکید و طلب توثیق است؛ در قرآن کریم چنین آمده است که:

﴿ لَا يُؤَاخِذُكُمُ ٱللَّهُ بِٱللَّغْوِ فِيٓ أَيْمَٰنِكُمْ وَلَٰكِن يُؤَاخِذُكُم بِمَا عَقَّدتُّمُ ٱلْأَيْمَٰنَ ﴾ [مائده:٨٩]

(خداوند شما را به خاطر سوگندهای بیهوده و بی‌اراده، مؤاخذه نمی‌کند؛ ولی شما را در برابر سوگندهایی که از روی قصد و اراده خورده‌اید مؤاخذه می‌کند).

سوگند یاد کردن و قسم خوردن مستلزم قصد و اراده‌ی قطعی است؛ بر خلاف سوگندهای لغو و باطلی که بدون اراده و قصد بر زبانها جاری می‌گردد.

قطعی‌ترین و محکم‌ترین عهدها و پیمانها را عقود می‌گویند؛ خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَوْفُواْ بِٱلْعُقُودِ ﴾ [مائده:١]

(ای مؤمنان! به پیمانها و قراردادها وفا کنید).

عربها میگویند: «اعتقد الشیء» یعنی فلان چیز سخت و سفت شد.[١]

وعقیده در اسلام در مقابل شریعت است؛ زیرا اسلام یعنی عقیده و شریعت؛ منظور از شریعت نیز احکام و تکالیف عملی است که اسلام در عبادات و معاملات به رعایت آن‌ها امر کرده است.

مطلب دوم: عقاید تئوری و قلبی

عقاید امور عملی نیستند؛ بلکه اموری تئوری هستند که مسلمان باید قلباً بدانها باور داشته باشد؛ زیرا خداوند به وسیله‌ی کتابش یا از طریق وحی بر پیامبرش ﷺ درباره‌ی آنها خبر داده است.

١- لسان العرب ماده‌ی عقد (٨٣١/٢)

پایه‌های اعتقادی که خداوند ما را به باور داشتن آنها امر نموده است، در این آیه آمده است:

﴿ ءَامَنَ ٱلرَّسُولُ بِمَآ أُنزِلَ إِلَيۡهِ مِن رَّبِّهِۦ وَٱلۡمُؤۡمِنُونَۚ كُلٌّ ءَامَنَ بِٱللَّهِ وَمَلَٰٓئِكَتِهِۦ وَكُتُبِهِۦ وَرُسُلِهِۦ لَا نُفَرِّقُ بَيۡنَ أَحَدٖ مِّن رُّسُلِهِۦۚ وَقَالُواْ سَمِعۡنَا وَأَطَعۡنَاۖ غُفۡرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيۡكَ ٱلۡمَصِيرُ ﴾ [بقره:۲۸۵]

(فرستاده‌ی خدا محمّد ﷺ معتقد است بدانچه از سوی پروردگارش بر او نازل شده است و مؤمنان نیز بدان باور دارند؛ همگی به خدا، فرشتگان او، کتابهای وی و پیامبرانش ایمان داشته و می‌گویند: میان هیچ یک از پیامبران او فرق نمی‌گذاریم. و می گویند: ـ اوامر و نواهی ربّانی را ـ شنیدیم و اطاعت کردیم؛ پروردگارا! آمرزش تو را خواهانیم و بازگشت به سوی تو است.)

رسول الله ﷺ نیز در حدیث معروف به حدیث جبرئیل علیه السلام اصول عقاید را به طور مشخص بیان نموده است؛ چنانکه میفرماید:

«الْإِيمَانُ أَنْ تُؤْمِنَ بِاللهِ، وَمَلَائِكَتِهِ، وَكُتُبِهِ، وَرُسُلِهِ، وَلِقَائِهِ، وَتُؤْمِنَ بِالْبَعْثِ الْآخِرِ». [1]

(ایمان عبارت است از: باور به خداوند، فرشتگان، کتابهایش، دیدارش، پیامبرانش و زندگی بعد از مرگ.)

بنابر این، عقیده در اسلام عبارت است از مجموعه مسائل علمی که نسبت دادنش به خدا و پیامبرش ﷺ به صحت رسیده که مسلمانان باید آنها را بپذیرند و قلباً آنها را تصدیق نمایند.

مطلب سوم: عقیده باوری است مبتنی بر یقین بدون شک وتردید

برای اینکه این اصول، به عنوان عقیده قرار بگیرند، ضروری است که به صورت

۱- صحیح بخاری؛ نگا فتح الباری شرح صحیح بخاری (۱۱٤/۱) و صحیح مسلم (۳۹/۱).

قطعی و بدور از هر گونه شک و تردید آنها را بپذیریم؛ پس اگر درباره‌ی آنها اندکی شک و گمان داشته باشیم، عقیده بشمار نمی‌روند؛ بلکه ظن و گمان‌اند. صاحب المعجم الوسیط درباره‌ی عقیده می‌گوید: **العقيدة: الحكم الذي لا يقبل الشك فيه لدى معتقده.** [1]

عقیده عبارت از حکمی است که از دیدگاه فرد معتقد به آن، هیچگونه شکی در آن وجود نداشته باشد؛ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا ٱلْمُؤْمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا۟ ﴾ [حجرات:۱۵]

(مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و پیغمبرش ایمان آورده‌اند؛ سپس هرگز شکّ و تردیدی به خود راه نداده‌اند.)

و می‌فرماید: ﴿ الٓمٓ ۝١ ذَٰلِكَ ٱلْكِتَٰبُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴾ [بقره:۱- ۲]

(الف و لام و میم از حروف مقطعات هستند؛ هیچ شک و تردیدی در این کتاب وجود ندارد و راهنمای پرهیزگاران است). و در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿ رَبَّنَآ إِنَّكَ جَامِعُ ٱلنَّاسِ لِيَوْمٍ لَّا رَيْبَ فِيهِ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يُخْلِفُ ٱلْمِيعَادَ ﴾ [آل عمران:۹]

(پروردگار ما! تو مردم را در روزی که هیچ شک و تردیدی در آن وجود ندارد، جمع خواهی نمود و باید بدانید که خداوند خلاف وعده نمی‌کند).

همچنین خداوند در سوره‌ی توبه مشرکان را به سبب شک و گمانهایشان مذمت و سرزنش مینماید ومیفرماید:

﴿ وَٱرْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِى رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ ﴾ [توبه:٤٥]

(دلهایشان دچار شکّ و تردید شده است؛ و آنان در این شک و تردیدشان، متحیر و سرگردانند).

۱- المعجم الوسبط (٦١٤/٢)

مطلب چهارم: معتقدات اموری غیبی و نامرئی هستند

باید توجه داشت که امور اعتقادی که باور داشتن آنها واجب و ضروری است، اموری غیبی و نامرئی هستند؛ خداوند در مقام مدح و ستایش مؤمنان می‌فرماید:

﴿ ٱلَّذِينَ يُؤۡمِنُونَ بِٱلۡغَيۡبِ ﴾ [بقره:۳]

(مؤمنان پرهیزگار کسانی هستند که به امور غیبی ایمان می آورند).

پس ذات خداوند متعال، فرشتگانش و روز قیامت از جمله امور غیبی هستند؛ اما واضح است که کتابهای آسمانی و پیامبران، مرئی و دیدنی هستند؛ منظور از غیب بودن آنها این است که پیامبران از جانب خداوند فرستاده شده‌اند و کتابهای آسمانی نیز از جانب او نازل گردیده‌اند و مسلماً مسئله‌ی فرستاده شدن از جانب خداوند هم یک مسئله‌ی غیبی و نامرئی است.

مطلب پنجم: عقیده‌ی صحیح و عقیده‌ی فاسد

عقیده تنها به دین اسلام اختصاص ندارد بلکه صاحب هر دین و آیینی قطعاً دارای نوعی عقیده است که زندگی خود را بر اساس آن، تنظیم می کند؛ این اعتقادات هم در افراد و هم در گروه‌ها، دیده میشود؛ باید دانست که عقیده از روز نخست آفرینش تا امروز و تا روزی که خداوند بساط زمین و آنچه را که روی آن وجود دارد، برمی‌چیند، وجود داشته است؛ اما ما باید بدانیم که اساسا دو نوع عقیده وجود دارد:

اول: عقاید صحیح

عقایدی که به وسیله‌ی پیامبران الهی ارائه گردیده، عقایدی صحیح هستند؛ این عقاید اصولاً یکی هستند و با هم تفاوتی ندارند؛ زیرا آنها از جانب خداوند آگاه و دانا فرستاده شده‌اند و امکان اختلاف و متفاوت بودنشان به لحاظ تعدد پیامبران و تفاوتهای زمانی ومکانی وجود ندارد.

دوم: عقاید باطل و فاسد

عقایدی هستند که با وجود کثرت و زیادی آنها، بطلانشان آشکار است؛ زیرا آنها ساخته و پرداخته‌ی بشر و نتیجه‌ی افکار و اندیشه‌های خردمندان و متفکران می باشند. گفتنی است که بشر به هر مرتبه و درجه‌ی بلند علمی که برسد باز هم علم و دانشش محدود و متأثر از عادات و رسوم محیط می‌باشد.

گاهی هم فساد عقیده ناشی از تحریف، تغییر و تبدیل ارزش‌های متعالی الهی است؛ چنانکه عقاید یهود و نصارای امروزی این واقعیت را تأیید می کند؛ زیرا عقاید آن‌ها از دیر زمان دستخوش تحریف شده است هر چند که در ابتدا عقاید آنها نیز صحیح بوده است.

امروزه عقیده‌ی صحیح کجا یافت می شود؟

در واقع، امروزه عقیده‌ی صحیح و سالم بجز در دین مبین اسلام، در هیچ دین و آیینی دیگر یافت نمی شود؛ زیرا خداوند متعال، خود حفظ ونگهداری این دین را به عهده گرفته است؛ چنانچه می فرماید:

﴿ إِنَّا نَحۡنُ نَزَّلۡنَا ٱلذِّكۡرَ وَإِنَّا لَهُۥ لَحَٰفِظُونَ ﴾ [حجر:۹]

(ما خودمان قرآن را نازل کردیم و خودمان آنرا حفظ می کنیم).

بنابراین، اگر در عقاید سایر ادیان و مکاتب، رنگ و بویی از حق دیده شود باز هم نمی تواند مظهر و تجلی حق باشد.

اگر کسی در جستجو و شناسایی اعتقادات و اندیشه‌های صحیح برآید، قطعاً در دین یهود و نصارا و یا مباحث فلاسفه آن را نخواهد یافت؛ بلکه تنها در دو منبع اساسی اسلام یعنی قرآن و سنت می توان آن را به دست آورد؛ چرا که تنها این دو منبع هستند که پاک و صاف و شفاف باقی مانده اند و عقل را با دلیل و برهان قانع می‌نمایند و قلب را با نور ایمان روشن می‌کنند و به او یقین و حیات می‌بخشند.

﴿ وَكَذَٰلِكَ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ رُوحٗا مِّنۡ أَمۡرِنَاۚ مَا كُنتَ تَدۡرِي مَا ٱلۡكِتَٰبُ وَلَا ٱلۡإِيمَٰنُ وَلَٰكِن جَعَلۡنَٰهُ نُورٗا نَّهۡدِي بِهِۦ مَن نَّشَآءُ مِنۡ عِبَادِنَاۚ ﴾ [شوری:۵۲]

(همچنین کلام خود را به فرمان خود، به تو وحی کردیم؛ تو نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست؛ ولی ما آن را نوری ساختیم تا هر یک از بندگانمان را که بخواهیم بدان هدایت کنیم).

مطلب ششم: اهمیت و ضرورت عقیده‌ی اسلامی

بشر به همان اندازه که به آب و هوا نیاز دارد به عقیده‌ی صحیح هم نیازمند است؛ زیرا انسان بدون داشتن عقیده‌ی صحیح، دچار سردرگمی شده و نمیتواند حقیقت، ماهیت و وجود خود را بشناسد. و این تنها اسلام است که می تواند به سؤالاتی که همواره فکر انسان را به خود مشغول نموده و همچنان مشغول می نماید، جواب دهد؛ سؤالاتی همچون اینکه: جهان هستی چگونه بوجود آمده است و چه کسی آن را به وجود آورده است؟ بشر از کجا آمده است؟ نقش او در جهان هستی چیست؟ پیوند انسان با خدایی که او را آفریده است، چگونه باید باشد؟ آیا غیر از این جهانی که می‌بینیم و در آن زندگی می‌کنیم، دنیای نامرئی دیگری هم وجود دارد؟ آیا غیر از انسان، موجود دیگری که صاحب عقل و خرد باشد وجود دارد؟

آیا پس از زندگی در این دنیا جهان دیگری هست که ما بدانجا برویم؟ اگر پاسخ مثبت است، زندگی در آنجا چگونه خواهد بود؟

غیر از عقیده‌ی صحیح اسلامی هیچ عقیده‌ی دیگری وجود ندارد که بتواند به سؤالات مذکور پاسخ درست و قانع کننده‌ای بدهد؛ هرکسی که این عقیده را نشناسد و یا آن را نپذیرد، دچار سرگشتگی و درماندگی می شود، مانند آن شاعر[1] فلک زده و سردرگم

۱- آن شاعر: ایلیا ابو ماضی است که این شعر را در قصیده‌ای طولانی به نام «الطلاسم»در دیوانش«الجداول» ص (۱۰٦) سروده است.

و گرفتار که اشعار زیر را سروده است:

جئت لا أعلم من أين، ولكنى أتيت ولقد أبصرت قدامى طريقاً فمشيت

وسأبقى سائراً إن شئت هذا أم أبيت كيف جئت كيف أبصرت طريقي؟

لست أدرى

(آمده‌ام، نمی‌دانم که از کجا آمده‌ام؛ اما آمده‌ام. در برابر خویش راهی را دیده‌ام وپیموده‌ام.

در ادامه‌ی راه نیز اگر بخواهم و نخواهم، پیش می روم؛ چگونه آمده ام؟ چگونه راهم را دیده‌ام؟ نمی‌دانم!)

أجديد أم قديم أنا في هذا الوجود؟ هل أنا حرٌ طليق أم أسير في قيود؟

هل أنا قائد نفسي في حياتي أم مقود؟ اتمنـــى أننـــي أدري و لكنـــى

لست أدري.

(در این جهان هستی تازه‌ام یا کهنه‌ام؟ آزاد و رهایم یا در بند و زندانی‌ام؟ خودم افسار خویش را بدست دارم یا دیگری؟ خیلی دلم می خواهد بدانم؛ اما هیچ نمی‌دانم!)

وطريقي ما طريقي؟ أطويل أم قصير ؟ هل أنا أصعد أم أهبـــط فيه و أغور ؟

أأنا السائر في الدرب أم الدرب تسير ؟ ام كلانا واقـــف والـــدهر يجري ؟!

لست أدرى

(راه من! چگونه است راه من؟ کوتاه است یا بلند؟ آیا به فراز می‌روم یا اندر آن می-افتم و فرو می‌روم؟

آیا من در جهان سیر می‌کنم یا جهان است که سیر میکند؟ یا هر دو ایستاده‌ایم و روزگار است که راه می‌پیماید؟ هیچ نمی‌دانم!)

ليت شعري و أنا في عالم الغيب الأمين أتراني كنت ادرى أننى فيه دفـــين
وبأنـــي سوف أبدو و بأني سأكون أم ترانـــى كـنت لا أدرك شيئاً؟
لست أدرى

(شما چه فکر می کنید؟ پیش از اینکه من انسانی این چنین شوم، نیست بودم یا نابود؟ یا فکر می کنید که چیزی بود؟ آیا این معمّا راه حلّی دارد یا تا ابد معمّا خواهد ماند؟ هیچ نمی‌دانم؛ و چرا هیچ نمی‌دانم؟؟ هیچ نمی دانم!)

أتراني قبلما أصبحـــت إنسـاناً سويّاً كنت محوا أو محالا أم تراني كنت شيئاً
ألهذا اللغز حلٌ؟ أم سيبقى ابدياً لست أدري... و لماذا لست أدري ؟
لست أدرى

(به گمان تو قبل از اینکه من به صورت یک انسان کامل درآیم، هیچ چیزی نبودم یا وجودم محال بود یا اینکه اصلاً چیزی بودم؟ آیا این معما پاسخی دارد؟ یا همیشه به صورت معما می ماند؟ نمی دانم و چرا نمی دانم؟ نمی‌دانم.)

ملاحظه نمایید که این شخص چقدر سردرگم وسرگردان است! آری، این نادانی و بی‌خردی چه بی‌تابی و اضطرابی برای نفس بشر به وجود می آورد؟! آیا انسانهای امروزی، نسبت به واقعیتهای بزرگی که صحیح زندگی کردن بدون آنها ممکن نیست، معرفت و شناخت را از دست داده اند؟ آیا مسلمانی که این حقایق را می‌شناسد و می‌داند، از این همه غم و اندوهها که نفس را به خود مشغول کرده و موجب ناراحتی واضطرابهای روانی شده‌اند، به دور است؟ آری، مسلمان آگاه به حقایق بزرگ زندگی، لذت یقین و آرامش خاطر را لمس می‌کند و آگاهانه قدم بر می‌دارد و راه مستقیمی را می‌پیماید که منتهی به هدف می‌شود و نشانی‌های راه را می‌شناسد و هدف خود را تشخیص می‌دهد.

به سخنان شاعر سرگردانی که پیرامون مرگ سخن می‌گوید گوش فرا دهید:

إن يك الموت قصاصاً! اي ذنب للطهارة؟ وإن يك ثواباً، اي فضل للدعارة؟

و إذا كان و ما فيه جزاء أو خسارة فـــلم الأسمـــاء إثم وصـــلاح ؟

لست أدری

(اگر مرگ به سبب قصاص است پس پاک بودن چه گناهی دارد؟ و اگر مرگ پاداش است، هرزگی و عیاشی چه فضیلتی دارد؟ و وقتی که مرگ، پاداش و سزا هست، پس خوبی و بدی، این نامها برای چیست؟ هیچ نمی‌دانم!)

إن يك الموت رقاداً بعده صحو طويل فلما ذا ليس يبقي صحونا هذا الجميل؟

و لماذا للمرء لايدري متى وقت الرحيل؟ و متى ينكشف الستر فـــــــيدری؟

لست أدری

(اگر مرگ خواب است و بیداری و هوشیاری طولانی به دنبال دارد، پس چرا برای همیشه هوشیار و بیدار نباشیم که این زیبا است؟ و چرا انسان نمی‌داند کی می‌میرد؟ و کی پرده از روی آن برداشته می شود تا درک شود؟ هیچ نمی‌دانم.!)

ان یک الموت هجوعاً یملأ النفس سلاماً وانعتاقاً لا اعتقالاًوابتداء لا ختامـــــاً

فلماذا لا أعشق النوم ولا أهوی الحماما؟ ولماذا تجزع الأرواح منـــــــــه ؟

لست أدری

(اکر مرگ خواب است و جان را سالم می‌گرداند و اگر مرگ آزادی است و نه بردگی؛ آغاز است و پایان نیست؛ پس چرا خواب را دوست ندارم؟ حمام وشستشوی بدن را آرزو نکنم؟ و چرا انسانها از آن ـ مرگ ـ بیم دارند؟ هیچ نمی‌دانم.)

(أوراء القبر بعد الموت بعث ونشور؟ فحياة، فخلود، أم فنـــــاء فـدثور؟

أكلام الناس صدق أم كلام الناس زور؟ أصحيح أن بعـــــــض الناس يدری؟

لست أدری)

(آیا در آنسوی قبر پس از مرگ، زنده شدن و بر انگیخته شدنی هست؟ زندگانی و ماندگاری است یا نابودی وفنای همیشگی؟ آیا حرف مردم راست است یا دروغ؟ آیا

درست است که بعضی از مردم می‌دانند؟ هیچ نمی‌دانم!)

إن أكن أبعث بعد الموت جثماناً وعقلاً أترى أبعثُ بعضاً أم ترى أبعث كُلاً

أترى أبعث طفلاً أم ترى أبعث كهلاً ؟ ثمَ هل أعرف بعـــد البعث ذاتى؟

لست أدرى

(اگر درست است که پس از مرگ، بدن و عقلم زنده می شوند.؟ آیا قسمتی از من زنده می شود یا تمام وجودم؟ آیا وقتی که زنده شدم، جوانم یا پیر؟ وآیا پس از زنده شدن، خود را می شناسم؟ هیچ نمی‌دانم!)

این شاعر نمی‌داند که بازگشت وی به کجاست در حالی که محل بازگشت برای انسان بسیار حایز اهمیت است. شاعر می‌خواهد به محل بازگشت خود اطمینان حاصل کند؛ ما حیرت زدگی و سرگردانی او را به نحوی درک می‌کنیم؛ زیرا او محل بازگشت خود را نمی‌داند و از چگونگی بازگشت نیز بی خبر است؛ باید گفت: او سنگدل و فلک زده شده است و بی هدف پیمودن راه زندگی، او را خسته و درمانده کرده است؛ نه تنها او بلکه انسانهای بی‌شمار دیگری هم مانند او سرگردان هستند؛ برخی از آنها می‌توانند از پوچی و بیهودگی زندگی خود سخن بگویند؛ ولی برخی دیگر متأسفانه از اظهار شقاوت خود خجالت می‌کشند و افکارشان در بند بدبختی و فلک زدگی محبوس مانده است.

«نمی‌دانم» تنها جواب این شاعر نیست بلکه جواب همه‌ی آنها در برابر این سؤالات همیشگی است. این سقراط ؛فیلسوف مشهور؛ است که به غول فلاسفه شهرت دارد؛ وی به صراحت و آشکارا میگوید: «چیزی که من همیشه نسبت به آن جهل داشته‌ام، این است که من نمی‌دانم».[1] بلکه باید بدانیم که «نمی‌دانم» یک مذهب فلسفی قدیمی است.

تنها در سایه‌ی اسلام است که انسان قادر به دانستن این حقایق می‌شود که از کجا آمده است و به کجا می رود و نقش او در جهان هستی چیست؟ و درستی و واقعی این حقایق را درک خواهد نمود؛ در مثل‌ها آمده است که میان انسان دانا و نادان تفاوتهای

۱- کتاب الدین (ص٦٩) تألیف دراز.

زیادی وجود دارد.

﴿ أَفَمَن يَمۡشِي مُكِبّٗا عَلَىٰ وَجۡهِهِۦٓ أَهۡدَىٰٓ أَمَّن يَمۡشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ﴾ [ملك:٢٢]

(آیا آن کسی که نگونسار و بر رخساره راه می‌رود، راهیاب‌تر است یا کسی که بر پا ایستاده و درست و در راه راست، گام بر می‌دارد؟)

مبحث دوم: رابطه‌ی عقیده با ایمان و شریعت

مطلب اول: رابطه‌ی عقیده با ایمان

خداوند در قرآن کریم ایمان و اهل ایمان را در جاهای زیادی ستایش نموده است؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿ قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ﴾ [مؤمنون:١] (مسلّماً مؤمنان پیروز و رستگارند.)

و نیز می‌فرماید: ﴿ أُوْلَٰٓئِكَ عَلَىٰ هُدٗى مِّن رَّبِّهِمۡۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُفۡلِحُونَ ﴾ [بقره:٥]

(این چنین کسانی، هدایت و رهنمود خدای خویش را دریافت کرده و حتماً رستگارند.)

همچنین خداوند مؤمنان را وعده‌ی بهشت میدهد و میفرماید:

﴿ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡوَٰرِثُونَ ١٠ ٱلَّذِينَ يَرِثُونَ ٱلۡفِرۡدَوۡسَ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ١١ ﴾ [مؤمنون:١٠-١١]

(آنان مستحقّان سعادت و فراچنگ آورندگان بهشت هستند؛ آنان بهشتِ برین را تملّک می‌کنند و جاودانه در آن خواهند ماند.)

ایمانی که خداوند صاحبان آن را ستوده است، تنها عقیده‌ی محض نیست با وجود اینکه عقیده نمادی واقعی از پایه و اساس ایمان است؛ اما ایمان عبارت است از: عقیده‌ای که در دل استقرار یافته بگونه‌ای که از آن جدا نشود.

دارنده‌ی ایمان به وسیله‌ی زبان آنچه را که در دلش پنهان است، اظهار می‌کند و با عمل به مقتضای آن، اعتقاد و گفتارش را تصدیق می‌نماید.

باید گفت: عقیده‌ای که در دل پنهان باشد و در ظاهر نمادی نداشته باشد، عقیده‌ای بی حاصل و رو به زوال خواهد بود و شایستگی آن را ندارد که عقیده‌اش بنامیم؛ بسیاری از مردم، حقیقت را آن طور که هست، می‌دانند اما بدان توجه ندارند و زندگی خود را مطابق آن تنظیم نمی‌کنند؛ بلکه به مبارزه با آن برمی‌خیزند؛ آری، این شیطان است که بزرگترین حقایق را می‌داند، خدا را می شناسد، صداقت و حقانیت کتب آسمانی و پیامبران الهی را می‌داند، اما مبارزه علیه آن‌ها را برخورد لازم و واجب نموده است.

فرعون به خوبی می‌دانست که معجزات موسی علیه السلام از جانب خدا است؛ اما ستمگرانه و متکبرانه آنها را انکار کرد و نپذیرفت؛ چنانکچه خداوند متعال در قرآن کریم در مورد او و پیروانش می‌فرماید:

﴿ وَجَحَدُواْ بِهَا وَٱسْتَيْقَنَتْهَآ أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّاۚ فَٱنظُرْ كَيْفَ كَانَ عَٰقِبَةُ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴿١٤﴾ ﴾ [نمل:١٤]

(ستمگرانه و متکبرانه، معجزات را انکار کردند، هر چند که در دل بدانها یقین و اطمینان داشتند؛ بنگر سرانجام و سرنوشت تباهکاران چگونه شد؟) یعنی در دریا غرق شدند و به دوزخ واصل گشتند.)

موسی علیه السلام خطاب به فرعون میگوید:

﴿ لَقَدْ عَلِمْتَ مَآ أَنزَلَ هَٰٓؤُلَآءِ إِلَّا رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ بَصَآئِرَ ﴾ [سراء:١٠٢]

(تو خوب می‌دانی که این معجزه‌های روشنی‌بخش را جز صاحب آسمانها و زمین نفرستاده است ـ و تو کاملاً آگاهانه حقائق را انکار می‌کنی).

اهل کتاب خوب می‌دانستند که محمد صلی الله علیه وآله وسلم از جانب پروردگار مبعوث شده است:

﴿ يَعْرِفُونَهُۥ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَآءَهُمُۖ ﴾ [بقره:١٤٦]

(آنان او ـ محمّد ـ را می‌شناسند بدان گونه که پسران خود را می‌شناسند؛ اما بدان اعتراف نمی‌کردند.)

سخن ابوطالب، خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم را گوش فرا دهید که چگونه به سبب

ایمان نیاوردنش از آنحضرت ﷺ عذر خواهی می‌کند:

ولقد علمت بأن دین محمد من خیر أدیان البریةدیناً

لولا الملامة او حذار مسبة لوجدتنیي سمحاً بذاك مبیناً

(همانا به خوبی می‌دانم که دین محمد از بهترین دین‌هایی است که برای هدایت انسان آمده است؛ اگر ترس از نکوهش و بدگویی مردم نمی‌بود، با سینه‌ی بسیار باز آن را به آغوش می‌گرفتم.)

آری؛ ایمان، تنها شناخت خدا نیست و بس؛ و یا شناختی نیست که انسان را از اعتراف به آن منع کند و او را از پذیرفتن احکام و مقتضیاتش باز دارد؛ بلکه ایمان عقیده‌ای است که دل صاحبش بدان خشنود گردد و آن را بپسندد و با زبان آن را اعلان کند و راه روشنی که خداوند آن را فرستاده، مورد رضایت قرار دهد. به همین جهت است که سلف صالح گفتهاند: «**الایمان: اعتقاد بالجنان، و نطق باللسان، و عمل بالأرکان**».[1] یعنی ایمان مشتمل بر سه اصل است: اعتقاد قلبی، اظهار و اعلان با زبان و عمل با جوارح و اعضاء.

مطلب دوم: پیوند و ارتباط عقیده با شریعت

همان گونه که بیان کردیم ایمان دو بخش دارد:

بخش اول آن عبارت بود از: عقیده‌ی شفاف، راسخ و استوار در قلب. بخش دوم نیز عبارت است از اعمالی که توسط اعضا و جوارح انجام می گیرند؛ و اگر یکی از دو بخش

۱- این قول اکثر سلف است که میان آنها امام احمد، امام مالک و امام شافعی نیز دیده می شوند؛ اما امام ابو حنیفه مخالف این تعریف بوده و ایشان چنین می فرمایند: ایمان عبارت است از اعتقاد و نطق و اظهار آن با زبان، اما عمل و کردار از لوازم ایمان به حساب می آید نه جزو آن.

گروه دیگری نیز بر این رأی هستند که: ایمان تنها تصدیق است وبس هر چند با زبان بدان اعتراف نشود و با عمل هم اظهار نگردد. این، مذهب جهمیها و اشاعره می‌باشد. اما کرامیه میگویند: ایمان تنها قول وگفتار است. رد این نظریه‌ها همان است که در متن کتاب بدان اشاره نموده‌ایم.

یاد شده از بین برود، ایمان نیز یا از بین می‌رود و یا با خلل ومشکل جدی مواجه می-شود؛ زیرا پیوند میان این دو بخش بسیار مستحکم و جدا نشدنی است.

خداوند برای روشن ساختن این نکته مثالی آورده و می‌فرماید: ایمان مانند درختی است زیبا و پاکیزه که ریشه‌های آن در زمین حاصلخیز فرو رفته و شاخ و برگ‌هایش رو به آسمان بلند شده‌اند و این درخت، گل و میوه دارد و به خواست خداوند در تمام فصول سال میوه می‌دهد. ایمان به منزله‌ی آن درخت است و عقیده نیز به منزله‌ی ریشه-های آن است که در قلب مؤمن جای گرفته است؛ عمل و کردار هم تنه و شاخ و برگ و میوه‌های آن را تشکیل می‌دهند.

همانا اگر ریشه‌های این درخت بیرون آورده شوند یا بپوسند، درخت خشک شده و از بین می‌رود. قضیه‌ی ایمان هم همین طور است؛ اگر عقیده از بین برود، ایمان نیز باقی نخواهد ماند؛ اما اگر ساق وشاخ وبرگه‌هایش یا بعضی از آن‌ها بریده شوند، درخت ضعیف و پژمرده می‌شود و گاها از بین می‌رود؛ زیرا وجود شاخ و برگ‌ها برای حفاظت از درخت لازم می‌باشد؛ لذا هر وقت که اعمال ترک شود یا بخشی از آن‌ها به فراموشی سپرده شود، ایمان یا ناقص می‌شود و یا کاملاً از بین می‌رود.

مطلب سوم: توجه نمودن به عمل

با توجه به مثال فوق، انجام اعمالی که خداوند آن‌ها را بر ما واجب نموده، یا انجام دادن آنها را پسندیده است، ضروری است. از طرف دیگر هم ترک اعمالی که خداوند انجام دادن آنها را منع و نهی فرموده است، ضروری می‌باشد؛ زیرا ترک آنها هم قسمتی از دین به حساب می‌آید و عمل ترک شده اگر چه کم و ناچیز هم باشد، نباید انسان آن را نادیده بگیرد؛ چرا که به همان میزان ایمان را تقلیل می‌دهد.

آری، آنان که عمل به سنت‌های رسول الله ﷺ را کم اهمیت می‌دانند و به مواضع نادرست خود اصرار می‌ورزند، باید عواقب خطرناک کار خود را بدانند. متأسفانه بعضی از مرم در این خصوص، پا را از گلیمشان فراتر نهاده و بسیاری از احکام دین و سنت‌های پیامبر اکرم ﷺ را قشور و پوسته می‌نامند و آنها را نادیده و بی‌ارزش

می‌انگارند. از خداوند متعال می‌خواهیم که آنان را مورد بخشش خود قرار دهد؛ چرا که همه‌ی امور دینی هر چند که اعتبار و اهمیت آنها نسبت به یکدیگر متفاوت باشد با ارزش به شمار می‌آیند و به منزله‌ی مغز و هسته هستند.

گفتنی است هرگز منظور ما این نیست که به اولویت‌ها در علم و عمل و دعوت الی الله توجه نکنیم؛ بلکه چنین توجهی، یک امر ضروری است که همه باید آن را مد نظر قرار دهند؛ اما آنچه که ما در پی رد و انکار آن هستیم، عدم توجه به جزئیات و نکوهش کسانی است که خود را پایبند امور کوچک و بزرگ احکام اسلامی و سنت رسول الله ﷺ نمی‌دانند.

هنگامی که اولین شهید محراب ؛فاروق اعظم؛ ﷺ ضربت خورده بود، جوانی نزد او آمد و مطلبی را با وی در میان گذاشت. اما هنگامی که می‌خواست بیرون برود، عمر بن خطاب ﷺ او را صدا زد و خطاب به او فرمود: ای برادر زاده‌ی من! لباست را بالا بزن؛ زیرا این امر، موجب پاکیزگی لباس و دوری از معصیت پروردگار می‌گردد».[1] این حادثه چقدر مرا متأثر نمود؛ زیرا کسی که در انتظا مرگ است باز هم امر به معروف می‌کند و آن جوان را از کاری که مردم امروزی آن را بسیار ناچیز و بی ارزش می‌دانند، منع می‌نماید.

مبحث سوم: ایمان و کفر

مطلب اول: انکارکردن عقیده چه حکمی دارد

هر کسی که عقیده را انکار کند و مانند کمونیست‌ها به طور کلی وجود خداوند را منکر شود و پیامبران و کتابهای الهی را تکذیب کند و به معاد و کیفر و پاداش اعمال در آن روز ایمان نداشته باشد و یا منکر بخشی از عقاید شود، یقیناً کافر است. و ما باید بدانیم که عقیده‌ی اسلامی به هیچ وجه تجزیه پذیر نیست؛ چرا که به منزله‌ی یک واحد به هم پیوسته و جدا ناپذیر می‌باشد.

بدین جهت، ایمان به خدا، مقتضی ایمان به فرشتگان، ایمان به پیامبران، ایمان به

۱- صحیح بخاری با فتح الباری (٦٠/١).

کتابهای آسمانی و ایمان به روز قیامت می‌باشد. ایمان به کتابهای آسمانی نیز مستلزم ایمان به دستورات آن‌ها است؛ همان گونه که ایمان به رسول الله ﷺ نیز شامل ایمان آوردن و پذیرفتن تمامی چیزهایی است که آنحضرت ﷺ از آنها سخن گفته است. به همین جهت، خداوند آنانی را که به یکی از اصول، ایمان می‌آورند و اصل دیگری را رد می‌کنند، کافر می‌داند:

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡفُرُونَ بِٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَيُرِيدُونَ أَن يُفَرِّقُواْ بَيۡنَ ٱللَّهِ وَرُسُلِهِۦ وَيَقُولُونَ نُؤۡمِنُ بِبَعۡضٖ وَنَكۡفُرُ بِبَعۡضٖ وَيُرِيدُونَ أَن يَتَّخِذُواْ بَيۡنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا ١٥٠ أُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ حَقّٗاۚ وَأَعۡتَدۡنَا لِلۡكَٰفِرِينَ عَذَابٗا مُّهِينٗا ١٥١ ﴾ [نساء:۱۵۰-۱۵۱]

(کسانی که به خدا و پیامبرانش ایمان ندارند و می‌خواهند میان خدا و پیامبرانش جدایی بیندازند ـ و بگویند که به خدا ایمان داریم؛ ولی به پیامبران ایمان نداریم ـ و می گویند که به برخی از پیامبران ایمان داریم و به برخی دیگر ایمان نداریم و می‌خواهند راهی میان کفر و ایمان برگزینند، بی‌گمان، جملگی آنان کافرند و ما برای کافران عذاب خوارکننده‌ای فراهم آورده‌ایم.)

باید دانست که تکذیب یکی از بخش‌های اصول اعتقادی که قرآن و حدیث از آنها سخن گفته‌اند، کفر است؛ مانند انکار یکی از پیامبران خدا یا انکار یکی از کتابهای الهی و آسمانی ویا فرشته‌ای از فرشتگان.

مطلب دوم: گفتار و کرداری که کفر محسوب می‌شود

کفر تنها محدود به نفی و رد اصول اعتقادی نیست؛ بلکه بعضی از اعمال هستند که انجام دادنشان کفر محسوب میشود. و ما می‌توانیم در یک جمله بگوییم که عبادت و پرستش غیر خدا، کفر است؛ زیرا عبادت خاص خدا بوده و حق او است؛ پس انجام دادنش برای غیر خدا شرک است؛ بعنوان نمونه، نماز برای غیر خدا، ذبح برای غیر خدا و درخواست از غیر خدا شرک است. گاهی هم انسان به وسیله‌ی گفتن یک سخن از دایره-ی اسلام، خارج می‌شود؛ مانند دشنام دادن و ناسزا گفتن به خدا، پیامبر و اسلام، و یا

مورد استهزا قرار دادن اسلام و متهم نمودن آن به نقص و کوتاهی و بنیاد گرایی، یا برتری دادن ادیان و مکاتب گمراه کننده‌ی بشری مانند کمونیسم، بودایی و یا سایر ادیان تحریف شده مانند یهودیت ومسیحیت بر اسلام و...

مطلب سوم: رفتار با کفار

بر هر فرد مسلمان لازم است که کافر را دشمن خود بداند و همان گونه که کفر را مکروه و مبغوض می‌داند، کفار را نیز به دلیل آلوده بودنشان به کفر، زشت و ناپسند بشمارد؛ بله، بر مسلمان واجب است که همواره با گفتار و کردار خویش علیه کفر و کافران، مبارزه کند و گمراهی و سرگردانیهایشان را برای آنها تشریح کند و توضیح دهد و آنها را به راه راست، دعوت نماید و حق را با موضعی بسیار شفاف و قوی به آنها عرضه نماید؛ زیرا ما اگر چه کافران را دوست نداریم اما دوست داریم که هدایت شوند و راه راست را دریابند.

در ارتباط با کافران نیز احکامی وجود دارد که در کتابهای فقهی بیان شده است از جمله نباید زنان و دختران مسلمان را به عقد و ازدواج آنها درآورد؛ همچنین ما مسلمانان حق نداریم که با زنان کفار (غیر از اهل کتاب) ازدواج کنیم و نباید مردگان آنها را غسل نماییم و بر آنها نماز جنازه بخوانیم.

مطلب چهارم: جایگاه کفار نزد خداوند

کسی که دعوت اسلامی به او رسیده باشد اما آگاهانه آنرا نپذیرد و ردش کند، کافر شده و برای همیشه در دوزخ باقی خواهند ماند و در روز قیامت، هیچگونه عذر یا دلیلی از او پذیرفته نخواهد شد.

اما کسانی که به دلیل دوری از مراکز اسلامی یا به خاطر کر و لال بودن، دعوت اسلامی به آنان نرسد یا اینکه دعوت به آنها برسد اما به دلیل پیری و کهنسالی از درک آن عاجز و ناتوان باشند، این گروهها در روز قیامت، عذاب داده نخواهند شد؛ زیرا بر آنان، اتمام حجت نشده است؛ خداوند در مورد آنها می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا

﴾ [اسراء:۱۵]

(ما هیچ شخص و ملتی را مجازات نمی‌نماییم مگر اینکه پیامبری بفرستیم.)

دلیل بر اینکه این گروه در روز قیامت مورد آزمایش و امتحان قرار می‌گیرند، حدیثی است که اسود بن سریع آن را روایت کرده است؛ او میگوید: رسول الله ﷺ فرمود: «**أَرْبَعَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُدْلُونَ بِحُجَّةٍ: أَصَمُّ لا يَسْمَعُ، وَرَجُلٌ أَحْمَقُ، وَرَجُلٌ هَرَمٌ، وَمَنْ مَاتَ فِي الْفَتْرَةِ، فَأَمَّا الأَصَمُّ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ، جَاءَ وَالصِّبْيَانُ يَقْذِفُونِي بِالْبَعْرِ، وَأَمَّا الْهَرَمُ ، فَيَقُولُ: لَقَدْ جَاءَ الإِسْلامُ وَمَا أَعْقِلُ، وَأَمَّا الَّذِي مَاتَ فِي الْفَتْرَةِ، فَيَقُولُ: رَبِّ مَا أَتَانِي رَسُولُكَ، فَيَأْخُذَ مَوَاثِيقَهُمْ لَيُطِيعَنَّهُ، فَيُرْسِلَ إِلَيْهِمْ رَسُولا أَنِ ادْخُلُوا النَّارَ، قَالَ: فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ دَخَلُوهَا لَكَانَتْ عَلَيْهِمْ بَرْدًا وَسَلامًا**».[1]

(چهار گروه روز قیامت، برای بی گناهی خود دلیل می‌آورند: ۱- انسان کر و لال که توان شنیدن را از دست داده است. ۲ـ انسان جاهل ۳ـ انسان پیر و ناتوان ٤ـ انسانی که در دوران فترت ـ حد فاصل میان دو پیامبرـ زندگی کرده است و دعوت هیچ پیامبری به او نرسیده است. انسان کر و لال می‌گوید: پروردگارا! اسلام آمد حال آنکه من توانایی شنیدن را از دست داده بودم. انسان احمق و سفیه می‌گوید: پروردگارا! هنگامی اسلام آمد که کودکان سرگین حیوانات به سوی من پرتاب می‌کردند ـ یعنی من دیوانه بودم. انسان پیر و ناتوان می‌گوید: پروردگارا! اسلام آمد در حالی که من توان درک و فهمیدن را از دست داده بودم. انسانی که در دوران فترت فوت کرده است، می گوید: پروردگارا! هیچ پیامبری به سوی من نیامد تا از او پیروی کنم. بعد از آن، خداوند از آنان تعهد می‌گیرد تا از او اطاعت کنند. سپس دستور میدهد که آنان را به دوزخ ببرند؛ سوگند به ذاتی که جان محمد در اختیار او است، اگر آنان وارد دوزخ شوند، آتش برایشان سرد می‌شود و هیچ آزاری به آنان نمی‌رساند.)

۱- امام احمد در مسندش روایت نموده و بیهقی آن را صحیح قرار داده است و ابن کثیر در تفسیر آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی اسراء آن را ذکر کرده است.

مطلب پنجم: ترک واجبات و انجام محرمات

۱- دیدگاه سلف درباره‌ی کسی که مرتکب گناه کبیره می‌شود

بدون شک، کسی که واجبات اسلام از قبیل زکات، روزه، حج و نیکی به والدین را ترک میکند یا کارهای حرامی از قبیل زنا، ربا و حیف و میل مال یتیم را مرتکب می‌شود، یقیناً چنین شخصی چهره‌ی ایمان را خدشه دار نموده است و به میزان ترک طاعات از یک طرف و ارتکاب گناهان از سوی دیگر، از ایمانش کاسته می‌شود؛ اما آیا چنین شخصی صرفاً به خاطر ترک واجبات و ارتکاب محرمات تکفیر می‌شود در حالی که او، طاعات و واجبات را انکار و رد ننموده است و انجام دادن محرمات را نیز حلال و روا ندانسته است؟

نصوص شرعی (آیات و روایاتی) که در اختیار ما هستند، حکایت از آن دارند که مسلمان با ارتکاب گناه و ترک واجبات، کافر نمی‌شود؛ بلکه این اعمال موجب نقص ایمان او می شوند و سرانجام کارش که او را عذاب دهد یا قلم عفو برگناهانش بکشد، به خواست و اراده‌ی خداوند برمیگردد.

یکی از نصوصی که به صراحت بر مطلب فوق دلالت دارد، این سخن خداوند عز و جل است که می‌فرماید:

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ ﴾ [نساء:٤٨]

(بیگمان، خداوند هرگز شرک به خود را نمی‌بخشد؛ ولی گناهان جز آن را از هرکس که خود بخواهد می‌بخشد.)

همچنین روایاتی وارد شده است که معنی و مفهوم آیه‌ی فوق را توضیح می‌دهد؛ چنانچه در حدیث قدسی آمده است که رسول اکرم ﷺ گفت: خداوند عز و جل می‌فرماید:

«يَا ابْنَ آدَمَ، إِنَّكَ لَوْ أَتَيْتَنِي بِقُرَابِ الْأَرْضِ خَطَايَا، ثُمَّ لَقِيتَنِي لَا تُشْرِكُ بِي شَيْئًا، لَأَتَيْتُكَ

بِقُرَابِهَا مَغْفِرَةً».[۱]

(ای فرزند آدم! تو اگر با گناهانی به اندازه‌ی پری زمین نزد من بیایی، من با همان میزان مغفرت نزد تو می آیم به شرط اینکه کسی را شریک من قرارنداده باشی).

در حدیث قدسی دیگری چنین آمده است که خداوند فرمود:

«مَنْ لَقِيَنِي بِقُرَابِ الْأَرْضِ خَطِيئَةً لَا يُشْرِكُ بِي شَيْئًا لَقِيتُهُ بِمِثْلِهَا مَغْفِرَةً».[۲]

(کسی که با یک دنیای گناه نزد من بیاید، اما برای من انباز و شریکی قرار نداده باشد، من نیز با یک دنیا از مغفرت به دیدار او می‌روم).

عتبان بن مالک ﷺ روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود:

«فَإِنَّ اللهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ لا إِلَهَ إِلا اللهَ، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ».[۳]

(کسی که با اخلاص لا إله إلا الله بگوید، خداوند عز و جل او را بر دوزخ، حرام می‌نماید.)

جابر ﷺ روایت می‌کند که نبی اکرم ﷺ فرمود:

«مَنْ مَاتَ لاَ يُشْرِكُ بِاللهِ شَيْئًا دَخَلَ الْجَنَّةَ».[٤]

(هر کس بمیرد در حالی که برای خداوند شریکی قرار نداده است، وارد بهشت می-شود.)

در حدیث مشهور به حدیث شفاعت چنین آمده است که خداوند میفرماید:

«وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَكِبْرِيَائِي وَعَظَمَتِي، لَأُخْرِجَنَّ مِنْهَا مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ».[۱]

۱- روایت ترمذی (٤٩/٤) شماره (٣٥٤٠) و آن را غریب دانسته است یعنی تنها از همین یک طریق به او رسیده است. نگا: صحیح سنن ترمذی (١٧٥/٣) شماره (٢٨٠٥) تألیف آلبانی.

۲- صحیح مسلم (٢٠٦٨/٤)

۳- صحیح بخاری (٥١٩/١).

٤- صحیح مسلم: (٩٤/١) شماره (٩٤).

(به عزت و عظمت و کبریا و جلالم سوگند! هرکس که ـ خالصانه ـ لا إله إلا اللّه بگوید، او را از آتش جهنم بیرون خواهم آورد.)

ابوسعید خدری ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود:

«يَدْخُلُ أَهْلُ الْـجَنَّةِ الْـجَنَّةَ، وَأَهْلُ النَّارِ النَّارَ، ثُمَّ يَقُولُ اللهُ تَعَالَى: أَخْرِجُوا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ مِنْ إِيمَانٍ».[٢]

(بهشتیان به بهشت، و دوزخیان به دوزخ می‌روند؛ سپس خداوند متعال میفرماید: در دل هرکس که به اندازه‌ی یک دانه‌ی اسپند، ایمان وجود دارد، او را از دوزخ بیرون بیاورید).

ابوسفیان میگوید:

«جاوَرتُ جابر بن عبدالله بمكّة شتة أشهر، فسأله رجل: هل كنتم تسمّون احداً من أهل القبلة كافراً؟ قال: معاذ الله! قال: فهل تسمونه مشركاً؟ قال: لا».[٣]

(بمدت شش ماه در مکه همسایه‌ی جابر بن عبدالله بودم. شخصی از وی پرسید: آیا شما کسی از اهل قبله را کافر می‌دانستید؟ جابر گفت: پناه برخداوند. دوباره آن شخص پرسید: آیا شما کسی از اهل قبله را مشرک می‌دانید؟ گفت: خیر.)

با توجه به این نصوص است که علما و اندیشمندان بزرگ و گذشته‌ی این امت در مورد شخصی که مرتکب گناهان کبیره می‌شود یا واجباتی را ترک می‌کند، گفتهاند: «چنین شخصی به دلیل ایمان داشتن، مؤمن شمرده می‌شود و به سبب ارتکاب گناهان کبیره، فاسق است.

١- صحیح بخاری (٤٧٤/١٣).

٢- صحیح بخاری: (٧٢/١).

٣- روایت ابو عبید القاسم بن سلام در کتاب الایمان ص(٩٨) تحقیق شیخ ناصر الدین البانی. محقق می گوید: سندش بر اساس شرایط مسلم، صحیح می‌باشد و راوی حدیث ؛ابو سفیان؛ از تابعین می‌باشد.

بلی، آنان فردی را که مرتکب گناهان کبیره شود، صاحب ایمان می‌دانند؛ اما نه ایمان قوی ونیرومندی که او را وادار به انجام طاعات و پرهیز از محرمات نماید؛ بلکه چون مرتکب گناهان کبیره شده، ایمانش نیز مقید به فسق گردیده است.

۲- آن دسته از خوارج که مرتکبان گناه کبیره را کافر می‌دانند

در برابر علمای سلف، گروهی دیگر قرار دارند که مردم را به سبب کوتاهی در واجبات یا انجام امور حرام، کافر می‌دانند.

گفتنی است که ما همواره کسانی را مشاهده می‌نماییم که مردم را به سبب چنین کارهایی (ترک واجبات یا انجام محرمات) متهم به کفر می‌کنند و باید دانست که نخستین کسانی که این نظریه را مطرح کردند، گروه خوارج بودند.

خوارج کسانی بودند که پس از داور قرار گرفتن ابو موسی اشعری و عمرو بن عاص برای پایان دادن اختلاف میان مردم به رهبری علی و معاویه از سپاه امیر المؤمنین علی ﷺ جدا شدند؛ زیرا آنها اعتقاد داشتند که حَکَم قرار دادن انسان از لحاظ شرعی، اشتباه بوده و آن را کفر می‌دانستند؛ بدین جهت آنها تمامی مسلمانانی را که به چنین داوری و حکمیتی تن داده بودند، کافر می‌دانستند تا جایی که خودشان هم مجدداً ایمان آوردند چون خود را نیز کافر تلقی می‌کردند و برای بازگشت به سپاه علی ﷺ شرط گذاشته بودند که علی ﷺ باید کافر شدنش را بپذیرد و بدان اقرار نماید و مجدداً ایمان بیاورد. اما علی ﷺبه جنگ با آنان برخاست و بزرگترین عالم و دانشمند زمان خود یعنی عبدالله ابن عباس رضی الله عنهما را نزد آنان فرستاد و او هم برای آنان، حجت و دلیل آورد و مذهبشان را نقص کرد و سر انجام چند هزار نفر از آنان به سپاه علیﷺ برگشتند؛ ولی حدود دو هزار تن دیگر بر موضع خود اصرار ورزیدند. اینجا بود که علی ﷺ به مبارزه با این دو هزار نفر برخاست و آنان را از بین برد؛ اما مذهبشان گسترش پیدا کرد و تعداد زیادی از مسلمانان از نظریه‌ی آنان، تبعیت کردند که از آن تاریخ به بعد، نظریه‌ی تکفیر هر از چند گاهی در میان توده‌های مردم، بروز می‌کرد که متأسفانه در این عصر نیز مجدداً بروز کرده است.

دلایل خوارج برای تکفیر مرتکبین گناهان کبیره

خوارج[1] بر این باورند که مرتکب گناه کبیره، کافر است و از دایره‌ی اسلام، خارج می‌شود و جان و مالش مباح می‌گردد و برای همیشه در دوزخ باقی خواهد ماند. آنها برای تأیید نظریه‌ی خود به دلایلی استناد می‌کنند که به گمانشان، مدعای آنان را تأیید می‌کند؛ از آن جمله می‌گویند:

۱ـ شما در این مسئله که اعمال، جزئی از ایمان بشمار می‌روند و ایمان عبارت از اعتقاد وگفتار وکردار می‌باشد، با ما اتفاق نظر دارید؛ پس هرگاه جزئی از ایمان زایل شود، کل ایمان نیز از بین می‌رود، همانگونه که اگر قسمتی از یک عمل زایل شود و از بین برود، کل عمل نیز از بین می‌رود.

۲ـ استدلال دوم آنان این است که خداوند بعضی از گناهان را فسق نامیده است؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ ﴾ [حجرات:٦]

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری را به شما رسانید، درباره‌ی آن تحقیق کنید.)

در این جا کلمه‌ی فاسق به معنی دروغگو به کار رفته است و این نکته از تأمل و دقت در سیاق آیه به دست می آید.

همچنین رسول الله ﷺ می‌فرماید: «**سِبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ**».[2]

(دشنام دادن به مؤمن، فسق شمرده می شود.)

۱- قابل یادآوری است که گروه دیگری به نام معتزله وجود دارد که پیروان واصل بن عطا هستند؛ آنان بر این عقیده و باورند که مرتکب گناهان کبیره نه مؤمن است و نه کافر؛ بلکه در میان کفر و ایمان قرار دارد؛ اما در قیامت در آتش خواهد ماند.

۲- صحیح مسلم (۸۰/۱).

خوارج چنین استدلال می کنند که: خداوند بعضی از گناهان همچون خوردن مال یتیم را ظلم و ستم نامیده است؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَأۡكُلُونَ أَمۡوَٰلَ ٱلۡيَتَٰمَىٰ ظُلۡمًا إِنَّمَا يَأۡكُلُونَ فِي بُطُونِهِمۡ نَارٗاۖ﴾ [نساء:۱۰]

(بیگمان، کسانی که اموال یتیمان را به ناحق و ستمگرانه می‌خورند، انگار آتش در شکمهای خود می‌ریزند).

همچنین خداوند کسانی را که زن بیوه را در ایام عده از خانه‌ی شوهرش بیرون میکنند، ظالم و ستمگر نامیده است؛ چرا که آنان از حدود الهی، تجاوز کرده‌اند؛ چنانچه میفرماید:

﴿وَٱتَّقُواْ ٱللَّهَ رَبَّكُمۡۖ لَا تُخۡرِجُوهُنَّ مِنۢ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخۡرُجۡنَ إِلَّآ أَن يَأۡتِينَ بِفَٰحِشَةٖ مُّبَيِّنَةٖۚ وَتِلۡكَ حُدُودُ ٱللَّهِۚ وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ ٱللَّهِ فَقَدۡ ظَلَمَ نَفۡسَهُۥۚ﴾ [طلاق:۱]

(و از خداوند که پروردگار شما است بترسید و پرهیزگاری پیشه کنید و زنان را ـ بعد از طلاق در مدّت عدّه ـ از خانه‌هایشان بیرون نکنید و زنان هم ـ تا پایان عدّه از منازل شوهرانشان ـ بیرون نروند مگر این که زنان کار زشت و پلشت آشکاری انجام دهند. اینها قوانین و مقرّرات الهی است و هرکس از قوانین و مقرّرات الهی پا فراتر نهد و تجاوز کند، به خویشتن ستم می‌کند).

خوارج می‌گویند: همانگونه که مشاهده می‌نمایید همه‌ی این گناهان فسق و ظلم هستند و براساس نص صریح قرآن کریم، فاسق و ستمگر کافر هستند؛ چنانچه خداوند می‌فرماید:

﴿وَٱلۡكَٰفِرُونَ هُمُ ٱلظَّٰلِمُونَ﴾ [بقره:۲۵٤] (و کافران همان ستمگرانند.)

و در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿وَمَن كَفَرَ بَعۡدَ ذَٰلِكَ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡفَٰسِقُونَ﴾ [نور:۵۵]

(وکسانی که بعد از آن ـ وعده‌ی راستین ـ کافر شوند، آنان همان فاسقانند).

همچنین می‌گویند: روایاتی وارد شده است که ایمان را از کسانی که مرتکب گناه شده‌اند، نفی می‌کند؛ از آن جمله حدیث صحیح مسلم است که رسول الله ﷺ میفرماید:

«لاَ يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلاَ يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلاَ يَشْرَبُ الْخَمْرَ حِينَ يَشْرَبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ».[1]

(زناکار هنگام زنا، و دزد هنگام دزدی، و شرابخوار هنگامی که مشروب می نوشد، مؤمن نیستند).

همچنین رسول الله ﷺ میفرماید:

«وَلا يُبْغِضُ الأَنْصَارَأَحَدٌ يُؤْمِنُ بِاللهِ وَرَسُولِهِ».[2]

(کسی که به خدا و پیامبرش، ایمان داشته باشد، نسبت به انصار کینه و دشمنی نمی‌ورزد).

و در حدیث دیگری میفرماید:

«وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لاَ تَدْخُلُوا الْـجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا، وَلاَ تُؤْمِنُوا حَتَّى تَحَابُّوا».[3]

(سوگند به ذاتی که روح من در دست اوست، شما به بهشت نمی‌روید تا زمانی که مؤمن نباشید؛ و مؤمن بشمار نمی‌روید تا وقتی که یکدیگر را دوست نداشته باشید).

۳ـ پیامبر اکرم ﷺ از کسانی که بعضی از گناهان را انجام می‌دهند تبری جسته است؛ چنانچه میفرماید:

«مَنْ حَمَلَ عَلَيْنَا السِّلَاحَ فَلَيْسَ مِنَّا، وَمَنْ غَشَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا».[4]

(کسی که با ما بجنگد و علیه ما اسلحه بکشد، از ما نیست؛ همچنین کسی که ما را

۱- صحیح مسلم: (۷٦/۱) شماره (٦٤).

۲- صحیح مسلم (۸٦/۱).

۳- صحیح مسلم (۷٤/۱).

٤- صحیح مسلم (۹۹/۱) شماره (۱۰۱).

فریب دهد، از ما نیست.)

و در حدیثی دیگر میفرماید: «مَنْ غَشَّ فَلَيْسَ مِنِّي» [۱]

(کسی که اهل فریب و نیرنگ باشد، از من نیست).

همچنین در حدیثی که بخاری و مسلم آن را از ابو هریره روایت کرده‌اند، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «وَالله لاَ يُؤْمِنْ، وَالله لاَ يُؤْمِنْ، وَالله لاَ يُؤْمِنْ، قِيلَ: وَمَنْ يَا رَسُوْلَ الله؟ قَالَ: «الَّذِي لاَ يَأْمَنُ جَارَهُ بَوَائِقَهُ». [۲]

(به خدا سوگند که ایمان ندارد؛ به خدا سوگند که ایمان ندارد؛ به خدا سوگند که ایمان ندارد. مردم پرسیدند: چه کسی ای رسول خدا؟ فرمود: کسی که همسایه اش از اذیت و آزار او در امان نباشد).

٤ـ بعضی از گناهان کفر نامیده می‌شوند چنانچه خداوند می‌فرماید:

﴿ وَلِلَّهِ عَلَى ٱلنَّاسِ حِجُّ ٱلْبَيْتِ مَنِ ٱسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًاۚ وَمَن كَفَرَ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴾ [آل عمران:۹۷]

(برای خدا، حج بیت الله بر کسانی که قدرت رفتن بـه آن را داشـته باشـند، واجـب است؛ و هر که راه کفر را در پیش گیرد، بداند که خدا از جهانیان بی نیاز است.)

همچنین رسول الله ﷺ می‌فرماید:

«لاَ تَرْجِعُوا بَعْدِی كُفَّارًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ». [۳]

(بعد از من کافر نشوید و گردن همدیگر را نزنید.)

و در حدیث دیگری می‌فرماید: «إِذَا كَفَّرَ الرَّجُلُ أَخَاهُ، فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهُمَا». [۱]

۱- صحیح مسلم: (۱۰۱/۱) شماره (۱۰۲).

۲- مشکاة المصابیح.

۳- صحیح مسلم (۸۲/۱).

(هرگاه کسی نسبت کفر را به برادرش بدهد، الزاماً کفر به یکی از آنها ملحق می شود.)

رد دلایل خوارج

این‌ها دلایلی بودند که خوارج براساس آن‌ها شخص مرتکب گناه کبیره را تکفیر می‌کردند. اینک به ذکر خطاها و اشتباهات آنان در زمینه‌ی این استدلالها می‌پردازیم.

۱ـ در باره‌ی این دلیل آنان که اعمال در دایره‌ی ایمان قرار دارند، باید گفت که ما این موضوع را انکار نمی‌کنیم؛ اما اشتباه آنان اینجا است که اعمال را شرط ایمان می‌دانند در حالی که چنین نیست؛ بلکه زایل شدن اعمال، منافی با کمال ایمان است؛ یعنی هرگاه اعمال زایل شود، بخشی از ایمان زایل می‌شود و ایمان به صورت ناقص، باقی می‌ماند. مثال آن دقیقاً مانند این است که اگر دست یا پای انسان را قطع کنند یا چشم او را کور نمایند و یا گوشش را ببرند با وجود این، بصورت انسان باقی می‌ماند و همچنان می‌تواند به حیات خود ادامه دهد. اما اگر یک انسان از وسط نصف شود یا سرش را از بدنش جدا کنند یا قلب او را بیرون بیاورند، مسلم است که به صورت انسان زنده، باقی نخواهد ماند. دقیقاً این شخص، مانند ایمانی است که از بین می‌رود. وکسی که اعمال واجبی را ترک کند یا کارهای حرامی را مرتکب شود، ایمانش همانند انسانی است که دچار نقص عضو شده باشد.

۲- اما استدلال دوم مبنی براینکه فسق و ستم کفر هستند؛ این فهم، نادرست و اشتباه است؛ زیرا فسق به معنای بیرون رفتن از طاعت خداوند است و بیرون رفتن از فرمان خدا نیز دارای مراحل متعددی است؛ گاهی مترادف با کفر است و گاهی هم مترادف با کفر نیست؛ مثلاً انکار کردن فرشتگان خارج شدن از فرمان خدا و موجب کفر می‌شود و نوشیدن شراب نیز خارج شدن از فرمان خدا و معصیت است؛ اما موجب کفر نمی‌گردد.

ظلم هم همین طور دارای مراحل و درجات متعددی است؛ گاهی شدید و در حد

۱- صحیح مسلم (۷۹/۱).

کفر است و گاهی هم کمتر از آن می‌باشد.

می‌توان این مسئله را با ترسیم کردن یک مستطیل بزرگ و یک مستطیل کوچک در داخل آن بهتر فهمید؛ بدین ترتیب که مستطیل بزرگ نمایانگر ظلم و فسق، و مستطیل کوچک بیانگر کفر باشد؛ کفر در مستطیل ظلم و فسق قرار می گیرد؛ زیرا مفهوم آنها عامتر از مفهوم کفر است؛ بدین معنی که بعضی از ظلم‌ها و فسق‌ها کفر نیستند.

ظلم وفسق مانند: ربا، خوردن مال یتیم، دروغ

کفر مانند: انکار وجود خدا. تکذیب فرشتگان و کتابهای آسمانی وپیامبران و روز قیامت و عبادت غیر خدا، همچون پرستش عیسی، دروغ، خوردن مال یتیم

دلیل این که بعضی اوقات، فسق به معنی کفر نیست این حدیث پیامبر خدا ﷺ است که می‌فرماید: «سِبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ».[1]

(یعنی دشنام دادن به مسلمان فسق، و کشتنش کفر است.)

بسیار روشن است که رسول الله ﷺ در این حدیث، کفر و فسق را از یکدیگر جدا کرده است اگر چه منظور از کفر در این حدیث، کفری است که شخص به سبب آن از دایره‌ی اسلام خارج نمی‌شود.

اما نصوصی که خوارج بدانها استناد نموده‌اند مبنی بر اینکه ارتکاب گناه باعث نفی ایمان می‌گردد یا اینکه ر سول الله ﷺ از مرتکب چنین گناهانی تبری جسته است و یا این نصوص به کافر بودن کسانی تصریح دارند که مرتکب گناه شده‌اند، به این معنی نیست که ایمان بر اثر گناه از بین می‌رود و گناه و معصیت موجب کفر می‌گردد؛ بلکه منظور این است که این نوع گناه صورت واقعی و خالصانه‌ی ایمان را که خداوند اهل آن

١- صحیح مسلم: (٨٠/١) شماره (٦٤).

را در جاهایی از قرآن ستوده است، از بین می‌برد؛ چنانچه فرموده است:

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ ٱشۡتَرَىٰ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَنفُسَهُمۡ وَأَمۡوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلۡجَنَّةَۚ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيَقۡتُلُونَ وَيُقۡتَلُونَۖ وَعۡدًا عَلَيۡهِ حَقّٗا فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ وَٱلۡقُرۡءَانِۚ وَمَنۡ أَوۡفَىٰ بِعَهۡدِهِۦ مِنَ ٱللَّهِۚ فَٱسۡتَبۡشِرُواْ بِبَيۡعِكُمُ ٱلَّذِي بَايَعۡتُم بِهِۦۚ وَذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ ١١١ ٱلتَّٰٓئِبُونَ ٱلۡعَٰبِدُونَ ٱلۡحَٰمِدُونَ ٱلسَّٰٓئِحُونَ ٱلرَّٰكِعُونَ ٱلسَّٰجِدُونَ ٱلۡأٓمِرُونَ بِٱلۡمَعۡرُوفِ وَٱلنَّاهُونَ عَنِ ٱلۡمُنكَرِ وَٱلۡحَٰفِظُونَ لِحُدُودِ ٱللَّهِۗ وَبَشِّرِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١١٢ ﴾ [توبه:١١١-١١٢]

(بیگمان خداوند جان و مال مؤمنان را با بهشت خریداری می‌نماید؛ آنان در راه خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند؛ این وعده‌ی حقی است که خداوند آن را در تورات و انجیل و قرآن ثبت کرده است و چه کسی از خدا به عهد خود بهتر وفا می‌کند؟ پس به معامله‌ای که کرده‌اید شاد باشید و این پیروزی بزرگ و رستگاری سترگی است. از جمله اوصاف این مؤمنان این است که تائب، عابد، سپاسگزار، سیر کننده در روی زمین، نمازگزار، دستوردهنده‌ی به کار نیک، بازدارنده از کار بد و رعایت کننده‌ی قوانین الهی می‌باشند. ای پیغمبر! به مؤمنان مژده بده).

و در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿ قَدۡ أَفۡلَحَ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ١ ٱلَّذِينَ هُمۡ فِي صَلَاتِهِمۡ خَٰشِعُونَ ٢ وَٱلَّذِينَ هُمۡ عَنِ ٱللَّغۡوِ مُعۡرِضُونَ ٣ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِلزَّكَوٰةِ فَٰعِلُونَ ٤ وَٱلَّذِينَ هُمۡ لِفُرُوجِهِمۡ حَٰفِظُونَ ٥ ﴾ [مؤمنون:١- ٥]

(بطور قطع، مؤمنان پیروز و رستگارند؛ آن کسانی که در نمازهایشان خشوع و خضوع دارند؛ آنانی که از کارهای بیهوده و سخنان یاوه دوری می‌کنند؛ آن کسانی که زکات مالشان را پرداخت می‌نمایند و شرمگاههایشان را حفاظت می‌کنند.)

و در سوره‌ی انفال می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ ٱللَّهُ وَجِلَتۡ قُلُوبُهُمۡ وَإِذَا تُلِيَتۡ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتُهُۥ زَادَتۡهُمۡ

إِيمَٰنًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ ﴿٢﴾ ٱلَّذِينَ يُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَمِمَّا رَزَقۡنَٰهُمۡ يُنفِقُونَ ﴿٣﴾ ﴾ [نفال:٢-٣]

(مؤمنان، تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود، دلهایشان هراسان می گردد ـ و در انجام نیکیها و خوبیها بیشتر می‌کوشند ـ و هنگامی که آیات الهی بر آنان خوانده می‌شود، بر ایمانشان می‌افزاید و بر پروردگار خود توکّل می‌کنند؛ آنان کسانی هستند که نماز را برپا می‌دارند و از آنچه به آنها عطا کرده‌ایم، انفاق می‌کنند).

ابوعبید قاسم بن سلام[1] بعد از ذکر این آیات می‌گوید: «این آیات اموری را که بر اهل ایمان فرض شده، توضیح داده‌اند و گناهان و معاصی را از اهل ایمان نفی نموده‌اند؛ سپس سنت با احادیثی که ویژگیهای ایمان در آنها آمده است، ایمان را تفسیر نموده است. پس هنگامی که گناهان و معاصی با ایمانی که در قرآن بیان شده و احادیث پیامبر ﷺ آن را تفسیر نموده است، آمیخته شود، در این صورت است که می‌گوییم: چنین ایمانی دارای آن شرایطی نیست که خداوند آنرا بر مؤمنان مقرر نموده است؛ همچنین در این ایمان، نشانه‌هایی که معرف ایمان هستند، وجود ندارد؛ لذا ایمان واقعی و حقیقی از چنین افرادی سلب می‌شود ولی اسم ایمان، باقی می‌ماند.

سپس ابوعبید به مناقشه و نقد شبهه‌ی کسانی پرداخته که میگویند چگونه جایز است که گفته شود: مؤمن نیست و ایمان هم از وی سلب نشده است؟ در حالی که این دو جمله با هم تضاد دارند. آنگاه وی توضیح میدهد و میگوید: تضادی میان این دو جمله وجود ندارد؛ بلکه این، سخنی است که طبق عرف و عادت عرب گفته شده است. و پر واضح است که اگر شخصی یک عمل را بطور کامل و خوب انجام ندهد، عمل وی به طور کلی نادیده گرفته می‌شود و آن را نفی می‌کنند و مسلم است که قرآن به زبان عربی و طبق اسلوب و شیوه های کلام عرب نازل شده است.

زبان عربی که زبانی بسیار جامع و فراگیر است، عملی را که به نحو شایسته انجام

١- این عبارات از سخنان ابو عبید می باشند که از کتاب الایمان (٩٠-٩٦) وی نقل شده است و شیخ ناصر الدین البانی در ضمن چهار رساله تحقیق نموده است.

نگرفته، نادیده می‌گیرد، چنانکه اگر صنعتگری کارش را خوب انجام نداده باشد به او می-گویند: تو هیچ صنعت یا عملی را انجام نداده‌ای، در حالی که معلوم است مفهوم این سخن در چنین حالتی نفی کیفیت و زیبایی در عمل است نه نفی مطلق عمل؛ پس آن شخص از دیدگاه آنها عامل و سازنده است اما به لحاظ عدم زیبایی و استحکام در کارش او را سازنده و صانع به حساب نمی‌آورند.

آقای ابوعبید در ادامه‌ی مطلب می‌گوید: «اعراب سخنانی شدیدتر از این هم دارند؛ مثلاً درباره‌ی شخصی که از پدرش نافرمانی کرده و او را اذیت و آزار میکند، می‌گویند: فلانی فرزند نیست؛ حال آنکه می‌دانند که فرزند و بچه‌ی او است؛ اما چون به مقتضای وظیفه‌ی فرزندی عمل نکرده است، می‌گویند: فرزند نیست. این اصطلاح تنها به فرزند محدود نمی‌شود بلکه درباره‌ی برادر و همسر و خدمتگذار نیز بکار می‌رود؛ البته منظور آنها از به کار بردن این جمله بیان کوتاهی کردن آنان در اعمال و وظایفی است که بر آنها واجب بوده است مانند فرمان برداری و نیکی و...؛ اما اهمیت و حرمت نکاح و خدمت گذار بودن و نسبیت و... به جای خود باقی است».

سپس توضیح میدهد که نصوصی که ایمان را نفی کرده‌اند، کاملاً مطابق با همین شیوه و اسلوب وارده شده‌اند. او میگوید: «گناهانی که ایمان را نفی می‌کنند در واقع همینگونه هستند، موجب از بین رفتن اصل ایمان نمی‌شوند، نام مؤمن همچنان بر شخص، اطلاق می‌شود، جز مؤمن، چیز دیگری به آنها گفته نمی‌شود و مانند مؤمنان با آن‌ها رفتار می‌شود».

او برای اثبات سخن خود می‌گوید: خداوند در سوره‌ی آل عمران از اهل کتاب تعهد گرفته است که کتاب را برای مردم بیان نمایند و آن را کتمان نکنند؛ ولی آنان، کتاب خدا و عهد و پیمانی را که با خدای خود بسته بودند نادیده گرفتند؛ با وجود این، خداوند در آیات دیگر قران کریم آنان را جزو اهل کتاب دانسته و خوردن گوشت حیوانی را که به دست آنها ذبح شده و همچنین نکاح زنان اهل کتاب را برای ما حلال قرار داده است؛ چرا که آنان از لحاظ اسمی و در زمینه‌ی احکام، اهل کتاب بشمار می‌روند اگر چه در واقع، به کتاب عمل نکرده‌اند و با اهل کتاب واقعی بسیار تفاوت دارند.

همچنین وی به حدیث بخاری و مسلم استناد می‌نماید و می‌گوید: رسول الله ﷺ به یک نفر از صحابه که نمازش را درست نمی‌خواند، چند بار فرمود: «**ارْجِعْ فَصَلِّ، فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ**».[1] یعنی برو و دوباره نمازت را بخوان؛ زیرا که تو نماز نخوانده‌ای.

ما ملاحظه می‌کنیم که آن شخص، چند بار نماز خواند و از نظر اسمی و ظاهری می‌گوییم: نمازش را خوانده است؛ اما درحقیقت، نمازگزار نبوده است.

١- صحیح بخاری (٢٧٧/٢) شماره (٧٩٣) و صحیح مسلم (٢٩٨/١) شماره (٣٩٧).

مراد از نصوصی که پیامبر اکرم ﷺ درآنها از گناهکاران اعلان برائت نموده است

ابوعبید قاسم بن سلام می‌گوید: «در واقع برائت در این نصوص به معنی بیزاری پیامبر از آنها یا بیزاری امتش از آنها نیست؛ بلکه هدف پیامبر اکرم ﷺ این بوده که آنها از پیروان و مقتدیان واقعی ما نیستند و آنگونه که شایسته است احکام شریعت را رعایت نمی‌کنند.»

معنی و مفهوم روایاتی که مرتکبین گناهان را کافر شمرده‌اند

ابوعبید قاسم بن سلام می‌گوید: «روایاتی که در رابطه با کفر و شرک و وجوب آن بر اثر گناه نقل شده‌اند به معنی اثبات کفر و شرک برای مرتکب گناه و سلب ایمان از مرتکب شونده‌ی آن نیست؛ بلکه به این معنی است که این گونه اعمال از جمله اخلاق و رفتار کافران و مشرکان می‌باشند و شایسته نیست که مؤمن دست به چنین اعمالی بزند؛ در این زمینه نیز دلایلی در قران و سنت وجود دارد».

وی در ادامه می‌گوید: روشن است که منظور از گناهانی که کفر و شرک نامیده شده‌اند، این است که این گونه مسائل از اخلاق و رفتار و الفاظ و احکام کافران و مشرکان هستند.

آنگاه ابو عبید برای اثبات ادعای خود به قول ابن عباس رضی الله عنهما در تفسیر آیه‌ی شصت سوره‌ی مائده استناد نموده و می‌گوید: خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿ وَمَن لَّمۡ يَحۡكُم بِمَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ﴾ [مائده:٤٤]

(هر کس برابر آنچه که خداوند نازل کرده است، حکم نکند، کافر است.)

ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: «منظور از کافر، آن کفری نیست که انسان را از امت اسلام خارج کند.» عطا می‌گوید: «کفری است پایین تر از کفر واقعی».

گفتنی است که محقق کتاب ابوعبید درباره‌ی اثر ابن عباس می‌گوید: این اثر را حاکم در المستدرک از طریق طاووس از ابن عباس روایت نموده است و حاکم و ذهبی آنرا

صحیح دانسته اند.[1]

بنابراین، حکم کردن به چیزی غیر از قرآن و سنت، اگر چه کفر نامیده شده است اما انسان را از ملت اسلام خارج نمی‌کند؛ بلکه دین وی به حال خود باقی است هر چند که به گناه آلوده شده است. پس معنی این سخن این است که «حکم بغیر ما انزل الله» از روش و سنن کافران است چنانچه خداوند در سوره‌ی مائده می‌فرماید:

﴿ أَفَحُكۡمَ ٱلۡجَٰهِلِيَّةِ يَبۡغُونَۚ ﴾ [مائده:٥٠]

(آیا آنان، جویای حکم جاهلیّت هستند؟)

سپس عبید بن سلام می گوید: تفسیر آن نزد مفسرین این است که هر کس به غیر ما انزل الله حکم کند در حالی که او بر دین اسلام است، مانند اهل جاهلیت حکم کرده است؛ زیرا که اهل جاهلیت این چنین حکم می‌کردند و این برداشت مانند سخن رسول الله ﷺ است که می‌فرماید:

«ثَلاثَةٌ مِنْ أَمْرِ الْـجَاهِلِيَّةِ: الطَّعْنُ فِي الأَنْسَابِ، وَالنِّيَاحَةُ، وَالْأَنْوَاءُ».[2]

(این سه عمل از جمله اعمال دوران جاهلیت هستند: عیب جویی از نسب دیگران، نوحه خوانی بر میت و مؤثر دانستن ستاره ها در بارندگی.)

وهمچنین حدیث: «آيَةُ الْـمُنَافِقِ ثَلاَثٌ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا وَعْدَ أَخْلَفَ، وَإِذَا اؤْتُمِنَ

١- نقل از کتاب الایمان ص(٩٤) تألیف ابوعبید القاسم بن سلام که همراه چهار رساله‌ی دیگر که پخش و منتشر گردیده است.

٢- کتاب صحیح ا لجامع الصغیر (٥٨٣/١) ش (٣٠٣٩) واین حدیث در الجامع الصغیر با این لفظ آمده است که: «سه عمل از اعمال دوران جاهلیت هستند که مسلمانان نیز آ نها را رها نمی کنند: طلب باران از ستاره ها، عیب جویی از نسب دیگران و نوحه خواندن بر اموات». و صاحب الجامع الصغیر این حدیث را به بخاری در تاریخش و طبرانی در الکبیر، و امام احمد در مسند، و ابن حبان در صحیحش نسبت داده است.

خَانَ».[1]

(سه چیز نشانه‌ی منافق است: هرگاه صحبت کند، دروغ می گوید؛ هرگاه وعده دهد، خلاف آن عمل می‌کند؛ و هر وقت امانتی در اختیار او قرار گیرد، به آن خیانت می‌کند.)

ابوعبید بن سلام می‌گوید: «منظور از روایات فوق، این نیست که مرتکب این اعمال جاهل، کافر و منافق شده است؛ زیرا او به خدا و احکام نازل شده از جانب او ایمان دارد و فرایض و واجباتش را انجام می دهد؛ بلکه معنی روایات این است که این گونه اعمال از جمله اعمال حرام و مربوط به اهل کفر هستند که در کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ از آنها منع شده است تا مسلمانان از آنها اجتناب کنند و خود را دور نگهدارند تا احکام وشریعتشان هیچ گونه شباهتی با کفار و منافقان نداشته باشد».

همچنین ابو عبید می‌گوید: رسول الله ﷺ میفرماید:

«أَيُّمَا امْرَأَةٍ اسْتَعْطَرَتْ، ثُمَّ مَرَّتْ عَلَى الْقَوْمِ لِيَجِدُوا رِيحَهَا فَهِيَ زَانِيَةٌ».[2]

(یعنی هر زنی که خود را عطر بزند و از کنار مردانی بگذرد که بو و عطرش به مشام آن‌ها برسد، آن زن زناکار است.)

اکنون سؤال این است که آیا این زنا همان زنایی است که حد برایش مقرر گردیده است؟

شاید منظور ابوعبید از این که میگوید: حکم بغیر ما انزل الله، موجب کفر و خارج شدن از اسلام نیست، این باشد که اگر قاضی یا حاکم مسلمان در یک مورد مطابق خواهشات نفسانی خودش حکم کند و در بقیه‌ی موارد مطابق حکم خداوند حکم نماید، کافر نمی‌شود. اما باید دانست که حکم کردن طبق قوانین کفر و اجرای آنها بر ملتهای

١- صحیح بخاری (٨٩/١) شماره (٣٣) و صحیح مسلم (٧٨/١) شماره (٥٩).

٢- محقق کتاب الإیمان در صفحه (٩٦) میگوید: این حدیث، صحیح است و ابن خزیمه و ابن حبان و حاکم آن را در صحیح خود به نقل از ابوموسی اشعری آورده‌اند. همچنین ابوداود و ترمذی نیز شبیه این الفاظ را روایت نموده‌اند و آن را صحیح دانسته‌اند.

مسلمان با استفاده از نیروی قهریه و به زندان انداختن و شکنجه کردن کسانی که به سوی اسلام دعوت می‌نمایند و ندای تطبیق شریعت الهی را سر می‌دهند، در کفر آنها کوچکترین شکی وجود ندارد و به جرأت می‌توان گفت که آنها هیچ گونه ارتباط و پیوندی با اسلام ندارندغ چنانکه قرآن کریم می‌فرماید:

﴿ فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا ﴾ [نساء:٦٥]

(نه؛ به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم قضاوت تو باشند.)

۳- آنهایی که بر این باورند که مرتکب گناهان کبیره مؤمن کامل است

خوارج به یک جنبه از نصوص استناد کرده‌اند؛ آنها به نصوصی استدلال کرده‌اند که مرتکب کبیره را معیوب و ناقص الایمان معرفی نموده‌اند و نتوانسته‌اند نصوصی را که ایمان را بطور کامل از مرتکب کبیره نفی نمی‌کند، خوب درک کنند. اما در مقابل این گروه، کسان دیگری هستند که می‌گویند ارتکاب گناهان کبیره هیچگونه خللی در ایمان به وجود نمی‌آورد و تاکید می‌کنند که «با وجود ایمان، ارتکاب گناه هیچ ضرری به حال فرد ندارد». و می گویند: ایمان باور و اعتقاد قلبی و نطق و اقرار به زبان است و اعمال هیچگونه نقشی در ایمان ندارد و بر این باورند که ایمان قلبی یک حالت درونی و یکسان است و همه‌ی مردم به لحاظ داشتن آن در یک سطح قرار دارند و هیچگونه تفاوتی میان آنها دیده نمی‌شود؛ آنها برای اثبات این نظریه‌ی خود نیز به نصوصی استدلال می‌کنند که بیانگر این نکته می‌باشد که کسانی که مرتکب گناه کبیره می‌شوند، مؤمن و اهل بهشت می‌باشند.

اما باید دانست که این دیدگاه مردود است؛ زیرا نصوص زیادی وجود دارد مبنی بر اینکه اعمال بخشی از ایمان بشمار می‌روند چنانکه پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«الْإِيمَانُ بِضْعٌ وَسَبْعُونَ أَوْ بِضْعٌ وَسِتُّونَ، فَأَفْضَلُهَا قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، وَأَدْنَاهَا إِمَاطَةُ الْأَذَى

عَن الطَّرِيقِ، وَالـْحَيَاءُ مِنْ الْإِيمَانِ».[1]

(ایمان هفتاد و اندی و یا شصت و اندی شاخه دارد که بهترین آنها کلمه‌ی لا اله الا الله، و کمترین آنها برداشتن خس و خاشاک از سر راه است و حیا نیز شاخه‌ای از ایمان است.)

علاوه بر مطالب گذشته، روایات تهدیدآمیزی که از پیامبر اکرم ﷺ روایت شده‌اند این دیدگاه را رد و نفی می‌کنند مانند این حدیث:

«لاَ يَزْنِي الزَّانِي حِينَ يَزْنِي وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلاَ يَشْرَبُ الْخَمْرَ حِينَ يَشْرَبُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَلاَ يَسْرِقُ السَّارِقُ حِينَ يَسْرِقُهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ».

(انسان درحالی که زنا میکند، ایمان ندارد و دزد به هنگام دزدی کردن ایمان ندارد وشراب خوار در هنگام خوردن شراب ایمان ندارد.)

دیدگاه این دو گروه هر کدام به نوبه‌ی خود آثار منفی و عواقب نامطلوبی دارد؛ گروه اول که مرتکب گناهان کبیره را کافر می‌دانند، مردم را از رحمت الهی مأیوس میکنند وگروه دوم نیز مردم را نسبت به ارتکاب معاصی گستاخ می‌کنند و موجب می‌شوند که انگیزه‌ی ارتکاب گناه در انسان بیشتر گردد. سلف و گذشتگان امت اسلامی، راه میانه‌ای را در پیش گرفته‌اند بدین معنی که مرتکب معاصی را در دنیا مؤمن دانسته و فرجامش را در قیامت به خداوند می‌سپارند و این خداوند است که آنها را عذاب می‌دهد یا قلم عفو بر گناهانشان می‌کشد.

۱- صحیح بخاری (۵۱/۱) شماره (۹) و صحیح مسلم (٦٣/١) شماره (۳۵) و عبارت این حدیث از صحیح مسلم می‌باشد.

مبحث چهارم: عقیده، فلسفه و علم کلام

مطلب اول: فرق میان عقیده‌ی اسلامی و فلسفه و علم کلام

علی رغم اینکه موضوع فلسفه همان موضوعی است که دین به آن می‌پردازد؛ زیرا فلاسفه مدعی هستند که هدف از مباحث و تحقیقات آنان، معرفت و شناخت اصل وجود و غایت آن و همچنین شناخت راه‌هایی است که انسان را در دنیا و آخرت به سعادت واقعی برساند و این دو قضیه موضوع علم فلسفه‌ی عملی و نظری را تشکیل می‌دهند و موضوع علم دین نیز همین است؛[1] اما با وجود این، اختلاف میان دین و فلسفه، بسیار دامنه دار و گسترده است؛ زیرا دین و فلسفه از لحاظ مصادر و منابع، منهج و روش، قدرت تأثیرگذاری و غلبه، شیوه‌ی استدلال و نتایج با یکدیگر تفاوتها و اختلافات زیادی دارند که ما در این مبحث در صدد تبیین و روشن نمودن این تفاوتها هستیم تا خلط و التباسی میان دین و فلسفه صورت نگیرد.

۱- مصادر و منا بع

فلسفه با تمام اشکال خود یک نوع واکنش انسانی است که هر آنچه در طبیعت انسان وجود دارد از قبیل محدودیتها، رسیدن تدریجی به مجهولات، قابلیت تغییر و تحول، حرکت میان هدایت و گمراهی و دوری و نزدیکی به کمال همه و همه در شکل گیری آن تاثیر دارند.

بدین جهت، بزرگانی که ستون و هسته‌ی اصلی فلسفه بوده‌اند، نتوانسته‌اند خود را از تأثیرات محیط رها سازند؛ بنابراین، تصورات و معتقدات آنان بازتاب گسترده‌ای از اوضاع و شرایط محیط آنها بوده است.[2]

به عنوان مثال، وقتی به زندگی و آثار افلاطون نگاه می‌کنیم و آن را مورد ارزیابی قرار می‌دهیم، مشاهده می‌کنیم که وی خرافات و افسانه‌های موجود و حاکم زمان خویش

۱- کتاب الدین تألیف دراز صفحه (۵۹ و ٦٠).

۲- الدین، تألیف دراز صفحه (٦٧).

را تکرار می‌کند؛ حتی خودش نیز به داستان سرایی و خرافی‌گری پرداخته و آنها را جزو افکار و معتقدات خود قرار می‌دهد تا جایی که بسیاری از نظریات و معتقداتش در واقع داستانها و افسانه‌های ساختگی هستند.

شایسته است که به سخنان عقاد در مورد افلاطون گوش فرا دهیم.

عقاد می‌گوید: «افکار و اندیشه‌های بت پرستان بر افلاطون غلبه پیدا کردند و او با تاثیر پذیری از عرف و عادات و مشاهدات زمان خویش، خدایان و نیمه خدایانی را که به طور کلی جایگاهی در ادیان توحیدی ندارند، در اندیشه و معتقدات خود گنجانده است».[1]

سپس عقاد، نظریه‌ی افلاطون درباره‌ی وجود را به عنوان دلیل برای اثبات ادعایش ارائه می‌دهد و می‌گوید: «وجود در مذهب افلاطون دارای دو طبقه‌ی متقابل است ۱ـ طبقه‌ی عقل مطلق ۲ـ ماده‌ی اولیه یا هیولا که تمام قدرت و نیرویش از عقل مطلق، و عجز و ناتوانی‌اش از هیولا نشأت می‌گیرد. و در میان عقل مطلق و ماده‌ی اولیه (هیولا) موجودات متفاوتی هستند که هر اندازه از عقل مطلق بهره بگیرند به همان میزان برتری و والایی دست می‌یابند و هر اندازه از هیولا بهره بگیرند به همان اندازه به سمت پستی و سقوط گرایش پیدا می‌کنند. موجودات متوسط و میانی نیز یا ارباب می‌شوند یا نیمه ارباب؛ بعضی از آنها نیز نفوس بشری را تشکیل می‌دهند.»[2]

براساس اظهارات آقای عقاد دلیل اینکه افلاطون به وجود این اربابها (خدایان) متوسط متقاعد شده و آنها را به رسمیت شناخته است، این است که افلاطون می خواسته که همه‌ی آنچه را که در جهان وجود دارد از قبیل بدی، نقص و درد و ألم، همگی اینها را توجیه کند. وی معتقد است که عقل مطلق کمال محض است و محدود به زمان و مکان نیست و جز خیر و نیکی و فضیلت، چیز دیگری از وی صادر نمی شود؛ بنابراین، همین خدایان وسطی (ارباب المتوسط) هستند که عهده دار خلق و

۱- کتاب «الله» تألیف عقاد ص (۱۲۹).

۲- کتاب «الله» تألیف عقاد ص (۱۲۹).

آفرینش‌اند؛ زیرا که آنان در رتبه‌ای میان خدای توانا و هیولای ناتوان قرار گرفته‌اند و نقص، عیب، بدی، درد و ناراحتی از همین رتبه‌ی میانی و متوسط (بین عقل مطلق وهیولا) ناشی می‌شود.[1] همچنین مشهور است که افلاطون معتقد به تناسخ ارواح بوده است. آری این است منابع و مآخذ فلسفه.

اما عقیده‌ی اسلامی، وحی الهی بوده که به سوی ما فرستاده شده است و از ثبات و استحکام و صداقت و قاطعیتی برخوردار است که به هیچ وجه تغییر و دگرگونی و باطل در آن راه ندارد.

علاوه بر این، عقیده‌ی اسلامی، در واقع یک هدیه‌ی بسیار با ارزشی است که خیلی سهل و بدون هیچگونه رنج و زحمتی در اختیار مسلمانان قرار گرفته و در مقاطع وشرایط بسیار تاریک وخفقان، در یک چشم به هم زدن با نور خود آنان را هدایت می‌نماید.

۲- خط مشی و برنامه[2]

خط مشی فلسفی با راه و روش اسلامی از ابتدا تا انتها تفاوت اساسی دارد؛ بسیاری از فلاسفه، تحقیق و بررسی در مورد نفس انسان را آغاز کار خود می‌دانند و آن را به عنوان اصل و مبنای احکام فلسفی قرار داده‌اند. روی این اصل، آنها ابزار شناخت انسان را گاهی حس دانسته وگاهی عقل، گاهی هم هر دوی آنها را برشمرده و می‌گویند که علم بدون وجود آنها به دست نمی‌آید.

فلاسفه، علوم حسی و بدیهی و امثال اینها را بعنوان اصلی که بدون آنها هیچ گونه علم و شناختی بدست نمی‌آید، قرار داده‌اند و بعد مدعی شده‌اند که آنها به وسیله‌ی علوم حسی و بدیهی می‌توانند امور نزدیک به خود مانند امور طبیعی، ریاضی و اخلاقی را درک کنند و این سه اصل (امور طبیعی، ریاضی و اخلاق) را مبنای سایر علوم قرار داده-

---

۱- کتاب"الله، تألیف: عقاد.

۲- راجع به این موضوع به مجموعه فتاوای شیخ الاسلام ابن تیمیه (۱/۲، ۲۵) مراجعه شود.

اند. به همین جهت، آنها را در اصول علم کلام تجسم نموده‌اند بدین صورت که یک، نصف دو است و جسم در یک زمان در دو جا قرار نمی‌گیرد و دو چیز متضاد مانند سیاهی و سفیدی با هم جمع نمی‌شوند.

اما بسیاری از فیلسوفها، اخلاقیاتی نظیر عدالت و عفت و پاکدامنی را جزو اصول نمی‌دانند بلکه آنها را از فروعی که نیازمند دلیل هستند، می‌دانند.

بسیاری از نویسندگان و مؤلفین علم فلسفه، ابتدا کار را از منطق شروع می‌کنند و به تدریج به علوم طبیعی و ریاضی می‌پردازند و سرانجام به علم الهیات دست می‌یابند. اما نویسندگان علم کلام، ابتدا در مورد مقدمات آن یعنی مشاهده و علم و دلیل که از جنس و خانواده‌ی علم منطق می‌باشند، شروع نموده و سپس به پیدایش جهان و اثبات پدید آورنده‌اش می‌پردازند. بعضی دیگر هم معلومات را به موجود و معدوم و اقسام آن تقسیم می‌نمایند، همانگونه که فیلسوفها در آغاز علم الهی این کار را انجام می-دهند.

اغلب فلاسفه دامنه‌ی امور طبیعی را به تفصیل دنبال نموده و سپس به افلاک (آسمانها) و احوال آنها می‌پردازند؛ آنگاه فیلسوفان خدا شناس به سوی واجب الوجود (حق تعالی) صعود کرده و بعد به سوی عقول و نفوس پیش رفته‌اند؛ برخی دیگر از فلاسفه نیز بتدا به اثبات واجب الوجود پرداخته‌اند از این جهت که وجودی برایش واجب و ضروری است.

اما هدفی که متکلمین موحد؛ آن کسانی که در کتابهای علم کلام به وحدانیت و یگانگی خداوند اقرار نموده‌اند؛ دنبال می‌کنند، اثبات وحدانیت و یگانگی آفریدگار است و اینکه او شریکی ندارد و آنان بر این عقیده‌اند که منظور از لا اله اله الله همین است و بس.

این روش و برنامه‌ی فلسفی و کلامی، پژوهشگران و محققان را تا پایان عمر سرگرم قضایا و مسائلی می‌سازد که حتی در قسمتی از آن هم به نتیجه نمی‌رسند. و اگر هم چیزی بدست بیاورند، شبهاتی است که یقین را از بین می‌برد و شخص را با شک و

تردید مواجه می‌سازد.

اما منهج و برنامه‌ی قرآنی آغاز دعوت خود و کار تمام پیامبران الهی را دعوت به سوی بندگی خدا و پرستش او قرار میدهد:

﴿ وَمَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِيٓ إِلَيۡهِ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱعۡبُدُونِ ﴾ [نبیاء:۲۵]

(ما پیش از تو هیچ پیامبری را نفرستاده‌ایم مگر این که به او وحی کرده‌ایم که هیچ معبود حقی جز من وجود ندارد؛ پس تنها مرا پرستش کنید.)

هر پیامبری که آمده است، نخستین ندایش دعوت قوم خود به سوی پروردگار واحد و تنها بوده و از آنها خواسته که با قلب و زبان و تمام بدن، خدا را بندگی کنند و مسلم است که بندگی خدا نیز شامل دو بخش (یاد و شناخت) اوست.

﴿ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥٓ ﴾ [مؤمنون:۲۳]

(الله را پرستش کنید؛ چرا که شما معبود حقی جز او ندارید).

حقیقت علم از نظر پیامبران و داعیان دین شناخت ذات و صفات خدای یگانه است نه ادراک محسوسات و بدیهیات. خداوند نخستین ذات مقدسی است که جهان هستی را آفریده و آخرین ذات مقدسی است که تمام جریانات و حوادث به سوی او بر می‌گردند. پس تنها خداوند مرجع و اصل همه چیز است و علم به ذات او ریشه‌ی تمام علوم، و ذکر و یاد او پایه‌ی تمام ذکرها می‌باشد و بدست آوردن رضایت و خشنودی او جوهر تمام اعمال است.

دانستن سایر علوم از علم به ذات و صفات او سرچشمه می‌گیرند و از بندگی او انواع و اقسام مقاصد صالح و نیکو نشأت می‌گیرد. در سایه‌ی عبادت و یاری جستن از اوست که دل‌ها به استوارترین و محکم‌ترین پشتوانه متوسل شده و به دلیل هدایتگر و برهان قابل اعتمادی دست یافته که همواره علم و ایمان بدان افزوده می‌گردد و از نادانی و ناسپاسی رهایی می‌یابند و علم به ذات و صفات خدای یگانه، بهترین راه و بهترین ابزار شناخت خدا و شناخت زندگی و پی بردن به تمام موجودات عالم و معرفت نفس انسان

است.

ابن ابی حاتم میگوید: «با شناخت و معرفت خدا همه چیز را شناختهایم». از ابن عباس رضی الله عنهما سؤال شد: چگونه پروردگارت را شناختی؟ گفت: ↔من طلب دینه بالقیاس لم یزل دهره فی التباس، ظاعناً في الا عوجاج، زائغاً عن المنهج اعرفه بما عرّف به نفسه و أصِفه بما وصف به نفسه≈.

(هرکس با قیاس به دنبال فهمیدن دینش باشد، همواره در سرگردانی و انحراف عمیق و دوری از منهج حق بسر میبرد؛ من خدا را آنگونه میشناسم که خودش خود را معرفی نموده است و او را آنگونه توصیف مینمایم که او خودش را بدان وصف نموده است.)

همچنین رسول الله ﷺ هنگامی که معاذ بن جبل ﷺ را برای دعوت مردم بسوی الله به یمن اعزام نمود، خطاب به او فرمود: «تو نزد قوم و گروهی می روی که اهل کتاب هستند؛ نخستین چیزی که آنان را بدان دعوت خواهی کرد، بندگی و عبادت خداوند است؛ پس از اینکه به عبادت و بندگی پروردگار آشنا شدند، آنان را به سوی بقیهی واجبات اسلامی دعوت کن».

ما مشاهده میکنیم که پیامبر خدا ﷺ به معاذ دستور نداد که مردم را نخست به سوی شک و تردید و مشاهده و...دعوت نماید، آنگونه که شیوه و روش بعضی از متکلمین است.

اینجاست که امام بخاری رحمه الله کتابش را با وحی که محور اصلی علم و ایمان است، آغاز نموده است و عنوان نخستین فصلش را «آغاز نزول وحی» نامیده است و در ابتدای آن از کیفیت نزول علم و ایمان به رسول اکرم ﷺ سخن گفته است و بعد از آن، کتاب «الایمان» را که به معنی اعتراف به آنچه که رسول الله ﷺ آورده، تألیف نموده است. بعد از آن هم کتاب علم را که در واقع، معرفت و شناخت برنامهای است که پیامبر اکرم ﷺ آن را آورده است، ذکر نموده است. در واقع، امام بخاری کتابش را بر اساس ترتیب واقعی که از علم و بینش عمیق و دانش فراوان او حکایت دارد، مرتب نموده

است.

خداوند در روز قیامت، آن هنگامی که دوباره مردم را زنده می‌نماید، از علوم بدیهی و حسی و یا فلسفه و منطق سؤال نمی‌کند؛ بلکه از آنان می‌پرسد که آیا دعوت انبیا علیهم السلام را پذیرفته‌اند یا خیر؟ اینجاست که در سوره‌ی ملک می‌فرماید:

﴿كُلَّمَآ أُلۡقِيَ فِيهَا فَوۡجٞ سَأَلَهُمۡ خَزَنَتُهَآ أَلَمۡ يَأۡتِكُمۡ نَذِيرٞ ٨ قَالُواْ بَلَىٰ قَدۡ جَآءَنَا نَذِيرٞ فَكَذَّبۡنَا وَقُلۡنَا مَا نَزَّلَ ٱللَّهُ مِن شَيۡءٍ إِنۡ أَنتُمۡ إِلَّا فِي ضَلَٰلٖ كَبِيرٖ ٩ وَقَالُواْ لَوۡ كُنَّا نَسۡمَعُ أَوۡ نَعۡقِلُ مَا كُنَّا فِيٓ أَصۡحَٰبِ ٱلسَّعِيرِ ١٠ فَٱعۡتَرَفُواْ بِذَنۢبِهِمۡ فَسُحۡقٗا لِّأَصۡحَٰبِ ٱلسَّعِيرِ ١١﴾ [ملك:۸-۱۱]

(هرگاه که گروهی در جهنم انداخته می‌شوند، نگهبانان دوزخ از آنان می‌پرسند که: آیا پیامبر بیم دهنده‌ای به میان شما نیامد؟ آنان می‌گویند: آری! پیامبران بیم دهنده‌ای به میان ما آمدند؛ ولی ما آنان را تکذیب کردیم و گفتیم: خداوند به هیچ وجه، چیزی نازل ننموده است و شما در گمراهی بزرگی بسر می‌برید. همچنین آنان می‌گویند: اگر ما گوش شنوا می‌داشتیم و یا عقل خود را به کار می‌گرفتیم، هرگز از زمره‌ی دوزخیان نمی‌شدیم. بله، اینگونه آنان به گناه خود اعتراف می‌کنند؛ پس دوری ـ از رحمت خدا ـ بهره‌ی دوزخیان باد!)

و باید دانست که تنها با فرستادن پیامبران، بر مردم اتمام حجت می‌شود چنانکه خداوند عز و جل می‌فرماید:

﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبۡعَثَ رَسُولٗا﴾ [اسراء:۱۵]

(و ما ـ هیچ شخص و قومی را ـ مجازات نخواهیم کرد مگر این که پیامبری برای آنان، مبعوث نماییم.)

بله، همانگونه که دعوت به سوی عبادت خدا در منهج قرآن نقطه‌ی شروع است و شناخت خدا پایه و اساسی است که بقیه‌ی علوم وشناختها از آن سر چشمه می‌گیرند، نقطه‌ی نهایی نیز بندگی خدا و شناخت یگانگی و توحید او است.

اعتراف محض به وحدانیت خدا و یگانگی آفریننده که نقطه‌ی نهایی منهج فلسفی و

علم کلام است با وجود اهمیتی که دارد، اما در منهج قرآنی بسیار جزئی بوده و دین، این اعتراف را کافی نمی داند؛ به همین جهت، اعتراف مشرکینی که رسول الله ﷺ با آنان می جنگید، برای آنها سودی نداشت؛ قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ﴾ [لقمان:۲۵]

(هر گاه از آنان ـ مشرکین ـ بپرسی که چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ حتماً می‌گویند: الله.)

﴿قُلْ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلسَّبْعِ وَرَبُّ ٱلْعَرْشِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٨٦﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ﴾ [مؤمنون:۸۶-۸۷]

(بگو: پروردگار هفت آسمان و عرش عظیم چه کسی است؟ خواهند گفت: الله.)

وقتی که نتیجه‌ی تحقیقات و پژوهشهای بشری در رابطه با روح و نفس انسان هنوز هیچ نتیجه‌ای نگرفته است و همچنان در حیرت و سرگردانی بسر می‌برد، چگونه می‌توان آن را محور و پایه‌ی سایر علوم قرار داد! اما علم فلسفه در زمینه‌ی آگاهی و اطلاع در مورد جهان متافیزیک در واقع دچار کجروی و گمراهیهای بسیار آشکار و سرسام‌آوری شده است.

۳- قدرت و نیروی تأثیرگذاری [1]

عقیده در زمینه‌ی تأثیرگذاری بر درون پیروانش از قدرت و نیرویی برخوردار است که فلسفه نباید انتظار رسیدن به چنین امتیازی را داشته باشد؛ در غیر اینصورت، پا را از گلیمش فراتر نهاده و دچار تناقض شده است؛ زیرا فلسفه در حد تواناییهای بشری به بررسی و کنکاش در مورد حقایق و معرفتها می پردازد و به اندازه‌ی دستاوردهایش حقایق را عرضه کرده و به نمایش می گذارد؛ نخستین کسانی که به ضعف وناتوانی عقل وخرد بشری شناخت پیدا می‌کنند، فیلسوفها هستند. بنابراین، تسامح وتواضع علمی از بارزترین ویژگیهای فلاسفه می باشد؛ مثلاً در میان فیلسوفها سقراط میگوید: «الشئ الذي

۱- دررابطه با این موضوع به کتاب: الدین تألیف، دراز صفحه (٦٩) و بعد از آن، مراجعه شود.

لا أزال أعلمه جيداً هو أنّني لست أعلم شيئاً» یعنی چیزی که همواره خوب دانسته‌ام این است که چیزی نمی‌دانم.

اما کسی که دارای عقیده است، خوب می‌داند که عقیده‌اش را از کسی دریافت نموده که به اسرار تمام جهان هستی آگاه بوده و نسبت به راز و رمز موجودات آگاهی مطلق دارد.

چنین عقیده‌ای به مقتضای ماهیت خود الزام آور بوده و صاحبش را به خضوع و تسلیم در برابر مقتضیات خود وادار می‌نماید و هیچگونه جدال و مخالفتی از وی نمی‌پذیرد و هرگز در مورد خود (عقیده) هیچگونه شک و تردیدی به صاحبش راه نمیدهد و اگر در مسئله‌ای شک و تردید به خود راه دهد، تا زمانی که به یقین نرسد و بر یک رأی مشخص و معین قرار نگیرد و به آن ایمان نیاورد، درحقیقت او در آن زمینه فلسفه باف بوده نه دین دار؛ اما وقتی که به یقین رسید، آنگاه درباره‌ی آن دیدگاه، چانه زنی و فلسفه بافی از وی پذیرفته نمی‌شود و نمی‌تواند نقض تعهد نماید؛ زیرا آن نظریه برایش «عقیده» گردیده و آماده است تا پای جان از آن دفاع کند. باید دانست که بجز عقیده، هیچ تفکری چنین سلطه و تأثیری بر روح و روان انسان ندارد خواه آن تفکر سیاسی باشد یا علمی و یا هر نوع تفکری دیگر.

آقای شیخ محمد عبدالله دراز رمز و راز این جریان را چنین بیان می‌کند: «راز نهفته‌ی این پدیده، یعنی تأثیر سحرآمیز عقیده بر روح و روان انسان در این نکته نمایان می‌شود که میان حقیقت شناخت و واقعیت ایمان و همچنین میان نیروی درونی که به وظایف شناخت و معرفت می‌پردازد، با نیروی درونی که به وظایف ایمان می‌پردازد، اختلافهای زیادی وجود دارد؛ مثلاً شخصی معنای تشنگی و گرسنگی را بسیار خوب می‌داند اما ناراحتیهای ناشی از آنها را احساس نمیکند. همچنین گاهی یک انسان معنی و مفهوم عشق و دوستی را می‌داند اما اهل عشق و محبت نیست؛ بله، چه بسا یک فرد یک اثر فنی و دقیق را ببیند و به اسرار آن پی ببرد و از زیبایی‌های ساخت آن آگاه شود؛ اما لذت آن را نچشد و برایش شگفت انگیز نباشد.

اینها بخشهایی از معرفت و علم هستند که حواس یا فکر یا بداهت ما را بدانها هدایت می کند؛ اما نفس با دید بیگانه به آنها نگریسته و یا به صورت سطحی از آنها می گذرد و به عمق و ژرفای آنها پی نمی‌برد یا اینکه آنها را در ذهن خود ذخیره می‌کند ولی بدانها توجه ننموده و آنها را در خود هضم نمی‌کند. ما باید متوجه این نکته باشیم که هر حالت روانی و درونی که در این مرحله بماند یعنی در حد افکار و مبادی توقف کند، ایمان بشمار نمی‌رود و اندک ارتباطی با ایمان ندارد.

ایمان، شناختی است که در اعماق ضمیر تأثیر می‌گذارد و از سویدای دلها عبور می-کند؛ لذا سینه‌ی انسان هیچگونه ضیق و حرجی را از آن احساس نمی‌کند؛ بلکه یقین را احساس می‌کند و طعم ایمان را می‌چشد و وجدان تصورات را از فضای عقل به قرارگاه دل انتقال می‌دهد و آن را برای روح و روان مایه‌ی شادابی و غذایی قرار می‌دهد که در کیان آن داخل شده است و یکی از عناصر حیاتش میگردد. آری! ایمان اندیشه را به نیرویی فعال، خلاق و باز دارنده تبدیل می‌کند؛ نیرویی که همه‌ی موانع را در برابر خود بی ارزش و فاقد اهمیت می‌بیند.

آری، این بود تفاوتهای میان دین و فلسفه؛ هدف نهایی فلسفه، شناخت است؛ اما هدف دین ایمان و باور است؛ خواست و هدف فلسفه، اندیشه‌ای توخالی و شناختی جامد وبی محتوا و بی روح است؛ اما خواست و هدف دین روحی است پویا و نیرویی است پر حرکت.

آقای دراز بر این عقیده است که حوزه‌ی عمل فلسفه، تنها زاویه‌ای از زوایای نفس را در برمی‌گیرد، در حالی که دین تمام زوایای نفس را در برگرفته است؛ فلسفه نوعی نظریه پردازی و تجزیه و تحلیل است. اما دین، شوق و شادابی است، عشق و علاقه است، تمام حقیقتها را در برگرفته است و از پوسته‌های سطحی و خشک می‌گذرد تا به اعماق دل‌ها برسد و ارزش واقعی و کمال خود را بدست آورد.

آقای دراز بسیار ریزبینانه و دقیق تفاوتهای میان دین و فلسفه را کشف و استنباط نموده و می‌گوید: غایت و هدف فلسفه حتی درحوزه‌ی کاری و بخش عملیش، نظری وتئوری است؛ اما اهداف دین حتی در بخش علمی ونظریش باز عملی و کاربردی است.

پس نهایت مطلوب فلسفه این است که حق و خیر را به ما معرفی کند و بگوید که آنها چه هستند و کجا هستند. و بعد از آن، هیچ گونه توجهی به نحوه‌ی برخورد ما با حقی که آن را معرفی نموده یا خیری که آن را مشخص نموده است، ندارد. اما دین حق را به ما معرفی می‌کند؛ البته نه تنها برای اینکه آن را بشناسیم و بس، بلکه برای اینکه بدان ایمان بیاوریم و دوستش بداریم و ارجش بنهیم. دین ما را به وظایف خود آگاه می‌سازد تا به نحو احسن آنها را ادا کنیم و با تحقق بخشیدن به آن، روح خود را به کمال برسانیم.

آقای دراز به منظور روشن نمودن بیشتر مطلب، میان آثار عملی و کاربردی دین و فلسفه مقایسه‌ای نموده و می‌گوید: «دین، توجه انسان را به این امر معطوف می‌دارد که انسان آفریدگارش را بشناسد و به او توجه کند و دوستش بدارد و او را تقدیس و تعظیم نماید؛ اما منظور فلسفه تنها شناخت و معرفتی است که اسباب را با مسببات پیوند میدهد».

آقای دراز در ادامه‌ی صحبت‌های خود روشن می‌نماید که عقیده‌ی دینی در عرصه‌های اجتماعی قدم می‌گذراد و جهت تحقق بخشیدن به اهدافش صاحب عقیده را به پخش و انتشار آن دعوت می‌نماید، در حالیکه فلسفه به توسعه و نشر اندیشه‌های فلسفی چندان توجهی نمیکند و چه بسا فلاسفه از انتشار و انتقال اندیشه‌های خود به دیگران خست می‌ورزیده‌اند و افکار فلسفی را برای خود احتکار نموده‌اند.

٤- روش و اسلوب [1]

شیوه و اسلوبی که عقیده‌ی اسلامی در قالب آن شکل گرفته است، اسلوب ویژه‌ای است که از امتیازات بارز آن طراوت، شادابی، دلپذیری، ملموس بودن، القا کردن و رسانیدن واقعیت‌های بزرگی است که همه‌ی آنها را نمی‌توان در عبارت گنجاند. بلکه عبارات تنها می‌توانند به آنها اشاره نمایند و همچنین از امتیازات بارز دیگر آن، این است

١- در این زمینه به کتاب «خصائص التصورالاسلامی» صفحه (١٦) تألیف سید قطب مراجعه شود.

که عقیده‌ی اسلامی همه‌ی جوانب بشریت را با تمام ابعاد وجودیش مورد خطاب قرار داده و همه‌ی تواناییها و نیروها و راههای نفوذ و شناخت انسان را تعقیب می‌کند، نه اینکه تنها اندیشه‌ی بشریت را مورد خطاب قرار دهد.

فلسفه شیوه و اسلوب دیگری را برگزیده است؛ زیرا می‌خواهد واقعیتها را در عبارات محدود کند و حقایق را در کلمات بگنجاند؛ اما نوع حقایقی که دین با آنها روبرو است، امکان ندارد بتوان آنها را در کالبد و قالب کلمات منحصر نمود؛ چون سرشت وطبیعت جنبه های اساسی و مهم این حقایق فراتر از حوزه‌ی کار اندیشه بشری هستند. بی تردید، فلسفه منجر به پیچیدگی و خلط و بهم آمیختگی و خشکی می‌گردد. باتوجه به این امر، شایسته نیست که عقیده‌ی اسلامی را با اسلوب و روش فلسفی ارائه نمود؛ زیرا این اسلوب، عقیده‌ی اسلامی را از بین برده و به طراوت و درخشندگی آن خاتمه می‌دهد و آن را در یک بعد از ابعاد وجودی انسان منحصر و محدود می‌کند.

بنابراین، هر موضوع و مبحثی که عقیده را به این روش و اسلوب غریب و بیگانه از سرشت و طبیعت خود ارائه دهد، نقص و پیچیدگی و خشکی و انحراف در آن نمایان است.

روش و اسلوب قرآن در بیان عقیده‌ی اسلامی در کمال وضوح و روشنی و بدور از هر گونه ابهام و پیچیدگی بوده، به گونه ای که درک و فهم آن برای همه‌ی مردم، با وجود اختلاف در میزان درک و فهمشان، سهل وآسان بوده و هر کس به میزان توانایی اندیشه و مقدار قناعتش از آن بهره می برد. برخلاف اسلوب‌های فلسفی و کلامی پیچیده که مملو از اصطلاحات پیچیده و مبهم هستند که به جز تعداد کمی از مردم، کسی قادر به درک محتویات آنها نیست.

٥- روش استدلال

روشی که قرآن برای ارائه‌ی دلایل در این رابطه در پیش گرفته است از امتیازاتی برخوردار است که با روشهای فلسفی و کلامی تفاوتهای اساسی دارد و می توان این تفاوتها را در نکات زیر بیان نمود:

الف ـ استدلال به آیات و نشانه‌ها

فلاسفه و متکلمین همانند قران کریم درباره‌ی یگانه بودن آفریدگار، به آیات و نشانه های محسوس و قابل رؤیت در جهان هستی استدلال می کنند؛ اما روش قرآنی در استدلال با روش فلسفی کلامی متفاوت است؛ زیرا قرآن به آیات ونشانه‌هایی استدلال می‌کند که علم به این نشانه‌ها مستلزم علم به صانع و آفریدگار آنها است مانند علم به شعاع آفتاب که مستلزم علم به وجود خورشید است، بدون نیاز به قیاسهایی که متکلمین پیرامون حادث بودن جهان هستی از آنها استفاده نموده‌اند.

به عنوان مثال، علم و آگاهی نسبت به اینکه جهان آفریده شده است و نیاز به آفریننده‌ای دارد، یک مسئله‌ی فطری و طبیعی است و نیازی به دلیل و برهان ندارد؛ لذا انسان به طور فطری می‌داند که این جهان هستی که انسان آن را مشاهده می‌کند، نیاز به آفریدگاری دارد که مصنوع و پرورش یافته‌ی اوست و این امر هیچگونه نیازی به قیاسهایی ندارد که متکلمین بدان متوسل شده‌اند تا حادث بودن جهان هستی و اینکه هر حادثی به محدث نیاز دارد را اثبات و معلوم کنند.

خداوند می‌فرماید:

﴿ أَوَلَمۡ يَرَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَنَّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ كَانَتَا رَتۡقٗا فَفَتَقۡنَٰهُمَاۖ وَجَعَلۡنَا مِنَ ٱلۡمَآءِ كُلَّ شَيۡءٍ حَيٍّۚ أَفَلَا يُؤۡمِنُونَ ٣٠ وَجَعَلۡنَا فِي ٱلۡأَرۡضِ رَوَٰسِيَ أَن تَمِيدَ بِهِمۡ وَجَعَلۡنَا فِيهَا فِجَاجٗا سُبُلٗا لَّعَلَّهُمۡ يَهۡتَدُونَ ٣١ وَجَعَلۡنَا ٱلسَّمَآءَ سَقۡفٗا مَّحۡفُوظٗاۖ وَهُمۡ عَنۡ ءَايَٰتِهَا مُعۡرِضُونَ ٣٢ وَهُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَۖ كُلّٞ فِي فَلَكٖ يَسۡبَحُونَ ٣٣ ﴾ [انبیاء:۳۰-۳۳]

(آیا کافران نمی‌بینند که آسمانها و زمین ـ در آغاز خلقت ـ به هم متّصل بوده و سپس ـ بر اثر انفجار درونی هولناکی ـ آنها را از هم جدا ساختیم ـ و تدریجاً به صورت جهان کنونی درآورده‌ایم و هرچیز زنده‌ای را ـ اعم از انسان و حیوان و گیاه ـ از آب آفریده‌ایم. آیا ـ درباره‌ی آفرینش کائنات نمی‌اندیشند و ـ ایمان نمی‌آورند؟ ما در زمین کوههای استوار و ریشه‌داری پدید آورده‌ایم تا زمین انسانها را مضطرب نسازد و توازن

آنان را به هم نزند ـ و کوهها از فشار گدازه‌ها و گازهای درونی و حرکات پوسته‌ی زمین و از وزش تند بادها تا حدّ زیادی جلوگیری کنند ـ و در لابلای کوهها راههای پهناوری به وجود آورده‌ایم تا این که انسانها راهیاب گردند. ـ و با دیدن این آثار به ذات آفریدگار پی ببرندـ ما آسمان را سقف محفوظی نمودیم، ولی آنان از نشانه‌های آن، روی گردانند ـ و درباره‌ی این همه عظمتی که بالای سرشان جلوه‌گر است نمی‌اندیشندـ خدا است که شب و روز و خورشید و ماه را آفریده است و همه در مداری می‌گردند ـ که او برای آنها تعیین کرده است).

ب - دلایل عقلی[1]

دلایل عقلی که قرآن به بیان آنها می‌پردازد تنها شایسته‌ی عظمت و کمال خداوند می‌باشند. پس قرآن در رابطه با خداوند، از به کار بردن قیاس شمول و قیاس تمثیل که افراد و مقدمات آن از نظر خداوند مساوی هستند خودداری نموده است؛ زیرا این دو قیاس مستلزم برابر دانستن خالق با مخلوق هستند.

بلکه قرآن در حق خداوند از قیاس اولی استفاده نموده که معنی و مفهومش چنین است: هرکمالی که موجود است و مستلزم فنا نیست و به هر دلیلی نقص در آن راه نداشته باشد و آفریده‌ای بدان متصف باشد، خداوند شایسته‌تر است که بدان متصف گردد؛ زیرا خداوند است که چنین کمالی را به آن بخشیده است. پس اگر خالق متصف به چنین کمالی نباشد درحالی که ممکن است که بدان متصف گردد، در این صورت در

۱- بسیاری ازمتکلمین و فلاسفه به خطا رفته اند؛ چرا که به گمان آنها دلایل قرآن و سنت تنها جنبه ی خبری دارد و عقل را به قناعت نمی رساند؛ اما واقعیت این است که قرآن دلایلی را برای علم و آگاهی نسبت به وجود خدا و وحدانیت او آورده است که نه آنها و نه هیچ کس دیگری توانایی ارائه چنین دلایلی را ندارد. آنچه که متکلمین ذکر نموده اند چیزی است که قرآن به روشی نیکوتر و کاملتر، آن را بیان داشته است. مانند ضرب المثلهایی که خداوند آنها را در قرآن بیان داشته و در مورد آنها می فرماید: «ولقد صرّفنا فی هذا القرآن للنّاس من کلّ مثل» [کهف:٥٤] وضرب المثلها همان قیاسهای عقلی می‌باشند.

میان ممکنها آفریدهای وجود خواهد داشت که از خدا کاملتر است و چنین چیزی محال است؛ چنانکه خداوند متعال میفرماید:

﴿ وَلِلَّهِ ٱلۡمَثَلُ ٱلۡأَعۡلَىٰۚ ﴾ [نحل:٦٠]

(خدا دارای صفات عالیّه و برتر است).

همچنین هر نقص و عیبی که مخلوق از آن مبرا و پاک است، خداوند شایسته‌تر است که ازآن منزه و پاک باشد.

ج ـ چنانکه ملاحظه می‌کنیم دلایل عقلی قرآن با تعبیری بلیغ‌تر و مختصرتر بر حقایق دلالت می‌کنند؛ اما بیشتر دلایل عقلی کلامی و فلسفی ارزش استدلال نمودن به آنها را ندارند؛ زیرا ضعف در دلایلی که از آن‌ها بر وجود حق استدلال می‌شود منجر به شک و تردید و اضطراب و سرگردانی می‌شود و حتی گاهی منجر به رد و نفی حق می-گردد. اینجا است که در چنین حالتی، طرف مخالف به راحتی می‌تواند نقص و عیب دلایل را بیان کند و وقتی که دلایل را رد نمود، حق را رد نموده اگر چه حق در ذات خود قوی و نیرومند است و ضعف و ناتوانی در دلایل رسیدن به حق بوده نه در ذات حق. بر این اساس، متکلمین بیشتر از دیگران از یک دیدگاه به دیدگاه دیگری منتقل می-شوند و در بعضی موارد، سخنی را با قاطعیت بیان می‌کنند در صورتی که نقیض و ضد آن سخن را در جای دیگری بیان می‌دارند؛ حتی گاهی کسی را به سبب سخنی تکفیر می‌کنند در حالی که در جای دیگری خودشان همان سخن را گفتهاند. بر خلاف دلایل قران و سنت که ارائه دهندگان آنها بر مواضع خویش ثابت قدم بوده و هیچگونه تزلزل و اضطرابی به خود راه نمی‌دهند.[1]

دـ ملاحظه می‌شود که بسیاری از دلایل متکلمین منجر به نتایج باطل و ناروا می‌شوند؛ زیرا بعضی از دلایل آنها حقی را که به وسیله‌ی قرآن و سنت ثابت شده است، رد و نفی می‌کنند.

١- مجموعه فتاوای شیخ الاسلام ابن تیمیه (٥٠/٤).

٦- ثمره و نتیجه‌ی آن

از جمله تفاوت‌های دیگر این است که قرآن ایمان تفصیلی را به ما می‌دهد آنگونه که جندب بن عبدالله می‌گوید:

«**تعلمنا الإیمان، ثم تعلمنا القرآن، فازددنا ایمانا**».

(ایمان را آموختیم؛ بعد، قرآن را آموختیم؛ پس ایمان ما افزوده شد.)

قرآن، پروردگار را برای ما این چنین توصیف می‌کند که او صورت، دست، پا، چشم، و گوش دارد و اسما و صفات او را برای ما برمی‌شمارد و می‌گوید: او رحمن و رحیم و ملک و قدوس و سلام و مؤمن و مهیمن و عزیز و جبار و...است. همچنین قرآن کریم افعال و آفریده‌های خداوند را به ما معرفی می‌نماید، قیامت و شدائد و ناراحتیهای آن را برای ما توصیف می‌کند، بهشت و نعمتهای آن را چنان برای ما ترسیم می‌کند که گویی هم اکنون ما با چشمان خود آنها را می‌بینیم.

اما روش متکلمین و نهایت آنچه که متکلمین در مورد خداوند به ما ارائه می‌دهند، ایمان مجمل و بسیار ساده‌ای است که نه شناخت کافی به ما می‌بخشد و نه تصویر روشنی از ایمان به ما ارائه می‌نماید.

دین به دیگران نیازی ندارد

اسلام به کسی نیاز ندارد که آن را کامل کند؛ زیرا که خداوند دانا و آگاه آن را کامل کرده است چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ٱلۡيَوۡمَ أَكۡمَلۡتُ لَكُمۡ دِينَكُمۡ وَأَتۡمَمۡتُ عَلَيۡكُمۡ نِعۡمَتِي ﴾ [مائده:٣]

(امروز دین شما را برایتان کامل کردم و ـ با عزّت بخشیدن به شما و استوار دشتن گامهایتان ـ نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم.)

ما نیازی نمی‌بینیم که میان اسلام و فلسفه و یا میان اسلام و یهودیت و مسیحیت و یا اسلام و کمونیسم و سوسیالیسم و سرمایه‌داری و... سازش و میانه‌ای برقرار کنیم؛ زیرا اسلام به معنی واقعی کلمه، حق است و هیچگونه باطلی در آن، راه ندارد:

﴿ لَّا يَأْتِيهِ ٱلْبَٰطِلُ مِنۢ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِۦ ۖ تَنزِيلٌ مِّنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴾ [فصلت:٤٢]

(هیچگونه باطلی، از هیچ جهتی، متوجّه قرآن نمی‌گردد؛ چرا که قرآن فرو فرستاده‌ی خدایی است که با حکمت و ستوده است.)

و سایر مکاتب یا از اساس باطل‌اند و یا اینکه اساساً حق بوده‌اند اما با باطل و خرافات آلوده شده‌اند. اسلام نیامده تا خود را بر افکار بشری تحمیل کند؛ بلکه آمده تا بر زندگی و حیات مردم اشراف داشته باشد و کجی و ناهمواریهای عقیده و افکار بشری را اصلاح و ترمیم کند.

آری، بر ما مسلمانان واجب است که عقاید و احکام خودمان را پاک و صاف و روشن و شفاف نگه داریم بگونه‌ای که مورد خواست و رضایت پروردگار است.

﴿ قَد تَّبَيَّنَ ٱلرُّشْدُ مِنَ ٱلْغَيِّ ۚ ﴾ [بقره:٢٥٦]

(چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلالت بازشناخته شده است.)

اگر عقاید و احکام اسلامی با غیر اسلام در آمیخته شود، منجر به خلط و به هم آمیختگی می‌شود که خداوند متعال اهل کتاب را به سبب آن، مورد نکوهش قرار میدهد:

﴿ يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ لِمَ تَلْبِسُونَ ٱلْحَقَّ بِٱلْبَٰطِلِ وَتَكْتُمُونَ ٱلْحَقَّ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴾ [آل عمران:٧١]

(ای اهل کتاب! چرا حق را با باطل می‌آمیزید و کتمانش می‌کنید حال آن که شما می‌دانید ـ که عقاب و عذاب خدا در برابر چنین کاری چیست.)

مطلب دوم: موضع علما در برابر فلسفه و علم کلام

همواره دانشمدان علوم دینی با عواملی که موجب خلط و به هم آمیخته شدن مباحث عقیده با فلسفه و علم کلام شده‌اند و نیز با کسانی که تحت تأثیر آن قرار گرفته و به عنوان فلاسفه‌ی اسلامی شهرت یافته‌اند و این آمیختگی و درهم و برهمی را در عقیده‌ی اسلامی به وجود آورده‌اند مانند ابن سینا، مبارزه نموده و با تمام نیرو و توان خود، در مقابل آن ایستاده‌اند.

قابل یادآوری است که دانشمندان در این زمینه به دو گروه تقسیم می‌شوند:

گروه اول کسانی هستند که از همان ابتدا خطر مسلک فلسفی و کلامی را متوجه شده و علیه این نوع تفکر اقدام نموده و با آن مبارزه کردهاند مانند امام احمد بن حنبل رحمه الله و همچنین امام شافعی که در مورد متکلمین میگوید:

«حكمي في اهل الكلام ان يضربوا بالجريد و النعال، ويطاف بهم فی القبائل والعشائر، ويقال: هذا جزاء من ترک الكتاب و السنة، و اقبل على الكلام».

(رأی و نظر من در مورد متکلمین این است که آنها را باید در میان قبایل و عشایر با چوب و کفش، کتک بزنند و به آنان بگویند: این است پاداش کسی که قرآن و سنت را ترک کند و به فلسفه و کلام روی آورد.)

گروه دوم کسانی هستند که وارد مباحث کلامی و فلسفی شده‌اند و وقت خود را در این مسیر گذرانده‌اند و وقتی که متوجه اشتباه خود شده‌اند، دیر شده و آفتاب عمرشان افول کرده و دیگر پشیمانی و ندامت سودی نداشته و جز تأسف و حسرت هیچ چیزی نصیبشان نگردیده است. وظیفه‌ی ما در برابر آنها این است که از خداوند بخواهیم آنها را مورد بخشش خود قرار دهد و در عین حال، کسانی را که بعد از آنها آمده‌اند باید از پیمودن راه غلط و اشتباه آنان برحذر نماییم.

از میان گروه دوم می توان به محمد بن عمر رازی اشاره نمود که در کتاب «اقسام اللذات» خود چنین می‌گوید:[1]

نهاية اقدام العقول عقـــال و نهاية سعي العالمين ضلال

و ارواحنا في وحشة من جسومنا و حاصل دنيانا اذى و وبال

ولم نستفد من بحثنا طول عمرنا سو ان جمعنا فيه قيل وقالوا

١- کتاب «الصواعق المرسلة» تألیف ابن قیم صفحه (٧) وکتاب «اعتقادات فرق المسلمین» تألیف فخر الدین رازی ص (٢٣).

فکم قد رأینا من رجال ودولة فبادوا جمیعاً مسرعین وزالوا
وکم من جبال قد علا شرفاتها رجال فزالوا والجبال جبال

(حاصل و ثمره‌ی کار خردها پیچیدگی و گره است و حاصل سعی و تلاش علمای کلام و فلسفه، گمراهی و سردرگمی است؛ روح ما در خوف و هراس بدن بوده و نتیجه-ی دنیایمان نیز جز رنج و عذاب چیز دیگری نیست؛ در طول عمر خود از تحقیق و بررسی و مباحثه هیچ سودی عاید ما نشد جز جمع آوری و اندوختن قیل وقال؛ چندها بزرگ مرد و دولت را دیدیم که آمدند و به سرعت نابود شدند و رفتند و چندها کوه را دیدیم که مردانی به قله‌هایشان رسیدند و رفتند اما کوهها به جای خود باقی ماندند و هنوز هم کوه هستند.)

رازی می‌گوید: «روشهای کلامی و مناهج فلسفی را مورد دقت و تأمل قرار دادم اما ندیدم که دردی را دوا نماید و تشنه‌ای را سیراب کند». سپس به اسلوب و منهج قرآنی بازگشته و در باب صفات خدا به ذکر نمونه‌های پرداخته و میگوید: «بهترین و نزدیک‌ترین راه، راه و روش قرآنی است؛ به عنوان نمونه در مورد صفات ثبوتی خداوند می‌خوانیم:

﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ﴾ [طه:٥]

(خداوند مهربانی است که بر عرش قرار گرفته است).

﴿إِلَيۡهِ يَصۡعَدُ ٱلۡكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ﴾ [فاطر:١٠]

(گفتار پاکیزه به سوی خداوند، بالا می‌رود.)

و درباره‌ی صفات سلبی می‌خوانیم:

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞ﴾ [شوری:١١]

(هیچ چیزی همانند خداوند نیست ـ نه او در ذات و صفات به چیزی از اشیای آسمان و زمین می‌ماند و نه چیزی از چیزهای آسمان و زمین در ذات و صفات بدو می

ماند.)

﴿وَلَا يُحِيطُونَ بِهِۦ عِلۡمٗا﴾ [طه:۱۱۰]

(ولی انسانها از آفریدگار آگاهی کامل ندارند.)

بعد از ذکر این آیات، رازی می‌گوید: «من جرب مثل تجربتي عرف مثل معرفتي».[۱]

(هر کس، تجربه‌ای مانند تجربه‌ی من ـ در مورد علم کلام و فلسفه ـ داشته باشد، به همان نتیجه‌ای خواهد رسید که من به آن رسیده‌ام.)

آقای شهرستانی نیز که خود را یکه تاز میدان و فرید دهر می‌خواند، اعتراف می‌نماید که پس از سالها تحقیق و بررسی بجز سرگردانی و ندامت هیچ چیز دیگری نزد فلاسفه و متکلمین به دست نیاورده است؛ بله، او میگوید:[۲]

لعمری لقد طفت المعاهد کلّها و سیرت طرفی بین تلك المعالم

فلـــم أر إلّا واضعاً کف حائر علـــی ذقن أو قارعاً سن نادم

(به جانم سوگند، تمام مراکز آموزشی ـ فلسفی ـ را سرزدم و به تمام آثار فلسفی نگاهی انداختم؛ بجز انسان سرگردانی که دست به چانه زده یا از شدت پشیمانی، دندانهایش را به یکدیگر می مالد، چیز دیگری ندیدم).

همچنین آقای جوینی که از مردان خبره و بسیار هوشمندی است که به علم فلسفه و کلام مشغول بوده، درباره‌ی پرهیز از اشتغال به علم کلام می‌گوید:[۳] «ای دوستان من! به علم کلام نپردازید؛ اگر می دانستم که علم کلام مرا به این جا می‌رساند، هرگز بدان نمی-پرداختم.»

او در آخرین لحظات زندگیش نیز اظهار تحسر و ندامت می‌کند و میگوید: «در عمق

۱- الفتاوی الحموية الكبرى شيخ الاسلام ابن تيميه صفحه (۷).

۲- کتاب «نهاية الإقدام فی علم الكلام» تألیف شهرستانی صفحه (۳).

۳- مجموع فتاوی تألیف شیخ الإسلام ابن تیمیه، ونگا: الفتاوی الحمویه صفحه (۷).

اقیانوس علم کلام فرو رفتم و اهل اسلام و علوم اسلامی را کنار گذاشتم و وارد مباحثی شدم که مرا از آن منع می‌کردند؛ پس وای بر فرزند جوینی اگر رحمت الهی شامل حالش نشود و او را در نیابد؛ اما هم اکنون در حالی می‌میرم که ایمانی همچون ایمان مادرم یا پیر زنان دارم».

ابوحامد غزالی نیز از جمله دانشمندانی است که در مباحث کلامی عمر زیادی را صرف نموده است و از یک فرقه به فرقه‌ی دیگری تغییر مسلک داده تا اینکه در پایان عمرش در مسائل کلامی به توقف و حیرت و سرگردانی رسیده است و کتابی تحت عنوان «الجام العوام عن علم الکلام» (بازداشتن بی سوادان از علم کلام) تألیف نموده و حتی اشتغال به علم کلام را جز در شرایط استثنایی حرام دانسته است چنانکه میگوید: «الحق أنّ علم الکلام حرام الّا لشخصین» (حق این است که علم کلام حرام است مگر برای دوکس.) همچنین امام محمد غزالی در اواخر عمرش از علم کلام و روشهای کلامی منصرف شد و به علم حدیث روی آورد و وقتی که دار فانی را وداع گفت، صحیح بخاری را بالای سینه‌اش گذاشته بود.

ابوالحسن اشعری نیز معتزلی مسلک بود و چهل سال از زندگیش را اینگونه سپری نمود؛ بعد از آن، از این مسلک برگشت و آنان را گمراه خواند و در نفی و رد آنان تلاشهای زیادی مبذول داشت.[۱]

به دنبال آنان، گروهی آمدند که روش و منهج صحیحی را در پیش گرفتند؛ البته این گروه نیز علوم و مناهج آنها را فراگرفته و آن را مورد بررسی و ارزیابی قرار دادند؛ سپس آن را به باد انتقاد گرفته و با منهج قرآنی به رد آنها برخاستند و با همان اسلحه‌ی خودشان به مبارزه‌ی آنها رفتند و ضعف و کاستیهای دیدگاههای فلسفی و کلامی را برملا نمودند که رهبر و پرچمدار این گروه، شیخ الاسلام ابن تیمیه بود.

۱- به کتاب معتقد امام ابی الحسن الاشعری و منهجه تألیف مؤلف مراجعه نمایید.

مطلب سوم: مقایسه‌ای میان صاحبان عقیده و صاحبان رأی

قبل از اینکه این موضوع را به پایان برسانم باید بگویم که ما به افراد صاحب عقیده نیاز داریم نه به فیلسوفان؛ ما به کسانی نیاز داریم که دردها و مشکلات این امت را مداوا کنند و چنین کاری هرگز از دست فیلسوفان بر نمی‌آید.

استاد احمد امین رحمه الله میان صاحب رأی و صاحب عقیده و تأثیر هر کدام از آنها بر زندگی، مقایسه‌ای انجام داده و می‌گوید: اینکه درباره‌ی چیزی رأی و نظری داشته باشید، با اینکه به همان چیز معتقد باشید تفاوتهای فاحشی وجود دارد.

زیرا وقتی انسان رأی و نظری داشته باشد، آن را به معلومات خود می‌افزاید؛ اما هنگامی که به چیزی معتقد شود، آن را در خون خود جاری می‌نماید و در مخ و استخوانش سرایت میدهد و در اعماق دلش فرو می برد.

صاحب رأی (فیلسوف) میگوید: چه بسا مطلبی که در واقع، باطل است من آن را درست و صحیح بدانم؛ زیرا امروز، دلایل آن را تأیید می‌کنند و ممکن است فردا دلایلی باشد که عکس آن را به اثبات برساند و چه بسا من در مسأله‌ای اشتباه کنم و گاهی هم ممکن است که حقیقت را دریافته باشم.

اما صاحب عقیده نسبت به عقیده‌اش مطمئن بوده و صحتش را قطعی می‌داند و هیچ شک و تردیدی در مورد آن به خود راه نمی‌دهد؛ زیرا وی هم اکنون هم عقیده‌اش را حق می‌داند و فردا هم آن را حق و صواب می‌داند و هرگز این تصور را به خود راه نمی دهد که شاید فردا دلایلی پیدا شود که اعتقاد او را رد نماید یا شک و تردیدی در آن ایجاد کند.

برای صاحب رأی اهمیتی ندارد؛ اگر نظریه‌اش جامه‌ی عمل پوشید و تحقق یافت، خوشحال و شاداب می‌شود و اگر رأیش جامه‌ی عمل نپوشید، مشکلی ندارد؛ چون از قبل رأیش را بر این بنا نهاده که نظریه‌اش درست است اما احتمال خطا و اشتباه هم دارد؛ همچنانکه نظریه‌ی دیگران را اشتباه دانسته، هرچند احتمال صواب هم دارد؛ بر خلاف صاحب عقیده که مصمم و قاطع است و سردی و سستی به خود راه نمی‌دهد؛ او بی خیال و لاابالی نیست؛ بلکه تا عقیده‌اش تحقق پیدا نکند، آرام نمی گیرد.

بله، صاحب رأی خیلی ساده از نظریه‌اش پشیمان شده و تغییر جهت میدهد؛ هر وقت دلیلی داشت یا مصلحتی ایجاب کرد به راحتی از نظریه‌اش منصرف شده و به دلیل و رأی دیگری رو می‌آورد؛ اما صاحب عقیده، به عقیده‌اش افتخار نموده و با افتخار، عقیده‌اش را ابراز می دارد مانند پیامبر اسلام ﷺ که فرمود:

(لو وضعوا الشمس فی یمینی والقمر فی یساری علی ان أدع هذا الذی جئت به ماترکته.)[1] (اگر آفتاب را در دست راست و ماه را در دست چپ من بگذارند برای اینکه از عقیده‌ای که آورده‌ام، دست بردارم، هرگز آن را رها نمی‌نمایم.)

رأی و نظریه مانند جسد خشک و بی روح است و تا زمانی که عقیده در آن ندمد فاقد حیات است؛ رأی مانند غار تاریکی است که تا هنگامی که نور عقیده بر آن نتابد، روشنی ندارد و تاریکی‌اش برطرف نمی‌گردد؛ عقل و نظریه راکد هستند و جریان ندارند و پشه‌ها در سطح آن، تخم می‌گذارند؛ اما عقیده دریای متلاطمی است که به حشرات ضعیف و ناتوان اجازه نمی‌دهد که روی آن زاد و ولد کنند؛ رأی، مه رقیقی است که در فضا شکل می‌گیرد اما عقیده ستاره‌ای است که می‌درخشد.

رأی مشکل آفرین است و پیامدهای بدی دارد و به آرزوها قالب و جسد می بخشد؛ آری رأی شبهه برانگیزاست و شخص را دچار شک و تردید می کند؛ اما عقیده به مبارزه با خطرها پا به میدان می‌گذارد و کوه‌ها را به لرزه در می‌آورد، چهره‌ی زمان را دگرگون می‌نماید، سیر تاریخ را تغییر می‌دهد و شک و تردید را از ریشه می‌کند و قاطعیت و یقین را برمی‌انگیزد و جز در برابر خواسته‌های روح و ایمان تسلیم نمی شود[2].

۱- این، حدیث ضعیفی است که طبری آن را در تاریخش (۳۲٦/۲) روایت نموده، است و بیهقی نیز آن را در کتاب دلائل النبوة (۱۸۷/۲) از ابن اسحاق نقل نموده و سند آن، منقطع می‌باشد؛ نگا: السیرة النبویّة (۳۳۰/۱) تألیف ابن هشام.

۲- کتاب فیض الخاطر، تألیف احمد أمین که از کتاب (ایمان وحیات) د.قرضاوی آنرا نقل نموده است.

مبحث پنجم: روشهای علما و دانشمندان در اثبات عقاید[1]

آیا ما به عذاب قبر، حوض کوثر، ترازوی اعمال و سایر امور اعتقادی باور داریم؟ چه چیز ی ما را وادار به ایمان به امور اعتقادی یا رد و نفی آنها می‌کند؟

۱ـ دانشمندان سلف بر این عقیده هستند که ایمان آوردن و تصدیق نمودن هرآنچه که خداوند از آن خبر داده است یا رسول خدا ﷺ آن را برای ما بیان نموده و به طریق صحیح و سند درست و معتبر به ما رسیده است، واجب بوده و باور داشتن به آنها لازم است. آنان میان اخبار متواتر و آحاد[2] فرقی قائل نیستند به شرط اینکه آن خبر، صحیح باشد؛ بلکه بدون هیچ تفاوتی، مسایل اعتقادی را با هر دوی آنها به اثبات می‌رسانند.

برای اثبات نظریه‌ی خود به دلایلی استناد می نمایند که ما را به تصدیق آنچه که خدا و رسولش به ما خبر داده‌اند، فرمان داده و اطاعت از آنها را بر ما واجب گردانیده است مانند آیات زیر:

﴿ وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى ٱللَّهُ وَرَسُولُهُۥٓ أَمْرًا أَن يَكُونَ لَهُمُ ٱلْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَن يَعْصِ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَٰلًا مُّبِينًا ﴾ [أحزاب:٣٦]

(هیچ مرد و زن مؤمنی در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند، اختیاری از خود در آن ندارند ـ و اراده‌ی آنان باید تابع اراده‌ی خدا و رسول باشد ـ و هر کس هم از دستور خدا و پیغمبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می‌گردد.)

﴿ قُلْ أَطِيعُوا۟ ٱللَّهَ وَٱلرَّسُولَ ۖ فَإِن تَوَلَّوْا۟ فَإِنَّ ٱللَّهَ لَا يُحِبُّ ٱلْكَٰفِرِينَ ﴾ [آل عمران:۳۲]

(بگو: از خدا و پیغمبرش اطاعت و فرمانبرداری کنید؛ پس اگر سرپیچی کنند، باید بدانند که خداوند کافران را دوست نمی‌دارد.)

۱- برای تفصیل بیشتر این موضوع به کتاب «بنیان ایمان» تألیف بنده مراجعه کنید.

۲- حدیث متواتر به حدیثی گفته می‌شود که جمع زیادی از ابتدا تا انتهای سند آن را روایت کنند طوری که اتفاق چنین جمع بزرگی بر دروغ گفتن محال باشد. وحدیث یا خبر واحد به حدیثی گفته می‌شود که چنین شرایطی نداشته باشد.

۲ـ گروهی که شناخت صحیحی درباره‌ی حدیث صحیح و ضعیف ندارند، در این رابطه به احادیث ساختگی و ضعیف[1] استدلال کرده‌اند، مانند این حدیث:

(انتهیت الی ربی لیلة أسری بی الی السماء، فرأیت ربی، بینی وبینه حجابٌ بارزٌ، فرأیت کلّ شیئ منه، حتی رأیت تاجاً مخوصاً من لؤلؤ). (حدیث موضوع.)[2]

(شب معراج در آسمان ها به حضور پروردگارم رسیدم؛ پس خدا را دیدم و میان من و پروردگارم حجاب بارزی بود تمام او را نگاه کردم حتی تاج مخصوصی را که از لؤلؤ ساخته شده بود، نیز دیدم.) این حدیث، ساختگی است.

حدیث (ان الله یجلس علی قنطرة الوسطی بین الجنة و النار.)

(خداوند بر پل میانی بین بهشت و دوزخ می‌نشیند). این حدیث نیز ضعیف است.

باید قبل از اینکه در باب عقاید یا احکام به احادیث استدلال نماییم، صحت و ضعف احادیث را بطور کامل بررسی کنیم؛ در غیر این صورت، ممکن است که ما چیزهایی را به دین خدا نسبت دهیم که در واقع از امور دین نیستند و همچنین امور باطلی را که در واقع عقیده نیستند، به عنوان عقیده بدانیم.

کسانی که مسایل اعتقادی را به وسیله‌ی احادیث ساختگی یا ضعیف ثابت می‌کنند، در واقع، مانند کسانی هستند که امور اعتقادی را با خواب‌ها و خرافات و افسانه-ها ثابت می‌کنند.

۳ـ گروه سومی استدلال به دلایل نقلی یعنی استدلال به قرآن و حدیث را در اثبات عقیده رد می‌کنند و می‌گویند: «دلایل نقلی نمی‌توانند انسان را به یقین برسانند و ایمان مطلوبی در او ایجاد نمایند؛ لذا مسایل اعتقادی با قران و حدیث به اثبات

۱- حدیث موضوع یا ساختگی به حدیثی گفته می‌شود که در سند آن فرد دروغگویی وجود داشته باشد؛ و حدیث ضعیف، آن است که دارای شرایط حدیث صحیح و حسن نباشد.

۲- کتاب "الفوائد المجموعة فی الأحادیث الموضوعة (٤٤١) تألیف شوکانی.

نمی‌رسند».[1] آنان برای اثبات مدعای خود می گویند: «از آنجایی که دلایل نقلی دارای احتمالات زیادی هستند، نمی توانند مسایل اعتقادی را به اثبات برسانند».

همین جا باید گفت که این دیدگاه، دیدگاه نادرست و سخیفی است که برای رد آن، نیاز به تلاش زیاد و تحمل زحمت فراون نیست؛ زیرا این دیدگاه مخالف إجماع امت است؛ همچنین اگر نصوص قران و حدیث دارای احتمالات زیاد باشند، پس سخن انسان چه وضعیتی خواهد داشت؟ چگونه عقاید با کلام خدا و رسولش ثابت نمی‌شود؟! معاذ الله، این، بهتان بزرگی است.

٤ـ گروه چهارم نیز استدلال به اخبار آحاد صحیح را در باب عقائد رد می‌کنند؛ آنان فقط به قرآن و حدیث متواتر که قطعی الثبوت هستند، استدلال می‌کنند؛ حتی به قرآن و حدیث متواتر نیز تنها زمانی استدلال می‌نمایند که قطعی الدلالت باشند[2] و به نظر آنها اگر نص قطعی الدلالت نباشد، استدلال به آن جائز نمی‌باشد و این رأی، عقیده علمای قدیمی علم کلام بوده و بعضی از علمای اصول نیز از آنان تبعیت نموده‌اند. این عقیده در زمان ما چنان پخش شده و گسترش پیدا کرده که نزدیک است حق و قائلان آن به بوته‌ی فراموشی سپرده شوند. علما و دانشمندان معاصر و گذشته همواره فساد این دیدگاه و خطرات آن را برای مردم روشن کرده و پرده از شبهه‌ی کسانی که معتقد به این قول بوده‌اند، برداشته‌اند.

۱- نقل از کتاب «**الاسلام عقیدة وشریعة**» صفحه (۵۳) تألیف شیخ شلتوت.

۲- منظور از قطعی الثبوت، قرآن و سنت متواتر می‌باشد. و منظور از قطعی الدلالت نیز این است که آن نص احتمال معنی دیگری را نداشته باشد و تأویل بردار نباشد؛ به همین جهت، نصوصی را که دال بر رؤیت خداوند برای مؤمنین در قیامت می‌باشند، رد نموده‌اند. اما احادیث اگر چه قطعی الدلالت هم باشند باز آنها را آحاد دانسته اند، و درباره‌ی نصوص قرآن هم گفته‌اند که: قطعی الدلالت نیستند و آن را به گونه‌ی دیگری تأویل نموده اند. به کتاب «الاسلام عقیدة وشریعة » تألیف شلتوت مبحث انکار رؤیت خداوند توسط بندگان، مراجعه شود.

توضیح و رد شبهات این گروه[1]

قبلاً بیان کردیم که شبهه‌ی این گروه، این است که به گمان آنها، دلایل باب عقیده باید حتماً انسان را به یقین برسانند؛ اما احادیث آحاد و نصوص قرآنی و روایات متواتری که قطعی الدلالت نیستند، انسان را به یقین نمی‌رسانند؛ بلکه ظنی هستند و شما می‌دانید که ظن و گمان در این باب، کاری از پیش نمی برد؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَمَا تَهْوَى ٱلْأَنفُسُ ﴾ [نجم:۲۳]

(آنان صرفا از گمانها و خواهشات نفسانی پیروی می‌کنند).

﴿ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَإِنَّ ٱلظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ ٱلْحَقِّ شَيْـًٔا ﴾ [نجم:۲۸]

(آنان فقط از ظن و گمان پیروی می‌کنند و ظن و گمان هم انسان را بی‌نیاز از حق نمی‌گرداند و چیزی را به اثبات نمی‌رساند).

وآیات دیگری نیز از این قبیل وجود دارد که خداوند مشرکان را به دلیل پیروی و اتباع از گمان، نکوهش مینماید.

گفتنی است که استدلال این گروه به آیات فوق و امثال آن، مردود است؛ زیرا ظن در این آیات به معنی گمانی نیست که آنها از کلمه‌ی ظن برداشت نموده اند؛ چرا که نصوصی را که این گروه رد می‌کنند و استدلال به آنها را در باب مسائل اعتقادی صحیح نمی‌دانند، مفید ظن راجح و گمان غالب هستند؛ اما ظنی را که خداوند در آیات فوق مورد نکوهش قرار داده است، همان شک است که به معنی حدس زدن می‌باشد. درکتاب «النهایه» و «اللسان» و سایر کتب لغت چنین آمده است: «ظن، همان شک است که در بعضی از امور برای انسان پیش می‌آید و انسان آن را ثابت شده تصور

۱- به کتاب «الحدیث حجّة بنفسه» و «وجوب الأخذ بأحادیث الآحاد فی العقائد والأحکام» تألیف شیخ ناصر الدین البانی، و کتاب «بنیان ایمان» بنده مراجعه کنید.

می‌کند و براساس آن، حکم می‌کند.» آری، این، همان ظن و گمانی است که خداوند مشرکین را به خاطر آن نکوهش کرده است و آیه‌ی زیر نیز این مطلب را تأیید می‌نماید:

﴿ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَإِنۡ هُمۡ إِلَّا يَخۡرُصُونَ ﴾ [أنعام:١١٦]

(چرا که آنان جز از ظنّ و گمان پیروی نمی‌کنند و آنان فقط با حدس و تخمین سخن می‌گویند.)

ما ملاحظه می‌کنیم که ظن درا ین آیه به معنی تخمین زدن و حدس و گمان مطلق است. همچنین اگر ظنی که مشرکین به سبب آن نکوهش شده‌اند به معنی ظن غالب می بود، عمل کردن به چنین ظنی در باب احکام نیز جایز نمی‌بود؛ چرا که خداوند مشرکین را به سبب عمل کردن به ظن و گمان مطلقاً نه تنها در باب عقیده بلکه در باب احکام نیز نکوهش کرده است و به دلیل اینکه خداوند در برخی آیات تصریح نموده که ظن و گمانی که مشرکین به خاطر آن مورد نکوهش قرار گرفته اند شامل ظن در باب احکام نیز می باشد. به این آیات که به طور صریح دال بر این مدعا هستد، توجه کنید:

﴿ سَيَقُولُ ٱلَّذِينَ أَشۡرَكُواْ لَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ مَآ أَشۡرَكۡنَا وَلَآ ءَابَآؤُنَا وَلَا حَرَّمۡنَا مِن شَيۡءٖۚ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِهِمۡ حَتَّىٰ ذَاقُواْ بَأۡسَنَاۗ قُلۡ هَلۡ عِندَكُم مِّنۡ عِلۡمٖ فَتُخۡرِجُوهُ لَنَآۖ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَإِنۡ أَنتُمۡ إِلَّا تَخۡرُصُونَ ﴾ [نعام:١٤٨]

(مشرکان خواهند گفت: اگر خدا می‌خواست، ما و پدران ما مشرک نمی‌شدیم و چیزی را تحریم نمی‌کردیم. کسانی که پیش از آنان بوده‌اند نیز همین گونه تکذیب می کردند تا سرانجام عذاب ما را چشیدند. بگو: آیا دلیل قاطعی دارید تا آن را به ما ارائه دهید؟! شما فقط از پندارهای بی‌اساس پیروی می‌کنید و از روی ظنّ و تخمین کار می کنید.)

در آیه‌ی فوق ما ملاحظه می‌کنیم که پیروی از ظن و گمان در مورد شرک که یک مسئله‌ی اعتقادی است و همچنین تحریم اشیا که جزو احکام بشمار می‌رود از طرف خداوند مورد نکوهش قرار گرفته است. لذا ما به این گروه می‌گوییم چگونه شما در

احکام از ظن و گمان پیروی می‌کنید حال آنکه مشرکین بخاطر این عملشان نکوهش شده‌اند.

علاوه بر این، ما سخن کسانی را که می‌گویند خبر واحد ظنی است و انسان را به علم و یقین نمی‌رساند، تأیید نمی‌نماییم؛ زیرا چه بسا که خبر واحد نیز انسان را به علم و یقین می‌رساند. علامه صدیق حسن خان قنوجی می گوید: «این اختلاف در مورد خبر واحد که آیا مفید ظن است یا مفید علم، در صورتی است که سند دیگری وجود نداشته باشد که آن را تقویت کند؛ اما اگر خبر یا سند دیگری وجود داشته باشد که آن را تقویت نماید یا اینکه حدیث، مشهور یا مستفیض باشد، در این صورت اختلافی در مورد آن، وجود ندارد؛ و باید بدانیم که هرگاه عمل کردن به مقتضای خبر واحد مورد اتفاق و اجماع قرار گیرد، در این صورت نیز هیچگونه اختلافی وجود ندارد که چنین حدیثی انسان را به یقین می‌رساند؛ زیرا اتفاق و اجماع، صدق آن را برای همگان محرز می‌نماید. همچنین اگر خبر واحد مورد قبول امت قرار گیرد، طوری که بعضی به آن، عمل نمایند و برخی دیگر آنرا تأویل کنند، انسان را به یقین می‌رساند که احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم از همین نوع می‌باشند؛ یعنی تمام امت آنها را پذیرفته‌اند تا جایی که یا به آنها عمل می نمایند و یا آنها را تأویل می‌کنند.

علامه اسفراینی در کتاب «لوامع الأنوار البهیة» می گوید:

«خبر واحد هر گاه مستفیض و مشهور باشد، مفید علم نظری است، آنگونه که علامه ابن مفلح و کسان دیگری هم از ابو اسحاق اسفراینی و ابن فورک نقل کرده‌اند، حتی بعضی‌ها گفتهاند که مفید قطعیت است».

سپس یادآور می‌شود که خبر آحاد غیر مستفیض به دلیل احتمال سهو و خطا در آن، مفید ظن است؛ اما از امام موفق (ابن قدامه) و ابن حمدان و طوفی و گروهی دیگر نقل شده است که خبر واحد با وجود قرائن، مفید علم می شود.

علامه علاء الدین علی بن سلیمان مرداوی در کتاب «شرح التحریر» می‌گوید: «این قول اخیر، آشکارتر و صحیحتر است». و اطمینان قلبی نسبت به خبر واحد مانند اطمینان

قلب نسبت به متواتر یا شبیه آن، جزو قراین شمرده می شود.

باز ایشان تصریح و تأکید می‌نماید که اگر خبر واحد غیر مستفیض را یکی از پیشوایانی که بر دقت و حفظ و امامتش اتفاق نظر وجود دارد، نقل کند، چنین حدیثی موجب علم است.

از قاضی ابو یعلی نقل شده که گفته است: «مذهب (حنبلیها) همین است. همچنین ابو خطاب می‌گوید: «ظاهر سخن و نظر اصحاب ما نیز همین است).

سفارینی نیز یادآور می‌شود که ابن زاعونی و امام تقی الدین ابن تیمیه همین رأی را انتخاب نموده‌اند؛ سپس میگوید: «دانشمندان علم اصول اعم از حنفیه وشافعیه و حنابله رحمهم الله بر این باورند که هر گاه امت خبر واحد را قولاً و عملاً پذیرفته باشند، آن خبر، موجب علم و یقین می‌گردد.»

بعد از آن، یادآوری می‌کند که مخالفین این دیدگاه از میان پیروان ائمه فقط گروه اندکی هستند که از دانشمندان علم کلام و متکلمین پیروی نموده‌اند. در ادامه می‌گوید: از میان کسانی که خبر واحد را مفید علم می‌دانند می‌توان به ابو اسحاق، ابو الطیب، عبد الوهاب و امثال وی از علمای مالکی، و سرخسی و امثال او از علمای حنفی اشاره نمود. و در پایان می‌گوید: «بیشتر فقها و اهل حدیث و اغلب اشعریها و افراد دیگری نیز بر همین رأی هستند.»

علامه ابن صلاح می‌گوید: «باید دانست که احادیث مستند بخاری و مسلم باعث علم یقینی و نظری می‌شوند؛ بر خلاف نظر کسانی که می گویند: اساساً خبر واحد مفید ظن است نه یقین؛ و این که امت اخبار آحاد را پذیرفته‌اند بدین دلیل بوده که آنها عمل به ظن را واجب دانسته‌اند اگر چه ظن گاهی موجب خطا هم می‌شود».

ابن صلاح می‌گوید: «من نیز چنین دیدگاهی داشتم و آن را قویتر می‌دانستم؛ اما بعدها برایم روشن گردید که دیدگاه اول صحیح‌تر است؛ زیرا کل امت، معصوم از خطا است و ظن کسی که معصوم از اشتباه است، خطا نیست». منظور علامه ابن صلاح این است که امت بر صحت احادیث بخاری و مسلم اجماع و اتفاق نظر دارند.

سفارینی می گوید: «هنگامی که ابن کثیر این نظر ابن صلاح را دید (که آنچه در صحیح بخاری و مسلم آمده است، صحیح است) آنرا تأیید نمود و گفت: من نیز با رأی ابن صلاح موافقم و آنچه را که او تأیید نموده و بدان قایل شده است، تأیید می‌نمایم».

سفارینی می‌افزاید: ابن کثیر از سخنان استادش ابن تیمیه اطلاع یافت مبنی بر اینکه وی در مورد حدیثی که امت آنرا پذیرفته است از گروههای زیادی نقل کرده است که آنان چنین حدیثی را مفید علم و یقین می دانند و بعد از ذکر اسامی بعضی از آنان، میگوید: این رأی، مذهب همه‌ی اهل حدیث و دیدگاه عموم سلف می‌باشد.

خلاصه و لب مطلب این است که: احادیث آحاد صحیح، همانگونه که از زبان گروهی از علما نقل نمودیم، اگر همراه با قرائن باشند، انسان را به یقین می‌رسانند. پس احادیثی که در کتب حدیث آمده‌اند و اهل علم صحت آنها را تأیید نموده و هیچ کس از علما و دانشمندان در مورد صحت آن‌ها تردید نداشته و نسبت به آن اعتراضی ننموده‌اند، مفید یقین می‌باشند. چون امت بر صحت آنها اتفاق نموده است. و تمامی روایاتی را که یکی از امام بخاری و امام مسلم و یا هر دوی آنها روایت نموده‌اند و صحت آنها را هیچکس از اهل علم زیر سؤال نبرده است، از این قبیل شمرده می‌شوند و مورد قبول و پذیرش امت می‌باشند؛ همچنین احادیثی که مشهور یا مستفیض هستند یا یکی از أئمه‌ی بزرگ مانند مالک از نافع از ابن عمر روایت کرده‌اند از همین نوع می‌باشند.

خلاصه‌ی سخن این که دانشمندان و علمای اهل سنت احادیث آحاد صحیح را در زمینه‌ی عقائد و احکام به طور یکسان پذیرفته‌اند؛ و این که أئمه‌ی اهل سنت امثال امام مالک، احمد، ترمذی، بخاری، مسلم، ابوداود، نسائی، دارمی و سایر محدثین احادیث آحادی را که در رابطه با اثبات عقاید می‌باشند در کتابهای خود آورده اند، بهترین دلیل برای اثبات این مدعا است. قابل یادآوری است که احادیث متواتر در مورد مسایل اعتقادی در میان این روایات، بسیار اندک‌اند؛ اگر این پیشوایان، استدلال به این روایات را قبول نمی‌داشتند و آنها را به عنوان دلیل نمی‌پسندیدند در حفظ و نقل و تدوین آنها این همه زحمت را متحمل نمی‌شدند. و باید گفت که هر کس خلاف این را در مورد آنها

بگوید، دروغ گفته و افترا بسته و سخن آنان هیچ تأثیری بر اینکه احادیث آحاد مفید ظن غالب یا یقین هستند، ندارد.

ابن عبدالبر رحمه الله با وجود اینکه اخبار آحاد را مفید ظن می‌داند؛ اما بر این باور است که همانگونه که در احکام، عمل به آنها واجب است، در باب عقاید نیز واجب است. ایشان این دیدگاه را به جمعی از اهل سنت نیز نسبت می‌دهد.[1]

نصوصی که بر صحت استدلال به احادیث آحاد دلالت می کنند

نصوصی زیادی وجود دارند که دلیل بر صحت استدلال به احادیث آحاد و وجوب عمل به آنها می باشند از آن جمله:

۱ـ ﴿ ۞ وَمَا كَانَ ٱلْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُواْ كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَآئِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي ٱلدِّينِ وَلِيُنذِرُواْ قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوٓاْ إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ﴾ [توبه:۱۲۲]

(مؤمنان را نسزد که همگی بیرون بروند؛ بلکه باید که از هر قوم و قبیله‌ای، عدّه‌ای بروند تا دانش دین بیاموزند و هنگامی که به سوی قوم و قبیله‌ی خود برگشتند آنان را بترسانند تا ـ خویشتن را از عقاب و عذاب خدا برحذر دارند و از بطالت و ضلالت ـ خودداری کنند.)

این آیه، قبایل و عشایر و انسانهای مؤمن را در اطراف و نواحی مختلف جهان تشویق می‌نماید تا برای فرا گرفتن علم و بینش دینی تلاش نمایند و به نواحی مختلف بروند و پس از تحصیل علم به میان قوم خود بازگشته و آنان را به دین خدا هدایت و راهنمایی کنند. کلمه‌ی «طائفة» در زبان عرب بر یک فرد و بیشتر از آن، اطلاق می‌گردد؛ تفقه در دین نیز شامل عقیده و احکام می شود؛ حتی تفقه و آگاهی یافتن نسبت به عقاید مهمتر از تفقه و آگاهی یافتن در احکام است؛ به همین سبب، امام ابوحنیفه رحمه الله صفحات اندکی در باب عقاید نگاشته و آنرا «فقه اکبر» نامیده است؛

۱- التمهید ابن عبد البر (۷/۱).

پس این آیه دلیل آشکار و محکمی بر وجوب عمل به اخبار آحاد در باب عقاید است؛ و گر نه هرگز برای «طائفه» که شامل یک فرد نیز می شود، جایز نمی‌بود که قومشان را انذار کنند.

۲ـ﴿ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ إِن جَآءَكُمۡ فَاسِقُۢ بِنَبَإٖ فَتَبَيَّنُوٓاْ أَن تُصِيبُواْ قَوۡمَۢا بِجَهَـٰلَةٖ فَتُصۡبِحُواْ عَلَىٰ مَا فَعَلۡتُمۡ نَـٰدِمِينَ ﴾ [حجرات:٦]

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری را به شما رسانید درباره‌ی آن تحقیق کنید؛ مبادا به گروهی بدون آگاهی، آسیب برسانید وانگاه از کرده‌ی خود پشیمان شوید.)

در این آیه، کلمه‌ی «فَتَبَيَّنُوٓاْ» که در قرائت دیگری (فتثبتوا) نیز خوانده شده است بر این نکته دلالت دارد که اگر کسی خبری را برای شما آورد و آن کس، فاسق نبود بلکه عادل بود، خبرش حجت بوده و لازم نیست که در مورد آن، تحقیق شود و حتی سخنش بدون تحقیق هم مورد قبول است.

۳ـ ﴿ فَلَوۡلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرۡقَةٖ مِّنۡهُمۡ طَآئِفَةٞ لِّيَتَفَقَّهُواْ فِي ٱلدِّينِ ﴾ [توبه:۱۲۲]

(باید که از هر قوم و قبیله‌ای، عدّه‌ای بروند تا دانش دین بیاموزند).

امام بخاری در صحیح خود در تفسیر و توضیح آیه‌ی فوق چنین روایت می‌کند که مالک بن حویرث گفت:

«أَتَيْنَا النَّبِيَّ ﷺ وَنَحْنُ شَبَبَةٌ مُتَقَارِبُونَ، فَأَقَمْنَا عِنْدَهُ عِشْرِينَ لَيْلَةً، وَكَانَ رَسُولُ الله ﷺ رَفِيقًا، فَلَمَّا ظَنَّ أَنَّا قَدْ اشْتَهَيْنَا أَهْلَنَا أَوْ قَدْ اشْتَقْنَا سَأَلَنَا عَمَّنْ تَرَكْنَا بَعْدَنَا فَأَخْبَرْنَاهُ، قَالَ: ارْجِعُوا إِلَى أَهْلِيكُمْ فَأَقِيمُوا فِيهِمْ وَعَلِّمُوهُمْ وَمُرُوهُمْ وَصَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي».[1]

(ما چند نفر جوان هم سن و سال خدمت پیامبر اکرم ﷺ رسیدیم و مدت بیست

۱- صحیح بخاری (٦٢٧) و صحیح مسلم (٤٦٥/١) ش (٦٧٤) و متن حدیث از بخاری است.

شبانه روز نزد آن حضرت ﷺ ماندیم. پیامبراکرم ﷺ بسیار عطوف و مهربان بود؛ هنگامی که احساس نمود دلمان برای دیدن خانواده‌هایمان تنگ شده است و آرزو داریم که آنها را ببینیم، از ماپرسید: «چه کسانی را در خانواده‌های خود، گذاشته‌اید»؟ ما جریان را برایش بیان نمودیم. آنگاه فرمود: «به خانه‌هایتان برگردید و در میانشان بمانید و آنها را آموزش دهید و آنان را دستور دهید و نماز بخوانید همانگونه که من آن را خواندم». [1]

در این حدیث، پیامبر اکرم ﷺ به هر کدام از آن جوانان دستور داد تا اهل منزل و خانواده‌ی خود را آموزش دهند و مسلم است که آموزش شامل عقیده و احکام می‌شود؛ حتی عقیده ضروری‌تر و مهم‌تر است که آن را یاد بگیرند؛ پس اگر عقاید به وسیله‌ی اخبار و احادیث آحاد، اثبات نگردد، این دستور پیامبر اکرم ﷺ بی معنی و مفهوم می‌شود.

٤ـ در جای دیگری از صحیح بخاری و مسلم آمده که تعدادی از مردم یمن نزد رسول الله ﷺ آمدند و عرض کردند: «ابْعَثْ مَعَنَا رَجُلاً يُعَلِّمْنَا السُّنَّةَ وَالإِسْلاَمَ، فَأَخَذَ بِيَدِ أَبِي عُبَيْدَةَ بْنِ الْجَرَّاحِ فَقَالَ : «هَذَا أَمِينُ هَذِهِ الأُمَّةِ»[2]

(کسی را همراه ما بفرست تا سنت و احکام اسلامی را به ما یاد بدهد. پیامبر اکرم ﷺ دست ابوعبیده را گرفت و فرمود: «فرد مورد نیاز شما ابوعبیده است که امین این امت می‌باشد.)

اگر خبر واحد دلیل و حجت نمی بود، رسول اکرم ﷺ ابو عبیده را به تنهایی اعزام نمی‌نمود؛ علاوه بر این، پیامبر اکرم ﷺ به کرات و مرات یارانش را برای چنین مأموریتهایی فرستاده است؛ مانند اعزام نمودن حضرت علی علیه السلام، معاذ بن جبل و ابو موسی اشعری رضی الله عنه که روایات مربوط به آنها در صحیح بخاری و صحیح مسلم و سایر

۱- صحیح بخاری (۱۱۰/۲).

۲- صحیح مسلم (۱۸۸۸/٤ ش۲٤۱۹). و در صحیح بخاری آمده که پیامبر اکرم ﷺ او را به سوی مردم نجران فرستاد؛ نگا: صحیح بخاری (۹۳/۷) شماره (۳۷٤٥) و (۲۳۲/۱۳) شماره (۷۲٥٤).

کتب حدیث نقل شده‌اند.

هیچ شک و تردیدی وجود ندارد که این بزرگواران در تعلیم و آموزش‌های خود، عقائد را نیز به مردم آموخته‌اند؛ پس اگر سخن و پیام این افراد حجت نمی‌بود، پیامبر اکرم ﷺ آنها را به صورت فردی، اعزام نمی نمود.

امام شافعی رحمه الله در کتاب خود «الرسالة» می‌گوید: اگر خبر واحد برای فرستاده شدگان و مردمی که به سویشان فرستاده شده‌اند حجت نمی‌بود، رسول الله ﷺ هرگز پیام خود را توسط آنان به صورت فردی نمی‌فرستاد.[1]

رد دیدگاه کسانی که خبر واحد را در باب عقیده حجت نمی‌دانند

علما و دانشمندان دینی، دیدگاه کسانی که خبر واحد را در باب عقیده حجت نمی‌دانند به دلایل مختلفی رد نموده اند؛ از آن جمله:

۱ـ این رأی که عقیده به وسیله‌ی احادیث آحاد ثابت نمی‌شود، بدعت است و هیچ گونه اساس و ریشه‌ای در شریعت ندارد و هر سخنی که اینگونه باشد، مردود است.

۲ـ خود این نظریه ـ یعنی این که خبر واحد در باب عقیده، حجت نیست ـ یک عقیده است و برای اثباتش به دلیل قطعی نیاز دارد که آنها برای این سخن خود، دلیل قطعی ندارند.

۳ـ اگر دلیلی قطعی مبنی بر اینکه عقاید به وسیله‌ی اخبار آحاد ثابت نمی‌شود وجود می‌داشت، حتما صحابه و همچنین تابعین و سلف صالح آن را می‌دانستند و به صراحت، بیان می‌کردند.

٤ـ این سخن مخالف منهج علمی صحابه است؛ زیرا همه‌ی صحابه خبری را که از رسول الله ﷺ نقل می‌شد، می‌پذیرفتند، اگر چه آن را از زبان یک نفر می‌شنیدند و هیچ کدام از صحابه خبر صحابی دیگر را به دلیل اینکه خبرش واحد است، رد نمی‌کرد.

۱- کتاب "الرساله" (٤١٢) تألیف امام شافعی.

۵ـ دلایلی که بر وجوب عمل به کتاب و سنت دلالت دارند، شامل عقیده و احکام می‌شوند؛ پس اختصاص دادن این دلایل به احکام در صورتی که آحاد باشند، تخصیص بدون مخصص بوده و فاقد اعتبار است.

٦ـ خداوند پیامبرش را برای بلاغ مبین (تبلیغ آشکار) فرستاده است و مسلم است که بلاغ مبین این است که مخاطب را قانع نماید و علم را برایش حاصل کند؛ پس اگر خبر واحد مفید علم نمی‌بود، تبلیغ به وسیله‌ی آن انجام نمی‌گرفت؛ زیرا اتمام حجت تنها وقتی صورت می‌گیرد که علم بدان حاصل شود.

۷ـ این قول (که اخبار آحاد در باب عقیده واجب العمل نیستند) مستلزم بطلان عمل به اخبار آحاد در باب عقیده، پس از اصحاب که آنها مستقیما از رسول الله ﷺ شنیده‌اند، می‌گردد؛ زیرا احادیث پیامبر اکرم ﷺ قبل از تدوین، تنها به صورت آحاد به دست مردم رسیده‌اند و کسانی که احادیث را به صورت متواتر دریافت نموده‌اند، بسیار کم هستند. تازه اعلام اینکه فلان حدیث، متواتر است نزد آنها موجب علم نمی شود؛ زیرا این اعلام نیز خبر واحد است.

۸ ـ این قول، موجب ترک عمل به احادیث آحادی می‌شود که در باب عقیده و احکام هستند؛ زیرا عمل نکردن به آنها در باب عقاید به معنی رد آن‌ها است؛ پس چگونه در باب احکام می‌توان بدانها عمل کرد؟!

۹- علمای اصول آنگونه که شیخ شلتوت می‌گوید بر این رأی اتفاق نظر ندارند؛ بلکه امام مالک، امام شافعی، یاران امام ابو حنیفه، داوود بن علی و اطرافیانش همچون ابن حزم بر این باورند که خبر واحد موجب علم است. همچنین از علمای حنبلی نیز حسین بن علی کرابیسی، حارث بن اسد محاسبی و قاضی ابو یعلی بر این باورند که خبر واحد مفید علم است.

عقایدی که به وسیله‌ی احادیث ثابت شده‌اند

قبل از اینکه این موضوع را به پایان برسانیم به ذکر نمونه‌هایی از عقاید می‌پردازیم که به وسیله‌ی احادیث صحیح آحاد به ثبوت رسیده‌اند:

۱ـ عقیده به نبوت آدم علیه السلام و سایر پیامبرانی که در قرآن کریم به نبوت آنان تصریح نشده است.

۲ـ عقیده به برتری پیامبر اسلام ﷺ بر سایر پیامبران.

۳ـ عقیده به شفاعت پیامبر اکرم ﷺ در روز محشر.

٤ـ عقیده به شفاعت رسول اکرم ﷺ برای مرتکبین گناهان کبیره از میان امتش.

۵ـ عقیده به همه‌ی معجزات پیامبر خدا ﷺ به جز قرآن؛ از جمله معجزه‌ی شق القمر که با وجود ذکر آن در قرآن، آن را به گونه‌ای تأویل نموده‌اند که مخالف با احادیث صحیحی است که بدان تصریح نموده است.

٦ـ باور به احادیثی که از آفرینش موجودات، ویژگیهای فرشتگان، جن، بهشت و دوزخ و این که آنها هم اکنون آفریده شده‌اند و اینکه حجر الأسود از سنگهای بهشت است، بحث می‌کنند.

۷ـ بسیاری از ویژگیهای رسول الله ﷺ که علامه سیوطی آن‌ها را در کتاب «الخصائص الکبری» آورده است؛ مانند وارد شدن به بهشت، دیدن اهل بهشت، دیدن آنچه که برای پرهیزگاران در آنجا تدارک دیده شده است و تسلیم شدن جن همراه رسول الله ﷺ.

۸ ـ یقین درباره‌ی اینکه ده یار بهشتی به طور حتم از اهل بهشت هستند.

۹ـ ایمان به سؤال و جواب منکر نکیر در قبر.

۱۰ـ ایمان به عذاب قبر

۱۱ـ ایمان به ترازوی دو کفه در روز قیامت

۱۲ـ ایمان به فشار قبر

۱۳ـ ایمان به پل صراط

۱٤ـ ایمان به حوض کوثر و اینکه هر کس یک بار از آن بنوشد، هرگز تشنه نخواهد شد.

۱۵ـ ایمان داشتن به رفتن هفتاد هزار نفر از امت رسول الله ﷺ به بهشت بدون حساب و کتاب.

۱٦ـ ایمان به تمام ویژگیهایی که در حدیث صحیح برای قیامت و حشر و نشر بیان شده‌اند با وجود اینکه در قرآن بدانها تصریح نشده است.

۱۷ـ ایمان به قضا و قدر، خیر و شر و اینکه خداوند سعادت و شقاوت، رزق و روزی، مدت عمر انسان را در علم خود نوشته است.

۱۸ـ ایمان به قلمی که همه چیز را نوشته است.

۱۹ـ ایمان به اینکه اهل گناهان کبیره برای همیشه در دوزخ نخواهند ماند.

۲۰ـ ایمان به اینکه ارواح شهیدان به شکل پرندگان سبزی در بهشت می‌باشند.

۲۱ـ ایمان به اینکه زمین اجازه‌ی پوساندن جسد پیامبران را ندارد.

۲۲ـ ایمان به اینکه خداوند فرشتگانی دارد که همواره در حال گردش بوده و درود و سلام امتش را به پیامبر اکرم ﷺ می‌رسانند.

۲۳ـ ایمان داشتن به تمام علامات و نشانه های قیامت مانند ظهور مهدی، نزول عیسی ؑ و آمدن دجال و غیره.

قابل یادآوری است که همه‌ی عقاید فوق با اخبار آحاد به اثبات نرسیده‌اند؛ بلکه بعضی از این اعتقادات با احادیث متواتر به اثبات رسیده‌اند؛ اما چون این گروه از شناخت کافی در مورد احادیث متواتر و آحاد برخوردار نیستند باعث شده است که آنها تمام مسایل اعتقادی فوق یا بیشتر آنها را نپذیرند. در صورتی که احادیث ظهور دجال، پیدایش مهدی و نزول عیسی بن مریم متواترند چنانچه بسیاری از علما به تواتر آنها تصریح نموده‌اند.

مصیبت بزرگتر این است که آنها عقاید ثابت شده به وسیله‌ی احادیث متواتر و حتی اندیشه‌های اثبات شده به وسیله‌ی قرآن را به گمان اینکه این دلایل قطعی نیستند چنانچه اشاره کردیم، نمی پذیرند. به همین خاطر، آنان رؤیت پروردگار را در روز قیامت قبول ندارند حال آنکه این مطلب در قرآن کریم وارد شده است و احادیث متواتر نیز به بیان آن پرداخته‌اند؛ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ﴿٢٢﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٣﴾ ﴾ [قیامت:۲۲-۲۳]

(چهره‌هایی در روز قیامت، شاداب‌اند و بسوی پروردگارشان نگاه می‌کنند.)

امام ابوالحسن اشعری معتزله را بخاطر تقلید از بزرگان و اندیشمندانشان و رد نصوص قران و سنت، مورد نکوهش قرار می‌دهد و می‌گوید:

«خواهشات نفسانی منحرفان از راه حق امثال معتزله و قدریها باعث شده است تا با تقلید از بزرگان و گذشتگانشان قرآن را طبق رأی و نظر شخصی خود، چنان تفسیر کنند که نه منشأ قرآنی دارد و نه از رسول الله ﷺ نقل شده است و نه هیچ یک از علمای سلف به چنین تفسیری قائل بوده‌اند؛ بلی، آنها با روایاتی که صحابه از پیامبر اکرم ﷺ نقل نموده‌اند مبنی بر اینکه مؤمنان در روز قیامت، خداوند را با چشمانشان مشاهده

خواهند نمود، مخالفت ورزیده‌اند؛ حال آنکه این موضوع از جهات مختلفی و با احادیث و اخبار متواتری به اثبات رسیده است؛ هم چنین این گروه پا را فراتر گذاشته و شفاعت رسول الله ﷺ را در حق گناهکاران، انکار نموده و روایات گذشتگان این امت را در این زمینه رد نموده‌اند و بالاتر از این، منکر عذاب قبر شده و نمی‌پذیرند که کافران در قبرهایشان دچار عذاب می‌شوند».[۱]

ابوالحسن اشعری در جای دیگری می‌گوید: «معتزله حوض و عذاب قبر را منکر شده‌اند»[۲]. و در کتاب "مقالات الاسلامیین" می‌گوید: معتزله و خواج درباره‌ی عذاب قبر دچار اختلاف شده‌اند؛ بعضی آن را نفی کرده‌اند و برخی دیگر آن را پذیرفته‌اند»[۳]

همچنین وی در جایی دیگر از کتابش می‌گوید: «درباره‌ی اینکه آیا شفاعت رسول الله ﷺ شامل حال مرتکبان گناهان کبیره می‌شود یا خیر نیز اختلاف نظر وجود دارد؛ در این میان، معتزله این شفاعت را انکار کرده و چنین شفاعتی را باطل شمرده‌اند». [٤]

و در جای دیگری از مقالات میگوید: «معتزله قبول ندارند که خداوند داری چشم و دست است؛ همچنین معتزله دیدن خداوند را با چشم، آمدنش را در روز قیامت و نزول او را به آسمان دنیا باور ندارند؛ همچنین یکی دیگر از باورهای آنان، این است که افراد فاسق برای همیشه در دوزخ می‌مانند».

بله، آنان در موارد دیگری نیز با احادیث صحیح و متواتر حتی با آیات قرآن کریم مخالفت ورزیده‌اند. در اینجا ذکر این نکته را ضروری می‌دانم که هر کس، عقایدی را رد کند که با احادیث صحیح به اثبات رسیده‌اند، چنین شخصی راه و روش معتزله را در

۱- نقل از کتاب"الإبانة عن اصول الدیانة صفحه‌ی (٦) تألیف ابو الحسن اشعری.

۲- نقل از کتاب "الإبانة عن اصول الدیانة" صفحه‌ی (۷۵) تألیف ابو الحسن اشعری.

۳- مقالات الاسلامیین صفحه‌ی (۳٤۰) تألیف ابو الحسن اشعری.

٤- همان منبع

پیش گرفته و از راه و روش اهل سنت فاصله گرفته است.

حکم کسانی که امور ثابت شده با احادیث آحاد را انکار می‌کنند

سفارینی از اسحاق بن راهویه نقل نموده است که وی انکار کنندگان احادیث آحاد را کافر دانسته است؛ اما نظر صحیح‌تر این است که آنها کافر نیستند؛ چنین به نظر می‌رسد که این فتوا با توجه به انکار احادیثی صادر شده است که همه‌ی امت آنها را قبول داشته و بر صحت آنها اتفاق نظر نموده‌اند.

ما اگر چه منکر احادیث آحاد را کافر نمی‌دانیم؛ اما بر این عقیده هستیم کسانی که احادیث صحیح رسول الله ﷺ در باب عقیده رد کرده‌اند، سخت در اشتباه بوده و احتمال آن می‌رود که بخاطر این کارشان، گمراه و گرفتار عذاب شوند:

﴿ فَلْيَحْذَرِ ٱلَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِۦٓ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾ [نور:٦٣]

(آنان که با فرمان پیامبر مخالفت می‌کنند، باید بترسند که مبادا به بلایی گرفتار آیند یا اینکه دچار عذاب دردناکی شوند).

این است منهج صحیح

ما در این پژوهشی که تقدیم حضورتان می‌گردد، صرفا به قران و سنت پایبند خواهیم بود؛ لذا بر خود لازم می‌دانیم که اندیشه‌های ارائه شده در این پژوهش را بر منهج قران و سنت ارائه دهیم و از از چهارچوب آنها پا را فراتر نگذلریم. و این، همان روشی است که دلهای نخستین افراد این امت را زنده نمود.

و این، تنها راهی است که می‌تواند سایر امت را اصلاح نماید؛ امام مالک بن انس ؛امام و دانشمند مدینه‌ی منوره؛ چه زیبا می‌گوید که: «هر گز آخر این امت اصلاح نمی‌شود مگر با همان چیزی که افراد نخست این امت به وسیله‌ی آن، اصلاح شدند».

آری، ما قبلا برتری منهج قرآن و تفاوتهای آن را با راه و روش فلسفه در اثبات مسائل اعتقادی بیان نمودیم؛ و همین برتری و تفاوتها است که ما را ملزم به پیروی از

منهج قران می‌نماید.

شبهه‌ای که نیاز به توضیح دارد:

چگونه با کسانی که به قرآن ایمان ندارند، صحبت کنیم؟

برخی از کسانی که بهره‌ی اندکی از دین دارند، می‌گویند: چگونه قرآن را به کسانی که بدان ایمان ندارند، عرضه نماییم؟ ما باید مردم امروز را با منطق علم جدید مادی و دلایل عقلی مورد خطاب قرار دهیم و وقتی که در برابر اسلام، تسلیم شدند و قران را پذیرفتند، آنگاه با قرآن کریم آن‌ها را مورد خطاب قرار دهیم.

ما به این گروه می‌گوییم: شما را به خدا سوگند میدهیم، اندکی بیندیشید؛ چگونه خداوند پیامبرش را دستور داد تا کافرانی را بترساند و بیم دهد که نه به خدا ایمان داشتند و نه قرآن و پیامبر را قبول داشتند؟ ﴿لِأُنذِرَكُم بِهِۦ وَمَنۢ بَلَغَۚ﴾ [انعام:۱۹]

(تا شما و تمام کسانی را که این قرآن بدانها می‌رسد با قرآن، بیم دهم).

خداوند چگونه به پیامبرش دستور داد تا قرآن را برایشان تلاوت کند؟ آیا رسول الله ﷺ قرآن را برای معاندین تلاوت نمی‌نمود تا باطن آنان را حرکت داده و دل‌هایشان را به لرزه درآورد؟

آیات قرآن کریم با افرادی همچون امیه بن خلف و ولید بن عتبه با وجود کفر شدید و عداوت فراوانی که با اسلام و مسلمین داشتند، چه کرد؟

برخی می‌گویند: امروزه قرآن در هر جای دنیا حتی در رادیوی لندن و واشنگتن هم تلاوت می‌شود؛ اما با وجود این، حتی مسلمانانی که آن را می‌خوانند به آن ایمان و اعتقادی ندارند.

پاسخ این اشکال، این است که در گذشته، هنگامی که مردم عرب به آیات قرآن کریم گوش فرا می‌دادند، این آیات به اعماق دلهایشان نفوذ می‌کرد؛ زیرا آنان عرب بودند و معانی و مقاصد آیات را بخوبی درک می‌کردند. اما امروز میان قرآن و مردم حجاب و موانع زیادی وجود دارد که برخی از این موانع به زبان و لغت مردم بر می‌گردد و برخی

دیگر به شبهات و ایراداتی برمیگردد که در اذهان مردم ایجاد نموده‌اند و از دیدگاه مردم به عنوان یک واقعیت پذیرفته شده‌اند.

به همین جهت، در این عصر، مهمترین وظیفه‌ی کارشناسان دینی این است که قرآن را به زبانی بیان کنند که مردم آنرا بفهمند و اساسا ارتباط مردم را با قرآن برقرار نمایند و آنان را با قران آشنا کنند. یعنی مفاهیم قرآنی را برای مردم توضیح دهند و معانی این کتاب بزرگ را در ذهن و فکر مردم احیا کنند تا مردم بار دیگر لذت آن را بچشند و با تمام وجود شیرینی آن را احساس کنند. همچنین اندیشمندان دینی باید معانی و مفاهیم قرآن را به دروغگویان و دروغ پردازان تفهیم کنند تا بدین طریق، دعوت تحقق پیدا کند و بر تمام مردم اتمام حجت شود. ما در مباحث گذشته بیان داشتیم که قرآن تنها اخبار نیست؛ بلکه مشتمل بر دلایلی است که خردها را قانع و تشنگی دلها را برطرف می‌سازد.

دعوت مشکوک تقریب ادیان

باید دانست که روش صحیح و درست، همان روشی است که خداوند برای تثبیت و استقرار ایمان در دلها، به ما نشان داده است و باید برای هدایت خود و همچنین راهنمایی مردم پایبند آن باشیم و مردم را بر اساس آن تربیت کنیم.

دشمنان خدا و فریب خوردگان این امت می‌خواهند این روش و اسلوب قرآنی را با دعوت به تقریب و آشتی میان ادیان تخریب کنند؛ لذا کنگره‌ها و کنفرانسهایی بدین منظور ترتیب می‌دهند که به جز بی اعتمادی نسبت به دین و ابهام و سرگردانی هیچ نتیجه‌ی دیگری ندارد .

مسلمانانی که این مجالس و محافل را برگزار می‌کنند، در واقع دچار اشتباه و خطای بزرگی می‌شوند؛ زیرا آنها می خواهند اسلام را مانند یهودیت و مسیحیت در بوته‌ی بحث و جدال قرار دهند و با این مکاتب یکسان نمایند.

اگر این آقایان به جای این کار در ارتباط با دیگر ادیان، این اسلوب قرآنی را انتخاب می‌کردند، عذرآنان پذیرفته می‌شد:

﴿ قُلْ يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ تَعَالَوْاْ إِلَىٰ كَلِمَةٍ سَوَآءٍۭ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا ٱللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِۦ شَيْـًٔا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِّن دُونِ ٱللَّهِۚ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُولُواْ ٱشْهَدُواْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴾ [آل عمران:٦٤]

(بگو: ای اهل کتاب! به سوی سخن دادگرانه‌ای بیایید که میان ما و شما مشترک است و آن اینکه تنها خداوند یگانه را عبادت کنیم و چیزی را با او شریک قرار ندهیم و برخی از ما برخی دیگر را به جای خداوند یگانه، به خدایی نگیرد؛ پس اگر آنها روی گردانی کردند، بگویید شما گواه باشید که ما تسلیم دستورات الهی هستیم.)

آنان می‌بایست بطلان و اشتباهات ادیان را به نحو احسن بیان می‌کردند و دین حق را به آنان نشان می‌دادند و برای آنان اقامه‌ی حجت و دلیل می‌کردند نه اینکه خواستار دوستی و محبت آنان می‌شدند و آنان را در باطل و اندیشه‌های نادرستشان حمایت می‌کردند.

کسانی که اسلام را با سایر ادیان و مذاهب و فلسفه‌ها مخلوط می‌کنند و به گمان خود میان نصوص قرآنی و سخنان پیروان ادیان دیگر توفیق و تلفیق ایجاد می‌کنند تا به نقطه‌ای برسند که اسلام و سایر ادیان را به هم نزدیک و در نهایت آشتی دهند، سخت در اشتباه بوده و راه را گم کرده و در تصمیم خود دچار توهم شده اند؛ زیرا اسلام دین الهی و مقدسی است که حافظ و نگهبان زندگی و بشریت است و هیچ نیازی ندارد که میان آن و سایر ادیان وحدت ایجاد کنیم. در ادیان دیگر، امور باطل و گاهی هم خیر و صلاح وجود دارد؛ اما اسلام سراسرش حق و خیر وصلاح است و رسالت و وظیفه‌ی ما این است که کتاب و دین پروردگارمان را متمایز از سایر ادیان و کتب، نگه داریم.

﴿ قَد تَّبَيَّنَ ٱلرُّشْدُ مِنَ ٱلْغَيِّ ﴾[بقره:٢٥٦]

(همانا هدایت و کمال از گمراهی و ضلالت متمایز و جدا شده است.)

آری، باید اسلام را آنگونه که هست به مردم عرضه کنیم تا مردم بطور صاف و پاک و دور از خلط و بهم آمیختگی بدان دسترسی داشته باشند و آنرا بپذیرند.

خداوند کسانی را که در پی خلط و بهم آمیختن اسلام با سایر ادیان هستند و به گمان خود می‌خواهند راه وسطی را میان اسلام و ادیان پیدا کنند، نکوهش کرده است و این عمل را از جمله اعمال منافقین معرفی نموده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْاْ إِلَىٰ مَآ أَنزَلَ ٱللَّهُ وَإِلَى ٱلرَّسُولِ رَأَيْتَ ٱلْمُنَٰفِقِينَ يَصُدُّونَ عَنكَ صُدُودًا ﴿٦١﴾ فَكَيْفَ إِذَآ أَصَٰبَتْهُم مُّصِيبَةٌۢ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ جَآءُوكَ يَحْلِفُونَ بِٱللَّهِ إِنْ أَرَدْنَآ إِلَّآ إِحْسَٰنًا وَتَوْفِيقًا ﴿٦٢﴾ ﴾ [نساء:٦١-٦٢]

(و زمانی که بدیشان گفته می شود که به سوی چیزی بیایید که خداوند آن را نازل کرده است و همچنین به سوی پیغمبر روی آورید، شما منافقان را می‌بینید که سخت به تو پشت می‌کنند و دیگران را نیز از تو باز می‌دارند؛ امّا چگونه است که چون به سبب اعمالشان بلایی بدانان رسد نزد تو می‌آیند و به خدا سوگند می‌خورند که ما هدفی جز خیرخواهی و وحدت نداشته‌ایم).

ایمان به خداوند

مقدمه

اهمیت این اصل

نخستین اصل از اصول اعتقادی، ایمان به خداوند است؛ این ایمان، مهمترین اصول اعتقادی و عملی در اسلام بشمار می رود؛ وجود اسلام بر این محور استوار است؛ این اصل در واقع شالوده و لب قرآن کریم است؛ اگر بگوییم که تمام قرآن بحث و سخن از ایمان است، سخن گزافی نگفته‌ایم؛ زیرا قرآن، یا مستقیماً از ذات خدا سخن میگوید، یا از اسما و صفات و افعال خداوند بحث میکند مانند آیة الکرسی و سوره‌ی اخلاص؛ یا هم از دعوت به عبادت خدای یگانه و بی همتا صحبت می‌کند و یا از دعوت به ترک عبادت معبودان باطل سخن می‌گوید که تمام اینها در واقع ستایش خداوند و دعوت به ادای حقوق الهی و باز داشتن مردم از عبادت غیر الله هستند.

بخشی دیگر از قران کریم نیز امر به فرمانبرداری و نهی از معصیت خداوند متعال است که اینها هم از لوازم و موجبات ایمان می‌باشند؛ و فرازهایی از قران کریم هم از اوضاع و احوال مؤمنان و اینکه در دنیا چه کرامت و شرافتی دارند و در آخرت نیز چگونه پاداشی به آنها داده می‌شود، بحث میکند؛ همچنین در جاهای متعددی درباره‌ی سرگذشت کافران و اینکه خداوند چگونه آنها را در دنیا مجازات می‌نماید و در آخرت نیز به چه عذابهایی گرفتار می‌شوند، سخن می‌گوید.

بنابر این، همینگونه که مشاهده می‌کنیم در تمام قرآن صحبت از ایمان به خداوند متعال است و نام خداوند متعال در قرآن با اسما و صفاتش حدود (۱۰۰۶۲) بار تکرار شده یعنی به طور متوسط در هر صفحه تقریبا بیست بار وارد شده است و این، دلیل روشن و بارزی بر این واقعیت است.

ما می توانیم بگوییم: ایمان به خداوند در برابر سایر اصول و فروع به منزله‌ی تنه‌ی یک درخت در مقایسه با سایر شاخ و برگ‌ها است؛ ایمان به خداوند پایه‌ی اساسی و بنیان دین است و هر اندازه که ایمان انسان قویتر و استوارتر باشد، بهره‌ی او از اسلام به همان اندازه بیشتر خواهد بود.

مواردی که متعلق به ایمان به خداوند هستند

مواردی که لازم است در این باب مورد بحث و بررسی قرار گیرند، به شرح زیر می‌باشند:

۱ـ دلایل وجود خداوند ﷻ و رد شبهاتی که در این رابطه مطرح می‌شوند.

۲ـ تعریف خداوند سبحان که در قرآن به دو روش بدان پرداخته شده است.

الف: بیان شگفتی‌هایی که در مخلوقات نهفته و دلیل بر قدرت و توانایی خداوند و نوآفرینیهای او هستند.

ب: بررسی آیاتی که مستقیماً از ذات، اسما، صفات و افعال خداوند سخن گفته‌اند.

۳ـ توحید خداوند در عبادت و نفی هر گونه شریک برای او و رد تمام معبودان دیگر.

٤ـ نگاهی به تاریخ اعتقادات الهی و بررسی گزینه‌ی درست در این زمینه.

فصل اول: دلایل وجود خداوند ﷻ

اول: دلیل فطرت

فطرت سالم بدون هیچگونه دلیلی به وجود آفریدگار، اعتراف می‌کند؛ قرآن در مورد وجود آفریدگار، طولانی به ایراد سخن نپرداخته است؛ بلکه بیشتر به این نکته می‌پردازد که فطرت سلیم و روانی که با شرک آلوده نشده باشد، بدون هیچگونه دلیلی نه تنها به وجود آفریدگار، بلکه به یگانه بودن او نیز اعتراف میکند؛ چرا که این موضوع، فطری بوده و با روان هر کسی عجین است؛ چنانکه میفرماید:

﴿ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا ۚ فِطْرَتَ ٱللَّهِ ٱلَّتِي فَطَرَ ٱلنَّاسَ عَلَيْهَا ۚ لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ ٱللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ ٱلدِّينُ ٱلْقَيِّمُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴾ [روم:۳۰]

(روی خود را خالصانه متوجّه آیین اسلام بگردان؛ این، سرشتی است که خداوند مردم را بر آن سرشته است؛ پس نباید سرشت خدا را تغییر داد؛ این است دین و آیین محکم و استوار؛ ولی اکثر مردم نمی‌دانند.)

این فطرت همان پدیده‌ای است که مورد توجه تمام پژوهشگران و محققان تاریخ ادیان بوده است و همه‌ی ملتهایی که تاریخ آنها مورد پژوهش قرار گرفته است معبودانی برای خود انتخاب کردهاند که مورد توجه و تقدیس آنان بوده‌اند.[1]

۱- حتی کمونیست‌های عصرحاضر که تمام سعی وتلاششان این است که خود را از قید بندگی خدا رها سازند، در عین حال، آنان نیز پایه گذاران مسلک خود را معبود خود قرار داده‌اند؛ چنانکه ما مشاهده می‌کنیم که در برابر مجسمه‌ی خدای ساختگیشان در میدان سرخ به مناسبت یادبود و بزرگداشت روز وفات رهبران خود به حالت فروتنی و ذلت جمع می‌شوند طوری که آنرا معبود خود قرار داده‌اند و به جای اینکه آفریدگار انسان را عبادت کنند، انسان مرده‌ای را پرستش می‌کنند. وای به حالشان و تاسف برای آنان.

در اینجا این سؤال مطرح است که اگر ایمان به خدای یگانه امری است فطری پس چرا انسانها در طول تاریخ، معبودان مختلفی را عبادت کردهاند؟

پاسخ این سؤال این است که فطرت، انسان را به سوی خالق و آفریدگار یگانه دعوت می‌کند؛ اما عوامل زیادی انسان را احاطه کرده‌اند و این عوامل انسان را از توجه به سوی معبود حقیقی منحرف می‌کنند؛ آنچه را که پدران در روح و روان فرزندانشان غرس می‌کنند و نویسندگان و معلمان و پژوهشگران به افکار و اندیشه‌های نوآموزان القا می‌نمایند، فطرت را آلوده نموده و پرده‌ای روی چشمان آنان قرار می‌دهد بگونه‌ای که نمی‌توانند متوجه خدای واقعی شوند.

پیامبر اکرم ﷺ برآنچه که ما بیان نمودیم مهر تأیید زده و در حدیثی که بخاری و مسلم از ابو هریره ﷺ روایت نموده‌اند، میفرماید:

«كُلُّ مَوْلُودٍ يُولَدُ عَلَى الْفِطْرَةِ، فَأَبَوَاهُ يُهَوِّدَانِهِ، أَوْ يُنَصِّرَانِهِ، أَوْ يُمَجِّسَانِهِ».

(هر نوزادی بر فطرت پاک به دنیا می‌آید؛ اما والدین ـ و همان عوامل محیطی ـ او را یهودی یا مسیحی و یا مجوسی بار می‌آورند.)

نکته‌ی قابل توجه این است که پیامبر اکرم ﷺ نفرمودند «یسلمانه» یعنی والدین و عوامل محیطی او را مسلمان می‌کنند؛ زیرا که مسلمان بودن، خواست و اقتضای فطرت است و نیازی به عوامل خارجی ندارد.

گاهی هم این سؤال مطرح می‌شود که اگر نوزاد را به حال خودش بگذاریم و فطرت او را تحت تأثیر قرار ندهیم، آیا موحد و اهل معرفت به بار می‌آید؟ در پاسخ باید گفت که: اگر شیاطین انس او را منحرف نکنند و فطرت او را آلوده نگردانند، شیاطین جن او را رها نمی‌کنند؛ زیرا شیطان با خود عهده کرده که بنی آدم را گمراه کند:

﴿ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٨٢﴾ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ ﴾ [ص:۸۲-۸۳]

(شیطان گفت: به عزّت و عظمت تو سوگند که همه‌ی آنان را گمراه خواهم کرد مگر بندگان مخلص تو را ـ که بر آنان سلطه و قدرتی ندارم و وسوسه‌ام در آنها تأثیری نمی-گذارد).

آری، به شیطان این توانایی داده شده است که خود را به قلب انسان برساند و در اعماق دلها نفوذ کند؛ چنانکه در حدیث صحیح آمده است که:

«إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنَ الإِنْسَانِ مَجْرَى الدَّمِ، فَخَشِيتُ أَنْ يَقْذِفَ فِي قُلُوبِكُمَا شَرًّا» أَوْ قَالَ: «شَيْئًا»[1]

(شیطان مانند خون در رگهای انسان عبور میکند و من از این می‌ترسم که شیطان در دلهای شما شر و فساد القا کند.)

قرآن کریم نیز شیطان را اینگونه توصف نموده است:

﴿ ٱلَّذِى يُوَسۡوِسُ فِى صُدُورِ ٱلنَّاسِ ﴾ [ناس:٥]

(وسوسه‌گری است که در سینه‌های مردم به وسوسه می‌پردازد).

همچنین در روایات صحیح آمده است که هر انسانی، همراهی از جنیها دارد که او را به فساد و انجام دادن کارهای زشت وادار میکند. در قرآن کریم نیز آمده است که:

﴿ ۞ قَالَ قَرِينُهُۥ رَبَّنَا مَآ أَطۡغَيۡتُهُۥ وَلَٰكِن كَانَ فِى ضَلَٰلِۭ بَعِيدٖ ﴾ [ق:٢٧]

(شیطانی که در دنیا پیوسته همدم او است، می‌گوید: پروردگارا! من او را به طغیان و سرکشی وا نداشته‌ام؛ بلکه او خود در گمراهی ژرف بسر می‌برده است.)

انسان تنها هنگامی از دست این همراه بد نجات پیدا می‌کند که به خدای یگانه پناه ببرد:

﴿ قُلۡ أَعُوذُ بِرَبِّ ٱلنَّاسِ ۝١ مَلِكِ ٱلنَّاسِ ۝٢ إِلَٰهِ ٱلنَّاسِ ۝٣ مِن شَرِّ

۱- صحیح مسلم (۱۷۱۲/٤) شماره (۲۱۷۵).

ٱلۡوَسۡوَاسِ ٱلۡخَنَّاسِ ﴿٤﴾ ٱلَّذِي يُوَسۡوِسُ فِي صُدُورِ ٱلنَّاسِ ﴿٥﴾ مِنَ ٱلۡجِنَّةِ وَٱلنَّاسِ ﴿٦﴾ [ناس:۱- ٦]

(بگو: پناه می‌برم به پروردگار مردم؛ به مالک و حاکم واقعی مردم؛ به معبود به حقّ مردم از شر وسوسه‌گری که واپس می‌رود؛ آن وسوسه‌گری است که در سینه‌های مردم به وسوسه می‌پردازد چه از جنّیها باشد وچه از انسانها).

شیاطین جن در فساد و آلوده کردن فطرت انسان نقش بزرگی را ایفا می‌کنند. در کتاب صحیح مسلم از عیاض بن حمار روایت است که روزی رسول اکرم ﷺ خطبه‌ای ایراد نمود و در قسمتی از آن خطبه چنین فرمود:

«إِنَّ اللهَ أَمَرَنِي أَنْ أُعَلِّمَكُمْ مَا جَهِلْتُمْ مِمَّا عَلَّمَنِي يَوْمِي هَذَا، وَإِنَّهُ قَالَ: كُلُّ مَالٍ نَحَلْتُهُ عِبَادِي فَهُوَ لَهُمْ حَلالٌ، وَإِنِّي خَلَقْتُ عِبَادِي حُنَفَاءَ كُلَّهُمْ، فَأَتَتْهُمُ الشَّيَاطِينُ فَاجْتَالَتْهُمْ عَنْ دِينِهِمْ، وَحَرَّمَتْ عَلَيْهِمْ مَا أَحْلَلْتُ لَهُمْ، وَأَمَرَتْهُمْ أَنْ يُشْرِكُوا بِي مَا لَمْ أُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا».

(ای مردم! خداوند به من دستورداده است تا شما را از آنچه که نمی‌دانید و امروز به من آموخته است، آگاه نمایم؛ خداوند فرمود: تمام چیزهایی را که به بندگانم عنایت نموده‌ام، حلال‌اند. و من تمام بندگانم را پاکیزه و بدور از انحراف آفریده‌ام؛ اما شیاطین به سوی آنها آمده و آنها را از آیینشان منحرف نموده و آنچه را که برای آنان حلال کرده بودم، برآنان حرام می‌کنند و به آنان فرمان میدهند که برای من شریک و انباز قرار دهند درحالی که من دلیلی برای این کار نفرستاده‌ام).[1]

مصیبت، فطرت را پاکیزه می گرداند

گاهی هم حجابها و پرده‌ها از روی فطرت برداشته می‌شود و به سبب بلا و مصیبتهایی که دامن‌گیر انسان می‌گردد و امکان هیچگونه کمک و یاری از جانب سایر انسان‌ها وجود ندارد، پرده‌هایی که فطرت را زنگ آلوده کرده‌اند، زدوده می‌شوند. چه

۱- مسلم (۲۱۹۷/٤).

زیادند انسان‌های ملحد و بی دینی که هنگام گرفتار شدن درگرداب بلا و مصیبتها، پروردگار خود را می‌شناسند و به سوی او باز می‌گردند. کم نیستند مشرکانی که گرفتاریها باعث شده‌اند تا در ردیف بندگان مخلص خداوند قرار گیرد؛ چنانکه خداوند متعال میفرماید:

﴿ هُوَ ٱلَّذِى يُسَيِّرُكُمْ فِى ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ ۖ حَتَّىٰٓ إِذَا كُنتُمْ فِى ٱلْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا۟ بِهَا جَآءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَآءَهُمُ ٱلْمَوْجُ مِن كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوٓا۟ أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ ۙ دَعَوُا۟ ٱللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ لَئِنْ أَنجَيْتَنَا مِنْ هَٰذِهِۦ لَنَكُونَنَّ مِنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ﴾ [یونس:۲۲]

(اوست که شما را در خشکی و دریا راه می‌برد تا آنکه در کشتی‌ها قرار گیرید، و باد موافق، آنان را پیش برد و سرنشینان بدان شادمان گردند و به ناگاه بادی سخت به آنان در رسد و از هر سو، موج به سویشان آید، و آنان یقین کنند که گرفتار شده‌اند. آن وقت خداوند را در حالی که دین و عبادت خالص را تنها از آن وی می-دانند، به فریاد می‌خوانند و می‌گویند: اگر ما را از این حال بحرانی نجات دهی، قطعاً از سپاسگزاران خواهیم بود.)

لابد شنیده‌اید که سرنشینان هواپیمایی که در فضا با نقص فنی مواجه می‌گردد و هواپیما به هر طرف، کج و راست می‌شود به گونه‌ای که حتی خلبانها هم از هدایت و کنترل آن عاجز می‌شوند و خود را تسلیم قضا و قدر الهی می‌کنند، در این لحظه‌ی بسیار خطرناک و سرنوشت ساز، اندیشه‌ی الحاد و بی باوری از بین رفته، زبانها به زمزمه‌ی دعا و نیایش پرداخته و دلها با صدق و اخلاص بسوی پروردگارشان می‌شتابند؛ آری، در چنین شرایط وحشتناک و خطرناکی است که تصور شرک و بی‌دینی از ذهنها رخت بر بسته و اثری از آن باقی نمی‌ماند.

مشرکانی که پیامبر اکرم ﷺ در میان آنان مبعوث گردید به وجود آفریدگار اعتراف داشتند

اعرابی که رسول الله ﷺ در میان آنان مبعوث گردید، به وجود آفریدگار اعتراف

داشتند و او را یگانه آفریدگار جهان هستی می دانستند. همچنین می‌پذیرفتند که او یگانه روزی دهنده است و سود و زیان به دست او است؛ اما آنان مخلصانه خدا را اطاعت نمی‌کردند؛ بلکه در کنار خداوند متعال، خدایان دیگری را نیز عبادت می‌کردند؛ به همین خاطر، پیامبر اکرم ﷺ برای وادار نمودن مشرکین به بندگی خدای یگانه و خالص گرداندن دین برای آن ذات بی همتا در مورد آفریدگار و مالک آسمانها و زمین از آنها سؤال می نمود؛ آنان نیز به وجود او اعتراف می‌کردند و خالق بودن خداوند را قبول داشتند.

﴿ وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ ٱللَّهُ ۚ قُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴾ [لقمان:۲۵]

(هر گاه از آنان ـ مشرکان ـ بپرسی: چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ حتماً می‌گویند: خدا. پس بگو: ستایش از آن الله است ولی بیشتر آنان نمی‌دانند ـ و این است که به مقتضای اعتراف خود، عمل نمی‌نمایند و عبادت را تنها به خدا منحصر نمی‌کنند.)

در سوره‌ی مؤمنون نیز می‌فرماید:

﴿ قُل لِّمَنِ ٱلْأَرْضُ وَمَن فِيهَآ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٤﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٨٥﴾ قُلْ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلسَّبْعِ وَرَبُّ ٱلْعَرْشِ ٱلْعَظِيمِ ﴿٨٦﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٨٧﴾ قُلْ مَنۢ بِيَدِهِۦ مَلَكُوتُ كُلِّ شَىْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٨٨﴾ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ قُلْ فَأَنَّىٰ تُسْحَرُونَ ﴾ [مؤمنون:۸٤ـ۸۹]

(بگو: اگر شما دانا و فرزانه‌اید، زمین و کسانی که روی زمین بسر می‌برند، از آن چه کسی هستند؟! ـ بر اساس ندای فطرت، و بداهت عقل ـ خواهند گفت: از آن الله هستند. بگو: پس چرا نمی‌اندیشید و به یاد نمی‌آورید ـ که تنها مالک کائنات شایسته‌ی پرستش است و بس؟ ـ بگو: چه کسی صاحب آسمانهای هفتگانه و صاحب عرش عظیم است؟ خواهند گفت: از آن الله است. بگو: پس چرا پرهیزگاری پیش نمی‌گیرید؟ بگو: چه کسی فرماندهی بزرگ همه چیز را در دست دارد و او کسی است که پناه می‌دهد و کسی را

نمی‌توان از عذاب او پناه داد، اگر فهمیده و آگاهید؟! خواهند گفت: الله. بگو: پس چگونه گول می‌خورید و جادو و جنبل می‌شوید؟)

مشهور است که اعراب، کعبه را تجلیل می‌کردند و حج را انجام می‌دادند و به برخی از عبادتهای بجا مانده از پیشینیان نیز پایبند بودند.

کفر مردم امروزی بزرگتر و خطرناکتر است

ما نباید تنها به دلایل وجود خداوند بسنده کنیم؛ زیرا فطرت انسان به وجود او گواهی می‌دهد وحتی درمیان انسانهای گذشته هم به ندرت می‌توان منکرین وجود خدا را پیدا کرد به جز تعداد بسیار اندکی که در مقایسه با مجموع انسانها قابل ذکر هم نیستند.

اما امروزه، انحراف به اوج خود رسیده است؛ کسانی را مشاهده می‌کنیم که می‌گویند: خدایی وجود ندارد و این مقوله را اساس و پایه‌ی مذهب خود قرار داده و زندگی خود را بر اساس این اندیشه، بنا نهاده‌اند و دولتهایی را با این معیار تشکیل داده‌اند و صدها ملیون انسان به این تفکر گرایش پیدا کرده اند. بله، متأسفانه این مقوله در سراسر دنیا گسترش یافته است و درباره‌ی آن، کتابهای متعددی تألیف شده است تا جایی که آنرا فلسفه و حکمتی مدون و قابل تدریس و آموختنی تلقی کرده‌اند و می‌خواهند آن را به عنوان یک مکتب علمی مطرح کنند و حقانیت آنرا به اثبات برسانند.

بنابراین، ضروری به نظر می رسد که ما مقداری بیشتر به این قضیه بپردازیم و این نظریه را با دلیل و حجت، مورد نقد و بررسی قرار دهیم.

دلیل دوم: هر آفریده را آفریدگاری لازم است

قرآن کریم علیه منکرین دروغ پرداز، دلایلی را ارائه می‌نمایند که خردهای سالم بدان اقرار و اعتراف می‌کنند و منطق و عقل سلیم انکار و رد آن را جایز نمی‌داند؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ أَمْ خُلِقُوا۟ مِنْ غَيْرِ شَىْءٍ أَمْ هُمُ ٱلْخَٰلِقُونَ ﴿٣٥﴾ أَمْ خَلَقُوا۟ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ ۚ بَل لَّا يُوقِنُونَ ﴿٣٦﴾ ﴾ [طور:۳۵-۳۶]

(آیا آنان بدون هیچ گونه خالقی آفریده شده‌اند؟ و یا این که ـ خودشان خویشتن را آفریده‌اند و ـ خودشان آفریدگارند؟ یا این که آنها آسمانها و زمین را آفریده‌اند؟! بلکه ایشان طالب یقین نیستند)

این آیه به آنها می‌گوید: شما وجود دارید و این واقعیتی است انکار ناپذیر و همچنین آسمانها و زمین وجود دارند و جای شک نیست.

و در عقل و خرد هر خردمندی ثابت است که هر موجودی برای به وجود آمدنش سببی را لازم دارد و این نکته‌ای است که شتر چرانها در صحراها هم آن را درک می‌کنند و می‌گویند:

«البعرة تدلّ على البعير و الأثر يدلُّ على المسير فسماء ذات أبراج و أرض ذات فجاج، الا تدل على عليم الخبير؟!»

سرگین شتر، نشانی وجود شتر است، و آثار قدم‌های عابران، نشان وجود آنان است؛ پس این آسمان‌های بلند و زمینهای دارای راه‌های متعدد چگونه حکایت از وجود خدای عالم و آگاه ندارند؟! بله، این مسئله‌ای است که دانشمندان و پژوهشگران زندگی و موجودات زنده نیز از آن به خوبی آگاه‌اند.

آنچه را که آیه‌ی مذکور بدان اشاره دارد، همان چیزی است که دانشمندان، آن را قانون سببیت نامیده‌اند؛ این قانون می‌گوید: هیچ چیز ممکنی خود به خود بوجود نمی‌آید؛ زیرا اسباب لازم برای به وجود آمدن خودش را ندارد و همچنین نمی تواند وجود را به چیزهای دیگر ببخشد؛ زیرا چیزی را که خودش نداشته باشد، چگونه می‌تواند به دیگران ببخشد؟

برای توضیح این قا نون به مثال زیر توجه کنید

چند سال قبل، باستان شناسان در صحرای ربع خالی به دنبال بادهایی که در آن منطقه وزیده بود، آثار شهری را که در زیر ریگها محو شده بود، کشف نمودند؛ آنان بلافاصله، تحقیق و پژوهشهای گسترده‌ای را آغاز نمودند تا بتوانند اطلاعاتی را در مورد

تاریخ بنای آن شهر بدست آورند؛ جالب اینجا است که به ذهن هیچ کدام از این باستان شناسان و سایر دانشمندان هم خطور نکرد که این شهر بر اثر عوامل طبیعی مانند تند بادها، باران یا گرما و سرما بوجود آمده باشد؛ بلکه اذعان داشتند که این شهر ساخته‌ی دست انسان بوده است.

چنانچه کسی چنین تصور می‌کرد که این شهر در اثر حوادث طبیعی به وجود آمده است، قطعاً مردم او را فاقد عقل و خرد دانسته و دلشان به حال او می‌سوخت و از خداوند می‌خواستند که شفایش دهد.

حالا اگر کسی بگوید: این شهر در میان آسمان و زمین به وجود آمده و سپس روی زمین قرار گرفته است بدون اینکه انسان در ایجاد آن دخالتی داشته باشد، بی تردید این گفته در غرابت و شگفتی دست کمی از گفته‌ی قبلی ندارد و حتی شگفت انگیزتر است؛ زیرا که عدم نمی‌تواند چیزی را وجود بخشد و این امری است بسیار بدیهی که هیچ چیزی نمی‌تواند خود را به وجود بیاورد.

شهر یاد شده آنگونه که ما آن را می‌شناسیم، قطعاً نیاز به یک ایجاد کننده و سازنده داشته است و هر عملی دلیل بر وجود عامل و نشان انجام دهنده‌ی آن است؛ بنابراین، شهر مذکور نیز قطعاً ساخته‌ی دست افرادی خردمند و ماهر در فن ساختمان سازی و آشنا به اصول بنایی بوده است.

اگر انسانی را ببینیم که از نقطه‌ی پایین یک ساختمان به بالاترین نقطه‌ی آن رفته باشد، آن را انکار نمی‌کنیم و امری عجیب و شگفت آور نمی‌دانیم؛ زیرا انسان قادر به انجام این کار است. اما اگر سنگی را ببینیم که در ردیف پایین ساختمان قرار داشته است؛ سپس به بالاترین سطح آن منتقل شده است، قطعاً نمی‌پذیریم که آن سنگ خود بخود به بالای آن ساختمان رفته باشد؛ بلکه حتماً انسانی آن را به آن جا انتقال داده است؛ زیرا که سنگ خاصیت حرکت و توانایی صعود را ندارد.

بسیار شگفت آور است که مردم بطور قطعی می‌دانند که یک شهر بدون سازنده ساخته نمی‌شود و خودش نیز نمی‌تواند خود را بسازد و یقین دارند که برای انتقال سنگی

از کف ساختمان به سقف آن، باید انسانی وجود داشته باشد که آن کار را انجام دهد؛ اما برای ایجاد و آفرینش این جهان هستی، آفریدگاری را لازم نمی‌دانند و بوجود آمدن آن را بدون ایجاد کننده جائز و ممکن می‌دانند؛ حال آنکه ساختن جهان هستی به مراتب پیچیده‌تر از ساختن یک شهر یا بالا رفتن یک سنگ است؛ خداوند متعال می فرماید:

﴿ لَخَلْقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ ٱلنَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ ٱلنَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴾ [غافر:۵۷]

(قطعاً آفرینش آسمانها و زمین بسی دشوارتر از آفرینش مردم است و لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند.)

اما منکرین این مسئله، هنگامی که با شیوه‌ی علمی و منطقی که خردها را مخاطب قرار میدهد، روبرو می‌شوند، ناچار یا آن را می‌پذیرند و بدان اعتراف می‌کنند یا اینکه راه لجاجت و عناد در پیش می‌گیرند.

به همین دلیل، علما و دانشمندان اسلامی، همواره با منکرین وجود خدا مبارزه نموده‌اند؛ یکی از دانشمندان اسلامی با گروهی از منکران وجود خدا روبرو شد و با آنها به مناظره و بحث و جدل در مورد خداوند پرداخت و به آنان گفت: اگر شخصی بگوید؟ یک کشتی را دیدم که پر از اموال گرانبها بود و امواج متلاطم دریا و طوفانها آن را احاطه کرده بودند؛ اما آن کشتی بدون اینکه کسی آن را کنترل کند یا به حرکت درآورد، خود بخود و بدون ناخدا در جهت درست، حرکت می‌کرد؛ آیا عقلاً چنین چیزی ممکن است؟ آنان گفتند: خیر، عقل چنین چیزی را نمی‌پذیرد. آن عالم بزرگوار گفت: وقتی که عقل چنین چیزی را محال و غیر معقول می‌داند چگونه وجود و استمرار این جهان هستی را با این همه گستردگی و پیچیدگی و دگرگونیهایش بدون آفریدگار و نگهبان ممکن و معقول می‌داند؟!

اینجا بود که همه‌ی حاضران به گریه افتادند و تسلیم شدند و توبه نمودند و گفته‌ی آن بزرگوار را تصدیق کردند.

بله، این قانون که عقلها در برابر آن تسلیم هستند و آن را می‌پذیرند، همان چیزی

است که این آیه‌ی قرآن کریم بدان اشاره دارد:

﴿ أَمۡ خُلِقُواْ مِنۡ غَيۡرِ شَيۡءٍ أَمۡ هُمُ ٱلۡخَٰلِقُونَ ﴾ [طور:۳۵]

(آیا ایشان بدون هیچ گونه خالقی آفریده شده‌اند؟ یا این که خودشان آفریدگارند؟ ـ و خود را آفریده اند) .

با وجود اینکه خردمندان تسلیم این واقعیت هستند که این جهان هستی، آفریدگاری دارد که تنها او شایسته‌ی عبادت است؛ اما این آیه وجود آفریدگار را به روشی بسیار بلیغ و رسا و مؤثر، اثبات می‌کند، به گونه‌ای که به محض شنیدنش روح و روان انسان را به هیجان می‌آورد.

امام بخاری در صحیح خود بروایت از جبیر بن مطعم می‌گوید: پیامبر اکرم ﷺ در نماز مغرب سوره‌ی طور را تلاوت می‌نمود؛ هنگامی که به آیه‌ی: ﴿ أَمۡ خُلِقُواْ مِنۡ غَيۡرِ شَيۡءٍ أَمۡ هُمُ ٱلۡخَٰلِقُونَ ۝٣٥ أَمۡ خَلَقُواْ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَۚ بَل لَّا يُوقِنُونَ ۝٣٦ ﴾ رسید، نزدیک بود که قلبم از جایش کنده شود و پرواز کند.[1]

امام بیهقی می گوید: ابوسلیمان خطابی می‌گوید: دلیل به لرزه افتادن قلب معطم بن جبیر ﷺ این بوده است که او معنی و مفهوم آیه را کاملاً درک نموده و به نشانه‌های روشنی که این آیه در برگیرنده‌ی آن است به خوبی پی برده است و سرشت پاک و تیزهوشی او محتوای آیه را برایش آشکار ساخته است.[2]

خطابی در تفسیر آیه‌ی فوق میگوید: یعنی آیا بدون آفریدگار به وجود آمده‌اند؟! این سخن، جایز نیست؛ چون تعلق و پیوند آفریده با آفریدگار از ضروریات می‌باشد. آنها وقتی که خدای آفریدگار را انکار می‌نمایند درحالی که امکان ندارد بدون آفریدگار به وجود آمده باشند؛ پس باید خودشان خود را به وجود آورده باشند؟! و این، نهایت تباهی

۱- صحیح بخاری (۶۰۳/۸) شماره (٤٨٥٤).

۲- الاسماء و الصفات (۳۹۱/۱) تألیف بیهقی.

و بطلان است؛ زیرا چیزی که خود، وجود نداشته باشد، چگونه قدرت و توانایی آنرا دارد که به دیگران، هستی ببخشد و کاری انجام دهد؟! پس وقتی که هر دو راه غیر ممکن و باطل هستند، این خود، دلیل روشنی است مبنی بر اینکه آنان آفریدگاری دارند و باید به وی ایمان بیاورند.

سپس می‌گوید:

﴿ أَمْ خَلَقُواْ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَۚ بَل لَّا يُوقِنُونَ ﴾ [طور:٣٦]

(یا اینکه آنان آسمانها و زمین را آفریده‌اند؟! بلکه ایشان طالب یقین نیستند.)

آنان هرگز وبه هیچ وجه نمی توانند ادعا کنند که آسمانها و زمین را ما آفریده‌ایم؛ چون آنان برای ادعای خود دلیلی ندارند؛ بلکه تمام دلیلها بر علیه آنان بوده نه به سود آنان.

این که خطابی میگوید: کافران نمی‌توانند چنین ادعایی داشته باشند، تنها به منظور خاتمه دادن به مجادله ومباحثه است؛ زیرا ادامه‌ی آن، سودی ندارد؛ و اگر نه ممکن است که در میان آنها انسان لجوج و کینه توزی پیدا شود که بگوید: من خودم را آفریده‌ام همان گونه که در گذشته نیز کسانی ادعا کرده‌اند که مرگ و زندگی در دست آنها است؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِى حَآجَّ إِبْرَٰهِـۧمَ فِى رَبِّهِۦٓ أَنْ ءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ ٱلْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَٰهِـۧمُ رَبِّىَ ٱلَّذِى يُحْىِۦ وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا۠ أُحْىِۦ وَأُمِيتُ ﴾ [بقره:٢٥٨]

(آیا با خبری از کسی که با ابراهیم درباره‌ی پروردگارش راه مجادله و ستیز را در پیش گرفت؛ آن هم بخاطر اینکه خداوند بدو حکومت و شاهی داده بود؛ هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که ـ با دمیدن روح در بدن و بازپس گرفتن آن ـ زنده می‌گرداند و می‌میراند، او گفت: من نیز زنده می‌کنم و می‌کشم).

ما مشاهده می‌کنیم که ابراهیم علیه السلام در پاسخ این سخن او سؤال دیگری را مطرح می‌نماید که ناتوانی و عجز او را روشن می‌نماید و نادرست بودن سخن قبلی او را

نیز به اثبات می‌رساند:

﴿ قَالَ إِبۡرَٰهِـۧمُ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَأۡتِي بِٱلشَّمۡسِ مِنَ ٱلۡمَشۡرِقِ فَأۡتِ بِهَا مِنَ ٱلۡمَغۡرِبِ ﴾ [بقره:۲۵۸]

(ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرِق برمی‌آورد، تو آن را از مغرب برآور).

در نتیجه ﴿ فَبُهِتَ ٱلَّذِي كَفَرَۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴾ [بقره:۲۵۸] (آن مرد کافر مبهوت شد و خداوند مردم ستمکار ـ مُصِرّ بر تبهکاری و دشمنی حق ـ را هدایت نمی کند).

فرض کنیم کسی وجود دارد که می‌گوید: من خودم را آفریده‌ام؛ اما آیا می‌تواند ادعا کند که آسمانها و زمین را نیز آفریده است؟! پس وقتی که عدم نتواند آسمان و زمین را بوجود آورد و همچنین آسمان و زمین خودشان را نیافریده‌اند و از طرفی دیگر، منکران وجود خداوند هم نمی‌توانند ادعای آفرینش آسمانها و زمین را داشته باشند، پس لابد همه‌ی اینها آفریدگاری دارند که آنها را بوجود آورده است که بی گمان او، همان ذات پروردگار ﷻ است.

دیدگاه علوم تجربی درباره‌ی این قانون

بی گمان، نیروی انسان و سرشت هر آفریده‌ای از درک و دریافت مراحل مختلف اسباب و پی‌گیری تمام حلقه‌ها و سلسله‌های آن عاجز و ناتوان بوده وهرگز نمی‌تواند به آغاز جهان هستی پی ببرد؛ بنابراین، علوم تجربی از شناخت اصول اشیاء و پی بردن به ماهیت آنها اظهار یأس و ناامیدی کرده و انصراف خود را از تلاش در این زمینه اعلام نموده است. نهایت توانایی علوم تجربی در این زمینه برداشتن چند قدم محدود می‌باشد و بقیه‌ی میدان را به غیب که شناخت و آگاهی عالم و جاهل در مورد آن، یکسان است، سپرده است.

عقل باید اعتراف کند

اما این یاس و ناامیدی بشر درباره‌ی شناخت تحولات و دگرگونی‌های مفصل جهان هستی در گذشته و آینده، با یقین اجمالی و مختصری روبرو است که هر عقلی خواه و

ناخواه بدان اعتراف دارد و آن این است که هر اندازه سلسه اسباب و مسببات بیشتر و طولانی‌تر باشد خواه متناهی و محدود فرض شوند یا نامتناهی وغیر محدود، برای تفسیر و تفهیم، وجود عقلانی آنها به وجود چیز دیگری نیاز است که وجود و بقایش متکی به خود بوده بگونه‌ای که پیش از او هیچ چیزی وجود نداشته باشد؛ در غیر این صورت، تمام این سلسله‌ی ممکنات در پرده‌ی ابهام باقی خواهد ماند (البته اگر برای آنها به مبدئی وجود بخش و مستقل قائل نباشیم).

اشکالاتی پیرامون به وجود آمدن جهان هستی

اشکالاتی را می‌شنویم و می‌خوانیم که در زمان گذشته مطرح بوده و امروز هم مجدداً مطرح می‌شوند و کسانی که این اشکالات را مطرح می‌کنند می‌خواهند وجود جهان هستی را بدان توجیه نمایند. ما تلاش می‌کنیم برخی از این شبهات را مورد بحث قرار دهیم و بطلان آن‌ها را آشکار سازیم.

۱ـ نظریه‌ی تصادف

بعد از توضیح دلایل قرآنی که عقلها را مخاطب قرار می‌دهد و آنها را وادار به اعتراف به وجود آفریدگار می‌کند، روشن می‌شود که نظریه‌ی معتقدان به بوجود آمدن اتفاقی جهان هستی و بدون آفریدگار، نه تنها نظریه‌ی درستی نیست بلکه نظریه‌ای است که بسیار دور از عقلانیت بشمار می‌رود و صاحبان این نظریه در لیست کسانی قرار دارند که از عقل و خرد محروم بوده و بجز عناد و زورگویی در برابر دلیلی که خردها ناچار به تسلیم در برابر آن می‌باشند، هیچ توجیه دیگری ندارند.

کسانی هستند که می‌گویند: «اگر شش میمون ملیونها سال روی ماشین تحریر بنشینند و دکمه‌های آنرا بزنند، ممکن است در پایان، روی بعضی از کاغذها داستان‌های شکسپیر چاپ گردد؛ این جهان هستی نیز همینطور ممکن است که در نتیجه‌ی بعضی از فعل و انعفالات کورکورانه‌ی ماده طی ملیونها سال بوجود آمده باشد».

آقای وحیدالدین خان بعد از نقل این سخن هکسلی میگوید: «هرگونه سخنی که از این قبیل باشد، پوچ و بیهوده است؛ زیرا از بدو تاریخ تا امروز ما حتی یک مورد را سراغ

نداریم که تصادف و اتفاق منجر به چنین واقعیت بزرگ و شگفت آوری شده باشد».

وحید الدین خان به نقل از دانشمندی دیگر در رد این نظریه میگوید: «این که گفته شود زندگی در نتیجه‌ی یک حادثه‌ی اتفاقی بوجود آمده است در نوع خود مشابه این سخن است که بگوییم: فلان کتاب لغت بسیار بزرگ و حجیم در اثر یک انفجار در چاپخانه‌ای به وجود آمده است».

آقای وحید الدین خان در ادامه‌ی استدلال خود می‌گوید: «علم ریاضی که قضیه‌ی تصادف را مطرح می‌کند، خود این علم امکان به وجود آمدن جهان هستی را به صورت تصادفی رد میکند».

مثالی را که وحید الدین خان از یک دانشمند امریکایی به نام کریستی موریسون پیرامون محال بودن نظریه‌ی تصادف، نقل کرده است، شایان توجه است؛ وی می گوید: «اگر ده درهم را در دست گرفته و به ترتیب از عدد یک تا ده را روی آن ها بنویسید و بعد آنها را در جیب بگذارید و خوب بهم بزنید و بعد به ترتیب، یکی یکی بیرون بیاورید، امکان اینکه بار اول سکه‌ای را که روی آن عدد یک نوشته شده است، بیرون بیاید، یک در ده (یک دهم) است. امکان اینکه تمام سکه ها از یک تا ده به ترتیب عددی که روی آنها نوشته شده است بیرون بیایند یک در ده بیلیون (یک دهم بیلیونم) است.

روی این محاسبه اگر وجود جهان هستی به صورت اتفاقی و تصادفی شکل گرفته است، برای شکل گیری آن به صورت فعلی، چه مدت زمانی را باید در بر گرفته باشد؟ محاسبه‌ی مدت زمان شکل گیری آن بدین شیوه، در واقع یک امر وهمی و خیالی است چه رسد به تصور آن.

بی‌گمان، هر آنچه که در جهان هستی دیده می‌شود، حکایت از آن دارد که آفریدگاری حکیم و دانا و آگاه آن را به وجود آورده است؛ اما انسان، بسیار نادان و ستمکار است؛ چنانکه خداوند متعال میفرماید:

﴿ قُتِلَ ٱلۡإِنسَٰنُ مَآ أَكۡفَرَهُۥ ﴿١٧﴾ مِنۡ أَيِّ شَيۡءٍ خَلَقَهُۥ ﴿١٨﴾ مِن نُّطۡفَةٍ خَلَقَهُۥ فَقَدَّرَهُۥ ﴿١٩﴾ ثُمَّ ٱلسَّبِيلَ يَسَّرَهُۥ ﴿٢٠﴾
ثُمَّ أَمَاتَهُۥ فَأَقۡبَرَهُۥ ﴿٢١﴾ ثُمَّ إِذَا شَآءَ أَنشَرَهُۥ ﴿٢٢﴾ كَلَّا لَمَّا يَقۡضِ مَآ أَمَرَهُۥ ﴿٢٣﴾ فَلۡيَنظُرِ ٱلۡإِنسَٰنُ إِلَىٰ طَعَامِهِۦٓ ﴿٢٤﴾ أَنَّا صَبَبۡنَا

ٱلْمَآءَ صَبًّا ﴿٢٥﴾ ثُمَّ شَقَقْنَا ٱلْأَرْضَ شَقًّا ﴿٢٦﴾ فَأَنۢبَتْنَا فِيهَا حَبًّا ﴿٢٧﴾ وَعِنَبًا وَقَضْبًا ﴿٢٨﴾ وَزَيْتُونًا وَنَخْلًا ﴿٢٩﴾ ﴾ [عبس:۱۷-۲۹]

(هلاک باد انسان! چه خدانشناس و ناسپاس است! خدا او را از چه چیزی آفریده است؟! او را از نطفه‌ی ناچیزی آفریده است و قوّت و قدرت بدو بخشیده است. سپس راه ـ شناخت خوبی و بدی ـ را برای او آسان نموده است ـ تا راه هدایت را در پیش گیرد، و راه ضلالت را ترک گوید ـ ؛ بعد او را می‌میراند و وارد گورش می‌گرداند؛ سپس هر وقت که خواست او را زنده می‌گرداند. هرگز! هرگز! انسان دستوری را که خدا بدو داده است، هنوز که هنوز است انجام نداده است؛ انسان باید به غذای خویش بنگرد و درباره‌ی آن بیندیشد ـ که چگونه ما آن را برای او فراهم کرده‌ایم و در ساختمان مواد غذایی و اجزاء حیات‌بخش آن، چه دقّت و مهارت و ظرافتی به کار برده‌ایم ـ ما آب را از آسمان به گونه‌ی شگفتی می‌بارانیم؛ سپس زمین را می‌شکافیم و از هم باز می‌کنیم؛ آنگاه در آن، دانه‌ها را می‌رویانیم از قبیل رَزها و گیاهان خوردنی و درختان زیتون و خرما).

چگونه ممکن است که انسان بطور تصادفی و اتفاقی آفریده شده باشد و زندگی‌اش شکل گرفته باشد آنهم به گونه‌ای که زمین و آسمان در تکوین و تأمین سایر نیازمندیهای او به این شکل برنامه ریزی شده شرکت داشته باشند؟! بلی، خداوند در بیان ویژگیها و خصوصیات انسان بسیار بجا فرموده است که:

﴿ إِنَّهُۥ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴾ [احزاب:۷۲] [۱]

(واقعاً ستمگر و نادانند.)

۲- طبیعت آفریدگار است!

این سخن، یک افترا است که در عصر حاضر بروز نموده و حتی در میان دانشمندان خبره و نابغه در علوم مادی نیز رواج پیدا کرده و عده‌ی زیادی وجود و پیدایش اشیاء را

۱- به امید خدا در بیان نشانه‌های هستی از این مسئله به تفصیل سخن خواهیم گفت.

با آن توجیه می‌نمایند و میگویند: این طبیعت است که به اشیاء وجود و هستی می‌بخشد.

ما از طرفداران این نظریه می‌پرسیم که منظور شما از طبیعت چیست؟ آیا ذات و ماهیت اشیاء مورد نظر است یا اینکه منظورتان سنن و قوانین و ضوابط حاکم بر جهان هستی است؟ یا اینکه منظور از طبیعت، نیرویی است ماورای جهان هستی که این جهان را آفریده و بدان هستی بخشیده است؟

اگر بگویند منظور از طبیعت خود جهان هستی است، در این صورت، نیازی به رد این سخن نیست زیرا فساد و بطلان این دیدگاه آشکار و روشن است و مانند همان سخن قبلی است که می گفتند: خود اشیا، اشیا را بوجود آورده است یعنی اینکه: جهان هستی، جهان هستی را بوجودآورده است و زمین، زمین را، و آسمان، آسمان را آفریده، انسان و حیوانات زاده‌ی دست جهان هستی می‌باشند که در صفحات گذشته ثابت کردیم که عقل سالم این سخن را قبول نمیکند و برای توضیح بیشتر می‌گوییم: هیچ چیزی نمی تواند موجودی برتر از خود را بیافریند؛ بعنوان مثال، طبیعت یعنی زمین، آسمان، ستارگان، ماه و خورشید که فاقد عقل وشعور هستند چگونه میتوانند انسان شنوا، بینا و صاحب خرد را بیافرینند! این شدنی نیست.

اگر بگویند همه‌ی این‌ها به صورت اتفاقی و تصادفی به وجود آمده‌اند، می‌گوییم: برای ما ثابت شده و به یقین رسیده‌ایم که در آفرینش جهان هستی هیچگونه اتفاق و تصادفی وجود ندارد و در مباحث گذشته این مطلب را به اثبات رسانده‌ایم.

۳- نظریه تولد ذاتی (شبهه ای که بطلانش به اثبات رسیده است)

یکی از عواملی که بت پرستی قرن حاضر را تثبیت و تقویت نموده است، این نظریه است که می‌گویند: آفریدگار، خود طبیعت است و زیست شناسان برای اثبات این نظریه، اموری مثل بوجود آمدن کرم از مدفوع انسان و حیوان و همچنین بوجود آمدن باکتریها از غذای فاسد شده را دلیل بر ادعای خود دانسته و بدان استناد نموده و می‌گویند: اینها موجودات زنده‌ای هستند که به خودی خود از طبیعت بوجود می‌آیند.

باید گفت: این نظریه که بت پرستی جدید (مادیگرایی) در دل انسانهای گمراه و

سرگردان و دور از هدایت خداوندی گسترش داده بود، دیری نپایید که بطلانش توسط دانشمند فرانسوی معروف به پاستور کشف و اثبات گردید و ایشان ثابت نمودند که کرمها و باکتریهای موجود در جهان، به خودی خود و بدون واسطه از طبیعت بوجود نیامده‌اند؛ بلکه آنها متولد از یک سلول بسیار دقیق و ریزی هستند که با چشم قابل رؤیت نیستند؛ ایشان برای اثبات ادعای خود دلایل قانع کننده‌ای بیان داشت که دانشمندان را وادار به پذیرفتن آن نمود. وی مقداری از یک نوع غذا را دور از هوا قرار داد و باکتریهای آنرا به وسیله‌ی جوش دادن از بین برد و اینگونه پی برد که هیچگونه باکتری جدیدی به وجود نمی‌آید و غذا نیز فاسد نمی‌شود و این همان روش کنسرو نمودن غذاها و نگهداری آنها برای مدتی طولانی است.

طبیعت همان قوانینی است که بر جهان هستی حکمفرماست

گروهی دیگر بر این باورند که طبیعت عبارت از قوانینی است که بر جهان هستی حاکم است و این تفسیر، دیدگاه آن عده از دانشمندانی است که طبیعت را خالق و آفریدگار می‌دانند؛ آنها می‌گویند: این جهان هستی از سنن و قوانینی پیروی می‌کند که بر تمام اجزای آن حکومت میکند و آن را هدایت می‌نماید و به آن نظم می‌دهد و کلیه‌ی حوادث و پدیده‌هایی که در آن به وقوع می‌پیوندند، مطابق و هماهنگ با این سنن و قوانین تحقق می‌یابند؛ آنان می‌گویند: جهان هستی مانند ساعتی است که برای مدت زمان طولانی با دقت و نظم کامل و بدون هیچگونه نیرویی به کارش ادامه می‌دهد.

در واقع هیچ یک از این دیدگاه‌ها و پیروانشان به این سؤال که آفریدگار جهان هستی چه کسی است، پاسخ نمی دهند؛ بلکه آنها از کیفیت وچگونگی عمل این جهان هستی پرده برمی‌دارند و برای ما توضیح می‌دهند که قوانین چگونه در اشیا عمل می‌کنند درحالی که ما در صدد پاسخ به این سؤال هستیم که اشیا را چه کسی آفریده است و آفریدگار این قوانین که بر جهان هستی حاکم‌اند، چه کسی است؟

وحید الدین خان می‌گوید: مردم دوران باستان می‌دانستند که باران از آسمان می‌بارد؛ اما مردم امروز از تمام فعل و انفعالات آن، از تبخیر شدن آب دریاها تا باریدن قطره‌های آن بر روی زمین، آگاهی دارند؛ باید دانست که توصیف تمام این مشاهدات،

صورت ظاهری حوادث و وقایع هستند نه توجیه وتفسیر آن؛ علم و دانش این مطلب را برای ما روشن نمی‌سازد که حوادث چگونه به صورت قوانین درآمده‌اند و نمی‌گوید که حوادث چگونه میان زمین و آسمان به این شیوه‌ی مفید و معجزه آسا تحقق می‌یابند بگونه‌ای که دانشمندان از طریق آنها این قوانین علمی را استنباط می‌کنند.

پس بی‌گمان، ادعای انسان بعد از کشف نظام طبیعت دایر بر اینکه او توجیه و تفسیر جهان هستی را کشف نموده است، چیزی جز خود فریبی نیست؛ زیرا او با این ادعا، صرفا حلقه‌ای را از وسط زنجیر به جای حلقه‌ی آخر آن گذاشته است.

طبیعت هیچ گوشه‌ای از جهان هستی را تفسیر و توجیه نمی‌کند؛ بلکه خودش نیز به تفسیر نیاز دارد.

به این گفتگو که میان یک مرد برجسته و یک پزشک ماهر انجام گرفته است، توجه کنید.

مرد: دلیل سرخ بودن خون چیست؟

پزشک: در خون انسان سلول‌های قرمزی وجود دارد که حجم هر یک از آنها یک هفت صدم اینچ می‌باشد.

مرد: بسیار خوب؛ این سلولهای قرمز رنگ چگونه بوجود آمده‌اند؟

پزشک: موادی به نام هموگلوبین در این سلولها وجود دارد که هرگاه این مواد با اکسیژن در آمیخته شود، به رنگ قرمز درمی‌آید.

مرد: بسیار خوب، این سلولها که حامل ماده‌ی هموگلوبین هستند، از کجا بوجود می‌آیند؟

پزشک: آنها از جگر ساخته می‌شوند.

مرد: خیلی عجیب است! اما این عناصر متعدد در خون و سلولها و جگر و غیره چگونه با هم مرتبط می‌شوند و با این همه دقت و مهارت در انجام وظایف خود اندکی کوتاهی نمی‌کنند؟

پزشک: آری این همان چیزی است که ما آن را بعنوان قانون طبیعت می‌شناسیم.

مرد: جناب پزشک منظورتان از این قانون طبیعت چیست؟

پزشک: منظور از این قانون، حرکات و فعل و انفعالات داخلی نیروهای طبیعی و شیمیایی هستند.

مرد: چرا این نیروها همواره یک هدف و نتیجه‌ی مشخصی را دنبال می‌کنند و چگونه فعالیت‌های خود را منظم می‌کنند تا اینکه پرندگان در هوا پرواز کنند و ماهی‌ها درآب شنا کنند و انسان‌ها در دنیا همراه و همزمان با تمام امکانات مورد نیاز خود بوجود بیایند؟

پزشک: این سؤال را از من نپرس؛ زیرا موضوع علم و دانش من تنها در مورد بوجود آمدن اشیاء است نه اینکه چرا و برای چه اشیا بوجود می‌آیند.

آری، این سؤال و جواب میزان صلاحیت علم و دانش جدید را برای شرح علل و اسباب جهان هستی، مشخص میکند؛ جهان هستی مانند ابزاری است که در زیر غلاف خود می‌چرخد و دور می‌زند و ما بجز چرخیدن، هیچ اطلاعات دیگری در مورد آن نداریم؛ اما هر گاه درب آنرا باز کنیم، برای ما روشن می‌شود که این ابزار چگونه با دایره-ها و دنده‌ها مرتبط شده و برخی از آنها به دور برخی دیگر می‌چرخند و تمام حرکات آنها را می‌بینیم؛ آیا این بدان معنی است که ما به محض مشاهده‌ی حرکات و چرخش آن، بوجود آورنده و آفریننده‌ی این ابزار را شناخته‌ایم؟ چگونه باور کردنی است که مشاهده نمودن آن از جانب ما این را ثابت کرده است که این ابزار خود بخود بوجود آمده و چرخش و گردش آنها ذاتی است؟ [1]

نیروی آفریننده همان طبیعت است

اگر کسی بگوید طبیعت همان نیرویی است که جهان هستی را آفریده است و آن

۱- الاسلام یتحدی ؛ تألیف وحید الدین خان ص (۲۹-۳۱). این کتاب به زبان فارسی ترجمه شده است و توسط انتشارات حرمین بنام «اسلام به مبارزه می‌طلبد» به چاپ رسیده است.

نیرویی زنده، شنوا، بینا، دانا، و توانمند است؛ در جواب می‌گوییم: این صحیح و درست است؛ اما اشتباه شما اینجاست که شما آن را «طبیعت» نامیده‌اید در حالی که همین نیروی توانا و آفریننده و بینا ما را راهنمایی میکند که او را به نامی بشناسیم که شایسته‌ی اوست و آن، الله است؛ خداوند خود را با اسما و صفات نیکویی به ما معرفی کرده است؛ لذا لازم است که او را با نامهایی یاد کنیم که خود را بدانها نامگذاری نموده است.

کسانی که پیش از آنها بودند نیز چنین می‌گفتند

کسانی که آفرینش را به طبیعت نسبت می‌دهند، پیشوایانی در امت‌های گذشته نیز داشته‌اند که شبیه این سخنان را می‌گفتند و آنان، ملحدانی بودند که حوادث را به دهر و روزگار نسبت می‌دادند؛ زیرا می‌دیدند که با گذشت زمان و گردش شب و روز کودکان، جوان می‌شوند؛ و جوانان، سالخورده می‌گردند؛ و سالخوردگان می‌میرند؛ لذا آنان مرگ و زندگی را به دهر و زمان نسبت می‌دادند.

﴿ وَقَالُواْ مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا ٱلدُّنۡيَا نَمُوتُ وَنَحۡيَا وَمَا يُهۡلِكُنَآ إِلَّا ٱلدَّهۡرُۚ وَمَا لَهُم بِذَٰلِكَ مِنۡ عِلۡمٍۖ إِنۡ هُمۡ إِلَّا يَظُنُّونَ ﴾ [جاثیه:۲٤]

(و می‌گفتند: بجز زندگی دنیوی ما، زندگی دیگری وجود ندارد؛ می‌میریم و زنده می‌شویم و این دهر است که ما را هلاک می‌کند؛ آنان درباره‌ی این موضوع، از دانشی برخوردار نیستند؛ بلکه صرفا به گمانه زنی می‌پردازند.)

بلی، همانگونه که مشاهده می‌کنیم پیشینیان حوادث را به عصر و زمان نسبت می‌دادند و امروزیها خود اشیا را علت وجودیشان می‌دانند؛ باید دانست که هر دو گروه در گمراهی یکسانی بسر می‌برند.

٤-نظریه‌ی داروین [1]

طرفداران این نظریه می‌خواستند وجود موجودات زنده را با این دیدگاه توجیه کنند؛ متأسفانه این نظریه در میان مردم گسترش پیدا کرد؛ عده‌ی زیادی با حسن نیت و به گمان اینکه این نظریه یک دیدگاه علمی است، در پی گسترش آن تلاشهای فراوانی نمودند؛ عده‌ی دیگری نیز به دلیل موافق بودن این نظریه با خواهشات نفسانی‌شان و با نیتهای شوم و نادرست درصدد گسترش آن برآمدند.

این نظریه تمام ادیانی را که پیرامون آفرینش انسان سخن گفته‌اند، تکذیب می‌کند و مستمسکی برای مخالفان ادیان الهی و آسمانی به حساب می‌آید و اینگونه آنان با توسل به این نظریه توانستند بسیاری از انسانها را فریب دهند.

این نظریه چه می گوید؟

این نظریه می‌گوید: اصل انسان و تمام موجودات زنده از یک حیوان بسیار ریز و کوچک شروع می‌شود و این حیوان کوچک از آب به وجود آمده است؛ نسل این حیوان در اثر تحولات و تغییراتی که با گذشت زمان به خود دیده است، تغییر شکل داده تا اینکه به حالت موجود و صورت فعلی درآمده است و ویژگیها و صفات به دست آمده‌ی این نسل، به نسل‌های بعدی منتقل شده و با گذشت میلیون‌ها سال این خصوصیات ریز و پست به خصوصیات والا و مترقی تبدیل شده و تغییر و تحولاتی که محیط در آنها ایجاد نموده است، آن را به صورت انسان امروزی درآورده است.

این نظریه بر چه پایه‌ای استوار است؟

۱ـ این نظریه بر مشاهداتی مبتنی است که در حفره‌های زیر زمینی در زمان داروین متحقق گردید؛ پژوهشگران مشاهده کردند که در طبقات قدیمی زمین موجودات ابتدایی و ساده‌ای وجود دارد و در طبقات بعدی آن، موجودات پیشرفته‌تری هستند و به همین ترتیب در طبقات بعدی نیز موجودات پیشرفته‌تری بسر می‌برند؛ با توجه به این

۱- کتاب"التوحید" تألیف شیخ عبد المجید زندانی (۸۱/۳).

مشاهدات، داروین به این نتیجه رسید که: «موجودات و حیوانات مترقی و پیشرفته‌ی کنونی به تدریج از موجودات زنده و حیوانات ابتدایی به وجود آمده‌اند».

۲ـ نظریه‌ی داروین متکی به چیزی است که در زمان داروین شهرت داشت و آن اینکه جنین کلیه‌ی حیوانها در ابتدا شبیه همدیگر هستند و این تشابه و همسانی حکایت از آن دارد که اصل موجودات یکی است همانگونه که جنین آنها یکی است و این تغییر و تحولات در موجودات در روی زمین به وقوع پیوسته همانگونه که در داخل رحم موجودات زنده دچا تغییر و تحول می‌شوند.

۳ـ همچنین وجود آپاندیس (روده‌ی کور) در انسان، دلیلی است بر اینکه آنرا از میمون به ارث برده است؛ اما این عضو در انسان پیشرفت نکرده است؛ به همین خاطر هیچ کاری انجام نمی‌دهد؛ حال اینکه این آپاندیس در زندگی میمونها کار خودش را انجام می‌دهد.

تطور و پیشرفت از دیدگاه داروین

بنابر توضیحات داروین عمل ارتقا و تطور به دو صورت زیر انجام می‌گیرد:

۱- انتخاب طبیعی

عوامل و عناصر نابود کننده موجب از بین رفتن موجودات ضعیف و ناتوان و باقی ماندن موجودات قوی و توانا می‌شود. و این همان چیزی است که طرفداران این نظریه آن را به قانون «ماندگاری برای اصلح است» تفسیر می‌نمایند؛ براساس این ضابطه، هر موجودی که قوی و سالم باشد، باقی می‌ماند و ویژگی‌هایش را به نسل بعدی خود، منتقل می‌کند و این صفات و ویژگیها با گذشت زمان جمع شده و صفات و ویژگیهای جدیدی را بوجود می‌آورند و این همان رشد و نموی است که موجب ارتقا و پیشرفت یک موجود از وضعیتی به وضعیت مناسب‌تر و مطلوبتر می‌شود و این پیشرفت تدریجی همواره ادامه دارد.

۲- انتخاب جنسی

انتخاب جنسی به واسطه‌ی میل و رغبت جنسهای نر و ماده به آمیزش با جنس شایسته‌تر و قوی‌تر صورت می‌گیرد؛ در نتیجه، صفات قویتر و شایسته‌تر باقی می‌ماند و صفات و ویژگیهای حیوان ضعیف و ناتوان به دلیل عدم تمایل آمیزش با دیگری از بین رفته و معدوم می‌شوند.

۳-صفات جدید به نسل بعدی منتقل می‌شوند

هرگاه ویژگی و صفت جدیدی به وجود آمد به نسل بعدی منتقل می شود.

درهم شکستن پایه‌های نظریه‌ی داروین

۱- علم حفاری همواره ناقص بوده است

هیچ کسی نمی‌تواند ادعا کند که کنکاش و جستجو در تمام طبقات زمین و زیر کوه-ها و دریاها به طور کامل انجام گرفته است؛ در نتیجه، چیز جدیدی کشف نمی‌شود تا یافته‌های گذشته را نقض کند.

بر فرض ثابت بودن یافته‌های این علم، وجود موجودات ابتدایی و ساده در آغاز و وجود موجودات مترقی‌تر در ادوار بعدی نمی‌تواند دلیل بر تحولات و پیشرفت موجودات پست و ناقص به موجودات برتر و مترقی‌تر باشد؛ بلکه تنها می‌تواند دلیل بر ترتیب این موجودات ـ در صورت مناسب بودن محیط ـ برای بوجود آمدن آن به هر شکل باشد؛ مگر نه این است که علم حفاری در زمان داروین می‌گفت: عمر انسان ششصد هزار سال است حال آنکه اکتشافات جدید در علم حفاری سابقه‌ی تاریخی عمر انسان را به دهها میلیون سال قبل می‌رساند.

آیا چنین تناقضاتی در یافته‌های علم حفاری بارزترین دلیل بر این نیست که علم حفاری همواره در حال تغییر و تحول است و نمیتوان هیچ نظریه‌ای قطعی بر اساس آن صادر نمود؟ آیا تناقض فوق، دلیل بر این نیست که ممکن است فردا حقایقی کشف شود که ما عکس آن را انتظار داشتیم؟

دکتر مصطفی شاکر سلیم شرحی بر کتاب"الانسان فی المرآة" (انسان درآینه) تألیف کلاید کلوکهون که پیرامون انسانهای نئاندرتال که طرفداران نظریه‌ی داروین آنها را نخستین انسانهای متحول شده از میمون میدانند، نوشته است. دکتر مصطفی در توصیف انسانهای نئاندرتال ضمن بیان خصوصیات بارز آنها می نویسد: «دماغ آنها از نظر حجم از دماغ انسانهای امروزی بزرگتر بوده و جمجمه‌ی آنها نیز بزرگ و پهن‌تر بوده است....» تا اینکه در بخشی از سخنانش می گوید: «زنجیره‌ای که علم حفاری بدان دست یافته است زنجیره‌ای منقطع و بریده است و از آن بخشهای مجهول و ناشناخته بعنوان حلقه‌های مفقود یاد می‌شود».

دکتر سوریال در کتاب خود به نام «تصدع مذهب داروین» می گوید:

۱- حلقه‌های مفقود میان طبقات مختلف موجودات زنده باعث ایجاد نقص در این زنجیره شده است

این زنجیره نه تنها میان انسان و موجودات پایین‌تر از آن، حلقه‌های مفقودی دارد؛ بلکه میان سایر طبقات موجودات زنده نیز حلقه‌هایی ناشناخته وجود دارد؛ بنابراین، میان حیوانات نخستین که تک سلولی هستند و حیواناتی که چند سلولی هستند، حلقه‌هایی دیده نمی‌شود؛ همچنین میان بی‌مهرگان و مهره داران و حیوانات بدون ستون فقرات و ماهی‌ها حلقات مفقودی وجود دارد؛ همینگونه میان خزندگان و پرندگان، و میان خزندگان و سایر حیوانات و انسانها زنجیره قطع شده است وحلقه‌هایی از آن مفقود است.

۲- تشابه میان جنین حیوانات

این یک اشتباه بزرگ است که بعضی از دانشمندان دچار آن شده‌اند و این خطا ناشی از نداشتن ابزارهایی است که بتواند تفاوتهای ریز و دقیق میان جنین حیوانات را در شکل گیری، ترکیب و ترتیب به تفصیل بیان کند؛ از طرفی دیگر، دانشمند آلمانی «هگل» که بنیانگذار شکلهای مشابه جنین بشمار می‌رود، بعد از اینکه از طرف جنین شناسان

مورد انتقاد قرار گرفت، اعلام نمود که جنین حیوانات فقط هشت درصد با یکدیگر شباهت دارند.

۳ـ اما وجود یک عضو از میمونها در انسان به نام آپاندیس (روده‌ی کور) نمی‌تواند دلیل قاطعی باشد مبنی بر اینکه انسان از میمون متحول شده است و تغییر شکل داده است؛ بلکه دلیل بر این است که انسان آپاندیس را از اجدادش که از نظر غذایی بر گیاهان متکی بوده‌اند، به ارث برده است؛ لذا برای هضم گیاهان آفریده شده است. (اما امروزه گروهی از فیزیولوژیستها نظیر دکتر مارتین معتقدند که آپاندیس در نوزادان به تولید هورمون و در افراد بزرگسال به تولید "انتی ژن"های مفید برای ایمنی بدن و مبارزه با بیماری کمک می‌کند. همچنین تحقیقات دکتر پارکر، دکتر بولینجر و سایر همکارانشان در دانشگاه دوک آمریکا نشان می‌دهد که آپاندیس نقش عمده‌ای در سیستم ایمنی بدن دارد). مترجم

پس علم همواره در حال پیشرفت است؛ اگر زن صفتی از ویژگیهای موجودات نخستین و عقب افتاده بوده و مردانگی از خصوصیات موجودات پیشرفته می‌باشد و پستان‌ها از نشانه‌های ماده بودن است، چرا فیل نر مانند انسان، پستان دارد حال آنکه حیوان‌های نر و سم دار مانند اسب و الاغ پستان ندارند؟ اکنون سؤال این است که این اثر ماده بودن و زن صفتی چگونه در انسان باقی مانده اما در موجودات کمتر و پایین‌تر از وی باقی نمانده است؟ حال آنکه داروین مدعی است که انسان از یک موجود پست‌تر از خود مانند میمون تغییر شکل یافته است.

اشتباه داروین در تشریح مراحل تکامل

داروین بر این باور است که در جهان هستی راز و قانونی وجود دارد که بر اساس آن موجودات ضعیف از بین می‌روند و بجز آن دسته از موجودات که شایسته‌تر و قوی-تر هستند، بقیه نابود می‌شوند و موجودات زنده و اصلح، صفات خود را به فرزندان خود منتقل می‌کنند؛ بنابراین، صفات قوی متراکم شده به صورت حیوانی جدید بروز می‌کند. آری ما می‌پذیریم که در جهان هستی، قانونی مبتنی بر از بین رفتن همه‌ی موجودات زنده

اعم از ضعیف و قوی وجود دارد؛ زیرا خداوند مرگ را برای هر موجود زنده‌ای قرار داده است؛ اما در برابر این قانون، قانونی دیگر به نام قانون تکافل اجتماعی نیز میان موجودات زنده حاکم است؛ زیرا خداوند زیستن و زنده بودن را مد نظر قرار داده و اسباب آن را نیز تدارک دیده است. ما می‌بینیم که خورشید، ماه، ستارگان، دریاها، بادها، بارانها، گیاهان و نیروی جاذبه همه در جهت ابقا و ادامه‌ی حیات انسان و سایر حیوانات همکاری دارند.

توجه کردن به عناصر نابود کننده و در نظر نگرفتن عوامل بقا، در واقع در بینش انسان خلل و نقص ایجاد میکند؛ اگر در جهان هستی، قانونی و نظامی برای از بین رفتن وجود دارد، در کنار آن، قانونی برای حیات و بقا نیز وجود دارد و هر کدام در حیات موجودات زنده نقش بسزایی دارند؛ اگر اوضاع و شرایط طبیعی مانند باد، رعد وبرق، حرارت، آب، تند بادها و غیره قادر به از بین بردن مخلوقات و دست آوردهای آنان مانند کورکردن چشمان و منهدم ساختن بناها هستند، کاملاً غیر عقلانی است که این اوضاع و شرایط طبیعی و مرده و بی جان و فاقد درک و شعور را قادر به ایجاد و آفرینش چشم بدانیم حال آنکه خود چشم ندارند و یا اینکه آنها را قادر به بازسازی ساختمانی بدانیم که نقص فنی دارد.

آری، عقل می‌پذیرد که اوضاع و شرایط طبیعی، صلاحیت تخریب و از بین بردن را دارند؛ اما کاملاً غیر عقلانی است که فکر کنیم این اوضاع و شرایط می‌توانند این جهان هستی و شگفت آور را تفسیر و توجیه کنند؛ بی گمان، هر عضوی از اعضای موجودات زنده در نهایت دقت و محکم کاری خلق شده و دارای نظامی بس دقیق و شگفت آور است که با سایر اعضا همکاری می‌کند به گونه‌ای که نسبت دادن این محکم کاری و دقت و نظم فوق العاده و شگفت آور و دقیق به شرایط طبیعی بی برنامه و پر هرج و مرج از جمله محالات است.

سید جمال الدین افغانی در کتاب خود «الرعد علی الدهریین» پس از بررسی و انتقاد از دیدگاه داروین و دهریها می‌گوید: «من از طرفداران این نظریه می‌پرسم اجزای ماده با وجود انفصال و جدایی از همدیگر، چگونه از اهداف همدیگر آگاهی پیدا کرده‌اند؟ و با یاری جستن از کدام ابزار و اسباب است که هر جزء، مسیر و مقصد خود

را فهمیده است؟ کدام پارلمان و مجلس سنا و شیوخ برای ایجاد این موجودات جهانی و بسیار بی‌نظیر برگزار گردیده است؟ قسمت بسیار کوچکی از این جهان هستی، مثلاً جوجه‌ای که در تخم گنجشکی قرار دارد، چگونه دانسته است که به صورت پرنده ظاهر شود و دانه بخورد و برای زیستن خود به منقار و چینه دان نیاز دارد؟

بدون تردید، این نظام «بقای اصلح» که داروین آن را ارائه داده است، موجب نابودی حیات انسان می‌شود و زندگی انسان را در واقع با هلاکت مواجه ساخته است؛ بله، این نظریه «بقای اصلح» مجوز ظلم و ستم را برای هر ستمگری، خواه فرد باشد یا حکومت، فراهم ساخته است؛ زیرا ستمگر وقتی که به چپاول و ستمگری و حیله و نیرنگ می-پردازد، فکر نمیکند که مرتکب رذایل اخلاقی شده است؛ بلکه بر اساس نظریه‌ی داروین به قانونی از قوانین فطرت عمل می‌کند؛ آری، این نظریه و بینش است که مجوز هر جنایت و خیانتی را برای استعمارگران صادر کرده است.

۲ـ اما آن انتخاب طبیعی که باعث رغبت و میل به زاد و ولد در میان افراد قوی و از بین رفتن افراد ضعیف می‌شود نیز نمی‌تواند دلیلی بر وجود تکامل در نوع آن باشد؛ بلکه از این نکته، چنین برداشت می‌شود که افراد قوی همان یک نوع، باقی می‌مانند و افراد ضعیف آن از بین می‌روند.

شواهد خارجی، نظریه‌ی داروین را تایید نمی کنند

۱ـ اگر این نظریه صحیح و درست می‌بود ما باید بسیاری از انسان‌ها و حیوانات را مشاهده می‌کردیم که مطابق با نظریه‌ی رشد و تکامل بوجود می‌آیند نه مطابق با قانون تناسل؛ و اگر رشد وتکامل به زمان طولانی نیاز دارد، این امر از مشاهده نمودن تعدادی میمون در حال تحول به انسان بطور متوالی جلوگیری نمی‌کند.

۲ـ اگر بپذیریم که شرایط و اوضاع طبیعی، میمون را به انسان تبدیل کرده است، اما هرگز نمی‌توانیم بپذیریم که شرایط طبیعی همسر را برای مرد آنهم با ایجاد تعادل میان آنها بوجود آورده است تا بقای نسل انسان استمرار یابد.

۳ـ توانایی انطباق زیست محیطی که در برخی از موجودات مشاهده می‌شود؛ مانند

آفتاب پرست که مطابق با مکان، تغییر شکل و رنگ می‌دهد، جریانی است که در خلقت موجودات نهفته است و همراه موجودات، متولد می‌شود و بعضی از موجودات از قدرت بالایی در این زمینه برخوردارند و برخی دیگر نیز از توانایی بسیار اندک و ناچیزی برخوردارند که قابل ذکر نیست؛ اما به هر حال باید دانست که این ویژگی در تمام مخلوقات، محدود می‌باشد و از حد و حدود معنیی تجاوز نمی‌کند؛ لذا توانایی تغییر شکل و انطباق زیست محیطی در درون و ذات برخی از حیوانات نهفته است نه اینکه آنرا محیط ایجاد می‌نماید آنگونه که طرفداران این نظریه میگویند؛ وگر نه، محیط باید آنرا در مورد سنگها، خاکها و سایر جمادات نیز عملی می‌نمود و آنها را تغییر شکل می‌داد.

٤ـ قورباغه از این جهت که می‌تواند در خشکی و آب زندگی کند، بر انسان برتری دارد؛ همچنین پرندگان به دلیل توانایی پرواز و سرعت حرکت بالا بدون استفاده از هرگونه وسیله‌ای بر انسانها برتری دارند و همینگونه حس بویایی سگ قوی‌تر از حس بویایی انسانها است؛ آیا می‌توان گفت که بینی سگ پیشرفته‌تر از بینی انسان‌ها است؟ و آیا قورباغه‌ها و پرندگان از بعضی جهات از انسان‌ها پیشرفته‌تراند؟

آری، چشم شتر یا اسب و الاغ در شب و روز یکسان می‌بیند در حالی که چشم انسان در تاریکی نمی‌تواند چیزها را ببیند؛ چشم شاهین تیزتر از چشم انسان است؛ پس آیا الاغ و شاهین از انسان‌ها پیشرفته‌ترند؟ و اگر خودکفایی را معیار پیشرفت بدانیم آنگونه که میان دولتها رواج دارد، پس باید گیاهان از انسان‌ها و سایر حیوانات برتر باشند؛ زیرا گیاهان بدون اینکه به غذای دیگران نیاز داشته باشند هم غذای خود و هم غذای دیگران را تهیه می‌کنند.

و اگر ضخامت و کلفتی جسم را معیار ترقی و پیشرفت بدانیم لازم است که شتر، فیل و سایر حیوانات ما قبل تاریخ را از انسانها مترقی‌تر بدانیم و آنها باید پیشرفته‌تر از انسانها باشند.

دیدگاه دانشمندان علوم طبیعی (فیزیکدانان) درباره‌ی نظریه‌ی تکامل

۱ـ این نظریه از طرف فیزیک‌دانان بیشتر به خاطر حمایت از آزادی اندیشه و تفکری که کلیسا به مبارزه‌ی با آن برخاسته بود، مورد تأیید قرار گرفت؛ بعد از آنکه درگیری بسیار شدیدی میان کشیشهای کلیسا و فیزیک‌دانان رخ داد، دانشمندان علم فیزیک با تأیید این نظریه، کشیشهای کلیسا و افکار آنان را مورد تاخت و تاز قرار دادند.

۲ـ تعداد مخالفان نظریه‌ی انتخاب طبیعی در تغییر و تحول نوعها به ویژه نوع انسان که خواهان دلیلی محسوس بودند، کمتر از تعداد مخالفان خدا گرا در اروپا نبود.

هم اینک گوشه‌هایی از سخنان مخالفین نظریه‌ی داروین را آنگونه که استاد ابراهیم حورانی نقل نموده است، تقدیم حضورتان می‌نمایم؛ وی می‌گوید: دانشمندان با آگاهی به این که داروین در مورد این نظریه، بیست سال به تحقیق و جستجو پرداخته است، این نظریه را نپذیرفته‌اند؛ بلکه همواره آن را رد نموده و مورد انتقاد قرار داده‌اند که از میان آنها میتوان به «نشل» و «دالاس» اشاره نمود که به طور خلاصه می‌گویند: «رشد و تکامل به شیوه‌ی انتخاب طبیعی در انسان صدق پیدا نمی‌کند؛ بلکه باید بپذیریم که انسان از همان آغاز به صورت فعلی آفریده شده است.

یکی دیگر از آنها آقای «فرخو» است که می‌گوید: «واقعیت امر برای ما روشن می‌سازد که میان میمون و انسان تفاوتهای بسیار زیادی وجود دارد و به هیچ وجه ممکن، پذیرفتنی نیست که انسان از نژاد میمون یا هر جانور دیگری باشد؛ اصلاً شایسته نیست که چنین چیزی را بگوییم.

یکی دیگر از آنها آقای «میفرت» می‌باشد که پس از بررسی و مورد بحث قرار دان حقایق موجودات زنده میگوید: تأیید نظریه‌ی داروین برای ما غیر ممکن است؛ این یک سخن بچه‌گانه است.

یکی دیگر آقای «فون بسکون» است که بعد از تحقیقی که با «فرخو» در مورد موازنه‌ی انسان و میمون انجام داده‌اند، می‌گوید: «تفاوت میان این دو یعنی میمون و انسان بسیار اساسی و جدی است.

یکی دیگر از آنها آقای «أغاسیز» است؛ وی در رساله‌ای پژوهشی پیرامون اصل انسان که در کنفرانس علمی وکتوریا ارائه شده است، می‌گوید: در واقع، نظریه‌ی داروین اشتباه و باطل است و روش و اسلوب آن، کاملاً اسلوبی غیر علمی است و هیچ سودی هم در بر ندارد.

یکی دیگر از آنها آقای «هسکی» می‌باشد که از طرفداران لاادریون و از دوستان داروین است که می‌گوید: این نظریه هرگز برای ما ثابت نکرده است که نوعی از گیاهان یا حیوانات به روش انتخاب طبیعی یا انتخاب مصنوعی پیدا شده باشند.

یکی دیگر از اینها آقای «تندل» است که او هم مانند «هگل» می‌گوید: تردیدی وجود ندارد که معتقدان نظریه‌ی رشد و تکامل نمی‌دانند که که این نظریه، حاصل و نتیجه‌ی مقدماتی است که اساسا به اثبات نرسیده‌اند و آنچه برای من قطعی است، این است که نظریه‌ی داروین باید تغییر کند.

نظریه نه حقیقت

به دلیل تمام مطالبی که تا کنون متذکر شدیم از سخنان داروین صرفا بعنوان «تئوری تکامل» یاد نموده‌اند؛ و پر واضح است که میان تئوری و قانون نزد دانشمندان تفاوتهای زیادی وجود دارد؛ زیرا تئوری در عرف و اصطلاح دانشمندان به دیدگاهی اطلاق می‌گردد که می توان آنرا تصدیق یا تکذیب نمود؛ اما در حقیقت یا قانون هیچگونه احتمال باطلی وجود ندارد.

چرا نظریه‌ی داروین گسترش پیدا کرد؟

یکی از دلایل گسترش نظریه داروین این بود که این نظریه زمانی ارائه گردید که خداوند می‌خواست بطلان دین تحریف شده‌ی نصاری برای همگان توسط خود پیروان آن آشکار گردد؛ لذا پیشرفت علوم توانست نقش مؤثری در آشکار ساختن بطلان آن ایفا کند به گونه‌ای که این امر منجر به معرکه‌ی خونینی گردید که هزاران نفر از دانشمندان علوم طبیعی جان خود را در این کشمکش از دست دادند؛ در این نبرد داغ، هر گروه از

تمام سلاحهای موجود علیه مخالفینش استفاده نمود؛ در نتیجه، دانشمندان علوم طبیعی، نخست از این نظریه بعنوان یک ابزار در برابر دین خود و بعد از آن، علیه تمام ادیانی که سرزمینهایشان توسط آنان اشغال شده بود، مورد استفاده قرار دادند؛ چرا که آنان از یک طرف، به حقانیت این تئوری ایمان داشتند و از طرف دیگر می‌خواستند از این دین باطل که مانع بزرگی در راه پژوهش‌های علمی آنان بشمار می‌رفت، انتقام بگیرند؛ همچنین از این نظریه بعنوان ابزاری برای متلاشی ساختن ادیان ملت‌های تحت استعمار خود، استفاده کردند تا به راحتی بتوانند سلطه‌ی خود را بر توده‌های تحت استعمار، استحکام بخشند.

آری، نظام آموزش استعماری بعد از شکست دادن مبانی دینی، تدریس این نظریه را در برنامه‌های درسی لازم گردانید و آن را در قالب واقعیت‌های علمی ارائه داد تا دانش آموزان را معتقد به صحت آن نماید و اختلاف دین با این علم ساختگی و تقلبی را در اذهان دانش آموزان، تثبیت کند؛ در نتیجه، مردم منکر مبانی دینی خود شوند.

کافی است که خوانندگان محترم بدانند تعداد زیادی از فرزندان اسلام توسط این نظریه به انحراف کشیده شدند؛ اینجا است که استعمارگران تلاش زیادی می‌نمایند که این نظریه در مراکز علمی ما مسلمانان به فرزندان ما تدریس شود؛ حال آنکه خود امریکا تدریس آنرا از سال ۱۹۳۵ میلادی ممنوع کرده است.

اروپا هم بعد از اینکه دین تحریف شده‌اش را محو ونابود ساخت، از موضع قبلی خود، عقب نشینی کرد و اعلام نمود که تئوری داروین که در جنگ دین و دانش بعنوان یک ابزار از آن استفاده نمود، یک حقیقت علمی نیست؛ بلکه صرفا یک تئوری است که هر اندازه علم پیشرفت کند، بطلان آن بیشتر آشکار می‌گردد.

قرآن و نظریه‌ی داروین

هنگامی که قرآن پیرامون واقعیت‌های ازلی و جاودانی سخن می‌گوید، واجب است که مردم به آن گوش فرا دهند و سکوت نمایند.

﴿ وَإِذَا قُرِئَ ٱلْقُرْءَانُ فَٱسْتَمِعُوا۟ لَهُۥ وَأَنصِتُوا۟ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ﴾ [أعراف:۲۰٤]

(هنگامی که قرآن خوانده می‌شود، گوش فرا دهید و سکوت نمایید تا رحمت الهی شامل حال شما گردد.)

چرا که قرآن از جانب خداوندی دانا و آگاه است که علم او همه چیز را فرا گرفته است و علم انسان در برابر علم خدا بسیار اندک و ناچیز است.

﴿ وَٱللَّهُ يَعۡلَمُ وَأَنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ ﴾ [بقره:۲۱٦]

(خدا ـ به رموز کارها آشنا است و از جمله مصلحت شما را ـ می‌داند و شما ـ از اسرار امور بی‌خبرید و مصلحت خود را چنان که شاید و باید ـ نمی‌دانید.)

چگونه آگاه به امور مخلوقات نباشد حال آنکه خود آنها را آفریده است.

﴿ أَلَا يَعۡلَمُ مَنۡ خَلَقَ وَهُوَ ٱللَّطِيفُ ٱلۡخَبِيرُ ﴾ [ملك:۱٤]

(آیا کسی که آفریده است، نمی‌داند حال آنکه او باریک بین و آگاه است؟!)

چگونه مردم به خود اجازه می‌دهند تا پیرامون اصل و ریشه‌ی بسیار دیرینه و گذشته‌ی خود، اظهار نظر کنند و در باره‌ی آن، سخن گویند حال آنکه آنان هنگام آفرینش اصلشان، حضور نداشتند.

﴿ مَّآ أَشۡهَدۡتُهُمۡ خَلۡقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَا خَلۡقَ أَنفُسِهِمۡ ﴾ [كهف:٥١]

(من ابلیس و فرزندانش را هنگام آفرینش آسمانها و زمین، و آفرینش خودشان ـ در صحنه‌ی خلقت ـ حاضر نکرده‌ام.)

پس مادام که آنان هنگام آفرینش حضور نداشته‌اند، قطعاً در صد درک واقعیت برای آنها در این زمینه، بسیار اندک است و بیشتر دچار اشتباه می‌شوند.

عکس این نظریه، صحیح است

آنچه را که خداوند دانا و آگاه و آفریدگار انسان اعلان نموده است، با چیزی که این بی‌خردان و جاهلان می‌پندارند، کاملا مخالف است؛ زیرا خداوند به ما خبر می‌دهد که او انسان را از همان آغاز به صورت یک مخلوق مستقل و کامل آفریده است

و قبل از اینکه آنرا خلق نماید، فرشتگانش را اطلاع داده است.

﴿ وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي ٱلْأَرْضِ خَلِيفَةً ﴾[بقره:۳۰]

(زمانی را یادآوری کن که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی می گمارم.)

همچنین خداوند در مورد ماده‌ای که انسان را از آن آفریده است، می فرماید:

﴿ فَإِنَّا خَلَقْنَٰكُم مِّن تُرَابٍ ﴾ [حج:۵]

(ما شما را از خاک آفریدیم.)

ابوموسی اشعری ﷺ می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ می‌فرمود:

«إِنَّ الله خَلَقَ آدَمَ مِنْ قَبْضَةٍ قَبَضَهَا مِنْ جَمِيعِ الأَرْضِ، فَجَاءَ بَنُو آدَمَ عَلَى قَدْرِ الأَرْضِ، مِنْهُمُ الأَحْمَرُ، وَالأَسْوَدُ، وَالسَّهْلُ، وَالْحَزَنُ، وَبَيْنَ ذَلِكَ، وَالْخَبِيثُ، وَالطَّيِّبُ».[1]

(خداوند آدم را از یک مشت خاک که آن را از تمام زمین گرفته بود، آفریده است؛ به همین خاطر، فرزندان آدم به شکل های متعددی ظاهر شدند و طبق شکل و رنگ پوسته-ی زمین، بعضی‌ها سرخ، بعضی‌ها سفید و بعضی‌ها سیاه هستند و همچنین بعضی‌ها خشن، و بعضی‌ها آرام، بعضی‌ها ناپاک و بعضی‌ها پاکیزه آفریده شدند.)

آری، آب نیز در آفرینش انسان به عنوان یک عنصر مهم مورد استفاده قرار گرفته است.

﴿ وَٱللَّهُ خَلَقَ كُلَّ دَآبَّةٍ مِّن مَّآءٍ ﴾ [نور:۴۵]

(خداوند هر جنبنده‌ای را از آب آفریده است.)

پس اصل و سرشت انسان از آب و خاک بوده است چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن طِينٍ ﴾ [أنعام:۲]

۱- روایت احمد و ترمذی و ابو داود؛ نگاه مشکاة المصابیح (۳۶/۱) شماره (۱۰۰).

(خدا آن ذاتی است که شما را از گِل آفریده است.)

این طین (گل و لای) خشکیده‌ی همچون سفال است که به انسان تبدیل شده است.

﴿ خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِن صَلۡصَٰلٖ كَٱلۡفَخَّارِ ﴾ [الرحمن:١٤]

(خدا انسان را از گِل خشکیده‌ای همچون سفال آفریده است.)

خداوند آدم را با دستهای خودش آفریده است:

﴿ قَالَ يَٰٓإِبۡلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسۡجُدَ لِمَا خَلَقۡتُ بِيَدَيَّ ﴾ [ص:٧٥]

(خداوند فرمود: ای ابلیس! چه چیزی تو را از سجده کردن در برابر آنچه که من با دستهای خودم آفریده‌ام، منع کرد؟)

خداوند از همان آغاز، آدم را تو خالی آفریده است. از انس ﷺ روایت است که رسول اکرم ﷺ فرمود:

«لَـمَّا صَوَّرَ اللهَ آدَمَ فِي الْجَنَّةِ تَرَكَهُ مَا شَاءَ اللهُ أَنْ يَتْرُكَهُ، فَجَعَلَ إِبْلِيسُ يَطِيفُ بِهِ، وَيَنْظُرُ مَا هُوَ، فَلَمَّا رَآهُ أَجْوَفَ عَرَفَ أَنَّهُ خُلِقَ خَلْقًا لَمْ يَتَمَالَكْ.»[1]

(هنگامی که خداوند آدم را در بهشت به تصویر کشید تا مدت زمانی که می‌خواست او را به حال خود گذاشت؛ پس ابلیس اطراف او دور می‌زد و نگاه می‌کرد تا ببیند که او چیست. وقتی که او را توخالی یافت، فهمید آدم طوری آفریده شده است که نمی‌تواند خود را کنترل کند.)

بعد از آن، خداوند از روح خود در آن گل و لا دمید و اینگونه حیات در او به جریان افتاد و آدم شنوا، بینا، متکلم، عاقل و هوشیار گردید؛ آنگاه به فرشتگان دستور داد تا وقتی که زندگی و حیات در آدم به جریان افتاد، او را سجده کنند:

﴿ فَإِذَا سَوَّيۡتُهُۥ وَنَفَخۡتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُواْ لَهُۥ سَٰجِدِينَ ﴾ [ص:٧٢]

۱- صحیح مسلم (٢٠١٦/٤) شماره (٢٦١١).

(هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم، از جان متعلّق به خود، در او دمیدم و گفتم که همه در برابرش به سجده بیفتید.)

همچنین خداوند مکان سکونت آدم را بعد از آفرینش برای ما معرفی نموده است:

﴿ وَقُلْنَا يَٰٓـَٔادَمُ ٱسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ ٱلْجَنَّةَ ﴾ [بقره:۳۵]

(و گفتیم: ای آدم! تو با همسرت در بهشت سکونت کنید.)

و اینجا بود که آدم بلافاصله پس از آنکه آفریده شد، حرف زدن را آغاز نمود و آنچه را که به او گفته می‌شد، می‌فهمید؛ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَعَلَّمَ ءَادَمَ ٱلْأَسْمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى ٱلْمَلَٰٓئِكَةِ فَقَالَ أَنۢبِـُٔونِى بِأَسْمَآءِ هَٰٓؤُلَآءِ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٣١﴾ قَالُوا۟ سُبْحَٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَآ إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَآ ۖ إِنَّكَ أَنتَ ٱلْعَلِيمُ ٱلْحَكِيمُ ﴿٣٢﴾ قَالَ يَٰٓـَٔادَمُ أَنۢبِئْهُم بِأَسْمَآئِهِمْ ۖ فَلَمَّآ أَنۢبَأَهُم بِأَسْمَآئِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ إِنِّىٓ أَعْلَمُ غَيْبَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿٣٣﴾ ﴾ [بقره:۳۱-۳۳]

(و نام همه‌ی اشیاء را به آدم آموخت؛ سپس آنها را به فرشتگان عرضه نمود و فرمود: اگر راست می‌گویید ـ و خود را برای امر جانشینی از انسان بایسته‌تر می‌بینید ـ اسامی اینها را برشمارید. فرشتگان گفتند: منزّهی تو، ما چیزی جز آنچه تو به ما آموخته ای، نمی‌دانیم؛ همانا تو دانا و حکیمی. خداوند فرمود: ای آدم! آنان را از نامهای این پدیده ها آگاه کن. پس هنگامی که آدم نام اشیاء را برای فرشتگان برشمرد، خداوند فرمود: به شما نگفتم که من غیب ـ و راز ـ آسمانها و زمین را می‌دانم و همچنین از آنچه شما آشکار یا پنهان می‌نمایید، آگاهم.)

در حدیث ابو هریره ﷺ آمده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«لَـمَّا خَلَقَ اللهَ آدَمَ وَنَفَخَ فِيهِ الرُّوحَ عَطَسَ، فَقَالَ: الْـحَمْدُ لله، فَحَمِدَ اللهَ بِإِذْنِهِ، فَقَالَ لَهُ رَبُّهُ: يَرْحَمُكَ اللهُ، يَا آدَمُ! اذْهَبْ إِلَى أُولَئِكَ الْـمَلَائِكَةِ ـ إِلَى مَلَإٍ مِنْهُمْ جُلُوسٍ ـ فَقُلْ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ،

قَالُوا: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ الله.»[1]

(وقتی که خداوند آدم را آفرید و روح را در او دمید، آدم عطسه زد و گفت: الحمد الله؛ پس به اذن خداوند، او را ستود. پروردگارش در جواب او فرمود: ای آدم! خداوند بر تو رحم کند؛ برو نزد آن فرشتگان ـ اشاره به گروهی از فرشتگان که نشسته بودند ـ و بگو: سلام بر شما باد. فرشتگان در جواب او گفتند: عليك السلام و رحمة الله، سلامتی و رحمت خداوند بر تو باد.)

بلی این، انسان نخستین ؛آدم؛ پدر تمام مردم؛ است و خداوند همسرش ؛حواء؛ را از خود او بوجود آورده است:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱتَّقُواْ رَبَّكُمُ ٱلَّذِى خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَٰحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا ﴾ [نساء:۱]

(ای مردم! از پروردگارتان بترسید؛ آن پروردگاری که شما را از یک انسان آفرید و سپس همسرش را از او آفرید.)

چنین نیست که انسان ناقص خلق شده باشد و بعد به تکامل رسیده باشد، آنگونه که طرفداران تئوری تکامل می‌گویند؛ بلکه نخست، انسان به طور کامل، خلق شده و بعد از آن، خلقت او اندک اندک دچار کمی و نقص گردیده است؛ درحدیثی که امام بخاری و مسلم روایت کرده اند، ابوهریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود:

«خَلَقَ اللهُ آدَمَ وَطُولُهُ سِتُّونَ ذِرَاعًا»[2]

(خداوند آدم را آفرید و قد او شصت ذراع بود.)

۱- روایت از ترمذی؛ نگا: مشکاة المصابیح (۵٤۲/۲) شماره (٤٦٦۲). محقق کتاب "مشکاة المصابیح" میگوید: حاکم این حدیث را صحیح دانسته است و امام ذهبی نیز رأی او را تأیید نموده است. و این حدیث همانگونه است که آنها گفتهاند.

۲- صحیح بخاری (۳٦۲/٦ ش ۳۳۲٦) و صحیح مسلم (۲۱۸۳/٤ش ۲۸٤۱)؛ و عبارت این حدیث از صحیح بخاری است.

آری، گفتیم که آدم از همان بدو آفرینش، کامل آفریده شده است؛ اینجا است که مؤمنان در حالی که کامل هستند به شکل و صورت آدم وارد بهشت می شوند؛ در ادامه‌ی حدیث گذشته آمده است که نبی اکرم ﷺ فرمود:

«فَكُلُّ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَلَى صُورَةِ آدَمَ، وَطُولُهُ سِتُّونَ ذِرَاعًا، فَلَمْ يَزَلْ يَنْقُصُ الْخَلْقُ بَعْدُ حَتَّى الْآنَ».[1]

(هر مؤمنی به صورت آدم عليه السلام که قدش شصت ذراع است، وارد بهشت می‌شود؛ بعد از آدم، فرزندانش از نظر آفرینش، اندک اندک کوچک شدند و این جریان تاکنون نیز ادامه دارد).

خداوند به ما خبر داده است که بعضی از گمراهان و معصیت کاران بشر مسخ شده‌اند و به صورت میمون و گراز درآمده‌اند؛ بلی، ممکن است برخی از موجودات مترقی و تکامل یافته به موجودات ناقص و عقب افتاده متحول شوند و نزول کنند؛ اما اینکه میمون یا گراز به صورت انسان متحول شده باشند، چیزی است که بجز کم خردان و نادانان کسی آن را نمی‌پذیرد.

آنچه بیان گردید گوشه‌هایی از سخنان خداوند متعال و تعدادی از احادیث رسول مکرم اسلام پیرامون آفرینش انسان نخستین بود؛ ما تمام آیات و احادیث را در این زمینه، بیان ننمودیم وگرنه، سخن به درازا می‌کشید و همچنین می‌توانستیم تصویر بسیار روشنی از آفرینش انسان داشته باشیم تا جایی که هیچگونه ابهامی در آن وجود نداشت؛ باید دانست که آنچه را اسلام ارائه می‌دهد، یک اصل بسیار روشن و مستحکم است که انسان از انتساب بدان احساس کرامت و عزت میکند؛ اما انسانی که طرفداران تئوری تکامل آنرا به تصویر می‌کشند و ارائه می‌دهند، میمونی است که از موش و جیرجیرک و سوسک ارتقا یافته است؛ بدون تردید انسان از نسبت دادن خود به چنین اصلی خجالت می‌کشد و آن را مایه‌ی ننگ خود می‌داند.

۱- همان منابع گذشته؛ اما الفاظ این قسمت از صحیح مسلم می‌باشد.

بلی، انسانی را که مورخان و پیروان تئوری تکامل مورد بحث و بررسی قرار می‌دهند و به دانش آموزان معرفی می‌کنند، موجودی است وحشتناک و فاقد هر گونه درک و استعداد که نه سخن می‌گوید و نه چیزی را می‌داند؛ بلکه از حیوانات فرا می‌گیرد و می‌آموزد؛ این نوع تفکر، در واقع جنایتی است در حق انسانی بس بزرگ.

در پایان این مطلب

وقت آن فرا رسیده است که بیدار شویم و به سوی دینمان برگردیم؛ همان دینی که قرآن کریم آنرا برای ما به ارمغان آورده است؛ این دین، منبع تمام خوبی‌ها است و اخبار گذشتگان و آیندگان در آن، وجود دارد؛ حرف اول و آخر است؛ شوخی و مسخره نیست؛ هر کس، هدایت را در غیر آن بجوید، خداوند او را به بیراهه می‌برد.

بر ما لازم است که از پذیرفتن نتایج و حاصل اندیشه‌های متعفن و زنگ زده در چنین موضوعاتی (که قرآن پیرامون آن حرف اول و آخر را زده است) به شدت پرهیز کنیم.

لازم است جلوی این شکست فکری که ما را به سرعت و بدون تفکر و تأمل وادار به پذیرفتن هر دیدگاه جدیدی می‌کند، گرفته شود؛ در غیر این صورت، ما هرگز متوجه خطا و اشتباهی که بدان گرفتار شده‌ایم، نمی شویم مگر زمانی که بانیان آن، آنرا بهم بریزند و متلاشی کنند.

فصل دوم

معرفی الله و پیوند دادن دلها با او

مقدمه

اگر شک و شبهه‌هایی وجود نمی‌داشت که پژوهشگر و محقق را مجبور به پاسخ دادن و تبیین ضعف و کج فهمی‌های آنها کند، ضرورتی نداشت که پیرامون مسئله‌ی اول سخن را به درازا بکشیم.

هم اکنون زمان آن رسیده است که پیرامون مسئله‌ی دوم به تفصیل سخن بگوییم؛ زیرا این مسئله نیز یکی از مهمترین مسائل و هسته‌ی اصلی این مباحث می‌باشد.

در گذشته بیان کردیم که قرآن برای اثبات این واقعیت بزرگ دو راه انتخاب نموده است:

راه اول: سخن گفتن پیرامون شگفتی‌های جهان آفرینش و بیان اینکه در جهان هستی چه معجزه‌هایی درباره‌ی عظمت خداوند متعال نهفته است.

راه دوم: سخن گفتن از ذات و صفات و اسما و نعمتها و مخلوقات خداوند؛ به یاری خداوند در این زمینه‌ها به تفصیل سخن خواهیم گفت.

مبحث اول: دلالت نشانی‌های جهان هستی بر وجود آفریدگار

مطلب اول: روش قرآن در استدلال به آیات جهان

۱- جهان هستی در پرتو آیات قرآنی

قرآن ما را به میادین و عرصه‌هایی می‌برد تا در آفاق آسمان‌ها به جستجو بپردازیم و در گوشه‌های پنهاور زمین گشت و گذار کنیم و در کنار گل‌های رنگارنگ باغها به تأمل و تفکر بپردازیم. گاهی نیز ما را به مدار ستارگان می‌برد و در همه‌ی این عرصه‌ها چشمان

بصیرت ما را باز می‌کند و به ما نشان می‌دهد که توانایی و تقدیر خداوند چگونه در مخلوقات عمل می‌کند و رازهای پنهان آفرینش و جهان هستی را برای ما آشکار می‌سازد و ما را به فلسفه و حکمت آفرینش و ایجاد و پیدایش آنها راهنمایی می‌کند و عظمت نعمت‌هایی که در وجود ما و در جهان هستی، ما را احاطه کرده‌اند، آشکار می‌سازد.

این، مطلبی است بسیار طولانی که در سوره‌های بزرگ و کوچک قرآن می‌توان بدان دست یافت و موضوعی است بسیار مرغوب که مورد علاقه‌ی درون انسان بوده و گوش از شنیدن آن لذت می‌برد و عواطف و احساسات را برمی‌انگیزاند.

مطالعات زیادی در زمینه‌هایی که دانش و دانشمندان در ابعاد مختلف زندگی برای بیان اسرار آفرینش و دلالت آن بر آفریدگار، بدان دست یافته‌اند، انجام دادم؛ اما توصیف زیبا، علم زیاد، تحریک احساسات و دقت استنتاجی را که در قرآن یافتم در هیچ جای دیگری یافت نشد؛ چرا چنین نباشد، حال آنکه قرآن کتاب نازل شده از جانب خداوند حکیم و ستوده است!!

دست رنگین خداوند درجهان هستی

بیایید تا سری به آیات قرآن کریم بزنیم و جهان هستی را در پرتو آنها مورد مطالعه و تحقیق و جستجو قرار دهیم تا برای ما روشن گردد که چگونه قدرت خداوند در تمام گوشه و کنار جهان هستی متبلور شده است؛ دانه‌ای در خاک کاشته می‌شود و کم کم ریشه‌هایش در دل خاک فرو می‌روند؛ پس از مدتی از دانه‌ی بی‌جان و جامد حیات و زندگی در قالب جوانه‌ها و ساق و برگها پدید می‌آید؛ گلهایی که فضا را معطر می‌کنند از آن بیرون می‌آیند، انسان و حیوان از میوه‌های آن تغذیه می‌کنند؛ بار دیگر به روشنایی صبح بنگر که چگونه از دل تاریکی شب بیرون می‌آید و خاموشی شب را می‌زداید؛ این بار به حرکت آفتاب و ماهتاب و جولان سایر ستارگان تأمل کن! تمام اینها آیه‌های الهی هستند؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ ۞ إِنَّ ٱللَّهَ فَالِقُ ٱلْحَبِّ وَٱلنَّوَىٰ ۖ يُخْرِجُ ٱلْحَيَّ مِنَ ٱلْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ ٱلْمَيِّتِ مِنَ ٱلْحَيِّ ۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ ۖ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ﴿٩٥﴾ فَالِقُ ٱلْإِصْبَاحِ وَجَعَلَ ٱلَّيْلَ سَكَنًا وَٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ حُسْبَانًا ۚ ذَٰلِكَ تَقْدِيرُ ٱلْعَزِيزِ

ٱلْعَلِيمِ ﴿٩٦﴾ ﴾ [انعام:۹۵-۹٦]

(این خداوند است که دانه و هسته را می‌شکافد؛ زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؛ این، خدای شما است؛ پس چگونه منحرف می‌شوید؟ او است که صبح را پدیدار می‌سازد و شب را مایه‌ی آرامش، و خورشید و ماه را وسیله‌ی حساب قرار داده است؛ این، سنجش دقیق و تدبیر محکم خداوند چیره و آگاه است.)

نگاهی به منظره‌ی دلربا و جالب ابرها بیندازید که چگونه خداوند آنها را تشکیل میدهد و از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر سوق می‌دهد؟

﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُۥ ثُمَّ يَجْعَلُهُۥ رُكَامًا فَتَرَى ٱلْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَٰلِهِۦ وَيُنَزِّلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مِن جِبَالٍ فِيهَا مِنۢ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِۦ مَن يَشَآءُ وَيَصْرِفُهُۥ عَن مَّن يَشَآءُ ۖ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِۦ يَذْهَبُ بِٱلْأَبْصَٰرِ ﴾ [نور:٤۳]

(مگر نمی‌دانی که خداوند ابرها را آهسته به سوی هم سوق می‌دهد؛ سپس آنها را گرد می‌آورد؛ بعد آنها را متراکم و انباشته می‌سازد؛ آنگاه می‌بینی که باران از لابلای آنها بیرون می‌ریزد و نیز خداوند از آسمان، از ابرهای کوه مانند آن، تگرگهای بزرگی را فرود می‌آورد و هرکس را بخواهد با آن زیان می‌رساند و هرکس را بخواهد از زیان آن به دور می‌دارد؛ درخشش برق ابرها نزدیک است چشمها را از بین ببرد.)

همچنین خداوند درباره‌ی آفرینش سایه و تصرف در آن خبر می‌دهد و می‌فرماید:

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ ٱلظِّلَّ وَلَوْ شَآءَ لَجَعَلَهُۥ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا ٱلشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا ﴿٤٥﴾ ثُمَّ قَبَضْنَٰهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا ﴿٤٦﴾ ﴾ [فرقان:٤۵-٤٦]

(مگر نمی‌بینی که پروردگارت چگونه سایه را گسترانیده است؟ و اگر می‌خواست آن را ثابت می‌کرد؛ سپس خورشید را دلیل گسترش آن قرار دادیم. سپس آن را آهسته به سوی خود باز می‌گیریم.) یعنی هر اندازه خورشید بالا بیاید، اندک اندک از سایه کاسته می‌گردد، تا اینکه کاملاً از بین می‌رود.

این بار به تغییر و تحولات در زندگی انسانها و گردش شب و روز بنگر که چگونه خداوند آن را به تصویر می‌کشد.

﴿ قُلِ ٱللَّهُمَّ مَٰلِكَ ٱلۡمُلۡكِ تُؤۡتِي ٱلۡمُلۡكَ مَن تَشَآءُ وَتَنزِعُ ٱلۡمُلۡكَ مِمَّن تَشَآءُ وَتُعِزُّ مَن تَشَآءُ وَتُذِلُّ مَن تَشَآءُۖ بِيَدِكَ ٱلۡخَيۡرُۖ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ﴿٢٦﴾ تُولِجُ ٱلَّيۡلَ فِي ٱلنَّهَارِ وَتُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِي ٱلَّيۡلِۖ وَتُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ وَتُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتَ مِنَ ٱلۡحَيِّۖ وَتَرۡزُقُ مَن تَشَآءُ بِغَيۡرِ حِسَابٖ ﴿٢٧﴾ ﴾ [آل عمران:۲٦-۲۷]

(بگو: پروردگارا! ای همه چیز از آن تو! تو هر که را بخواهی، حکومت و دارایی می بخشی و از هر که بخواهی حکومت و دارایی را باز پس می‌گیری و هر کس را بخواهی عزّت و قدرت می‌دهی و هرکس را بخواهی خوار می‌داری؛ خوبی در دست تو است و بیگمان تو بر هر چیز توانائی. بخشی از شب را جزو روز می‌گردانی ـ و بدین سبب شبها کوتاه و روزها دراز می‌گردند ـ و بخشی از روز را جزو شب می‌گردانی ـ لذا روزها کوتاه و شبها دراز می‌شوند ـ و زنده را از مرده پدید می‌آوری و مرده را از زنده، و به هر کس که بخواهی، بدون حساب روزی می‌بخشی.)

قرآن تنها به نشان دادن توانایی خداوند متعال به ما و نحوه‌ی تصرف او در جهان هستی وچگونگی اداره‌ی آن و اینکه علم خداوند چگونه جهان هستی را فرا گرفته است، بسنده نمی‌کند؛ بلکه هدف آفرینش جهان هستی را نیز برای ما بیان می‌کند و می‌فرماید:

﴿ هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ لَكُم مَّا فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا ﴾ [بقره:۲۹]

(خدا آن ذاتی است که همه‌ی موجودات و پدیده‌های روی زمین را برای شما آفرید.)

خداوند تمام عالم هستی را هماهنگ با طبیعت، سرشت، نیاز، مصالح و منافع انسان آفریده است و این هماهنگی با طبیعت و منافع انسان در قرآن به عنوان تسخیر مطرح شده است.

﴿ أَلَمۡ تَرَوۡاْ أَنَّ ٱللَّهَ سَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ ﴾ [لقمان:۲۰]

(آیا ندیده‌اید که خداوند آنچه را که در آسمانها و زمین است، مسخّر شما قرار داده است ـ و در مسیر منافع شما به حرکت انداخته است.)

مثلا ستارگان را آفریده تا ما انسانها به کمک آنها راه خود را در تاریکی‌های دریا و خشکی دریابیم.

﴿ وَهُوَ ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ ٱلنُّجُومَ لِتَهْتَدُوا۟ بِهَا فِى ظُلُمَٰتِ ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ ۗ قَدْ فَصَّلْنَا ٱلْءَايَٰتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴾ [انعام:۹۷]

(اوست خدایی که ستارگان را پدید آورد تا بوسیله‌ی آنها راه خود را در تاریکیهای خشکی و دریا بیابید؛ ما آیات ـ قرآنی و نشانه‌های هستی ـ را برای کسانی بیان داشته‌ایم که می‌دانند.)

بلی، زمین و آسمان، فرو فرستادن آب از آسمان، کشتی‌های شناور در دریا، نهرهای روان در گوشه و کنار زمین، ماه و خورشید، آمدن روز و شب‌به دنبال هم، همه و همه‌ی اینها را در راستای منافع و مصالح ما آفریده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ ٱللَّهُ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَخْرَجَ بِهِۦ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ رِزْقًا لَّكُمْ ۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلْفُلْكَ لِتَجْرِىَ فِى ٱلْبَحْرِ بِأَمْرِهِۦ ۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلْأَنْهَٰرَ ﴿٣٢﴾ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ دَآئِبَيْنِ ۖ وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ ﴿٣٣﴾ وَءَاتَىٰكُم مِّن كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ ۚ وَإِن تَعُدُّوا۟ نِعْمَتَ ٱللَّهِ لَا تُحْصُوهَآ ۗ إِنَّ ٱلْإِنسَٰنَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ ﴿٣٤﴾ ﴾ [ابراهیم:۳۲-۳٤]

(آن خدایی که آسمانها و زمین را آفریده است و از آسمان آب را پایین آورده است؛ پس با آن، میوه‌ها و دانه‌ها را پدیدار ساخته و روزی شما گردانده است؛ و کشتیها را مسخّر شما نموده است تا در دریا با اجازه و اراده‌ی او حرکت کنند؛ و رودخانه‌ها را در اختیار شما قرار داده است ـ تا برای آبیاری زمینها و نوشیدن آب از آنها مورد استفاده قرار گیرند ـ و خورشید و ماه را مسخّر شما کرده است که دائماً به برنامه‌ی خود ادامه می‌دهند؛ و شب را ـ برای آسایش ـ و روز را ـ برای تلاش ـ مسخر شما ساخته است؛ و

هر آنچه را که از او خواسته‌اید، به شما عنایت نموده است؛ و اگر بخواهید نعمتهای خدا را بشمارید ـ از بس که زیادند ـ نمی‌توانید آنها را شمارش کنید؛ واقعاً انسانْ ستمگر و ناسپاس است).

۲- نعمت‌های خداوند در جهان هستی

قرآن به ما می‌گوید: خداوند این جهان هستی را آفریده و آن را برای ما مسخر ساخته است؛ لذا آن را هماهنگ با سرشت و طبیعت ما آفریده است و آن را بگونه‌ای خلق نموده که انسانها بتوانند در آن زندگی کنند و اینگونه انسانها را وادار می‌کند تا در برابر این نعمتهای عظیم الهی، پروردگارشان را سپاس گویند؛ چرا که انسان بگونه‌ای آفریده شده است که نسبت به کسی که به او نیکی نماید، اظهار علاقه و محبت می‌کند.

﴿ هَلۡ جَزَآءُ ٱلۡإِحۡسَٰنِ إِلَّا ٱلۡإِحۡسَٰنُ ﴾ [رحمن:٦٠]

(آیا پاداش نیکی جز نیکی است؟)

به همین جهت، قرآن کریم بسیار زیاد به ذکر نعمت‌هایی که در وجود ما هستند و خداوند آنها را به ما ارزانی داشته، پرداخته است:

﴿ قُلۡ هُوَ ٱلَّذِيٓ أَنشَأَكُمۡ وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡأَبۡصَٰرَ وَٱلۡأَفۡـِٔدَةَۖ قَلِيلٗا مَّا تَشۡكُرُونَ ﴾ [ملك:٢٣]

(بگو: او خدایی است که شما را آفریده است و برای شما گوش و چشم و دل درست کرده است؛ اما شما کمتر سپاسگذاری می‌کنید.)

همچنین به ذکر نعمتهایی که در جهان هستی و اطراف ما آفریده است، می‌پردازد و می‌فرماید:

﴿ ٱلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ ٱلۡأَرۡضَ مَهۡدٗا وَجَعَلَ لَكُمۡ فِيهَا سُبُلٗا لَّعَلَّكُمۡ تَهۡتَدُونَ ١٠ وَٱلَّذِي نَزَّلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءَۢ بِقَدَرٖ فَأَنشَرۡنَا بِهِۦ بَلۡدَةٗ مَّيۡتٗاۚ كَذَٰلِكَ تُخۡرَجُونَ ١١ وَٱلَّذِي خَلَقَ ٱلۡأَزۡوَٰجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ ٱلۡفُلۡكِ وَٱلۡأَنۡعَٰمِ مَا تَرۡكَبُونَ ١٢ لِتَسۡتَوُاْ عَلَىٰ ظُهُورِهِۦ ثُمَّ تَذۡكُرُواْ نِعۡمَةَ رَبِّكُمۡ إِذَا ٱسۡتَوَيۡتُمۡ عَلَيۡهِ وَتَقُولُواْ سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُۥ مُقۡرِنِينَ ١٣ ﴾

[زخرف:۱۰-۱۳]

(او خدایی است که زمین را گهواره‌ی ـ زندگی و محلّ آرامش ـ شما قرار داده است و در آن، راههایی برای شما به وجود آورده تا این که رهنمود شوید؛ او خدایی است که از آسمان، آبی به اندازه‌ی لازم باراند؛ ما با این آب، زمین مرده را زندگی بخشیدیم؛ همانگونه ـ که زمینهای مرده با نزول باران، زنده می‌شود ـ شما نیز زنده می‌شوید؛ و او همان خدایی است که همه‌ی جفتها ـ نر و ماده اعم از انسانها، حیوانات و گیاهان ـ را آفریده است و برای شما از کشتیها و چهارپایان مرکبهایی خلق نموده است که بر آنها سوار می‌شوید تا هنگامی که بر پشت آنها قرار گرفتید و سوار شدید، نعمت پروردگار خود را یاد کنید و بگویید: پاک و منزّه است خدایی که اینها را تحت فرمان ما قرار داد و گرنه ما بر ـ رام کردن و نگهداری ـ آنها توانایی نداشتیم.)

همچنین خداوند ماه و خورشید را بگونه‌ای برای ما آفریده است که منافع و مصالح ما را تحقق می‌بخشند:

﴿ هُوَ ٱلَّذِى جَعَلَ ٱلشَّمْسَ ضِيَآءً وَٱلْقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُۥ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا۟ عَدَدَ ٱلسِّنِينَ وَٱلْحِسَابَ ﴾ [یونس:٥]

(او خدایی است که خورشید را درخشان و ماه را تابان گردانده است و برای ماه منازلی معیّن کرده است تا شمارش سالها و حساب کارها را بدانید.)

همچنین چهارپایان از قبیل شتر، گاو، گوسفند، اسب، قاطر و الاغ را مفید و متناسب با سرشت و طبیعت ما آفریده است:

﴿ وَٱلْأَنْعَٰمَ خَلَقَهَا ۗ لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَٰفِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٥﴾ وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ ﴿٦﴾ وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا۟ بَٰلِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ ٱلْأَنفُسِ ۚ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿٧﴾ وَٱلْخَيْلَ وَٱلْبِغَالَ وَٱلْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً ۚ وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٨﴾ ﴾ [نحل:٥- ۸]

(و چهارپایان ـ مانند گاو و شتر و بز و گوسفند وغیره ـ را آفریده است که در آنها

برای شما، وسیله‌ی گرما ـ از پشم و مویشان ـ و سودهای دیگری نهفته است و از گوشت آنها می‌خورید؛ همچنین برای شما در آنها زیبایی وجود دارد بدان گاه که آنها را شامگاهان از چرا می‌آورید و آنگاه که آنها را بامدادان به چرا می‌برید؛ همچنین آنها بارهای سنگین شما را به سرزمین و دیاری حمل می‌کنند که شما بجز با رنج دادن فراوان خود، بدانجا نمی‌رسیدید؛ بی‌گمان پروردگارتان ـ که اینها را برای آسایش شما آفریده است ـ دارای رأفت و رحمت زیادی است؛ همچنین خداوند اسبها و استرها و الاغها را آفریده است تا بر آنها سوار شوید و زینتی باشند؛ و همچنین خداوند چیزهایی را ـ برای حمل و نقل و طی مسافتها ـ می‌آفریند که شما حالا نمی‌دانید.)

همچنین خداوند دریاها را برای ما آفریده است و آنها با وضعیت فعلی‌شان منافع زیادی برای ما دارند؛ چنانکه قرآن کریم می‌فرماید:

﴿ وَهُوَ ٱلَّذِى سَخَّرَ ٱلْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا۟ مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا۟ مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى ٱلْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا۟ مِن فَضْلِهِۦ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴾ [نحل:١٤]

(او خدایی است که دریا را مسخر شما ساخته است تا از آن، گوشت تازه بخورید و از آن، زیوری بیرون بیاورید که می‌پوشید. و تو ای انسان! کشتیها را می‌بینی که دریا را می‌شکافند تا شما فضل او را بجویید ـ و از دریا در مسیر تجارت استفاده نمایید ـ و سپاسگذاری کنید.)

آری، خداوند زنبور عسل را آفریده تا با انجام این عمل شگفت‌آور خود، چنین نوشیدنی رنگارنگ و لذیذی را برای ما به ارمغان آورد تا مردم با خوردن آن از بسیاری از بیمارها شفا یابند.

﴿ وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى ٱلنَّحْلِ أَنِ ٱتَّخِذِى مِنَ ٱلْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ ٱلشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ﴿٦٨﴾ ثُمَّ كُلِى مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ فَٱسْلُكِى سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا ۚ يَخْرُجُ مِنۢ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَٰنُهُۥ فِيهِ شِفَآءٌ لِّلنَّاسِ ۗ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٦٩﴾ ﴾ [نحل:٦٨-٦٩]

(پروردگارت به زنبوران عسل الهام کرد که از کوهها و درختان و داربستهایی که

مردمان می‌سازند، خانه‌هایی بسازد؛ سپس از همه‌ی میوه‌ها بخورد و راههایی را طی کند که خداوند برای آنها تعیین نموده است و کاملاً در اختیار هستند؛ از شکمهای آنها، مایعی بیرون می‌تراود که رنگهای مختلفی دارد؛ و در این مایع رنگارنگ بهبودی مردمان نهفته است؛ بی‌گمان در این ـ برنامه‌ی زندگی زنبور عسل و ارمغانی که آنها به انسانها تقدیم می‌دارند که هم غذا و هم شفا است ـ نشانه‌ی روشنی ـ از عظمت و قدرت پروردگار ـ است برای کسانی که می‌اندیشند.)

شناختن خداوند در پرتو نشانه‌های جهان هستی، راهی است که قرآن برآن تأکید دارد

قرآن بندگان خدا را به تأمل و دقت در نشانه‌های خداوند در جهان هستی مانند زمین، آسمان و آنچه که درون زمین و آسمان و میان آندو وجود دارد، تشویق نموده و تأمل و تفکر در این امور را از جمله یادآوریهایی برشمرده که برای مؤمنان مفید هستند.

چه تعبیر زیبایی است که برخی ازدانشمندان معاصر، این منهج را «قانون سیاحت و نگاه» نامیده‌اند؛ چرا که بسیاری از آیات قرآن کریم، انسان را بر این امر تشویق کرده‌اند و این سیاحت و نگاه گاهی حسی هستند و انسان با قدم‌های خود این راه را طی می‌نماید و از شهری به شهری دیگر می‌رود و با چشم نگاه می‌کند و گاهی هم این سیاحت و نگاه، سیر وسیاحت عقل و اندیشه است.

و گاهی هم دستور نگاه کردن در قرآن بصورت مطلق آمده است و شامل هر دو نگاه حسی و عقلی می‌شود؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ قُلِ ٱنظُرُواْ مَاذَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ ﴾ [یونس:۱۰۱]

(بگو: بنگرید ـ با چشم و عقل ـ که در آسمانها و زمین چه چیزهایی وجود دارد؟)

گاهی هم این دستور نگاه کردن بصورت خاص آمده وصرفا شامل یک نوع نگاه می شود:

﴿ فَلۡيَنظُرِ ٱلۡإِنسَٰنُ مِمَّ خُلِقَ ﴾ [طارق:۵]

(انسان باید بیندیشد که از چه چیزی آفریده شده است؟!)

﴿ فَلْيَنظُرِ ٱلْإِنسَٰنُ إِلَىٰ طَعَامِهِۦٓ ﴾ [عبس:٢٤]

(انسان باید به غذای خویش بنگرد ـ که چگونه ما آن را برای او فراهم کرده‌ایم و در ساختمان مواد غذایی و اجزای حیات‌بخش آن، چه دقّت و مهارت و ظرافتی به کار برده ایم.)

۳- استدلال قرآن به آیه های قرآنی مبنی براینکه ربوبیت و الوهیت از آن پروردگار است و معبودهای دیگر شایسته‌ی عبادت نبوده و باطل هستند

قرآن آیه‌ها و نشانه‌های جهان هستی را به عنوان محکم‌ترین دلیل برای مجادله و مناقشه با مشرکان انتخاب نموده و به اقامه‌ی حجت علیه آنان می پردازد:

﴿ أَوَلَمْ يَرَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَنَّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَٰهُمَا ۖ وَجَعَلْنَا مِنَ ٱلْمَآءِ كُلَّ شَىْءٍ حَىٍّ ۖ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٠﴾ وَجَعَلْنَا فِى ٱلْأَرْضِ رَوَٰسِىَ أَن تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا لَّعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٣١﴾ وَجَعَلْنَا ٱلسَّمَآءَ سَقْفًا مَّحْفُوظًا ۖ وَهُمْ عَنْ ءَايَٰتِهَا مُعْرِضُونَ ﴿٣٢﴾ وَهُوَ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلَّيْلَ وَٱلنَّهَارَ وَٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ ۖ كُلٌّ فِى فَلَكٍ يَسْبَحُونَ ﴾ [انبیاء:۳۰-۳۳]

(آیا کافران نمی‌بینند که آسمانها و زمین به هم متّصل و چسبیده بودند؛ سپس ما ـ بر اثر انفجار درونی هولناکی ـ آنها را از هم جدا ساختیم و هر چیز زنده‌ای را از آب آفریدیم؛ آیا ـ درباره‌ی آفرینش کائنات نمی‌اندیشند و ـ ایمان نمی‌آورند؟ ما در زمین کوههای استوار و ریشه‌داری پدید آوردیم تا زمین انسانها را مضطرب نسازد و توازن آنان را به هم نزند و در لابلای کوهها راههای پهناوری به وجود آوردیم تا این که ـ پیوند انسانها به وسیله‌ی سلسله‌ی کوهها از هم نگسلد و به مقصدشان ـ راهیاب گردند و ما آسمان را سقف محفوظی نمودیم ولی آنان از نشانه‌های ـ خداشناسی موجود در آن ـ روی گردانند ـ ودرباره‌ی این همه عظمتی که بالای سرشان جلوه‌گر است، نمی‌اندیشند ـ وخدا است که شب و روز و خورشید و ماه را آفریده است و همه در مداری می‌گردند).

همچنین قرآن به بیان فساد اعتقاد مشرکان درباره‌ی معبودهایشان می‌پردازد و توضیح

می‌دهد که این معبودان آنها باطل‌اند و دارای صفات ربوبیت و الوهیت که عناصر اصلی استحقاق عبودیت می‌باشند، نیستند.

﴿ قُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَٰمٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ ٱلَّذِينَ ٱصْطَفَىٰٓ ءَآللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٥٩﴾ أَمَّنْ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَنۢبَتْنَا بِهِۦ حَدَآئِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَّا كَانَ لَكُمْ أَن تُنۢبِتُوا۟ شَجَرَهَآ ۗ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ ﴿٦٠﴾ أَمَّن جَعَلَ ٱلْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَٰلَهَآ أَنْهَٰرًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَٰسِىَ وَجَعَلَ بَيْنَ ٱلْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا ۗ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦١﴾ أَمَّن يُجِيبُ ٱلْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ ٱلسُّوٓءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَآءَ ٱلْأَرْضِ ۗ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿٦٢﴾ أَمَّن يَهْدِيكُمْ فِى ظُلُمَٰتِ ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ وَمَن يُرْسِلُ ٱلرِّيَٰحَ بُشْرًۢا بَيْنَ يَدَىْ رَحْمَتِهِۦٓ ۗ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ تَعَٰلَى ٱللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ ﴿٦٣﴾ أَمَّن يَبْدَؤُا۟ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَمَن يَرْزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ ۗ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ قُلْ هَاتُوا۟ بُرْهَٰنَكُمْ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ ﴿٦٤﴾ ﴾ [نمل:۵۹ – ٦٤]

(ای پیامبر! بگو: خدای را سپاس می‌گویم و بر بندگان برگزیده‌اش درود می‌فرستم؛ آیا الله ـ که این همه قدرت و نعمت و موهبت دارد برای پرستش ـ بهتر است یا چیزهایی که آنها انباز و شریک الله می‌سازند ـ و فاقد نفع و ضرر هستند و چیزی از آنها ساخته نیست؟ ـ آیا چیزهایی که معبود شما هستند بهترند ـ یا کسی که آسمانها و زمین را آفریده است و برای شما از آسمان آبی بارانده است که با آن، باغهای زیبا و فرح‌افزا رویانیده‌ایم؟ باغهایی که شما نمی‌توانستید درختان آنها را برویانید؛ آیا ـ با توجّه به آفرینش آسمانها و زمین و نزول باران و برکات و ثمرات ناشی از آن، و هماهنگی و پیوند لطیف و دقیق هر یک از این مخلوقات ـ معبودی با الله وجود دارد؟! اصلاً ایشان قومی هستند که ـ از حق‌پرستی به بت‌پرستی ـ عدول می‌کنند. ـ بتها بهترند ـ یا کسی که زمین را قرارگاه ـ محلّ اقامت انسانها ـ ساخته است، در میان آن رودخانه‌ها پدید آورده است، برای زمین کوههای پابرجا و استوار آفریده است ـ تا قشر زمین را از لرزش نگاه دارند ـ و میان دو دریا مانعی پدیدار کرده است ـ تا با هم مخلوط نشوند؛ حال با توجّه به اینها آیا

معبودی با الله وجود دارد؟! اصلاً بیشتر آنان بی‌خبر و نادانند ـ و قدر عظمت خدا را نمی دانند؛ آیا بتها بهترند ـ یا کسی که به فریاد درمانده می‌رسد و بلا و گرفتاری را برطرف می کند؟ هر گاه او را به کمک طلب کنند و شما را جانشین ـ یکدیگر در ـ زمین می‌سازد؛ حال با توجّه بدین امور آیا معبودی با الله وجود دارد؟! واقعاً شما بسیار کم اندرز می گیرید. آیا بتهای بی‌جان بهترند یا کسی که شما را در تاریکیهای خشکی و دریا رهنمود می‌کند؛ کسی که بادها را به عنوان بشارت دهندگان، پیشاپیش نزول رحمتش وزان می سازد؛ آیا معبودی با الله وجود دارد؟ خدا فراتر و بالاتر از این چیزهایی است که انباز و شریک او قرار می‌دهند. آیا معبودهای دروغین شما بهترند یا کسی که آفرینش را آغاز می نماید؛ سپس آن را برگشت می‌دهد؛ و کسی که شما را از آسمان و زمین روزی عطا می کند؟ آیا معبودی با الله وجود دارد؟ ای پیامبر به ایشان بگو: دلیل و برهان خود را بیان دارید اگر راست می‌گویید ـ که جز خدا معبودهای دیگری هم وجود دارد.)

همینگونه که ملاحظه می‌نماییم آیات قرآن کریم بیانگر این مطلب هستند که معبودان مشرکین صلاحیت ندارند که عبادت شوند و تنها آن خدایی که آفریدگار زمین وآسمانها، نازل کننده‌ی آب از آسمانها و رویاننده‌ی باغهای خوش منظر که روح و روان انسان را شاد و چشمها را روشن می‌کند، معبود واقعی است؛ او همان خدایی است که زمین را بعنوان قرارگاه انسان آفرید و در آن نهرها جاری ساخت و زمین را بوسیله‌ی کوهها ثابت و پا برجا نمود؛ آری، تنها چنین پروردگاری می‌تواند معبود حق و واقعی باشد وسایر معبودانی که توانایی انجام هیچ کاری را ندارند، شایسته‌ی عبادت نیستند.

پس بسیار لازم و ضروری به نظر می‌رسد که در برابر مشرکان و ملحدان از این گونه استدلالها بهره بگیریم؛ پیامبران هم در برابر مشرکان همینگونه استدلال کردند به عنوان نمونه ابراهیم ؛خلیل الرحمن؛ علیه السلام با بزرگترین ملحد زمان خود به بحث و مجادله می‌پردازد و حجت را بر او تمام می‌نماید تا جایی که نمرود توانایی سخن گفتنش را از دست می‌دهد و نیروی تفکرش از کار می‌افتد.

﴿ أَلَمْ تَرَ إِلَى ٱلَّذِى حَآجَّ إِبْرَٰهِـۧمَ فِى رَبِّهِۦٓ أَنْ ءَاتَىٰهُ ٱللَّهُ ٱلْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَٰهِـۧمُ رَبِّىَ ٱلَّذِى

يُحۡيِۦ وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا۠ أُحۡيِۦ وَأُمِيتُۖ قَالَ إِبۡرَٰهِـۧمُ فَإِنَّ ٱللَّهَ يَأۡتِي بِٱلشَّمۡسِ مِنَ ٱلۡمَشۡرِقِ فَأۡتِ بِهَا مِنَ ٱلۡمَغۡرِبِ فَبُهِتَ ٱلَّذِي كَفَرَۗ وَٱللَّهُ لَا يَهۡدِي ٱلۡقَوۡمَ ٱلظَّٰلِمِينَ ﴾ [بقره:۲۵۸]

(آیا با خبری از کسی که با ابراهیم دربارهی پروردگارش راه مجادله و ستیز را در پیش گرفت؛ چون که خداوند بدو حکومت و شاهی داده بود؟ هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار من کسی است که ـ با دمیدن روح در بدن و بازپس گرفتن آن ـ زنده می‌گرداند و می‌میراند. او گفت: من نیز ـ با عفو یک نفر و کشتن دیگری ـ زنده می‌گردانم و می میرانم. ابراهیم گفت: خداوند خورشید را از مشرِق برمی‌آورد، تو آن را از مغرب برآور. پس آن مرد کافر، مبهوت شد؛ و خداوند مردم ستمکار ـ مُصرّ بر تبهکاری و دشمن حق ـ را هدایت نمی‌کند.)

موسی کلیم الله علیه السلام نیز در برابر طاغوت دوران خود از همین روشِ استدلال استفاده می‌کند و آنقدر برایش دلیل می‌آورد که فرعون دیگر هیچ سخنی برای گفتن ندارد و ناگزیر به تهدید و ارعاب او روی می‌آورد.

﴿ قَالَ فِرۡعَوۡنُ وَمَا رَبُّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿٢٣﴾ قَالَ رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَآۖ إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ ﴿٢٤﴾ قَالَ لِمَنۡ حَوۡلَهُۥٓ أَلَا تَسۡتَمِعُونَ ﴿٢٥﴾ قَالَ رَبُّكُمۡ وَرَبُّ ءَابَآئِكُمُ ٱلۡأَوَّلِينَ ﴿٢٦﴾ قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ ٱلَّذِيٓ أُرۡسِلَ إِلَيۡكُمۡ لَمَجۡنُونٌ ﴿٢٧﴾ قَالَ رَبُّ ٱلۡمَشۡرِقِ وَٱلۡمَغۡرِبِ وَمَا بَيۡنَهُمَآۖ إِن كُنتُمۡ تَعۡقِلُونَ ﴿٢٨﴾ قَالَ لَئِنِ ٱتَّخَذۡتَ إِلَٰهًا غَيۡرِي لَأَجۡعَلَنَّكَ مِنَ ٱلۡمَسۡجُونِينَ ﴿٢٩﴾ ﴾ [شعراء:۲۳-۲۹]

(فرعون گفت: پروردگار جهانیان کیست؟ موسی گفت: پروردگار آسمانها و زمین و آنچه که میان آنها وجود دارد، اگر شما در جستجوی یقین هستید. فرعون به اطرافیان خود ـ با تمسخر ـ گفت: آیا نمی‌شنوید؟! موسی گفت: او پروردگار شما و پروردگار نیاکان پیشین شما است. فرعون گفت: پیغمبری که به سوی شما فرستاده شده است، قطعاً دیوانه است! موسی گفت: او پروردگار مشرق و مغرب و همه‌ی چیزهایی است که در میان آنها قرار دارد اگر شما عاقل هستید و می‌فهمید. فرعون گفت: اگر معبودی غیر از من انتخاب کنی، تو را زندانی خواهم کرد.)

بلکه باید بدانیم که تمام پیامبران علیهم السلام از همین روش استفاده کرده‌اند؛ شما در این زمینه می توانید به آیات نه و ده سوره‌ی ابراهیم مراجعه کنید و سخنان قوم نوح، عاد و ثمود و اقوام دیگر را بخوانید که چگونه پیامبرانشان را تکذیب کردند و همچنین پاسخ پیامبران را ببینید که به آنها گفتند:

﴿ أَفِي ٱللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُم ﴾ [ابراهیم:۱۰]

(مگر درباره‌ی وجود الله؛ آفریننده‌ی آسمانها و زمین؛ بدون مُدِل و نمونه‌ی پیشین، شکّ و تردیدی وجود دارد؟ او شما را فرا می‌خواند تا گناهانتان را ببخشد.)

چنانچه ملاحظه می‌کنیم پیامبران علیهم السلام برای اثبات صداقت راه و دعوتشان به خالقیت و آفریدگار بودن خداوند استدلال نموده‌اند.

با وجود این همه دلایل روشن، کفر کردن جای تعجب دارد

با توجه به این همه دلایل واضح و روشن است که قرآن کریم با تعجب و شگفتی، کافران را مخاطب قرار می‌دهد و می‌گوید:

﴿ كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِٱللَّهِ وَكُنتُمْ أَمْوَٰتًا فَأَحْيَٰكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴾ [بقره:۲۸]

(چگونه الله را انکار می‌کنید و به او کفر می‌ورزید حال آنکه شما مردگانی بودید که خداوند شما را زنده گرداند؛ سپس شما را می‌میراند و بعد از آن، دوباره زند می‌گرداند؛ آنگاه به سوی او برگردانده می‌شوید.)

در آیه‌ای دیگر این سؤال را چنین مطرح می‌کند:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلْإِنسَٰنُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ ٱلْكَرِيمِ ﴿٦﴾ ٱلَّذِى خَلَقَكَ فَسَوَّىٰكَ فَعَدَلَكَ ﴿٧﴾ فِىٓ أَىِّ صُورَةٍ مَّا شَآءَ رَكَّبَكَ ﴿٨﴾ ﴾ [انفطار:٦– ٨]

)ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته و در حق او گولت زده است ـ که چنان بی‌باکانه نافرمانی می‌کنی و خود را به گناهان آلوده می‌سازی

؟! ـ آن پروردگاری که تو را آفریده است و سپس سر و سامانت داده است و بعد معتدل و متناسبت کرده است؛ آنگاه به هر شکلی که خواسته است تو را درآورده است.)

تأمل و دقت انسان در وجود خودش، جهان هستی و اطراف آن، اقتضا می‌نماید که انسان به پروردگارش روی آورد و در برابر او سر تعظیم فرود آورد؛ به همین جهت، کفر کافران و انکار ملحدان از دیدگاه قرآن تعجب آور و حرکتی نادر تلقی می‌شود:

﴿ مَّا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَارًا ﴿١٣﴾ وَقَدْ خَلَقَكُمْ أَطْوَارًا ﴿١٤﴾ أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا ﴿١٥﴾ وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا ﴿١٦﴾ وَاللَّهُ أَنبَتَكُم مِّنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا ﴿١٧﴾ ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا ﴿١٨﴾ ﴾ [نوح:۱۳– ۱۸]

(شما را چه شده است که برای الله عظمت و شکوهی قایل نیستید حال آنکه الله شما را در مراحل مختلف خلقت به گونه‌های گوناگونی آفریده است؛ مگر نمی‌بینید که خداوند چگونه هفت آسمان را طبقه طبقه آفریده است؟ و ماه را در میان آنها تابان، و خورشید را چراغ درخشان قرار داده است؟ و این الله است که شما را از زمین به گونه‌ی شگفتی آفریده است؛ سپس شما را به همان زمین بر می‌گرداند، و بعد، شما را به گونه‌ی شگفتی زنده می‌گرداند و از زمین بیرون می‌آورد.)

٤- تنها خردمندان از نشانه‌های جهان هستی بهره می‌برند

آری، نشانه‌های خداوند در جهان هستی به صورت واقعی و حیات بخش خود متبلور نمی‌شوند مگر برای دلهایی که همواره به یاد و عبادت پروردگار مشغول هستند؛ زیرا در واقع این نوع دلها هستند که از روی آنها پرده برداشته شده است و به جهان شگفت آور پیوند خورده‌اند.

بلی، قرآن میان دلهای بشر و حوادث و پدیده‌های زیبا و شگفت انگیز این جهان هستی پیوند و رابطه برقرار نموده است؛ و با این پیوند و رابطه است که دقت و تأمل در جهان آفرینش و آشنایی با آن باعث ایجاد تأثیر و ارزشمند شدن هستی در قلب بشر می-شود؛ این رابطه در واقع همان پیوندی است که قرآن در میان علم و شناخت و انسان دانا

و آگاه برقرار نموده است؛ به همین جهت است که قرآن به صراحت بیان نموده است که گروه معینی از مردم بوسیله‌ی آیات و نشانه‌های جهان هستی هدایت می‌شوند؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ إِنَّ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ لَءَايَٰتٍ لِّأُوْلِي ٱلْأَلْبَٰبِ ﴿١٩٠﴾ ٱلَّذِينَ يَذْكُرُونَ ٱللَّهَ قِيَٰمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَٰذَا بَٰطِلًا سُبْحَٰنَكَ فَقِنَا عَذَابَ ٱلنَّارِ ﴿١٩١﴾ ﴾ [آل عمران:۱۹۰-۱۹۱]

(مسلّماً در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و شد شب و روز نشانه‌ها و دلایلی آشکار برای خردمندان است؛ کسانی که خدا را ایستاده، نشسته و دراز کشیده بر پهلوهایشان ـ در همه‌ی اوضاع و احوال ـ یاد می‌کنند و درباره‌ی آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند و به زبان حال و قال می‌گویند: پروردگارا! این را بیهوده و عبث نیافریده‌ای؛ تو منزّه و پاکی از اینکه کار بیهوده انجام دهی؛ پس ما را از عذاب دوزخ محفوظ دار.)

آری، این گروه یعنی صاحبان عقل و خرد از آیات و نشانه‌های جهان هستی بهره می برند؛ زیرا آنان نگاه‌شان را به ظواهر و امور محسوس محدود نمی‌کنند، بلکه به قدرت و نیرویی که این جهان هستی را پدید آورده و آن را اداره میکند، توجه دارند؛ آنان از چشم ها، گوش‌ها، عقل‌ها و افکار خود در این زمینه به بهترین وجه استفاده می‌کنند و در این راستا از آیات قرآنی که چشم، گوش، عقل و اندیشه ها را کمک می‌کنند تا به تمام خیرات ونیکی‌ها برسند، بهره می‌برند:

﴿ وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦٓ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَٰجًا لِّتَسْكُنُوٓا۟ إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَّوَدَّةً وَرَحْمَةً ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢١﴾ وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦ خَلْقُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱخْتِلَٰفُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَٰنِكُمْ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّلْعَٰلِمِينَ ﴿٢٢﴾ وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦ مَنَامُكُم بِٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَٱبْتِغَآؤُكُم مِّن فَضْلِهِۦٓ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿٢٣﴾ وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦ يُرِيكُمُ ٱلْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَيُحْيِۦ بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَآ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٢٤﴾ ﴾ [روم:۲۱-۲٤]

(و یکی از نشانه‌های خداوند این است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا در کنار آنان بیارامید؛ و در میان شما و آنان مهر و محبّت انداخت ـ و هر یک را شیفته و دلباخته‌ی دیگری ساخت، تا با آرامش و آسایش، مایه‌ی شکوفایی و پرورش شخصیّت همدیگر شوید ـ مسلّماً در این امور نشانه‌ها و دلایلی است برای افرادی که می اندیشند؛ و یکی از نشانه‌های خداوند، آفرینش آسمانها و زمین و مختلف بودن زبانها و رنگهای شما است؛ بی‌گمان در این آفرینش، دلایلی برای فرزانگان و دانشوران وجود دارد؛ و یکی دیگر از نشانه‌های خداوند، خواب شما در شب و روز و تلاش و کوششتان برای کسب و کار و بهره‌مندی از فضل الهی است؛ قطعاً در این امور، یعنی خواب و تلاش در پی معاش، دلایلی است برای کسانی که گوش شنوا داشته باشند؛ ویکی دیگر از نشانه‌های خداوند این است که برق را که هم باعث ترس است و هم مایه‌ی امید، به شما می‌نمایاند و از آسمان آب را می‌باراند و زمین را بعد از مرگش یعنی خشک شدن به وسیله‌ی آن آب، زنده و سرسبز می‌گرداند؛ بی‌گمان، در این درخشش آذرخش آسمان و نزول باران و آبیاری زمین و سرسبز شدن آن، دلایلی برای فهمیدگان و خردمندان وجود دارد.)

براستی این آیات قران کریم هستند که رازهای نهفته‌ی طبیعت را برای اندیشمندان و خردمندان آشکار می‌سازند و باعث رسیدن انسان به مقصود می‌شوند.

گفتنی است که کافران نیز این نشانه‌ها و پدیده‌ها را مشاهده می‌کنند؛ اما نگاه و خرد و اندیشه‌ی خود را به کار نمی‌اندازند و از پدیده به پدید آورنده و از موجود به ایجاد کننده پی نمی‌برند و از فلسفه و راز آفرینش چیزی را درک نمی‌کنند.

﴿ يَعۡلَمُونَ ظَٰهِرٗا مِّنَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا ﴾ [روم:۷]

(آنان تنها ظاهر زندگی دنیا را می‌دانند.)

به همین جهت، آنها از آیات و نشانه‌های هستی بهره نمی‌برند؛ زیرا از منظر قرآنی به آن نگاه نمی‌کنند.

﴿ قُلِ ٱنظُرُواْ مَاذَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۚ وَمَا تُغۡنِي ٱلۡأٓيَٰتُ وَٱلنُّذُرُ عَن قَوۡمٖ لَّا يُؤۡمِنُونَ ﴾

[یونس:۱۰۱]

(بگو: بنگرید و نگاه کنید که در آسمانها و زمین چه چیزهایی وجود دارد؟! آیات ـ خواندنی کتابهای آسمانی از جمله قرآن و دیدنیهای جهان هستی ـ و بیم‌دهندگان به حال کسانی که نمی‌خواهند ایمان بیاورند، سودمند نمی‌افتد.)

قرآن کریم هم به خاطر پند نگرفتن و عدم دقت و توجه، کافران و ملحدان را مورد نکوهش قرار می‌دهد و میفرماید:

﴿ أَوَلَمۡ يَنظُرُواْ فِي مَلَكُوتِ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَمَا خَلَقَ ٱللَّهُ مِن شَيۡءٖ وَأَنۡ عَسَىٰٓ أَن يَكُونَ قَدِ ٱقۡتَرَبَ أَجَلُهُمۡۖ فَبِأَيِّ حَدِيثِۭ بَعۡدَهُۥ يُؤۡمِنُونَ ﴾ [اعراف:۱۸۵]

(آیا آنان به مُلک پهناور و عظمت شگفت انگیز آسمانها و زمین و عجایب و غرائب آنها و به هر آنچه که خدا آفریده است نمی‌نگرند؟ و آیا نمی‌اندیشند که چه بسا اجل آنان نزدیک شده باشد؟ پس بالاتر از آن به چه سخن و دعوت دیگری ایمان می‌آورند؟)

۵- علوم جدید ارتباط مردم با جهان هستی را قطع می‌کند

سید قطب رحمه الله می‌گوید: «مباحثی که امروزه، مردم آن را مباحث علمی می نامند، ارتباطی را که خداوند میان مردم و جهانی را که در آن زندگی می‌کنند، برقرار نموده است، قطع می‌کند.

بدون تردید، انسانها جزئی از جهان هستی بشمار می‌آیند. و زندگی‌شان در مسیر درستی قرار نمی‌گیرد مگر آن هنگام که طپش دلهای‌شان با نبض این جهان هماهنگ شود و رابطه‌ی درونی شان با مقتضای این جهان پهناور مستحکم گردد.

بدیهی است که دانش و شناخت انسان در ارتباط با ستارگان، افلاک و خواص گیاهان و حیوانات و جهان هستی و دنیای موجودات زنده یا هر چیز جامد دیگری که وجود داشته باشد، محدود است.

هم چنین کلیه شناخت‌های علمی لزوماً باید به واقعیت‌هایی در قلوب بشر تبدیل شوند و بشریت را با جهان هستی انس و الفت دهند تا اینکه رابطه‌ی دوستانه و صمیمانه ای میان انسانها و سایر اشیا برقرار گردد، طوری که همه‌ی این معرفت‌ها به یگانه بودن

آفریدگار جهان و جهانیان دلالت نماید؛ پس هر معرفت و دانشی که انسان را به این هدف مهم و مؤثر سوق ندهد، همانا معرفتی ناقص و دانشی پوچ و بحثی بی‌معنی تلقی می‌گردد.

این جهان هستی کتاب بازگو شده‌ی پروردگار است که با هر زبانی قرائت می‌شود و با هر وسیله‌ای قابل درک و فهم است، بگونه‌ای که از انسانهای چادر نشین و ساده و ساکنان روستاهای بی امکانات و محروم گرفته تا انسانهای متمدن و کاخ نشین امروزی همه و همه می‌توانند آن را مطالعه کنند و هر کدام به اندازه‌ی توانایی و درک و استعداد خود آن را می‌خواند و در آن توشه‌ای از جانب حق می‌یابد؛ بلی، اگر آن‌را به قصد بدست آوردن آگاهی و رسیدن به حق مطالعه نماید، کتاب جهان هستی همواره وجود دارد و باز است.

﴿ تَبۡصِرَةٗ وَذِكۡرَىٰ لِكُلِّ عَبۡدٖ مُّنِيبٖ ﴾ [ق:۸]

(همه‌ی اینها را آفریده‌ایم به منظور بیداری بخشیدن به جملگی بندگان توبه‌کاری که بخواهند به سوی آفریدگارشان برگردند).

اما علم جدید این آگاهی و بصیرت را از بین می‌برد و ارتباط میان قلب بشری و جهان گویا و پر از دلایل آشکار را قطع می‌کند؛ زیرا علم، امروزه در مغزهای مشوشی قرار دارد که یاوه گویی‌های منهج علمی آنها را زنگ آلود کرده است؛ همان راه و روشی که ارتباط میان انسان و جهانی را که در آن زندگی می‌کند، قطع نموده است؛ باید بدانیم که منهج ایمانی نیز در رابطه با درک حقایق جهان هستی چیزی از ثمره و بهره‌ی منهج علمی نمی‌کاهد؛ بلکه مباحث ایمانی پیوند میان این حقایق را گسترده‌تر و محکم‌تر می سازد؛ آنها را به واقعیت‌های بزرگتری برمی‌گرداند و قلب بشری را به نوامیس جهان هستی و واقعیت‌های موجود پیوند میدهد و این نوامیس و حقایق را به واقعیت‌های مؤثر در احساسات و زندگی مردم تبدیل می‌کند و به معلوماتی خشک و توخالی‌ای که در اذهان جای گیرد واندک سود و تأثیری در پی بردن به رازهای آفرینش نداشته باشد، بسنده نمیکند.

منهج ایمانی همان منهجی است که باید در عرصه‌های پژوهش و تحقیق و بررسی نقش خود را ایفا نماید و واقعیت‌های علمی‌ای را که بدان راه می‌یابد، با این ارتباط محکم، پیوند دهد».[1]

٦- دلالت آفریده‌ها بر صفات آفریننده

هرگاه به وسیله‌ای ظریف، دقیق و محکم نگاه کنیم و ببینیم که مرتب کارش را انجام می‌دهد، بلافاصله پی می‌بریم به این که سازنده و طراح آن موجودی زنده، دانا، توانا و دارای اراده بوده است.

جهان هستی نیز درباره‌ی بسیاری از صفات خداوند سخن می‌گوید

علیم وقدیر: این جهان بسیار وسیع، گسترده و پهناور که براساس یک برنامه‌ی بسیار حساب شده و دقیق حرکت می‌کند، لازم است که طراح و آفریدگار آن توانا و دانا باشد؛ خداوند، کائنات را با چنین ساختاری بسیار عظیم و شگفت‌آور ساخته است تا علم و قدرت خود را به ما بشناساند؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ ٱللَّهُ ٱلَّذِى خَلَقَ سَبْعَ سَمَٰوَٰتٍ وَمِنَ ٱلْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ ٱلْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوٓا۟ أَنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ ٱللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَىْءٍ عِلْمًۢا ﴾ [طلاق:۱۲]

(الله است که هفت آسمان و همانند آنها زمین بیافرید؛ و فرمان الله همواره میان آنها جاری است تا بدانید که خداوند بر هر چیزی توانا است و علم او همه چیز را فراگرفته است.)

علمی که بر این کائنات حکومت می‌کند، لزوماً باید فراگیر و کامل باشد.

﴿ وَعِندَهُۥ مَفَاتِحُ ٱلْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَآ إِلَّا هُوَ ۚ وَيَعْلَمُ مَا فِى ٱلْبَرِّ وَٱلْبَحْرِ ۚ وَمَا تَسْقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِى ظُلُمَٰتِ ٱلْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِى كِتَٰبٍ مُّبِينٍ ﴾ [انعام:۵۹]

(گنجینه‌های غیب و کلید آنها در دست الله است و کسی جز او از آنها آگاه نیست؛

۱- فی ظلال القرآن؛ تفسیر سوره‌ی ق؛ آیه: (۸).

و الله از آنچه که در خشکی و دریا وجود دارد، آگاه است و هیچ برگی ـ از گیاه و درختی ـ فرو نمی‌افتد مگر این که از آن اطلاع دارد؛ و همچنین هیچ دانه‌ای در تاریکیهای درون زمین و هیچ‌چیز تر و یا خشکی وجود ندارد که فرو افتد، مگر این که ـ خدا از آن آگاه و در علم خدا پیدا است و ـ در لوح محفوظ ضبط و ثبت شده است.)

حکیم و فرزانه است: مطالعه‌ی جهان هستی که در نهایت استحکام، دقت و هماهنگی آفریده شده است بگونه‌ای که هر جزء از آن در جای مناسب خود قرار دارد و هر چیز به مقدار لازم و در نهایت زیبایی آفریده شده است، بیانگر این است که آفریننده‌اش بسیار حکیم و فرزانه است:

﴿ وَتَرَى ٱلْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ ٱلسَّحَابِ ۚ صُنْعَ ٱللَّهِ ٱلَّذِيٓ أَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ ۚ إِنَّهُۥ خَبِيرٌۢ بِمَا تَفْعَلُونَ ﴾ [نمل:۸۸]

(کوهها را می‌بینی و آنها را ساکن و بی‌حرکت می‌پنداری، حال آنکه آنها مانند ابرها در سیر و حرکت‌اند ـ چرا که کوهها بخشی از کره‌ی زمین بوده و کره‌ی زمین به دور خود و به دور خورشید می‌گردد ـ این ساختار خدایی است که همه چیز را محکم و استوار آفریده است؛ مسلّماً الله از کارهایی که شما انجام می‌دهید، بس آگاه است).

﴿ ٱلَّذِيٓ أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُۥ ۖ وَبَدَأَ خَلْقَ ٱلْإِنسَٰنِ مِن طِينٍ ﴾ [سجده:۷]

(آن خدایی که هر چه را آفرید، نیکو آفرید و آفرینش انسان را از گِل آغاز نمود.) بنابراین، ببیننده‌ی آگاه در آفریده‌های خدا جز کمال و استحکام چیز دیگری نمی‌یابد؛ و اگر درصدد پیدا کردن عیبی بر آید، لابد ناتوان خواهد شد.

﴿ ٱلَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَٰوَٰتٍ طِبَاقًا ۖ مَّا تَرَىٰ فِي خَلْقِ ٱلرَّحْمَٰنِ مِن تَفَٰوُتٍ ۖ فَٱرْجِعِ ٱلْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ ﴿٣﴾ ثُمَّ ٱرْجِعِ ٱلْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنقَلِبْ إِلَيْكَ ٱلْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ ﴿٤﴾ ﴾[ملك:۳-٤]

(آن خدایی که هفت آسمان را بالای یکدیگر و هماهنگ آفریده است؛ اصلاً در آفرینش و آفریده‌های خداوند مهربان خلل و تضادّ و عدم تناسبی نمی‌بینی ـ و بلکه هستی با تمام عظمتی که دارد، از انسجام و استحکام شگفتی برخوردار است، و نظم و

نظام عجیب و قوانین و روابط دقیق بر ذرّه ذرّه‌ی کائنات حکمفرما است ـ؛ پس دیگر باره بنگر ـ و با دقّت جهان را وارسی کن ـ آیا هیچ گونه خلل و رخنه‌ای می‌بینی؟ بار دیگر نیز چشم باز کن و بنگر؛ نگاه تو خسته و درمانده نزد تو باز خواهد گشت.)

سایر صفات خداوند: آنچه بیان نمودیم نمونه‌ای از دلالت جهان آفرینش بر بعضی از صفات خداوند متعال بود تا دروازه‌ی استدلال و بحث باز شود. گفتنی است که ما اینجا در صدد بیان تمام اسما وصفات الهی نیستیم؛ وگرنه، در جهان هستی نشانه‌های زیادی وجود دارد که بر عظمت، عزت، لطف و کرم خداوند دلالت می نمایند؛ هم اینک به نمونه‌هایی از اسما و صفات الهی که در پایان هر یک از آیه‌های زیر ذکر شده‌اند، توجه فرمایید:

﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَتُصْبِحُ ٱلْأَرْضُ مُخْضَرَّةً ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ ﴿٦٣﴾ لَّهُۥ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ ۗ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَهُوَ ٱلْغَنِىُّ ٱلْحَمِيدُ ﴿٦٤﴾ ﴾ [حج:٦٣-٦٤]

(آیا نمی‌نگری که خداوند از آسمان باران را فرو می‌آورد و زمین، سبز و خرّم می گردد؟ واقعاً خدا بسیار با لطف و بس دقیق و آگاه است؛ آنچه در آسمانها و آنچه در زمین وجود دارد، از آنِ الله است؛ تنها الله غنی و بی‌نیاز و شایسته‌ی هرگونه حمد و ستایش می‌باشد.)

۷- تنها خداوند شایستگی پرستش را دارد

آنچه که از دقت و تفکر در نشانه‌های آفاق و انفس بدست می‌آید، این است که تنها خداوند شایستگی عبادت را دارد؛ زیرا او به تنهایی آفریننده، مدبر، نگاه دارنده‌ی آسمانها و زمین، روزی دهنده و حیات بخش است؛ بدین جهت، تنها او شایسته‌ی عبادت است نه دیگران.

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ ٱعْبُدُوا۟ رَبَّكُمُ ٱلَّذِى خَلَقَكُمْ وَٱلَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ﴿٢١﴾ ٱلَّذِى جَعَلَ لَكُمُ ٱلْأَرْضَ فِرَٰشًا وَٱلسَّمَآءَ بِنَآءً وَأَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَخْرَجَ بِهِۦ مِنَ ٱلثَّمَرَٰتِ رِزْقًا لَّكُمْ ۖ

فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَندَادًا وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٢٢﴾ [بقره:۲۱-۲۲]

(ای مردم! پروردگارتان را عبادت کنید؛ آن پروردگاری که شما و کسانی را که قبل از شما بوده‌اند، آفریده است تا ـ خود را بدین وسیله پاک سازید و ـ راه پرهیزگاری را در پیش گیرید؛ آن پروردگاری که زمین را برایتان بگسترد و آسمان را بسان کاخی بیافرید و از آسمان آب فرو فرستاد و با آن، انواع ثمرات را بوجود آورد تا روزی شما گردند؛ پس شریکان و همانندهایی برای خدا قرار ندهید حال آنکه شما می‌دانید ـ که چنین کاری درست نیست.)

﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ﴾ [فاطر:۳]

(ای مردم! نعمتی را که خداوند به شما عطا نموده است بیاد آورید؛ آیا جز الله، آفریننده‌ی دیگری هم وجود دارد که شما را از آسمان و زمین روزی بدهد؟ ـ نه! اصلاً ـ جز او معبودی وجود ندارد؛ پس با این حال، چگونه منحرف می‌گردید ـ و از راه راست به راه کج می‌گرایید، و به جای یزدان برای بتان کرنش می‌برید و سجده می‌کنید؟)

بدین ترتیب که بیان گردید، قرآن کریم مهر بطلان بر معبودان ساختگی زد و عدم شایستگی آنها را برای پرستش به اثبات رساند.

﴿ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا فِيهَا مِن كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ ﴿١٠﴾ هَٰذَا خَلْقُ اللَّهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِن دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿١١﴾ ﴾ [لقمان:۱۰-۱۱]

(خداوند آسمانها را بدون ستونی که قابل رؤیت برای شما باشد، آفرید و در زمین کوههای استواری را پراکنده ساخت تا زمین شما را نلرزاند و سراسیمه نگرداند و در زمین انواع جنبندگان را پراکنده نمود؛ همچنین ما از آسمان آب فرو فرستادیم و با آن اقسام گوناگونی از گیاهان باارزش را رویاندیم؛ اینها ـ که می بینید ـ آفریده‌های خدایند؛ شما به من نشان دهید کسانی که غیر خدایند چه چیزی آفریده‌اند؟ ـ تا شایستگی

پرستش و شراکت در الوهیّت را داشته باشند. بلکه ستمگران در گمراهی آشکاری بسر می برند.)

به همین جهت، خداوند در پایان بسیاری از آیات قرآن کریم، ضمن یادآوری آیات آفاق و انفس برای بندگانش و تدبیر و تصرف خود در امور این جهان، چنین میفرماید:

﴿ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡ ﴾ [زمر:٦]

(این الله است که پروردگار شما است.)

یعنی این الله است که شایستگی پرستش را دارد نه دیگران.

به آیات زیر و پایان آنها توجه نمایید:

﴿ خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّۖ يُكَوِّرُ ٱلَّيۡلَ عَلَى ٱلنَّهَارِ وَيُكَوِّرُ ٱلنَّهَارَ عَلَى ٱلَّيۡلِۖ وَسَخَّرَ ٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَۖ كُلٌّ يَجۡرِي لِأَجَلٖ مُّسَمًّىۗ أَلَا هُوَ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡغَفَّٰرُ ۝٥ خَلَقَكُم مِّن نَّفۡسٖ وَٰحِدَةٖ ثُمَّ جَعَلَ مِنۡهَا زَوۡجَهَا وَأَنزَلَ لَكُم مِّنَ ٱلۡأَنۡعَٰمِ ثَمَٰنِيَةَ أَزۡوَٰجٖۚ يَخۡلُقُكُمۡ فِي بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمۡ خَلۡقٗا مِّنۢ بَعۡدِ خَلۡقٖ فِي ظُلُمَٰتٖ ثَلَٰثٖۚ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمۡ لَهُ ٱلۡمُلۡكُۖ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ فَأَنَّىٰ تُصۡرَفُونَ ۝٦ ﴾ [زمر:٥-٦]

(خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده است. شب را بر روز و روز را بر شب می‌پیچد و خورشید و ماه را فرمانبردار خود قرار داده است؛ هر یک از آنها تا مدّت معیّن و مشخّصی ـ که خدا می‌داند ـ در حرکت خواهد بود؛ هان! خدا بسیار مقتدر و بخشنده است. خدواند شما را از یک تن ـ به نام آدم ـ بیافرید؛ سپس از جنس او همسرش را ـ به نام حوّاء ـ خلق کرد و برای شما هشت جفت چهارپا گسیل داشت؛ او شما را در شکمهای مادرانتان، در میان تاریکیهای سه‌گانه، آفرینشهای جوراجور و پیاپی می‌بخشد ـ و جنین را هر دم به گونه‌ای درآورده و به پلّه‌ای از خلقت می‌رساند ـ کسی که چنین نعمتهایی را می‌بخشد و این گونه نقش آفرینی می‌کند، الله است که پروردگار شما است و حکومت و مملکت سراسر عالم هستی از آنِ او است؛ جز او معبودی وجود ندارد؛ پس چگونه برگردانده می‌شوید؟)

مطلب‌دوم: دانشمندان‌شگفتی‌های‌صنعت‌خدارادر آفریده‌هایش بیان می‌کنند

دانشمندان همواره شگفتی‌های صنعت خداوند در آفریده‌هایش را بیان کرده و مایه‌ی اندرز خود و دیگران قرار داده‌اند. هم اینک بنده گوشه‌هایی از آنچه که دانشمندان در گذشته و حال در این زمینه بدان دست یافته‌اند، ذکر خواهم نمود. و دوست دارم هنگامی که خواننده‌ی محترم به این نمونه‌ها بر خورد میکند، این گفته‌ی موسی علیه السلام را مورد دقت و توجه قرار دهد که فرعون را مخاطب قرار داد و فرمود:

﴿ رَبُّنَا ٱلَّذِيٓ أَعۡطَىٰ كُلَّ شَيۡءٍ خَلۡقَهُۥ ثُمَّ هَدَىٰ ﴾ [طه:۵۰]

(پروردگار ما آن کسی است که هر چیزی را وجود بخشیده است و سپس رهنمودش کرده است.)

یعنی خداوند هر چیزی را متناسب با خلقتش آفریده و به سمت و سویی که به نفع وصلاح آن است، راهنمایی نموده است؛ در صفحات آتی به نمونه‌هایی از این عنایات و راهنمایی‌ها اشاره خواهیم نمود.

۱ - به وجود آمدن اجسام از سلولها و تقسیم شدن آنها

الف) اجسام موجودات زنده از چه چیزی ساخته می‌شوند و چگونه بوجود می‌آیند؟

یکی از پژوهشگران معاصر بنام دکتر یوسف عزالدین ضمن ارائه‌ی توضیحات بسیار روشنی در این خصوص می‌گوید: «اغلب حیوانات و گیاهان از تعداد بسیار زیادی از واحدهای بسیار ریز که ما آنها را "سلول" می‌نامیم، ساخته شده‌اند همانگونه که یک ساختمان از مجموعه‌ای سنگ یا آجرهای بهم پیوسته درست می‌شود.»

ب) چرا سلول‌ها همواره در حال تقسیم شدن هستند؟

دکتر یوسف عز الدین در باره‌ی راز تقسیم شدن سلول‌ها می‌گوید: «سلول‌های بدن ما و سایر حیوانات همواره در حال تقسیم شدن هستند؛ این تقسیم شدن گاهی بخاطر رشد و نمو جسم است و گاهی هم بخاطر تعویض یا ترمیم سلولهایی است که به علل و

اسبابی از بین رفته‌اند؛ هر سلولی از این سلول‌ها از ماده‌ی بسیار عجیب و شگفت انگیزی به نام "پروتوپلاسم" ساخته شده‌اند.

داخل هر سلولی محتویات زیادی که هر کدام وظیفه‌ی مشخصی را انجام می‌دهند، وجود دارد؛ بعضی‌از این محتویات، اجسام بسیار ریزی بنام "کروموزوم" هستند که عامل انتقال وراثت می‌باشند؛ تعداد این کروموزومها در سلولهای هر نوع از حیوانات و گیاهان مختلف، ثابت و مشخص است؛ بعنوان نمونه، تعداد این کروموزومها در سلول‌های گربه با تعداد آنها در سلول‌های سگ یا فیل یا گیاه هویج یا لوبیا متفاوت است و در هر سلول از سلول‌هایی که بدن انسان را تشکیل می دهند، چهل و شش عدد از این کروموزومها وجود دارد.

هرگاه در درون جسم ما یک سلول به دو سلول تقسیم می‌شود، هر سلول جدید لزوماً باید حاوی همان تعداد از کروموزومها یعنی چهل و شش کروموزوم باشد؛ زیرا اگر این عدد دچار نقص گردد، دیگر انسان بصورت انسان باقی نمی‌ماند. و این سلول‌ها همانگونه که بیان گردید همواره در حال تقسیم شدن هستند و این جریان در تمام ساعات شبانه روز حتی هنگام‌خواب نیز ادامه می‌یابد؛ اما ما تاکنون نتوانسته‌ایم واقعیت نیرویی را که بر این جریان شگفت انگیز تقسیم سلولها حکومت میکند، درک کنیم؛ بلکه دانش بشر تنها می‌تواند گامهای عملی این جریان را با استفاده از میکروسکوپهای عادی یا میکروسکوپهای الکترونیکی که حجم اجسام را بسیار بیشتر از میکروسکوپهای عادی بزرگ می‌کنند، مشاهده کند».

ج) چرا سلول‌های تناسلی با سایر سلول‌ها تفاوت دارند؟

دکتر یوسف عز الدین می‌گوید: «تمام سلول‌هایی که در نتیجه‌ی تقسیم سلول‌ها در جسم انسان بوجود میآیند، باید حاوی چهل و شش کروموزوم باشند به استثنای سلولهای تناسلی مردان یعنی اسپرم و سلولهای تناسلی زن یعنی تخمک؛ بدین معنی که هنگامی که سلولهای بافت جهت شکل دادن سلولهای تناسلی تقسیم می‌شوند، سلول‌هایی را که تولید می‌نمایند، حاوی چهل و شش کرومزوم نیستند؛ بلکه هر سلول تناسلی مرد یا زن صرفا دارای بیست و سه کروموزوم می‌باشد».

سپس در توضیح علت اختلاف تقسیم سلولهای تناسلی می‌گوید: «فلسفه‌ی این تفاوت این است که برای شکل گرفتن نخستین سلول در جسم جنین، باید اسپرم مرد با تخمک زن درآمیزد تا اولین سلول جسم جنین شکل گیرد و بدین ترتیب، سلول بارور شده از بیست و سه کروموزوم اسپرم مرد و بیست وسه کروموزوم تخمک زن بهم آمیخته تشکیل شود تا تعداد کروموزومها در سلول جدید در جسم جنین به تعداد اصلی که چهل و شش کروموزوم است، برسد.

و این سلول بارور شده که دارای چهل و شش کروموزوم می‌باشد، تقسیمش را ادامه می‌دهد؛ نخست، به دو سلول، بعد به چهار سلول، سپس هشت و به همین منوال، تقسیم می‌شود تا اینکه جنین کامل شده و از رحم مادر بدنیا می‌آید و به همین ترتیب از راه تقسیم سلول‌ها به رشد و نموش ادامه می‌دهد تا بصورت یک انسان کامل که در هر سلول آن چهل و شش کروموزوم وجود دارد، در می‌آید. درست همانگونه که در سلول های جسم والدین و اجداد و گذشتگانش و در تمام انسانها وجود داشته است».

شکی وجود ندارد که کاهش تعداد کروموزومها به نصف (بیست و سه) صرفا هنگام درست شدن سلول‌های تناسلی برای اینکه تعداد کروموزومهای جنس نر و ماده به هم درآمیزد و به تعداد اصلی (چهل و شش) برسد، حاصل یک تصادف کورکورانه و بی اراده نیست؛ بلکه یقیناً نتیجه‌ی یک برنامه‌ی بسیار حساب شده و دقیق از طرف یک نیروی برتر می‌باشد که بر همه چیز آگاه است.

باید دانست که این ترتیب در تعداد کروموزومها نمی‌تواند نتیجه‌ی آزمایش و خطا باشد؛ چرا که اگر چنین خطایی در آغاز آفرینش حتی برای یک بار هم اتفاق می‌افتاد، کار موجودات زنده قبل از تشکیل نسل دومش خاتمه پیدا می‌کرد و پایان می یافت. آیا این برنامه با این ترتیب دقیق و حساب شده به تنهایی دلیلی قانع کننده بر وجود نیرویی برتر، مدبر، توانا و دانا نیست؟!

د) چرا سلول‌های مغز تقسیم نمی‌شوند؟

اما نوعی دیگر از سلول‌ها که با بقیه‌ی سلول‌های جسم اختلاف دارند، سلول‌های

مغزاند؛ این سلول‌ها تقسیم نمی‌شوند و در این باره با سایر سلول‌ها متفاوت‌اند. دکتر یوسف عزالدین درباره‌ی راز و فلسفه‌ی تقسیم نشدن این سلول‌ها می‌گوید:

«عدم تقسیم سلول‌های عصبی که مغز و سیستم عصبی انسان را تشکیل می‌دهند، ممکن نیست که از طریق تجربه و احتمال خطا و صواب باشد؛ چرا که اگر سلول‌های عصبی مانند سایر سلول‌ها تقسیم می‌شدند، اتفاق بسیار وحشتناکی می‌افتاد و آن اینکه سلول‌های مغز در چنین شرایطی قادر نبودند که شخصیت انسان را حفظ کنند و تمام سیستم حافظه‌ی انسان در زمان بسیار کوتاهی متلاشی می‌شد.

باید دانست که تعداد سلول‌های مغز انسان یا هر حیوانی دیگر از هنگام تولد تا هنگام وفات اضافه نمی‌شوند حتی یک سلول به آنها افزوده نمی‌شود؛ بلکه گلبولهای قرمزی که در خون شناورند، از بین می‌روند و بجای آنها سلول‌های جدیدی میآیند و این عمل تقریباً در هر یکصد روز یکبار تکرار می‌شود. و این گلبولهای قرمز در مغز استخوان شکل می‌گیرند و بعد از آن در جریان خون، شناور می‌شوند تا جانشین سلولهای مرده شوند».

هـ) راز تفاوت در نیروی ماهیچه‌های بدن

دکتر عزالدین پیرامون این موضوع چنین می‌گوید: «قوی‌ترین عضلات در جسم انسان و پستانداران عضلات رحم جنس ماده هستند؛ همان عضلاتی که جنین را فشار می دهند تا از شکم مادر بیرون بیاید؛ زیرا اگر این عضلات از بدو آفرینش انسان یا سایر حیوانات چنین قوی نمی‌بودند، هیچگاه نخستین جنین از شکم مادر بدنیا نمی آمد.

پس از عضلات رحم، عضلات قلب و فکها از نظر نیرو و توانایی در درجه‌ی بعدی قرار دارند؛ عضلات قلب باید به اندازه‌ای قوی و نیرومند باشند که بتوانند در مدت طول عمر یک انسان که گاهی بیش از یکصد سال هم می‌باشد، عمل رساندن خون را به تمام اعضایی که نیاز به خون دارند، انجام دهند. همچنین عضلات فکها باید قوی باشند تا شخص بتواند دندانهای فک بالا و پایین را روی هم قرار دهد تا عمل جویدن هر نوع غذا در طول مدت زندگی برایش مقدور باشد».

۲ـ مقاومت موجودات زنده در برابر عوامل نابود کننده

دکتر یوسف می‌گوید: «در تمام موجودات زنده یک ویژگی بسیار مهم وجود دارد که تمام آنها اعم از کوچک و بزرگ در آن مشترک هستند؛ این ویژگی، توان دفاع و مقاومت در برابر عوامل نابود کننده است؛ زیرا آفریدگار جهان هستی خواهان بقای آنها می‌باشد.

ویروس آنفلوانزا هر از چند گاهی یک بار تغییر شکل می‌دهد تا توان مقاومتش بیشتر گردد و براحتی نابود نشود؛ در مقابل، حشرات نیز در نسل‌های مختلفشان در برابر سمهای شیمیایی مصونیت پیدا می‌کنند تا با عناصر نابود کننده و عواملی که جنس حشرات را تهدید می‌کند، مبارزه کنند.

حتی در خود انسانها نیز افزایش زاد و ولد در زمان جنگ‌ها مشاهده شده است؛ همچنین مشاهده گردیده زنانی که در مدت طولانی از قرص‌های ضد بارداری استفاده می کنند، اگر بدلیلی استفاده از این قرصها را در چند وعده ترک کنند، در نخستین‌آمیزش جنسی باردار شده و اکثراً فرزندان دو قلو و سه قلو می‌زایند تا کم وکاستیهایی که در زاد و ولد در فاصله‌ی استفاده از قرص‌های ضد بارداری بوجود آمده است، جبران شود.

اگر شخصی به هر دلیلی یکی از کلیه‌هایش را از دست بدهد، کلیه‌ی دیگر بزرگ می‌شود و عمل دو کلیه را انجام می‌دهد؛ گویا در جسم، شعوری وجود دارد که نقص ایجاد شده را درک نموده و در اسرع وقت در صدد جبران آن برمی‌آید.

آری، خدای یگانه است که این توانایی شگفت آور را با چنین توازن و تناسبی به این مخلوقات عنایت فرموده است تا در معرض فنا و نابودی قرار نگیرند همانگونه که تمام حیوانات را با ابزار دفاعی متناسب با حالش مسلح نموده است و در این زمینه میان انسان و کژدم و اژدها و گرگ و غیره، اندک تفاوتی وجود ندارد.

امکان ندارد این ضابطه و قانون که بر تمام موجودات حاکم است، نتیجه‌ی یک پدیده‌ی اتفاقی و تصادفی و کورکورانه باشد؛ زیرا یک پدیده‌ی اتفاقی و حادثه‌ی آنی و لحظه‌ای هرگز نمی‌تواند مظهر قانونی باشد که همه‌ی کائنات و جهان هستی از آن پیروی کنند.

۳- هدایت زنبور عسل و گوشه‌ای از شگفتی‌های قدرت خداوند در خلقت آن

ابن قیم[1] رحمه الله ضمن بیان راهنمایی زنبور عسل بوسیله‌ی خداوند از شگفتی‌های قدرت الهی درآفریده‌هایش چنین می‌گوید: «موضوع راهنمایی زنبور عسل از شگفت آورترین شگفتی‌ها است؛ زیرا آنها یک مدیر و فرمانده دارند که نام آن یعسوب است؛ یعسوب به لحاظ جسم و شکل از همه‌ی زنبورهای عسل بزرگتر و زیباتر است.»

زنبورهای عسل ماده (ملکه‌ها) در آغاز فصل بهار تخم گذاری می‌کند و بیشترین فرزندان‌شان ماده هستند. و چنانچه در میان آنان فرزندان نری دیده شود، فورا آنها را از میان خود بیرون می‌رانند یا می‌کشند مگر تعداد بسیار اندکی که باقی می‌مانند؛ زیرا فرزندان نر در جامعه‌ی زنبورهای عسل هیچگونه کاری انجام نمی‌دهند و به کسب و کار نمی پردازند.

زنبورهای عسل به دسته‌های مختلفی تقسیم می‌شوند: گروهی از آنها همواره از ملکه‌ی خود حراست می‌کنند و همیشه با او هستند. گروه دیگری درصدد تدارک و ساختن موم هستند. موم در واقع ته مانده‌ی عسل است و در آن شیرینی مانند شیرینی انجیر وجود دارد و بیشتر از عسل مورد توجه زنبور عسل است. زنبور عسل همواره آن را صاف و تمیز نگاه می‌دارد و از آلوده شدن با ادرار حفاظت می‌کند. گروه دیگری از زنبورهای عسل، مسئول ساختن خانه هستند. یک گروه هم کار آبرسانی را بعهده دارند. گروه دیگری خانه‌ها را جارو می‌زنند و از هر گونه آشغال و زباله آنها را صاف و تمیز نگه می‌دارند. این گروه هرگاه در سلول‌ها زنبوری تنبل و بیکار ببینند، آن را کشته و از بین می‌برند تا تنبلی آنها آثار منفی بر سایر کارکنان و پرسنل نداشته باشد.

نخستین سلولی که می‌سازند خانه‌ی امیر و فرمانده است که یک خانه‌ی مربع شکل

۱- کتاب "شفاء العلیل" ص (۱۰۱). آنچه که از ابن قیم نقل نمودیم توجه مرا به این نکته معطوف می‌دارد که گذشتگان این امت (سلف صالح) توجه ویژه‌ای به تأمل و تفکر در آفریده‌های خداوند داشته‌اند؛ همچنین از علم و آگاهی بالایی برخوردار بوده‌اند؛ اما در این میان، دچار اشتباهاتی نیز شده‌اند؛ لذا متوجه نشده‌اند که زنبورهای عسل ملک ندارند بلکه ملکه دارند.

و شبیه تخت خواب است و ملکه روی آن نشسته و گروهی از زنبورها مانند وزار و مشاورین از چهار طرف او را احاطه می‌کنند و از آن جدا نمی‌شوند. زنبورهای عسل در جلو خود چیزی مانند حوضچه می‌سازند و صاف‌ترین عسلی را که تهیه می‌کنند در آن حوضچه می ریزند. عسل این حوضچه غذای ملکه و اطرافیانش می‌باشد.

زنبورهای عسل سلول‌ها (خانه‌ها) را بگونه‌ای می‌سازند که گویا بر اساس یک نقشه-ی منظم و از پیش طراحی شده است و کوچه‌ها و محله‌ها در آن پیش بینی شده‌اند. آنها خانه‌هایشان را بصورت یک شش ضلعی که تمام ضلعهای آن باهم برابرند، می‌سازند. بلی، گویا کتاب اقلیدس را خوانده و بهترین نقشه‌ی خانه سازی را فرا گرفته‌اند؛ چرا که مهمترین ویژگیهای خوب یک خانه عبارتند از اینکه مستحکم و جادار باشد. و فلسفه‌ی انتخاب شکل شش ضلعی از میان اشکال مختلف، این است که هرگاه این شش ضلعیها با یکدیگر وصل شوند، دایره‌ای مانند سنگ آسیاب شکل می‌گیرد و در میان آنها هیچگونه سوراخ و فاصله‌ای باقی نمی‌ماند؛ در نتیجه، بصورت یک طبقه‌ی محکم که حتی یک سر سوزن در آن راه پیدا نمی‌کند، در می‌آید.

چه مقام بالایی دارد آن خالقی که به زنبور عسل الهام نموده تا چنین خانه‌ی محکمی بسازد که تاکنون بشر از ساختن آن عاجز است. پس روشن گردید که خانه‌های زنبور عسل از دو ویژگی مهم برخوردارند: یکی اینکه زاویه‌هایش تنگ نیستند تا بدون استفاده بماند؛ دوم اینکه زنبور، شکلی را برای خانه‌هایش انتخاب نموده که هرگاه این شکلها با یکدیگر متصل شوند و فضای مورد نظر این خانه‌ها پر شود، هیچ فضای خالی و بدون استفاده‌ای باقی نمی‌ماند. آری، زنبور عسل می‌داند که تنها شکلی که از این دو ویژگی برخوردار است، شش ضلعی است؛ زیرا شکلهای مثلث و مربع هر چند که ممکن است فضای مورد نظر را پر کنند ولی زاویه‌های آن تنگ و کوچک هستند و سایر شکلها نیز هر چند که زاویه‌هایشان بزرگ و وسیع هستند اما تمام فضای مورد نظر را تحت پوشش قرار نمی‌دهند؛ بلکه میان آنها فضای خالی و غیر قابل استفاده، باقی می‌ماند؛ اما شش ضلعی از هر دو ویژگی فوق برخوردار است. بنابراین، خداوند زنبورها را راهنمایی نموده است تا خانه‌هایشان را بدون استفاده از خط کش، ابزار آلات هندسی، نقشه و نمونه‌ی قبلی به

شکل شش ضلعی بسازند حال آنکه ماهرترین مهندسان ساختمان سازی بدون استفاده از ابزارهای بزرگ مهندسی نمی توانند چنین کاری انجام دهند.

چقدر با عظمت است آن خدایی که زنبورها را برای بدست آوردن غذا بسوی چراگاهها راهنمایی نموده و راههای دقیق و دشوار را سهل و ساده در اختیار آنها قرار داده است تا بدون اینکه گم شوند مسیرهای طولانی میان باغها و کشتزارها را طی کنند و بهترین و لذیذترین عصاره‌های چراگاهها را بگیرند و به خانه‌های خالی‌شان برگردند و این نوشیدنی رنگارنگ و لذیذ را که شفا بخش است در آن‌ها بریزند. همانا در فرایند فوق، نشانه‌های زیادی برای کسانی که می‌اندیشند، وجود دارد.

آری، زنبورها هنگامی که کار ساختن خانه‌ها را به پایان می‌رسانند، با شکمهای خالی بیرون آمده و به گشت و گذار در دشت و کوه و صحرا می پردازند و عصاره‌ی لذیذ گلها و برگ درختان را می‌مکند و با شکم سیر بر می‌گردند.

خداوند در دهان زنبورها حرارتی قرار داده است که آنچه را که می مکند به وسیله‌ی آن حرارت می پزند و طعم لذیذ و مرغوبی به آن می‌دهند؛ سپس آن عصاره را در سلول‌هایشان می‌ریزند و هنگامی که خانه‌هایشان پر شدند، دهانه‌ی آنها را با موم صاف و تمیز می‌بندند؛ آنگاه اگر برایشان مقدور باشد، محل دیگری را در نظر می‌گیرند و در آنجا شروع به خانه سازی می‌کنند و همان کاری را که در خانه‌های نخستین انجام داده‌اند، تکرار می نمایند.

در فصل زمستان هم که هوا سرد می‌شود و دیگر گل و گیاهی وجود ندارد و برگ درختان می‌ریزد و زنبورها نمی توانند فعالیتی انجام دهند، در خانه‌هایشان می‌مانند و از عسلهایی که ذخیره کرده‌اند، تغذیه می‌کنند. بله، زنبورها در روزهای کسب و کار، صبح زود از خانه بیرون می‌روند و در چراگاه‌ها به سیاحت می‌پردازند و هر گروهی از آنها کارهای مخصوص خود را انجام می‌دهند و با فرا رسیدن شب به خانه‌هایشان برمی‌گردند.

اما ملکه بیشتر اوقات را در خانه می گذراند و از خانه بیرون نمی‌رود مگر زمانی که

قصد هوا خوری و تفریح داشته باشد؛ آنگاه از مقر فرماندهی بیرون می‌رود در حالی که وزرا و خدمتگذاران، وی را همراهی می‌کنند و لحظاتی از روز را در مزارع و باغها به سیر و سیاحت می‌پردازد و سپس به خانه‌اش برمی‌گردد.

یکی از حرکات شگفت انگیز ملکه این است که هرگاه از زنبوری یا از صاحب سلول یا کارگران ضرری متوجه او شود به خشم آمده و از سلول بیرون می‌آید و از آن فاصله می‌گیرد و گروهی از زنبورها نیز همراه او بیرون می‌روند و سلول‌ها را خالی می‌گذارند.

هرگاه صاحب کندو آن را خشمگین و ناراضی ببیند و احتمال بدهد که زنبورها را به محلی دیگر ببرد، برای برگرداندن و جلب رضایت او فوراً توسط زنبورها، محلی را که به آنجا رفته است، شناسایی می‌کند؛ آنهم بدین صورت که تعداد زیادی از زنبورها به سراغ او رفته و بصورت خوشه‌ی انگوری در اطراف آن تجمع می‌کنند و این تجمع باعث می-شود که محلش کشف گردد.

گفتنی است که هر گاه ملکه عصبانی شود روی درختی بلند می‌نشیند و سایر زنبورها نیز به او ملحق می‌شوند و اطرافش گرد می‌آیند تا جایی که شکل یک توپ را بخود می‌گیرند. آنگاه صاحب کندو چوب درازی بر می‌دارد و یک دسته گیاه معطر و تمیز به یک طرفش می‌بندد و آن را به ملکه نزدیک می‌کند و یک وسیله‌ی موسیقی نیز همراه خود برمی‌دارد و آن را می‌نوازد و آنقدر به این کارش ادامه می‌دهد تا اینکه ملکه راضی شود. پس وقتی که خشمش فروکش کند و راضی شود روی دسته‌ی گیاه می‌نشیند و کارگران و سایر زنبورها نیز از او پیروی می‌کنند و بر دسته‌ی گیاه می نشینند و بدین ترتیب، صاحب کندو آنها را به سلول می‌برد. قابل ذکر است که زنبور هرگز روی مردار، حیوان و غذا نمی‌نشیند.

یکی دیگر از کارهای شگفت انگیز زنبور عسل این است که اگر ملکه دست به اعمال ظالمانه بزند، از او اطاعت نمی‌کنند و او را از بین می‌برند. همچنین زنبورهای قد بلندی را که حجم نسبتاً بزرگتری دارند و کار مفیدی انجام نمی‌دهند، از بین برده و از

سلول‌ها بیرون می‌کنند و پس از این پاکسازی، بهترین عسل را تولید می‌کنند.

قابل یادآوری است که زنبورهای ریزتر که مسئول تهیه‌ی عسل هستند، تلاش می‌نمایند تا زنبورهای بی ثمر را بیرون از سلولها به قتل برسانند تا سلولها همچنان پاک و تمیز بمانند. همچنین هنگامی که جنگ به پایان می‌رسد، کشته شدگان را به محلی دور از سلول‌ها انتقال می‌دهند.

در میان زنبورها، کارگران و کارمندان بسیار شریفی وجود دارد که فعالانه انجام وظیفه می‌کنند. از طرفی دیگر، میان آنها گروهی تنبل و بی ارزش و بی ثمر وجود دارد که تنبلی را ترجیح می‌دهند. کارگران شریف و وظیفه شناس همواره گروه دوم را از نزدیک شدن به سلول‌ها جلوگیری می‌کنند تا مبادا کارگران شریف را تحت تأثیر قرار دهند و به کم کاری و بیکاری تشویق کنند. همچنین این گروه شریف با آنها یک جا زندگی نمی‌کنند تا بیکاری و تنبلی‌شان به آنها سرایت نکند.

زنبور عسل از حساس‌ترین و پاکیزه‌ترین حیوانها است؛ بدین جهت، فقط هنگام پرواز کردن مدفوع می‌کند و از کثافت و بوی بد متنفر است. دوشیزگان و بچه‌های کوچک آنها نسبت به بزرگان با جدیت و حراست بیشتری انجام وظیفه می‌کنند، کمتر گزنده هستند و بهترین عسل را تهیه می‌کنند و گزیدن و گاز گرفتن آنها از نیش زدن بزرگترها ضرر کمتری دارد.

از آنجا که زنبور عسل یکی از مفیدترین و مبارک‌ترین مخلوقات است، بخشی از وحی و هدایت الهی به او اختصاص یافته است حال آنکه بقیه‌ی حیوانات از این ویژگی برخوردار نیستند. ماده‌ای که از شکم آنها بیرون می‌آید سبب شفای بیماری‌ها و روشنایی برای مردم قرار داده شده و بخاطر همین مزیت، سایر حشرات با زنبورها عداوت و دشمنی دارند و دشمنان آن‌ها از پست‌ترین حیوانها هستند. آری، چنین است سنت خداوند دانا و توانا در آفریده‌هایش».[1]

۱- شفاء العلیل ص (۱۰۱).

محققان معاصر در مورد زندگی زنبور عسل سخن می‌گویند[۱]

امروز، علم و دانش پیشرفت نموده است و این پیشرفت، ما را از بسیاری از شگفتی های آفرینش و اسرار جهان هستی آگاه ساخته است. دانشمندان و محققان امروزی اطلاعاتی پیرامون زندگی زنبور عسل ارائه داده‌اند که ما قبلاً آنها را نمی‌دانستیم و آن اینکه زنبورهای عسل به سه دسته تقسیم می‌شوند: زنبور ملکه، زنبور نر و زنبور شاغل یا کارگر. زنبور ملکه، مادر کندو بشمار می‌رود و سایر زنبورهای داخل سلول‌ها فرزندان او می-باشند. جا دارد بدانید که یک ملکه روزانه چیزی حدود یکهزار و پانصد تا دوهزار تخم می‌گذارد و چه بسا که تخمهایش تا سه هزار و پانصد نیز می‌رسد و این تخم گذاری بطور مداوم و مستمر از آغاز فصل بهار تا پایان فصل تابستان ادامه دارد.

این تعداد بسیار زیاد تخم‌ها بخاطر جبران کمبودهای مداومی است که سلول‌های زنبور با آن مواجه هستند. عمر زنبورها کوتاه است؛ هر کدام از آنها پنج تا هفت هفته بیشتر زنده نمی‌ماند. در نتیجه، سلول‌ها نیاز به نسلهای جدیدی پیدا می‌کنند و این نسلهای جدید هستند که کمبود وارده بر سلول‌ها را جبران می‌کنند تا سلول‌ها همواره وظیفه‌ی خود را که دنیای زنبورها به آن نیازمند است، انجام دهند. همچنین این تعداد زیاد برای آن است که بتوانند هنگام درگیری با دشمن و خطرهایی که آنان را تهدید می کند از خود دفاع کنند؛ زیرا اگر چنین نمی‌بود سلول‌ها منقرض شده و از بین می‌رفت.

یکی دیگر از شگفتی‌های آفرینش زنبور ملکه این است که او در خانه‌هایی تخم می گذارد که زنبورهای کارگر، آنها را در مقیاس‌های مختلف ساخته‌اند؛ او بزرگترین خانه را برای ملکه‌ی آینده در نظر می‌گیرد و تخمی را که ملکه در آن می‌گذارد، در آینده ملکه می‌شود؛ و تخمی را که ملکه در خانه‌های کوچک که باندازه‌ی یک چهارم اینچ است، می گذارد، برای زنبورهای نر در نظر می‌گیرد. اما تخمی را که در خانه‌ی کوچکتر که باندازه-ی یک پنجم اینچ است می‌گذارد، خانه‌ی زنبورهای کارگر می‌باشد. قابل یادآوری است

۱- مطالبی که در اینجا ذکر شده است از کتاب "النحلة تسبح الله" تألیف محمد حسن حمصی نقل شده البته با اندک تغییری در سبک آن.

که ملکه با هر تخم زنبور کارگری که می‌گذارد، سه تا چهار کرم دیگر نیز می‌گذارد تا باروریش بیشتر شود حال آنکه در خانه های زنبور نر این کار را انجام نمی‌دهد.

یکی دیگر از شگفتی‌های آفرینش الهی در زنبور ملکه این است که زنبور ملکه تنها در حال پرواز جفت گیری میکند و عمل لقاح صورت می‌گیرد و در این امر، یک راز و فلسفه‌ی بسیار شگرفی نهفته است و آن اینکه زنبور نر برایش امکان ندارد که با زنبور ملکه در روی زمین جفت گیری کند؛ زیرا آلت تناسلی زنبور نر پنهان است و نمی‌تواند آن را بیرون بیاورد مگر هنگامی که در حال پرواز است؛ هنگام پرواز کیسه‌هایی که زنبور نر دارد از هوا پر می‌شوند و باد می‌کند و این باد کردن بر آلت تناسلی زنبور نر فشار وارد می‌کند؛ در نتیجه، آلت تناسلی‌اش از محلی که پنهان است، بیرون می‌آید.

از دیگر شگفتی‌های آفرینش الهی در ملکه‌ی دوشیزه این است که ملکه‌ی دوشیزه توانایی ویژه‌ای جهت دعوت کردن زنبور نر برای تلقیح و جفت گیری دارد و هرگاه ملکه‌ی دوشیزه به انجام عمل جنسی تمایل داشته باشد با سردادن صدای مخصوصی زنبور نر را متوجه خود می‌کند؛ بدین صورت که از سلول خود بیرون آمده و با صدای ویژه‌ای به دور سلول خود دور می‌زند و زنبور نر به استقبال این صدا می‌آید و نه تنها بسوی همان یک سلول می‌رود بلکه اطراف تمام سلول‌های مجاور را گرفته و گروه‌های زنبور نر پشت سر ملکه به حرکت درمی‌آیند و ملکه در فضایی وسیع و بازی به سیر و سرعتش ادامه می‌دهد تا زنبورهای نری که قوی‌تر هستند و سرعت بیشتری دارند به ملکه رسیده و به انجام عمل جنسی با ملکه موفق می‌شوند؛ البته زنبورهای نر بعد از انجام عمل جنسی زندگی خود را از دست می‌دهند؛ زیرا این زنبورها بعد از تلقیح ملکه، آلت تناسلی خود را از دست می‌دهند؛ چون آلت تناسلی‌شان در آلت تناسلی ملکه جا می‌ماند و این امر، موجب از بین رفتن زندگی زنبور نر می‌گردد.

خواننده‌ی محترم حتماً سؤال می‌کنید که زنبور نر چگونه صدای ملکه را می‌شنود؟ پاسخ این سؤال این است که خداوند به هر زنبوری دو تا شاخک حساس عنایت نموده است که هر کدام از ا ین شاخکها از حلقه‌های بهم پیوسته‌ای درست شده‌اند که روی این حلقه‌ها تعداد زیادی سوراخ وجود دارد. تعداد این حلقه‌ها در زنبور نر دوازده عدد و در

ملکه و زنبورهای کارگر یازده عدد می‌باشند و تعداد سوراخ‌های حسی موجود در شاخک حساس زنبور نر (۲۸۰۰) و در شاخک حساس زنبور کارگر(۲٤۰۰) و در زنبور ملکه (۱٦۰۰) عدد می‌باشند.

در واقع دو شاخک حساس زنبور بمنزله‌ی فرستنده‌ها و گیرنده‌های امواج رادیویی هستند که زنبور نر از آنها برای گرفتن صداهای صادره از ملکه و نیز سایر صداها، استفاده می‌کند. همچنین زنبور این شاخک‌ها را برای بوییدن، شنیدن و لمس کردن مورد استفاده قرار می‌دهد.

هر گاه زنبور کارگر یا زنبور نر یا ملکه شاخک‌های حسی خود را از دست بدهد، نمی‌تواند نقش خود را ایفا کند؛ چرا که بیشتر حواسش از قبیل حس شنوایی، حس بویایی و لامسه در آن شاخکها متمرکز است، همانگونه که قبلاً بیان گردید.

آفرینش و ساخت فیزیکی زنبور نر بسیار متناسب با وظیفه‌ای است که برای آن خلق شده است؛ زنبور نر، بزرگ، قوی و توانمند است. زیاد می‌خورد و اصلا کار نمی‌کند یعنی عصاره‌ی گل‌ها و درختان را جمع آوری نمی‌کند، عسل تولید نمی نماید، خانه نمی سازد، حراست و نگهبانی هم ندارد حتی برای خوردن غذایش هیچ تلاشی انجام نمی-دهد؛ بلکه زنبورهای کارگر غذا را در دهنش می‌گذارند. تنها وظیفه‌ی آن باردار کردن ملکه است؛ از این رو پس از انجام وظیفه‌اش، زنبورهای کارگر در تهیه‌ی غذا نه تنها هیچگونه کمکی به او نمی‌کنند، بلکه به او حمله می‌کنند و او را می‌کشند یا از خانه بیرونش می‌کنند.

اکنون باید بدانیم که تعداد زنبورهای نر به نسبت سایر زنبورها بسیار اندک است؛ تعداد آنها در یک کندو از دویست عدد تجاوز نمی‌کند.

اما زنبورهای کارگر بیشترین تعداد و آمار را دارند؛ زیرا آنها عناصر فعالی هستند که کارهای مختلفی را انجام می‌دهند و به انجام وظایف بسیار مهم می‌پردازند.

آنها هستند که عصاره‌ها را می‌آورند، گرده‌ی غنچه‌ها و خوشه‌ها را جمع آوری می کنند و عسل می‌سازند. همچنین ملکه را در تهیه و تدارک غذای مخصوص یاری می‌کنند

و خانه‌های مخصوص نگهداری عسل را می‌سازند و نسلهای جدید زنبورها را پرورش می‌دهند. آنها از سلول‌ها پاسداری می‌کنند، سلولها را پاک و تمیز نگه می‌دارند، حتی کار تهویه و گرم نگاه داشتن آنها را نیز انجام می‌دهند.

کارها و وظایف در سلول‌ها بر اساس تخصص و کاردانی تقسیم شده‌اند و این تخصص به سن و سال زنبورها بستگی دارد؛ زنبورها در هر سن و سالی وظیفه‌ی مخصوصی دارند و با طولانی‌تر شدن عمر و سن و سال آنها، عمل و وظیفه‌ی جدیدی به آنها سپرده می‌شود. بر این اساس، زنبورها با گذشت زمان و با پایان رسیدن عمرشان کلیه‌ی اعمال و وظایفی را که سلول‌ها بدان نیاز دارند، تجربه می‌کنند. قابل ذکر است که زنبورها، زندگی را با کارهای آسان و ساده‌ای که نیازی به زحمت و تلاش فراوان ندارد آغاز می‌کنند و در پایان زندگی به انجام کارهای بسیار مهم و پیچیده‌ای مانند دور زدن در مزارع، بدست آوردن عصاره و گرده‌ی غنچه‌ها و خوشه‌ها، تهیه آب و ساختن و اندوختن عسل می‌پردازند و هم چنین ملاحظه می شود که آنها تدریجاً براساس تجربه و کاردانی و مهارتی که خداوند به آنها عنایت کرده است، وظایف را انجام می‌دهند. بنابراین، هر وظیفه‌ای که به آنها سپرده می‌شود، متناسب با توانمندی‌ها و استعدادهایی است که آنها دارند تا بتوانند نقش خود را در انجام وظایف جدید به نحو احسن ایفا کنند.

لذا زنبورهای کارگر در روز اول و دوم به تمیز کردن و جارو زدن خانه‌هایی می پردازند که جای زنبورهایی بوده که تکامل یافته‌اند و رشد و نمو خود را طی کرده‌اند و به بلوغ رسیده و از خانه‌بیرون رفته‌اند. کارگران، این خانه‌ها را تمیز کرده و برای نسلهای بعدیشان آماده می‌کنند. زنبور ملکه تا وقتی که تحقیقی کامل را درباره‌ی آنها انجام ندهد و از پاکیزه بودن آنها اطمینان حاصل نکند، تخم خود را در این خانه‌ها نمی‌گذارد.

روز سوم و چهارم، نقش پرورش و پروراندن کرم بچه‌هایی که بیش از سه روز از عمرشان گذشته و در آینده زنبورهای کارگر و زنبورهای نر را تشکیل می‌دهند، ایفا می‌کنند. آنچه که دانشمندان آن را "نان عسل" می‌نامند که در واقع آمیخته ای از عسل و دانه‌ی لقاح است را به آنها می‌دهند که این مواد غذایی را از داخل خانه‌های شش ضلعی که زنبورها در آنجا اندوخته‌اند، بدست می‌آورند.

زنبورهای کارگر بعد از روز پنجم تا روز دوازدهم از عمر خود، به تغذیه نمودن ملکه به وسیله‌ی غذای مخصوص خود می‌پردازند همانگونه که زنبورهای کارگر و نر در روزهای اول و دوم و سوم عمرشان از این غذاهای با ارزش تغذیه می‌کردند. زنبور کارگر در این سن (۵ تا۱۲) روز به این وظیفه‌ی مهم می‌پردازند تا غده‌های ویژه‌در این فاصله رشد کنند و زنبورها به وسیله‌ی آنها بتواند غذای ملکه را آماده کنند. بعد از روز دوازدهم، زنبور ماده می‌تواند پرواز کند اما نمی‌تواند دور برود؛ بلکه تمام حرکاتش را بقصد آموختن و یاد گرفتن انجام می‌دهد و وظیفه‌ی بسیار مهم آن از روز دوازدهم تا هیجدهم ساختن خانه‌های مومی برای اندوختن عسل و تربیت نسل جدید زنبورها است.

دلیل تخصص آن در انجام این نقش در این سن، رشد چهار جفت از غده‌های موجود در حلقه‌های شکم او است. زنبورها با استفاده از دو فک خود در این سن به ساختن خانه‌های بسیار زیبا و محکم با طول و عرض مهندسی و حساب شده در نهایت کاردانی و کارشناسی و منظم می‌پردازند.

در روز نوزدهم و بیستم، زنبورها نظافت و حراست سلول‌ها را به عهده می‌گیرند و بعد از روز بیستم، زنبورها به مزارع و باغ‌ها برای جمع کردن عصاره، گرده غنچه‌ها و ساختن عسل و آوردن آب به سلول‌ها می‌روند. این مرحله‌ی پایانی، بخش عمده و اکثر عمر زنبور را در بر می‌گیرد.

نسلی از زنبورها می‌رود و نسل دیگری می‌آید و زنبورها در یک روند بهم پیوسته از کارها که شامل تمام اعمال می‌باشد، بطور مداوم و مستمر در حال پیشرفت هستند، بدون اینکه گروهی از زنبورها عمل خاصی را در طول عمر خود برعهده گرفته باشند؛ بلکه در هر مرحله از مراحل عمر، زنبورها متخصص کار خاصی می‌شوند.

بسیار پاک و منزه است خداوند یگانه و بی‌نیازی که این موجود کوچک را آفریده و چنین اعمال زیبا، محکم، فوق العاده و پیچیده را به او آموخته است؛ بی‌گمان، این معجزه‌ای است که حکایت از وجود خالق بسیار دانا و آگاه دارد.

از جمله کارهای بسیار شگفت‌آور و حیرت‌انگیز آفرینش الهی در این موجود

کوچک، این است که خداوند متعال دو معده به آن عنایت فرموده است؛ یکی از آنها را برای جمع آوری مواد اولیه‌ای که از عصاره‌ی گلها و درختان بدست می‌آورد و همچنین حمل و رساندن آب به سلول‌ها مورد استفاده قرار می‌دهد و معده‌ی دوم را برای غذایی که آن‌را هضم می‌کند و خود را بوسیله‌ی آن تغذیه می‌نماید، استفاده می‌کند.

شگفت آور اینکه زنبور عسل زمانی که عصاره‌های گلها را در معده‌ی اول خود جمع می‌کند، فقط به انتقال دادن آنها اکتفا نمی‌کند بلکه در دوران انتقال دادن و رسانیدن آن به سلول‌ها، برای تبدیل آن به عسل، کارهای مقدماتی‌اش را انجام می‌دهد؛ یعنی با ترشح نمودن خمیرهای لازم برای تبدیل عصاره‌ها به عسل، اقدام میکند.

زنبور برای انجام کارهای مختلف در سلولها به گرده‌ی گلها نیاز دارد. برای انجام این کار خداوند روی ساق پاهای عقب آنها جاهای خالی مخصوصی را تعبیه کرده است تا دانه‌ها و گرده‌ی گلها را در آن جمع کند؛ این کیسه‌ها به "سبد گرده‌ها" معروف است. همچنین خداوند در قسمت داخلی مچ پاهای عقبی آن، چیزی شبیه قلم مو گذاشته است. زنبوران کارگر آن را برای افشاندن گرده‌ی گلها و دسته بندی آنها بکار می‌برند و سپس آنها را در "سبد گرده‌ها" جمع می‌کنند.

یکی دیگر از شگفتی‌های فوق العاده و حیرت آور زنبور عسل که به تازگی دانشمندان آن را کشف کرده‌اند، همان غده‌ای است که در قسمت پایانی شکمش قرار دارد و دانشمندان آن را غده‌ی بویایی (ناسانوف) نام گذاشته‌اند.

این غده بوی مخصوصی را ترشح میکند که هر زنبوری به وسیله‌ی آن بو، سلول خود را از میان سایر سلولها تشخیص میدهد. همچنین زنبور عسل با استفاده از راهنمایی این بوی مخصوص می‌تواند از مسافتهای بسیار طولانی به سلول خودش بر گردد. نگهبانان سلول‌ها زنبوری را که به سلول خودش بر می‌گردد، بوسیله‌ی همین بوی مخصوص که از بدن هر زنبوری به مشام آنها می‌رسد، می‌شناسند.

جالب اینجاست که زنبورها هرگاه اقتضا شود می‌توانند برای شناسایی یکدیگر یک بوی جدید ایجاد کنند؛ بعنوان نمونه، هنگامی که گروهی از زنبورها جدا می‌شوند تا

کندویی جدید درست کنند با بویی جدید یکدیگر را می‌شناسند. هنگامی که دانشمندان با استفاده از شیوه‌های علمی، گروهی از زنبورها را با گروهی دیگر از آنها مخلوط کردند، برایشان روشن گردید که زنبورها بعد از مخلوط شدن، بوی جدیدی ترشح نمودند تا همگی دارای یک بو باشند و اینگونه از سایر زنبورها جدا شده و بتوانند سلول خود را شناسایی کنند.

یکی دیگر از نکات قابل ذکر در زندگی زنبور عسل این است که این حشره، دیوار خانه‌های شش ضلعیش را از موم خالص می‌سازد تا مانع نفوذ هوا گردد؛ اما هنگام بستن درب خانه‌هایی که لارو (نوزاد زنبور) در آن قرار دارد، موم را با دانه‌های لقاح مخلوط می‌کند تا هوا از لابلای دانه‌های لقاح به داخل خانه‌ها نفوذ کند و بدینصورت لاروها زنده بمانند. اگر خداوند زنبور را برای انجام این کار هدایت نمی‌کرد، لاروها خیلی ساده از بین می‌رفتند و تخم زنبور عسل از روی زمین برچیده می‌شد.

خداوند متعال نیز درباره‌ی نشانه‌های شگفت انگیزی که در زنبور عسل نهفته‌اند و راهنمایی آن که بسیار جای تفکر و تأمل دارد، می‌فرماید:

﴿ وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى ٱلنَّحْلِ أَنِ ٱتَّخِذِى مِنَ ٱلْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ ٱلشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ﴿٦٨﴾ ثُمَّ كُلِى مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ فَٱسْلُكِى سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا ۚ يَخْرُجُ مِنۢ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَٰنُهُۥ فِيهِ شِفَآءٌ لِّلنَّاسِ ۗ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٦٩﴾ ﴾ [نحل:٦٨-٦٩]

(پروردگارت به زنبوران عسل ـ راه زندگی و طرز معیشت را ـ الهام نمود که از کوهها و درختها و داربستهایی که مردمان می‌سازند، خانه‌هایی برگزینید. سپس ما به آنها الهام نمودیم که از همه‌ی میوه‌ها بخورید و راههایی را طی کنید که خداوند برای شما تعیین نموده است و کاملاً در اختیارند. از درون زنبور عسل، مایعی بیرون می‌تراود که رنگهای مختلفی دارد. در این مایع رنگارنگ، بهبودی مردمان نهفته است؛ بی‌گمان در این ـ برنامه‌ی زندگی زنبوران عسل و ارمغانی که آنها به انسانها تقدیم می‌دارند که هم غذا و هم شفا است ـ نشانه‌ی روشنی ـ از عظمت و قدرت پروردگار ـ است برای کسانی که می اندیشند.)

بدون تردید، مسلمانان بسیار زود به منافع بزرگ عسل پی بردند. اما کسانی که از هدایت خداوند بهره‌ای ندارند، تازه در این عصر به منافع آن پی بردند و فوائد آنرا کشف کردند. آری، محققان و پژوهشگران واقعیت‌های حیرت انگیزی را کشف کردند و به این نتیجه رسیدند که عسل هم غذا و هم دوا است؛ غذای بسیار خوشگوار، زود هضم و از ویژگیهایی برخوردار است که سایر غذاها چنین ویژگیهایی ندارند. همچنین دانشمندان دریافته‌اند که عسل را می‌توان بعنوان دارو برای مداوای کلیه‌ی بیماریها مورد استفاده قرار داد. قابل یادآوری است که این اکتشافات ادامه دارد و هر روز، فایده‌ی جدیدی در عسل کشف می‌شود.

چگونه زنبورها یکدیگر را به محل غذا راهنمایی می‌کنند؟

از جمله مشاهدات و اکتشافات دانشمندان معاصر شیوه‌ای است که زنبورها محل غذا را به یکدیگر نشان می‌دهند. دکتر یوسف عزالدین در این باره می‌گوید: «اگر بعضی از زنبورهای کارگر، مزرعه و باغ یا انبوهی از نباتات را پیدا کنند که منبع مناسبی برای غذای آنها باشد، به محلی که سایر زنبورها در آنجا تجمع کرده‌اند بر می‌گردند و بقیه‌ی کارگران را از این گنج بدست آمده آگاه می‌سازند. این اطلاع رسانی بوسیله‌ی یک نوع رقص شگفت انگیزی که زنبورها آن را بگونه‌ای طبیعی و بدون اینکه بدانند چرا چنین می‌کنند، انجام می‌دهند.

زنبورها رقص‌های بسیار شگفت آوری را که هر کدام از این حرکت‌هایشان، معنی و مفهوم خاصی دارد، انجام می‌دهند؛ زیرا بدنه‌ی زنبور هنگام رقصیدن زاویه‌ای می‌سازد که به سوی خورشید اشاره می‌کند؛ همچنین نحوه‌ی رقصیدن زنبورها در صورتی که مزرعه و باغ کشف شده از محل تجمع زنبورها نزدیک باشد، با رقصی که در صورت دور بودن مزرعه و باغ کشف شده، انجام می‌دهند، متفاوت است.

زنبورها از نوع رقصیدنها می‌فهمند که مزرعه و باغ کشف شده که مصدر غذای آنها است، در چه فاصله‌ای و در چه جهتی قرار دارد و راه رسیدن به آنجا مقتضی رفتن از چه زاویه‌ی مشخصی در برابر خورشید است.

بعضی از زنبورهای کارگر، عین آن حرکت و رقص را انجام می‌دهند؛ آنگاه زنبوری که مزرعه را پیدا کرده است، اطمینان پیدا می‌کند که سایر زنبورها هدف او را متوجه شده اند. بنابراین بقیه‌ی زنبورها به پرواز در آمده و خود را جهت بدست آوردن غذای بیشتر به آن مزرعه و باغ می‌رسانند.

بی‌تردید، زنبوری که باغ یا مزرعه را کشف کرده است، با انجام رقص خود معلومات و اطلاعات زیادی را به سایر زنبورها که در لانه‌ی خود هستند، انتقال می‌دهد. اگر ما انسانها خواسته باشیم به وسیله‌ی یک شکل ریاضی و هندسی به این درک و فهم که زنبورها رسیده‌اند، برسیم حد اقل سه الی چهار ساعت طول می‌کشد و آن هم در صورتی ممکن است که مهارت کافی را در علوم ریاضی داشته باشیم؛ اما زنبور عسل همه‌ی این چیزها را در آن واحد می‌فهمد و در یک خط مستقیم بسوی مزرعه برای بدست آوردن غذای لازم پرواز می‌کند.

زندگی و شیوه‌ی عمل زنبور عسل جریانی است فوق‌العاده حیرت‌انگیز و شگفت آور و هیچ توجیه و تفسیری نمی‌توان برای آن بیان نمود مگر اینکه بوجود یک الهام الهی ایمان بیاوریم که آفریدگار جهان آن را در نهاد این زنبورهای کوچک که عقل کافی و نیروی تفکر لازم برای انجام این عمل را ندارند، به ودیعه گذاشته است».

زنبور عسل رنگ هایی را می‌بیند که برای ما قابل رؤیت نیستند

دکتر یوسف عزالدین نکات جالب توجهی درباره‌ی قدرت دید زنبور عسل بیان می نماید؛ وی می‌گوید: «زنبور عسل رنگهایی را می‌بیند که ما انسانها قادر به دیدن آنها نیستیم و حتی تصور آن نیز برای ما غیر ممکن است و آن، اشعه‌ی ما فوق بنفش است که ما آن را سیاه می‌بینیم».

سپس دکتر یوسف فلسفه و حکمت رؤیت اشعه‌ی مادون بنفش، توسط زنبورها را توضیح می‌دهد ومیگوید: «فلسفه وحکمت آن این است که اشعه‌ی مادون بنفش تنها اشعه‌ای است که می‌تواند ابرها را بشکافد و در آنها نفوذ کند.

زنبورها بیشتر در مناطقی زندگی می‌کنند که در اغلب ماههای سال از برف

پوشیده‌اند در حالی که دیدن آفتاب برای زنبورها بمنظور پیدا کردن محل باغها و مزارع ضروری است؛ لذا فلسفه‌ی رؤیت اشعه‌ی مافوق بنفش این است که زنبورها بوسیله‌ی این اشعه می‌توانند خورشید را بمنظور پیدا کردن محل باغها و مزارع جهت استفاده از گرده‌ی گلها و گیاهان ببینند. در نتیجه، علیرغم پنهان شدن خورشید پشت ابرها، آنها می توانند محل غذای خود را پیدا کرده و از گرسنگی مهلک و کشنده نجات یابند. آری، این واقعیت بسیار شگفت انگیز، حکایت از وجود یک آفریدگار مدبر و آگاه دارد؛ زیرا ممکن نیست توانایی و قدرت دیدن این رنگ در نتیجه‌ی تجربه‌ی چند ساله بدست آمده باشد. بلکه لازم است که از نخستین لحظات پیدایش آن، این توانایی در آن، وجود داشته باشد بدلیل اینکه اگر از روز اول چنین نمی‌بود، نسل زنبور در این مناطق از دیر زمان منقرض شده بود.

٤- راهنمایی مورچه‌و شگفتی‌های خداوند در آفرینش آنها

ابن قیم در مورد نوعی دیگر از آفریده‌های خداوند بحث نموده و بیان می دارد که چگونه خداوند آن را در زندگیش هدایت نموده است.

وی میگوید: «همین مورچه یکی از هدایت یافته‌ترین حیوانها است؛ این موجود بسیار کوچک برای بدست آوردن غذای خود از لانه اش بیرون می‌رود اگرچه مسیر یا مقصدش خیلی دور باشد؛ و هنگامی که به غذا دست پیدا کند، آن را با دشواری زیاد حمل کرده و در مسیرهای طولانی مارپیچ که دارای پستی و بلندی‌های فراوانی هستند، به لانه‌ی خود می‌رساند و زاد و توشه‌اش را در آن اندوخته و ذخیره می‌کند.

بعد از اندوختن آن، دانه‌هایی را که گمان می‌برد سبز می‌شوند، هر کدام را دو قسمت می‌کند تا سبز نشوند؛ حتی دانه و حبوباتی را که با وجود دو تکه شدن سبز می‌شوند، چهار تکه می‌کند. و هرگاه دانه‌ها خیس شده واحتمال پوسیده شدن آنها وجود داشته باشد، در انتظار روز آفتابی می‌نشیند؛ به محض اینکه هوا را صاف و آفتابی تشخیص دهد، دانه‌های اندوخته را در نزدیکی درب لانه‌های خود زیر نور آفتاب می‌گذارد و بعد از خشک شدن آنها را به انبار بر می‌گرداند. و هرگز یک مورچه دانه‌ای را نمی خورد که توسط مورچه‌ی دیگری جمع آوری شده باشد.

در مورد هدایت مورچه‌ها، حکایت خداوند متعال از زبان مورچه‌ای که سلیمان علیه السلام صدایش را شنید، برای ما کافی است:

﴿ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَتَوۡاْ عَلَىٰ وَادِ ٱلنَّمۡلِ قَالَتۡ نَمۡلَةٞ يَـٰٓأَيُّهَا ٱلنَّمۡلُ ٱدۡخُلُواْ مَسَـٰكِنَكُمۡ لَا يَحۡطِمَنَّكُمۡ سُلَيۡمَـٰنُ وَجُنُودُهُۥ وَهُمۡ لَا يَشۡعُرُونَ ﴾ [نمل:۱۸]

(آن گاه که به درّه‌ی مورچگان رسیدند، یک مورچه گفت: ای مورچگان! به لانه های خود بروید تا سلیمان و لشکریانش بدون این که متوجّه شوند، شما را پایمال نکنند.)

ما ملاحظه می‌نماییم که مورچه سخن و خطابش را با ندایی آغاز می‌نماید تا مخاطبان او به صدایش گوش فرا دهند؛ سپس اسم مبهمی را می‌آورد و به دنبال آن، اسم جنسی را ذکر می‌نماید تا عمومیت را برساند. بعد از آن، به همراهانش دستور می‌دهد تا به محل سکونت خود بروند و از ضرر احتمالی سپاه سلیمان در امان بمانند. سپس سبب آن دستور را بیان نموده و میگوید: ممکن است با بی‌توجهی لشکر مواجه شوند و زیر پاهای آنان لِه شوند و در پایان هم عذر پیامبر خدا و سپاهیانش را بیان می‌کند و می‌گوید: آنان متوجه شما نمی‌شوند. این در واقع از شگفت آورترین رهنمودهای خداوند متعال است.

دقت نمایید که چگونه خداوند برای مورچه ارزش قایل شده است آنجا که میفرماید:

﴿ وَحُشِرَ لِسُلَيۡمَـٰنَ جُنُودُهُۥ مِنَ ٱلۡجِنِّ وَٱلۡإِنسِ وَٱلطَّيۡرِ فَهُمۡ يُوزَعُونَ ١٧ ﴾ [نمل:۱۷]

(لشکریان سلیمان از جنّ و انس و پرنده، برای او گرد آمدند و همه‌ی آنان به یکدیگر ملحق و در نزد هم نگاه داشته شدند.)

سپس میفرماید: ﴿ حَتَّىٰٓ إِذَآ أَتَوۡاْ عَلَىٰ وَادِ ٱلنَّمۡلِ ﴾ [نمل:۱۸]

(آن گاه که حرکت کردند تا به وادی مورچگان رسیدند.)

این تعبیر، حکایت از آن دارد که آن وادی مانند وادی سباع و امثال آن، به وادی

نمل معروف بوده است. بعد، خداوند از تیزهوشی و شناخت دقیق این مورچه خبر میدهد، آنجا که سایر مورچه‌ها را امر کرد تا به محل سکونت مخصوص خود بروند. پس این مورچه‌ی مادر می‌دانست که هر طایفه و گروهی از مورچه‌ها دارای محل سکونت مخصوصی هستند که دیگر مورچه‌ها حق ورود به آنجا را ندارند و به آنجا نمی‌روند؛ بعد مورچه‌ی مادرمیگوید:

﴿ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَٰنُ وَجُنُودُهُۥ ﴾(تا سلیمان و لشکریانش شما را پایمال نکنند.)

قابل ملاحظه است که مورچه نام سلیمان و سپاهش را به زبان می‌آورد و آنها را برای سایر مورچه‌ها معرفی می‌نماید و بعد از آن می‌گوید:

﴿ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴾(بدون این که متوجّه شوند.)

مورچه با این جمله، از یک طرف عذر سلیمان و لشکریانش را بیان می‌نماید و از طرف دیگر، مورچه‌ها را مورد سرزنش قرار می‌دهد که در صورت پایمال شدن، مقصرند؛ چرا که احتیاط لازم را نکرده و به خانه‌هایشان نرفته‌اند. اینجا بود که پیامبر خدا، سلیمان عليه السلام با شنیدن سخنان مورچه تبسم نمود؛ چرا که آن صحنه، بسیار شگفت انگیز بود.

زهری از عبید الله بن عبد الله بن عتبه از ابن عباس روایت نموده است که:

«نَهَى رَسُولُ اللهِ ﷺ عَنْ قَتْلِ النَّمْلَةِ، وَالنَّحْلَةِ، وَالـهُدْهُدِ، وَالصُّرَدِ».[1]

(رسول الله ﷺ از کشتن مورچه، زنبور عسل، هدهد وجیرجیرک منع فرمود.)

از ابو هریره در صحیح بخاری روایت است که رسول اکرم ﷺ فرمود:

«نَزَلَ نَبِيٌّ مِنَ الأَنْبِيَاءِ تَحْتَ شَجَرَةٍ، فَلَدَغَتْهُ نَمْلَةٌ، فَأَمَرَ بِجِهَازِهِ فَأُخْرِجَ، وَأَمَرَ بِقَرْيَةِ النَّمْلِ فَأُحْرِقَتْ، فَأَوْحَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: أَنْ قَدْ قَرَصَتْكَ نَمْلَةٌ أَحْرَقْتَ أُمَّةً مِنْ الْأُمَمِ تُسَبِّحُ، فَهَلاَّ

۱- ابن تیمیه در المنتقی ص (۵۷۹) این روایت را به احمد و ابو داود و ابن ماجه نسبت داده است.

نَمْلَةً وَاحِدَةً؟»[1]

(یکی از پیامبران زیر درختی منزل گرفت؛ مورچه‌ای او را گاز گرفت؛ آن پیامبر دستور داد تا جهازش را از آنجا ببرند و آن محل سوزانده شود. خداوند به او وحی نمود: مورچه‌ای تو را گاز گرفت، تو امتی را که خداوند را تسبیح می‌گفتند، سوزاندی؟! چرا به از بین بردن یک مورچه اکتفا نکردی؟)

عوف بن ابی جمیله از قسامه بن زهیر از ابوموسی اشعری روایت نموده که او فرمود: تمام موجودات سرداران و رؤسایی دارند حتی مورچه‌ها.

از شگفتی‌های راهیابی مورچه، این است که او می‌داند آفریدگارش بالای آسمانها و روی عرش قرار دارد آنگونه که امام احمد در کتاب "الزهد" از ابوهریره روایت نموده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«خرج نبی من الأنبیاء بالناس یستسقون، فإذا هم بنملة رافعة قوائمها الی السماء تدعو مستلقیة علی ظهرها، فقال:ارجعو افقد کفیتم أو سقیتم بغیرکم».

(یکی از پیامبران همراه مردم برای نماز استسقا (طلب باران) بیرون رفت؛ ناگهان نگاهشان به مورچه‌ای افتاد که پشت سر افتاده و دست و پایش را بسوی آسمان بلند نموده و دعا می‌کند؛ در این هنگام، آن پیامبر، خطاب به مردم فرمود: برگردید؛ چرا که توسط دیگران برای شما نماز باران خوانده شده است.) این حدیث از طرق مختلفی روایت شده است و طحاوی نیز آن را در"التهذیب" آورده است.

در مسند امام احمد آمده است که: «سلیمان بن داوود برای نماز استسقا (طلب باران) بیرون رفت. مورچه‌ای را دید که بر پشت خوابیده، دست‌هایش را بسوی آسمان بلند کرده است و می‌گوید: پروردگارا! من یکی از آفریده‌های تو هستم؛ ما به آب و روزی تو نیازمندیم؛ یا به ما آب و روزی بده یا ما را از بین ببر. سلیمان فرمود: برگردید؛ شما

۱- صحیح بخاری (۱۵٤/٦) شماره (۳۰۱۹) و نگا (۳٥٦/٦) شماره (۳۳۱۸) و صحیح مسلم (۱۷٥۹/٤) شماره (۲۲٤۱).

بوسیله‌ی دعای دیگران سیراب خواهید شد.»

به من گفتند: مورچه‌ای از لانه‌ی خود بیرون رفت و نگاهش به نصف ملخ مرده‌ای افتاد و می‌خواست آن را حمل کند ولی نتوانست. آن مورچه رفت و بعد از چند لحظه، با چند مورچه‌ی دیگر برگشت تا با کمک یکدیگر آن را حمل کنند. شخصی که شاهد جریان بود، می‌گوید: من آن ملخ را از زمین برداشتم؛ مورچه در جستجوی آن برآمد؛ اما آن را پیدا نکرد. آنگاه همه‌ی مورچه‌ها رفتند و آن را رها کردند. آن شخص می‌گوید: من آن ملخ را دوباره روی زمین گذاشتم؛ این بار هم همان مورچه‌ی اول برگشت و تلاش نمود که آن را حمل کند اما نتوانست؛ دوباره رفت و با چند مورچه‌ی دیگر برگشت. این بار هم من آن را از روی زمین برداشتم. مورچه در آنجا به جستجویش پرداخت اما آن را نیافت. این بار هم همه‌ی مورچه‌ها برگشتند و رفتند. آن شخص می‌گوید: این عمل را چند بار تکرار کردم. بار آخر مورچه‌ها بصورت دایره حلقه زدند و آن مورچه را وسط خود قرار دادند و تکه تکه کردند. من وقتی این جریان را برای استادم بازگو کردم، فرمود: خداوند مورچه را چنان آفریده است که فطرتاً از دروغ و دروغگو متنفر است.

جالب است بدانید که مورچه یکی از حریص‌ترین حیوانها است بگونه‌ای که در حرص، ضرب المثل شده است. نقل می کنند: هنگامی که سلیمان علیه السلام از حرص مورچه‌ها به ذخیره‌ی غذا اطلاع یافت، یکی از آنها را احضار نمود و پرسید: هر مورچه در سال چقدر غذا می‌خورد؟ مورچه گفت: سه دانه‌ی گندم. پس سلیمان علیه السلام دستور داد تا آن مورچه را در شیشه‌ای بیندازند و سه دانه‌ی گندم در آن برایش بگذارند. بعد از گذشت یک سال، دستور داد تا شیشه را باز کنند. متوجه شدند که هنوز یک و نیم دانه‌ی گندم باقی مانده است. سلیمان علیه السلام از مورچه پرسید: مگر نگفتی که غذایت در مدت یک سال، سه دانه‌ی گندم است؟

مورچه گفت: بلی، اما من با خود فکر کردم که تو مشغول امور هم نوعان خودت هستی و گمانم بر این بود که عمرم بیشتر از یک سال است؛ لذا من به خوردن یک و نیم دانه‌ی گندم اکتفا کردم و یک و نیم دیگر را برای ادامه‌ی زندگی‌ام باقی گذاشتم. اینجا بود که سلیمان علیه السلام از شدت حرص مورچه تعجب نمود. آری، این از هدایات

شگفت آور و عنایات حیرت انگیز خداوند است.

یکی از نشانه‌های شدت حرص مورچه، این است که این موجود کوچک در طول تابستان با جدیت تمام مشغول جمع آوری توشه است؛ زیرا او خوب می‌داند که جستجوی غذا و کسب و کار در زمستان برایش بسیار دشوار است؛ پس در تابستان برای زمستان ذخیره میکند. نکته‌ی قابل توجه این است که مورچه با جسم ضعیف و نحیفی که دارد، چند برابر وزنش را حمل می‌کند و به لانه‌ی خود انتقال می‌دهد.

مورچه‌ها مانند زنبور عسل رهبری ندارند که به تدبیر امور زندگی‌شان بپردازد؛ اما آنها راهنمایی دارند که برای پیدا کردن غذا به گشت زنی می پردازد و اگر غذایی پیدا کند، سایر دوستانش را اطلاع می‌دهد؛ آنگاه همگی بصورت دسته جمعی بیرون می‌روند و هر کدام از آنها با در نظر داشتن مصالح عمومی کار می‌کنند تا جایی که دانه را هرگز تنها برای خودش نمی‌گیرد بگونه‌ای که دیگران را از آن محروم نماید.

یکی دیگر از شگفتی‌های زندگی مورچه، این است که اگر کسی بخواهد عسل یا هر چیز دیگری را دور از دسترس مورچه‌ها نگه دارد، اطراف آن، گودال کوچکی حفر می‌کند و آنرا پر از آب می‌نماید یا اینکه ظرف بزرگی را پر از آب کرده و آن عسل یا مانند آن را در آن ظرف آب می‌گذارد. مورچه برای دست یافتن به آن، نخست، اطراف ظرف دور می‌زند؛ اما نمی‌تواند خود را به آن چیز برساند. آنگاه از دیوار خانه بالا می‌رود و خود را به سقف خانه می‌رساند و در آنجا کاملا در مقابل آن چیز قرار میگیرد و از آنجا خود را بالای آن چیز می‌اندازد. ما خود بارها این نکته را تجربه نموده ایم».

غذا و لانه‌ی موریانه

استاد یوسف عزالدین درباره‌ی یافته‌های علمی پیرامون این موجود بسیار شگفت انگیز، چنین برای ما سخن می‌گوید:

«یکی از غریزه‌هایی که خداوند به این موجود کوچک عنایت فرموده است، به اندازه‌ای شگفت آور است که هر عاقل و خردمندی را در برابر پروردگار بزرگ جهان هستی به سجده وا می‌دارد.

به عنوان نمونه، آنچه را که ما در زندگی این نوع از حشرات یعنی موریانه مشاهده می‌کنیم، دلیل بارز و روشنی بر این مدعا است. این حشرات در لانه‌هایی زندگی می‌کنند که هرگاه جمعیت یک لانه از حد معمول و معقول یعنی از تعدادی که غذا برای آنها وجود دارد، تجاوز کند، این حشره‌ی بسیار ریز بطور طبیعی و از راه غریزه این واقعیت را درک می‌کند و برای رهایی از این مشکل، بلعیدن تخم‌ها را آغاز می‌کند و بدین ترتیب هم از رشد جمعیت جلوگیری می‌نماید و هم کمبود غذای خود را جبران می‌کند.

این حشره در واقع نمی‌داند که چرا دست به چنین کاری می‌زند؛ اما این هدایتی است که از جانب خداوند به آنها الهام شده و آنها را به انجام چنین عملی واداشته است که بدون درک معنی و مفهوم آن، به نفع آنها تمام می‌شود و اینگونه خود را از نابود شدن نجات می‌دهند.

گفتنی است که موریانه از چوب تغذیه می‌کند و با حرص و طمع تمام، آن را می بلعد؛ حتی در برخی از اماکن موریانه خیز که این حشره به کثرت وجود دارد، مردم شام خود را روی میز غذاخوری صرف می‌کنند؛ اما هنگام صبح که برای صرف صبحانه می روند، با میزی مواجه می‌شوند که پایه‌هایش شکسته و ظرف یک شب فرو ریخته است (یعنی موریانه این میزهای چوبی را تکه تکه کرده و بلعیده‌اند).

در یکی از مناطق استرالیا که جمعیت این حشره‌ی ویرانگر در آنجا بسیار زیاد است، یکی از جهانگردان از داخل قطار به بیرون نگاه می‌کند، از دور، روستایی را مشاهده می-نماید و جویای اطلاعاتی در مورد آن می شود؛ اما هنگامی که جواب را می‌شنود، بسیار دچار شگفتی و تعجب می‌گردد؛ زیرا به او میگویند: در این روستا هیچ انسانی زندگی نمی‌کند بلکه اینها خانه‌هایی هستند که موریانه‌ها برای خود ساخته‌اند.

بله، این خانه‌ها چند متر از سطح زمین ارتفاع دارند و موریانه آن را از مواد بسیار عجیبی ساخته است؛ این مواد آمیخته‌ای از آب دهن موریانه و مواد دیگری است که از بتن مسلح نیز محکم‌تر است و امکان ندارد که حشرات بتوانند به داخل آنها راه پیدا کنند یا آب از دیوارهای آنها نفوذ کند و به داخلشان سرایت نماید. و در داخل آنها تونل‌هایی وجود دارد که از هر جهت منشعب می‌شوند و محل زندگی موریانه هستند.

این حشره جهت اطلاع رسانی از نوعی رمز استفاده میکند که شبیه کد تلفن است؛ زیرا سر خود را چند بار به دیواره‌های تونل‌می‌زند و بدین ترتیب موریانه‌های دیگر منظور او را می‌فهمند. موریانه این کار را انجام می‌دهد بدون اینکه بداند که چرا و برای چه چنین کاری را انجام می‌دهد. اما این کار، یک الهام الهی است که غریزه نام دارد.

دانشمندان از مدت‌ها پیش در توجیه و تفسیر اینکه چگونه ممکن است این حشره با استفاده از این نوع غذا (چوب) زنده بماند، دچار حیرت و سر در گمی شده بودند؛ زیرا چوب خشک حاوی هیچ یک از مواد غذایی نمی‌باشد و اصولا قابل هضم نیست؛ اما بعدها این راز را کشف کردند.

دانشمندان در دستگاه‌هاضمه‌ی این حشره حیوانات بسیار ریز تک سلولی کشف کردند؛ این موجودات بسیار ریز موادی را از جسم خود ترشح می‌کنند که چوب را به مواد غذایی قابل هضم تبدیل می‌کند و این چوب تبدیل شده به مواد غذایی است که موریانه را تغذیه می‌کند.

بسیار شگفت‌آورتر این است که هنوز موریانه‌ای پیدا نشده است که در شکمش این موجودات زنده‌ی تک سلولی وجود نداشته باشند. اگر این حیوانات ریز از بدو آفرینش موریانه، در داخل شکم آن وجود نمی‌داشت، زندگی برای آن ممکن نبود و نژاد موریانه همان روزهای اول خلقت منقرض می‌شد. آیا ممکن است چنین چیزی بصورت تصادفی و اتفاقی رخ داده باشد! یا اینکه این یک امر از پیش طراحی شده از طرف یک طراح بسیار ماهر و کارشناس است؟

مورچه‌دام پرورش می‌دهد و کشاورزی می‌کند

یکی دیگر از شگفتی‌های زندگی مورچه که دکتر یوسف عز الدین بدان اشاره نموده، این است که: مورچه با صدها نوع از حشرات و حیواناتی که از خودش کوچکتر و ناتوانترند، آشنایی دارد و انس گرفته است حال آنکه انسان فقط با چیزی حدود بیست نوع از حیوانات وحشی که آنها را هم برای استفاده‌ی خود رام کرده است، آشنایی دارد. بلی، مورچه‌ها کشاورزی و شبانی (چوپانی) را از طریق غریزه شناخته و یاد گرفته‌اند.

مورچه‌ها، حشره‌ای را که به "شته" معروف است و روی برگهای بعضی از گیاهان دیده می‌شوند، می‌چرانند و از آنها نگهداری می‌کنند تا از آنها استفاده کنند. مورچه‌ها درآغاز فصل بهار مأموران خود را برای جمع آوری تخم‌های این حشره بسیج کرده و پس از پیدا کردن، از آنها در همان جایی که تخم‌های خودشان را می‌گذارند، نگهداری می‌کنند و مانند تخم‌های خود، آنها را نیز مورد توجه قرار می‌دهند و هرگاه تخم این حشره بصورت جوجه و نوزاد از پوسته‌ی تخم بیرون آمد، مورچه‌ها به آنها غذا می‌دهند و مانند نوزادان خود به وضع آنها رسیدگی می‌کنند. بعد از مدتی کوتاه، شته‌ها همانگونه که گاو شیر می‌دهد، مایه‌ای شیرین مانند عسل از خود ترشح می‌کنند. مورچه-ها هم مسئولیت دوشیدن شته‌ها را بمنظور دستیابی به این غذای لذیذ وخوشمزه به عهده می‌گیرند؛ گویا این حشرات دامهای شیر دِه مورچه‌ها هستند.

آری، مورچه نه تنها به پرورش این دامها توجه دارد بلکه به کشاورزی و کشت و زرع زمین نیز عنایت خاصی دارد؛ یکی از دانشمندان در یکی از جنگلها قطعه زمینی را به طول پنج و عرض سه قدم مشاهده نمود؛ در این زمین، نوعی برنج کوتاه که شش سانتیمتر قد داشت، سبز شده بود؛ به ظاهر، چنین به نظر می‌رسید که حتما این قطعه زمین توسط شخصی نگهداری و مراقبت می‌شود؛ چرا که خاک‌های اطراف ریشه‌ی برنج ها شکافته شده بود و علف‌های هرزه را بیرون آورده بودند. جالب اینجا بود که در نزدیکیهای این زمین هیچ شالیزاری وجود نداشت. قطعاً این برنج خود بخود نروییده و رشد نکرده بود؛ بلکه شالیکاری آن را کاشته بود.

آنگاه آن دانشمند مشاهده نمود که مورچه‌هایی در آنجا رفت و آمد دارند. پس آنجا نشست تا ببیند که این مورچه‌ها چکار می‌کنند؛ بعد از آن، دیری نگذشت که برایش روشن گردید که مورچه‌ها این برنج را در آن قطعه زمین کاشته‌اند و زراعت آن را شغل خود قرار داده و تمام وقت را در آنجا سپری می‌کنند؛ بعضی از آنها زمین را شخم می‌زنند و برخی دیگر علف‌های هرزه را بیرون می‌آورند و هرگاه شاخه‌ای از گیاهان هرزه پیدا شود، گروهی از مورچه‌ها آن را با دندانهای خود می‌شکنند و بدور از مزرعه انتقال می‌دهند.

به هر حال، آن دانشمند همچنان آنجا را زیر نظر داشت تا اینکه برنجها رشد کرد و طول آنها به شصت سانتیمتر رسید و دانه‌های آن رسید. زمانی که فصل درو و برداشت محصول فرا رسید، دید که صف درازی از مورچه‌های کارگر به سوی محل زراعت آمدند و از تنه‌های برنج بالا رفتند تا اینکه به دانه‌ها رسیدند. هر کدام از مورچه‌ها یک دانه‌ی برنج را می‌چید و به سرعت آن را پایین می‌آورد و سپس آنرا به سیلوهای زیرزمینی می-برد ودر آنجا ذخیره می‌نمود.

از این شگفت آورتر اینکه گروهی از مورچه‌ها بالای تنه‌ی برنجها رفته و دانه‌ها را چیده و به پایین می‌انداختند و گروهی دیگر آنها را جمع آوری می‌کردند و به سیلو و انبارهایشان انتقال می‌دادند. این دسته از مورچه‌ها در خانه‌هایی زندگی می‌کنند که مانند خانه‌ی ما انسانها بخش‌ها و اطاق‌های متعددی دارد. قسمتی از این اطاقها در زیرزمین و بعضی‌دیگر را روی زمین ساخته‌اند و در این شهرها خدمتگذار و کارگر و کارفرما مشاهده می‌شد.

شگفت آورتر از همه‌ی اینها، این است که میان مورچه‌ها پزشکهایی وجود دارند که شب و روز به مداوای مورچه‌های مریض مشغول هستند و بعضی از آنها نیز اجساد مورچه‌های مرده را انتقال می‌دهند.

این موجود بسیار ریز بدون اندک تفکر و اندیشه‌ای، تمام این کارهای مهم را انجام می‌دهد؛ زیرا این کارها را برحسب غریزه‌ای انجام می‌دهند که خداوند در بدنهای کوچک آنها به ودیعه گذاشته است.

۵- شگفتی‌های آفرینش خداوند در هدهد (شانه به سر)

علامه ابن قیم با اسلوب و شیوه‌ی ساده و آسان خود درباره‌ی نوعی دیگر از آفریده های خداوند که در قرآن کریم یادی از آن به میان آمده است، برای ما سخن می‌گوید؛ آن موجود، «هدهد» است. ابن قیم درباره‌ی هدایتی که خداوند به هدهد بخشیده است، چنین می‌گوید:

«این پرنده (هدهد) بیش از سایر موجودات حتی انسانها در باره‌ی شناخت آبهای

زیرزمینی مهارت دارد. از جمله هدایتهای هدهد این است که خداوند در کتابش (قرآن کریم) بیان نموده است: هنگامی که سلیمان علیه السلام آن را در جمع پرندگان و سایر حیوانات ندید، آن را تهدید کرد. وقتی که هدهد نزد حضرت سلیمان آمد، قبل از اینکه مجازات شود، مبادرت به عذرخواهی نمود و چنان حضرت سلیمان را مورد خطاب قرار داد که او را وادار به توجه به سخنان خود نمود و در نهایت، عذرش را پذیرفت. از زبان قرآن بشنویم که چگونه این جریان را برای ما بازگو مینماید:

﴿أَحَطتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِۦ﴾ [نمل:۲۲]

(هدهد گفت: من بر چیزی آگاهی یافته‌ام، که تو از آن آگاه نیستی.)

در ضمن این تأخیر وعدم حضور، تو را از جریانی خبر می‌دهم که کاملاً از آن مطلع هستم؛ زیرا بطور کامل شاهد آن بوده‌ام و آن جریان بسیار شایان توجه است. بنابراین گفت: ﴿وَجِئْتُكَ مِن سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ﴾ [نمل:۲۲]

(من برای تو از سرزمین سبا یک خبر قطعی و مورد اعتماد آورده‌ام.)

نبأ در لغت و زبان عرب به خبر و جریانی گفته می‌شود که حایز اهمیت باشد و انسانها منتظر شنیدن آن باشند. سپس هدهد آن خبر را چنین توصیف نمود که اندک تردیدی در آن وجود ندارد. بله، با این مقدمه، قلب مخاطب را برای شنیدن خبر آماده کرد و علاقه‌ای وافر برای شنیدن آن در او ایجاد نمود. این نوعی براعت استهلال و ابتکار در بیان مطالب است.

بعد از آن، واقعیت جریان را همراه با دلایل تأکیدی و محکم آشکار نمود و گفت:

﴿إِنِّي وَجَدتُّ ٱمْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ﴾ [نمل:۲۳]

(من دیدم که زنی بر آنان حکومت می‌کند.)

سپس درباره‌ی آن ملکه و عظمت شأن او سخن گفت و اظهار داشت که او یکی از بزرگترین ملکه‌ها است؛ زیرا هر آنچه که پادشاهان و سلاطین بزرگ دارند، به او نیز داده شده است. هدهد در ادامه‌ی سخنانش به عظمت و شوکت بیشتر او اشاره نمود و از

تختی که ملکه روی آن می‌نشست، صحبت به میان آورد و گفت:

﴿ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ ﴾ [نمل:۲۳] (و تخت بزرگی دارد.)

بعد از آن، خبری به سلیمان ﷺ گفت تا او را بعد از دعوتشان بسوی توحید برای جهاد و مبارزه با آنان (قوم سبأ) آماده سازد؛ لذا گفت:

﴿ وَجَدتُّهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِن دُونِ ٱللَّهِ ﴾ [نمل:۲٤]

(من او و قومش را دیدم که به جای خدا برای خورشید سجده می‌کنند.)

یک نکته‌ی بلاغی:

حرف عطف در ابتدای جمله‌ی مذکور حذف شده است یعنی این جمله بدون عطف بر جمله‌ی ما قبل بصورت مستقل ذکر شده است تا روشن شود که مقصد مهم همین است که در این جمله بیان گردیده است و جملات قبلی بعنوان مقدمه‌ای برای این جمله هستند. سپس عوامل فریبنده و گمراه کننده‌ی آنان را برای حضرت سلیمان بیان کرد و گفت: عامل اصلی انحراف آنان این است که شیطان اعمالشان را در نظرشان آراسته است و ایشان را از راه راست منحرف کرده است و آنان را از صراط مستقیم که همانا عبادت و سجده‌ی خداوند متعال است، منع کرده است. سپس خبر داد که همین مانع است که آنان را از رسیدن به هدایت و سجده کردن برای خداوند ـ که جز برای او سجده و کرنش روا نیست ـ بازداشته است.

بعد از آن، بخشی از افعال خداوند سبحان را که عبارت از بیرون آوردن چیزهای پنهان در زمین و آسمانها است، یادآور شده است. از جمله باران، گیاهان، معادن و انواع چیزهای دیگر که از آسمان نازل و یا از زمین بیرون می‌آیند و بیان این سری از افعال خداوند (بیرون آوردن چیزهای پنهان از آسمانها و زمین) از میان سایر افعالش، بیانگر این خصوصیت هدهد است که خداوند مهارت استثنایی را به آن در شناخت آبهای زیرزمینی عنایت کرده است.

مفسر معروف علامه زمخشری می‌گوید: «اخراج الخب۶» نشانگر این است که این

کلمات از سخنان هدهد بوده اند؛ زیرا هدهد دارای توانایی ویژه‌ای در زمینه‌ی شناخت آب‌های زیرزمینی می‌باشد و آن هم الهامی است از جانب خدایی که امور پوشیده و پنهان زمین و آسمان را پدید آورده است. بر هیچ خردمندی که با نور خدا می‌نگرد، پنهان نیست که مهارت و توانایی هر انسانی در فن و علم و صنعتش برگرفته از الهام خداوند است و انسان هیچ عملی را انجام نمی‌دهد مگر اینکه خداوند به آن جامه‌ی عمل می پوشاند.

٦-هدایت کبوتر و شگفتی‌های آفرینش در آن

گفتار ابن قیم در مورد کبوتر و شگفتیهای خداوند در آفرینش و هدایت آن به سوی مقصدی که برایش آفریده شده است، بسیار طولانی می‌باشد و دلیل بر این واقعیت است که تأمل نمودن در مورد آفریده‌های خداوند همواره روش و منهج دانشمندان بوده است؛ زیرا این دستور خداوند به بندگانش می باشد. در این باره ابن قیم رحمه الله می‌گوید: «کبوتر از نظر هدایت و راهیابی یکی از شگفت انگیزترین پرندگان است تا جایی که امام شافعی رحمه الله می‌گوید: زیرک‌ترین پرنده کبوتر است. کبوترِ نامه رسان، پیام‌ها و نامه‌ها را از جایی به جایی دیگر می‌برد. چه بسا که قیمت یک کبوتر از قیمت یک برده هم بیشتر باشد؛ زیرا کاری را که این پرنده انجام می‌دهد از دست یک انسان و یا حیوان دیگری ساخته نیست؛ چرا که کبوتر فاصله‌ی هزاران فرسخ طی می‌کند و اخبار و اطلاعات بسیار مهم را از کشورها و دولت‌ها آورده و سپس به همان مکان بر می‌گردد.

آنانی که کبوترها را پرورش می‌دهند و به امور آنها رسیدگی می‌کنند، نسبت به نسب و نژاد آنها توجه خاصی دارند و در انتخاب نر و ماده‌ی آنها برای جفت گیری بسیار دقت می‌کنند؛ کبوتر نر را نمی‌گذارند که با غیر همسرش جفت گیری کند؛ زیرا در آن صورت می‌ترسند که نسب آن عوض شود. باید دانست که بسیاری از پرورش دهندگان کبوتر از رحم‌های همسران خود چنان نگهداری نمی‌کنند که از رحم کبوترهایشان نگه داری می‌کنند.

آنانی که به کبوترداری مشغول هستند، درباره‌ی کبوترها قانون و ضوابط خاصی دارند و فوق العاده به آنها توجه دارند تا جایی که اگر یک کبوتر را ببینند که روی زمین

افتاده و مرده است، حسب و نسب و محل اصلی آن را می‌دانند. همچنین به کبوتری که شناخت و تجربه‌ی زیادی دارد، بها و ارزش بیشتری می‌دهند.

برای پیام و نامه رسانی از کبوترهای نر استفاده می‌کنند؛ چرا که کبوترهای نر برای برگشتن به خانه‌بدلیل وجود همسرش (کبوتر ماده) تعهد بیشتری دارند. علاوه بر این، کبوتر نر از کبوتر ماده توان بیشتری برای حمل بار سنگین دارد و جسمش قوی‌تراست و در شناسایی مقصد و مسیر از مهارت و کارشناسی بیشتری برخوردار است. البته گروهی دیگر از کفتر بازان و کبوتر داران به دلیل ملاحظات دیگری در کار پیام رسانی و نامه رسانی از کبوترهای ماده استفاده می‌کنند و می‌گویند: کبوتر نر هرگاه به مسافرتی دور و طولانی اعزام شود، عشق و علاقه‌اش به کبوتر ماده افزون می‌گردد و اگر کبوتر ماده‌ای را ببیند نمی‌تواند خود را کنترل کند. در نتیجه، رفتن به مقصد و پیام رسانی را ترک کرده و به تسکین غریزه جنسی‌اش می‌پردازد.

میزان هدایت کبوتر، بستگی به میزان تعلیم و تربیتش دارد. کبوتر به میمنت و مبارک بودن و انس با انسانها شهرت دارد؛ مردم را دوست دارد. مردم نیز او را دوست دارند. کبوتر با محلی که در آن زندگی می‌کند، انس و الفت خاصی دارد و نسبت به مالکش متعهد و با وفا است و از مناطق بسیار دور دست بسوی مالکش بر می‌گردد. حتی وقتی که با مشکلی مواجه می‌گردد و مجبور می‌شود که سالها از وطنش فاصله بگیرد، اما به محض اینکه مجال و فرصت مراجعت برایش میسر شود، بسوی مالکش بر می‌گردد.

کبوتر هرگاه قصد جفت گیری کند، فوق العاده در حق کبوتر ماده مهربان می‌شود و هرگاه کبوتر نر احساس کند که همسرش از وی حامله شده است، بلافاصله به منظور ساختن لانه دنبال خس و خاشاک و تکه‌های ریز و باریک چوب مورد نیاز می‌رود و با آنها لانه‌ی خود را می‌سازد و آنرا طوری می‌سازد که تخم‌ها در آن براحتی جا گیرند و بخاطر اینکه تخم‌ها و جوجه‌های نوزاد به بیرون از لانه نیفتند، کناره‌های لانه را در حد مناسب بلند می‌سازد و بعد به صورت نوبتی داخل آن می‌مانند، لانه را گرم نگاه می‌دارند، تمیزش می‌کنند و شکل آن را تغییر می‌دهند و فضای جدیدی که رنگ و بوی بدن کبوترها را دارد، در آن بوجود می‌آورند تا تخمی که در آن گذاشته می‌شود، در محلی

قرار گیرد که مشابه با رحم‌کبوترها باشد و میزان گرمی، سردی، زبری و نرمی آن مناسب با میزان گرمی، سردی، زبری و نرمی رحم کبوترها باشد.

سپس هر زمان که کبوتر ماده احساس کند که لحظات تخم گذاریش فرا رسیده است، بلافاصله به لانه‌ی از پیش آماده شده می‌رود و تخمش را در آنجا می‌گذارد و هرگاه رعد و برق مهیبی آن را وحشت زده کند، تخمش را در غیر مکان مخصوص رها می‌سازد. عیناً مانند زنی که در اثر مواجه شدن با خطر و وحشت، جنینش را سقط می‌کند.

بعد از اینکه کبوتر ماده تخمش را در لانه می‌گذارد، هر دوی آنها (نر و ماده) نوبتی کار حضانت تخم را برعهده می‌گیرند و زمانی که مدت حضانت به پایان رسید و پوسته-ی تخم نزدیک به شکافتن شد، پدر و مادر در بیرون آمدن نوزادشان به او کمک می‌کنند. بعد از آن، نخست در گلویش می‌دمند تا چینه دان نوزادشان، گشاد شود؛ زیرا می‌دانند که چینه دان آن بسیار کوچک است، بنابر این، چینه دانش را پس از اینکه بهم چسپیده است، باز و وسیع می‌کنند.

سپس پدر و مادر بخوبی می‌دانند که هر چند چینه دان آن مقداری گشاد شده است اما در روزهای نخستین گنجایش غذا ندارد؛ لذا کبوتر پدر و مادر، غذای مخلوط با آب دهن خود را در دهن نوزاد می‌گذارند؛ چرا که آنها بخوبی می‌دانند که معده‌ی نوزاد بدلیل باریکی جداره‌های آن در روزهای نخستین صلاحیت هضم غذا را ندارد؛ به همین سبب، در روزهای آغازین، دانه و حبوبات نسبتاً نرم‌تری به دهان نوزاد می‌اندازند و پس از گذشت مدتی، تدریجاً دانه‌های سخت و خشن‌تری را متناسب با توانایی جداره‌های معده‌ی نوزاد تدارک می‌بینند.

بلی، آنها همواره نوزادشان را برحسب رشد تدریجیش با آب و دانه پذیرایی می‌کنند و نوزاد این توجه و عنایت را از پدر و مادر خود می‌خواهد و زمانی که والدین احساس کنند که نوزاد توانایی چیدن دانه‌ها را بوسیله‌ی منقارش پیدا کرده است، بعضی اوقات از انداختن دانه در دهانش خودداری می‌کنند تا دانه چیدن را یاد گرفته و بدان عادت کند و هرگاه پدر و مادر احساس کنند که نوزاد رشد کرده و قوی شده است و اگر غذا دادن به نوزادشان را ترک کنند، نوزاد می‌تواند غذای مورد نیازش را پیدا کرده و با منقار خودش

آن را از روی زمین بردارد، دیگر به آن دانه نمی‌دهند، حتی اگر از پدر و مادر غذا بخواهد به او غذا نمی‌دهند و او را از خود دور می‌کنند و کتکش می‌زنند.

بله، هرگاه آنها احساس کنند که نوزاد می‌تواند روی پای خودش بایستد و به دنبال آب و دانه برود، این شفقت شگفت‌آور از آنها سلب می‌شود و آن مهربانی وعطوفت را به فراموشی می‌سپارند.

یکی از شگفتی‌های درک و فهم کبوتر این است که هرگاه حامل نامه و پیامی باشد، دور از شهرها و آبادیها پرواز می‌کند تا کسی مانع آن نشود و آن را از انجام وظیفه‌اش جلوگیری نکند. همچنین اگر در راستای انجام مأموریتش تشنه شود، هرگز از آن آبهایی که در محل عبور و مرور مردم قرار دارند، آب نمی‌خورد؛ بلکه برای آب خوردن جایی را پیدا می‌کند که دور از مردم باشد.

یکی دیگر از شگفتیهای دنیای کبوترها، درک و شعور آنها است که پدر و مادر درباره‌ی پرورش و نگهداری جوجه‌هایشان کارها را تقسیم می‌کنند؛ پرورش، حضانت و نگهداری را کبوتر مادر برعهده می‌گیرد و تهیه‌ی غذا و گذاشتن دانه در دهان نوزاد بر عهده‌ی کبوتر نر می‌باشد؛ زیرا این پدر است که صاحب فرزند بشمار می‌رود و مسئول تدارک نان و نفقه برای آنان است. و مادر، آنان را در شکم نگاه می‌دارد، بدنیا می‌آورد و شیر می‌دهد.

یکی دیگر از شگفتیهای آفرینش کبوترها چیزی است که جاحظ آن را بیان میکند. وآن اینکه: شخصی چهار عدد کبوتر داشت. پرهای دوتا از آنها قیچی شده بود و توانایی پرواز نداشتند و پرهای دوتای دیگر سالم بود و می‌توانستند پرواز کنند. کبوترهایی که قادر به پرواز بودند، دوتا جوجه داشتند. صاحب این کبوترها می‌گوید: در سقف خانه سوراخی را به منظور رفت و آمد کبوترها، باز کرده بودم تا بتوانند بیرون رفته و برای خود و جوجه‌هایشان آب و دانه بیاورند. بر حسب اتفاق، زندانی شدم. لذا برای کبوترانی که پرهایشان قیچی شده بود و قادر به پرواز نبودند، فوق العاده نگران بودم و تردیدی نداشتم که از بین می‌روند. چرا که آنها نمی‌توانستند پرواز کنند. همچنین آب و دانه‌ای

کنار آنها وجود نداشت که از آن تغذیه کنند.

پس از مدتی که تمام فکر و ذکرم آنها بودند، از زندان آزاد شدم. خود را به خانه رساندم و در را باز کردم؛ دیدم که جوجه‌ها بزرگ شده‌اند و کبوترهای پر بریده هم شرایط خوبی دارند. بسیارتعجب کردم. دیری نگذشت که دوتا کبوتر دیگر وارد لانه شدند، دیدم که دوتا کبوتری که قادر به پرواز نبودند خود را به دو کبوتر پرواز کننده نزدیک نموده، گویی که از آنها طعام می‌خواستند، دو کبوتر پرواز کننده آب و دانه را در دهان آنها گذاشتند همان گونه که به جوجه‌های خود آب و دانه می‌دادند.

به این هدایت و راهنمایی دقت بفرمایید! کبوترهای پر بریده یاد گرفته بودند که جوجه‌ها چگونه لطف و مهربانی والدین خود را جلب می‌کنند و چگونه از والدین تقاضای طعام دارند، همان حرکات جوجه‌ها را انجام می‌دادند و بدین ترتیب، شفقت و مهربانی آنها را جلب نموده بگونه‌ای که آنها همچون جوجه‌های خود، آب و دانه را به آنها می‌دادند و این کبوترها مورد پذیرایی قرار می‌گرفتند.

یکی دیگر از هدایتهای آنها این است که هرگاه، هنگام پرواز، انسانها را ببینند، می دانند که چه کسانی خواهان آنها هستند و چه کسانی دشمنشان هستند؛ لذا برخلاف عمل آنها عمل می‌کنند تا از دستشان جان سالم بدر برند.

یکی دیگر از هدایت‌های آنها این است که یک کبوتر در ابتدای پرواز، خود را غافل و بی‌خبر می‌انگارد و در میان کرکس، عقاب، باز، کلاغ، و پرنده شکاری می‌رود تا بداند کدام یک از پرنده ها قصد شکارش را دارد و کدام یکی در صدد شکارش نیست. و هرگاه شاهین را ببیند، گویی که زهر و سم کشنده را دیده است و با دیدن آن، دچار وحشت و سردرگمی می‌شود، همانگونه که گوسفند با دیدن گرگ، و الاغ با دیدن شیر، دچار وحشت و سر درگمی می شود.

نمونه های دیگری از شگفتی‌های هدایت و راهنمایی خداوند نسبت به آفریده‌هایش

علامه‌ابن‌قیم مجموعه‌ی‌دیگری ازشگفتی‌های الهام و راهنمایی خداوند به مخلوقاتش راکه‌علماءدرزمان خودشان آنها را دیده و مشاهده کرده‌اند، برای ما بیان می‌کند از جمله:

۷-یک سگ به نوزادی که مادرش فوت کرده است، شیر می‌دهد

جاحظ می‌گوید: زمانی که طاعون مرگبار آمد، اعضای یک خانواده به آن مبتلا شدند. اهالی محله هیچ شک و تردیدی نداشتند که همه‌ی اعضای این خانواده مرده‌اند؛ به همین سبب، درب آن منزل را بستند. اتفاقاً نوزاد شیرخواری جان سالم بدر برده بود ولی اهالی محله به زنده بودن او پی نبرده بودند. بعد از مدتی، یکی از وارثان و نزدیکان آن خانواده به آن منزل می‌رود و درب آن را باز می‌کند؛ وقتی وارد منزل می‌شود، نگاهش به طفلی می‌افتد که مشغول بازی با توله سگی است؛ این صحنه او را به وحشت می‌اندازد. اما دیری نمی‌گذرد که سگی که متعلق به آن منزل و آن خانواده بود، می‌آید. کودک به محض اینکه سگ را می‌بیند بسوی آن می‌دود و سگ این امکان را که طفل پستانهایش را بمکد فراهم می‌کند و طفل پستانهای سگ را می‌مکد. بلی، وقتی که طفل به شدت گرسنه شده و توله سگ‌ها را دیده بود که از پستانهای مادر شیر می‌خورند، بسوی آن سگ رفته وآن هم بحالش ترحم کرده بود و چون یک دفعه طفل را شیر داده بود، باز آن طفل درخواستش را تکرار نموده و آن سگ هم به تقاضایش جواب داده بود.

۸- پرندۀ شبان فریب، یک مار افعی را می‌کشد

ابن الاعرابی می‌گوید: یک مار آمد و تخم پرنده‌ی "شبان فریب" را خورد. آن پرنده آمد و بالای سر افعی صدا درمی‌آورد و پرواز می‌کرد و خود را به مار نزدیک می‌کرد تا اینکه مار دهن خود را باز کرد و می‌خواست پرنده را ببلعد؛ در این هنگام، پرنده خاری را در دهن اژدها انداخت. خار در گلوی اژدها گیر کرد و آن را از پا در آورد.

ابو عمر شیبانی درباره‌ی این حادثه سخن اسدی را در قالب این شعر سروده است:

إن كنت ابصرتنى عيلا و مصطلماً فربما قتل المكاء ثعباناً

(اگر مرا فقیر و نیازمند و مظلوم می‌بینی، بسا اوقات که پرنده‌ی شبان فریب مار افعی را به قتل می‌رساند.)

۹- هدایت روباه و نیرنگ‌هایش

یکی از شگفتیهای هدایت روباه این است که هرگاه کک و شپش وارد بدنش شدند،

مشتی پشم را در دهن خود می‌گیرد و به داخل‌آب می‌رود و اندکی در آنجا می‌ماند تا کک‌ها و پشه‌ها روی پشمی که در دهن گرفته است، بروند. آنگاه آن مشت پشم را در آب انداخته و خود از آب بیرون می‌آید.

یکی دیگر از کارهای شگفت انگیز روباه این است که گرگی توله‌های یک روباه را خورد. قابل یاد آوری است که خود گرگ نیز توله‌هایی داشت. در همان اطراف نیز گودالی برای شکار درندگان وجود داشت. روباه خود را داخل آن گودال انداخت و تونلی برای بیرون آمدن از آن، درست کرد.

بعد از آن، به سراغ فرزندان گرگ رفت و همه‌ی آنها را کشت و به گوشه‌ای رفت و در انتظار گرگ نشست. وقتی گرگ آمد و متوجه شد که روباه فرزندانش را کشته است، روباه خود را به گرگ نشان داد. گرگ او را دنبال کرد. روباه فرار کرد و خود را داخل گودال انداخت و از تونلی که از قبل حفر کرده بود، بیرون رفت. گرگ نیز پشت سر روباه خود را در گودال انداخت، اما روباه را در آنجا نیافت و نتوانست از آنجا بیرون برود. و اینگونه مردم منطقه آن را کشتند.

از دیگر حیله‌گری‌های روباه این است که روزی، یک روباه مردی را دید که دو مرغ در دست دارد. پس کمین کرد و یکی از آن دو مرغ را از دست آن مرد قاپید و فرار کرد. بعد از آن، به فکرگرفتن مرغ دوم افتاد؛ لذا چیزی شبیه مرغ به دهان گرفت و خود را از دور به آن مرد نشان داد و او را به طمع انداخت تا مرغش را پس بگیرد. آن مرد برای پس گرفتن مرغش بسوی روباه رفت. روباه آن چیزی را که در دهن داشت، به زمین انداخت و فرار کرد. مرد نیز دوان دوان رفت تا آن را بردارد؛ در همین اثنا، روباه بسوی مرغ دوم شتافت و آن را در دهان گرفت و پا به فرار گذاشت. بدین ترتیب، روباه هر دو مرغ را از آن مرد گرفت.

یکی دیگر از نیرنگهای شگفت آور روباه، این است که یک روباه به جزیره‌ای که در آن پرندگان زیادی وجود داشت، رفت و از حیله‌های زیادی استفاده کرد که آنها را شکار کند؛ ولی نتوانست کاری انجام دهد. سرانجام، مقداری علف خشک آورد و آنها را در جوی آبی که بسوی پرندگان جریان داشت، انداخت. پرندگان از دیدن این گیاهان،

وحشت کردند و بسیار ترسیدند اما وقتی که فهمیدند اینها علف هستند، به محل خود بازگشتند. روباه این عمل را سه تا چهار بار تکرار کرد. پرندگان نیز با گیاهان آشنا شده و دیگر از آنها احساس ترس و وحشت نمی‌کردند. این بار روباه مجموعه بسیار بزرگی از خس و خاشاک را جمع آوری کرده و خود را در آن پنهان نمود و بسوی پرندگان رفت. پرندگان نیز به گمان اینکه اینها همانند گذشته خس و خاشاک هستند، از آنها نترسیدند و فرار نکردند. اینجا بود که روباه از میان خس وخاشاکها پرید و یکی از پرندگان را گرفت و طعمه‌ی خود ساخت.

یکی دیگر از حیله‌های روباه این است که هرگاه، بسیار گرسنه شود، بدنش باد کرده و خود را در صحرا می‌اندازد و هیچ حرکتی از خود نشان نمیدهد بگونه‌ای که گویی مردار شده است. در این هنگام، پرندگان پیرامون آن جمع می‌شوند و نخست، آن را آزمایش می‌کنند و هنگامی که هیچ حرکت و آثار تنفسی از او نمی بینند، به او نزدیک می‌شوند و منقارش می‌زنند. ناگهان روباه از جای خود می‌پرد و کارشان را یکسره می کند.

یکی دیگر از دسیسه‌هایش، این است که هرگاه خارپشت را شکار کند، بخاطر خارهایش آن را بر پشت می‌خواباند. خار پشت خود را جمع می‌کند بگونه‌ای که بصورت مشتی خار در می‌آید. آنگاه روباه روی شکم آن ادرار می‌کند و تمام بدنش را خیس و آلوده می‌کند. هنگامی که بدن خارپشت خیس شود، توان حرکتش را از دست می دهد؛ در نتیجه، دست و پایش شل و باز می‌شود و روباه از طرف شکم پوست آن را می‌کند و گوشتش را نوش جان می‌کند.

۱۰- شگفتی‌های موجود در گرگ‌ها

یکی از کارهای شگفت انگیز گرگ این است که یک بار می‌خواست انسانی را که تیر و کمان داشت، بکشد. پس استخوان کله شتری را در دهان گرفته و رو به آن مرد رفت. شخص تیرهای زیادی به سوی آن پرتاب نمود؛ اما گرگ این استخوان را جلو می‌آورد و نمی‌گذاشت تیرها به بدنش اصابت کنند تا اینکه تیرهای آن مرد تمام شد و

خسته گردید. اما خوشبختانه انسان دیگری را دید و در دفع گرگ از وی کمک گرفت.

۱۱- شگفتیهای گاو

رسول اکرم ﷺ در مورد گاو که در حماقت و کودنی ضرب المثل است، فرمود:

«بَيْنَمَا رَجُلٌ يَسُوقُ بَقَرَةً أَرَادَ أَنْ يَرْكَبَهَا، فَقَالَتْ: إِنَّا لَمْ نُخْلَقْ لِهَذَا». فَقَالَ النَّاسُ: سُبْحَانَ اللهِ، بَقَرَةٌ تَتَكَلَّمُ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللهِ: «فَإِنِّي آمَنْتُ بِهِ أَنَا، وَأَبُو بَكْرٍ، وَعُمَرُ» وَلَيْسَ هُمَا ثَمَّ.[1]

«مردی می‌خواست بر گاوی که همراه داشت، سوار شود. گاو خطاب به او گفت: من برای این کار آفریده نشده‌ام». مردم تعجب کردند و گفتند: سبحان الله، گاو چگونه حرف می‌زند؟! رسول الله ﷺ فرمود: «من و ابوبکر و عمر این را می‌پذیریم و باور داریم». گفتنی است که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در آنجا حضور نداشتند.)

همچنین رسول اکرم ﷺ فرمود: «یک گرگ گوسفندی را از گله‌ای ربود؛ چوپان گوسفند را از او پس گرفت. گرگ گفت: تو گوسفند را از من پس گرفتی؛ اما روزی که جز من چوپانی وجود نداشته باشد، چه کسی آن را نجات می‌دهد»؟ مردم شگفت زده شدند و گفتند: ای پیامبر! چگونه گرگ سخن میگوید؟! رسول اکرم ﷺ فرمود: «من و ابوبکر و عمر این مطلب را می‌پذیریم». گفتنی است که ابوبکر و عمر در آنجا حضور نداشتند.[2]

۱۲- شگفتیهای موش‌ها

یکی از حرکات شگفت آور موش این است که هرگاه روغنی را که در قسمت بالا و دهانه‌ی ظرف قرار دارد، بخورد و روغن کم شود بگونه‌ای که نتواند دهن خود را به آنجا برساند، آب با دهن خود می‌آورد و در ظرف می‌ریزد تا روغن بالا بیاید و آن را بخورد.

۱۳- یکی از کارهای شگفت انگیزحیوانات این است که آنها خود را مداوا می-کنند

پزشکان بر این باورند که نخست، یک پرنده‌ی نوک دراز آمپول می‌زد و انسانها

---

[1]- صحیح بخاری (٣٦٦٣) و صحیح مسلم (٦٣٣٤).

[2]- صحیح بخاری (٣٦٦٣) و صحیح مسلم (٦٣٣٤).

آمپول زدن را از او آموخته‌اند؛ بلی، هرگاه این پرنده در دفع مدفوعش دچار مشکل شود، خود را به دریای شوری می‌رساند و مقداری آب شور با منقارش برمی‌دارد و آنها را در مقعد خود می‌ریزد؛ بدین ترتیب، مدفوعش به راحتی بیرون می‌آید.

راسو وجوجه تیغی نیز هرگاه مارهای سمی را بخورند، بلا فاصله به نوعی درخت بیابانی روی می‌آورند و از برگ‌های آن به منظور از بین بردن سمها به عنوان پاد زهر می‌خورند.

روباه نیز هرگاه به سردرد مبتلا شود یا مجروح گردد، به نوعی رنگ، روی می‌آورد و آن را به جای پماد روی زخم می‌گذارد. خرس نیز هرگاه مجروح شود به گیاهی که خودش آن را می‌شناسد روی می‌آورد و بوسیله‌ی آن خود را مداوا می‌کند و شفا می‌یابد.

۱٤- انسانها از حیوانات یاد می‌گیرند

بسیاری از انسانهای عاقل چیزی‌هایی را از حیوانات، یاد می‌گیرند که در زمینه‌های مختلف زندگی از قبیل امرار معاش، اخلاق، صنعت، جنگ، حراست و صبر بدان نیاز دارند و از آنها استفاده می‌کنند؛ حیوانات از اغلب مردم هدایت یافته‌تر هستند چنانکه قرآن کریم میفرماید:

﴿ أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ ۚ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ ۖ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا ﴾ [فرقان:٤٤]

(آیا گمان می‌بری که بیشتر آنان ـ چنان که باید ـ می‌شنوند یا می‌فهمند؟! آنها همچون چهارپایان هستند و بلکه گمراه‌تر).

امام محمد باقر رحمه الله می‌گوید: خداوند، تنها به تشبیه نمودن کفار با چهارپایان اکتفا ننموده است؛ بلکه آنها را پست‌تر و گمراه‌تر از چهارپایان قرار داده است؛ مثلاً یکی از رهنمودهای خداوند به درنده‌های ماده این است که نوزادش را بعد از ولادت تا چند روز در فضا نگهداری می‌کند تا آن را از گزند مورچه و خزنده‌های دیگر در امان نگهدارد و برای این منظور، درنده ماده همواره نوزادش را بلند می‌کند و می‌گذارد و از جایی به جایی دیگر انتقال می‌دهد تا اینکه بدن بچه‌اش محکم و قوی گردد.

ابن الاعرابی می‌گوید: از یکی از بزرگان قریش سؤال شد: این همه معلومات را چه کسی به تو یاد داده است؟ این کارها را کسی می‌داند که صاحب کسب و تجربه باشد؟ گفت: آنکسی که کبوتر را یاد داده است که در راستای پرورش تخم‌های خود آنها را زیر و رو می‌کند؛ چون می‌داند که اگر تخم‌ها همواره در یک حالت روی زمین گذاشته شوند، به زمین می‌چسبند و فاسد می‌شوند.

از یکی دیگر پرسیدند: چه کسی به تو یاد داده که در پی رفع نیازمندیهایت کوشش کنی و صبر وشکیبایی را پیشه کنی تا به آن برسی؟ گفت: همان کسی که سوسک را یاد داده است که هرگاه از دیواری بالا رود و بیفتد، بار دیگر نیز برود؛ اگر افتاد، بار سوم و چهارم نیز بالا برود و کارش را ادامه دهد تا اینکه به پیروزی برسد.

از یکی دیگر پرسیدند: چه کسی به تو یاد داده است که صبح زود دنبال کارهایت بروی؟ گفت: همان کسی که پرندگان را یاد داده است که صبح زود با شکم خالی بروند و از دور و نزدیک، در جستجوی روزی خود باشند و بدون اینکه احساس ناراحتی و خستگی کنند به تلاش خود ادامه دهند و از موانع و مشکلات فضا و زمین هراس نداشته باشند.

از یکی دیگر پرسیدند: چه کسی آرامش و احتیاط و مصلحت اندیشی را به تو یاد داده است تا به مطلوبت برسی و هر گاه به آن دست یافتی، مانند شیر روی آن می‌پری؟ گفت: همان کسی که به گربه آموخته است که در کمین موش بنشیند و حرکت نکند و به این سو و آنسو نرود؛ بلکه خود را مرده وانمود کند تا اینکه هنگام نمایان شدن موش، مانند شیر به آن حمله ببرد.

از یکی دیگر پرسیدند: چه کسی صبر، تلاش و توانایی تحمل بارهای سنگین را به تو آموخته است؟ گفت: همان کسی که ابو ایوب (شتر نر) را یاد داد که در برابر بارهای سنگین و رفتن با پای پیاده و تحمل سختیها، صبر و استقامت کند. بارهای سنگین، رنج گرسنگی و تشنگی، سختی و مشکلات بر تمام اعضا و جوارحش فشار می‌آورد؛ اما با وجود این، صبر و شکیبایی را از دست نمی‌دهد.

از یکی دیگر پرسیدند: چه کسی ایثار و سخاوت را به تو یاد داده است؟ گفت: کسی که به مرغها یاد داده است، که دانه‌ها را در زمین پیدا کنند و با وجود اینکه خود شدیداً بدان نیاز دارند، آن دانه‌ها را نمی‌خورد بلکه به آرامی جوجه‌هایش را پیدا کرده وآنها را با کمال میل به جوجه‌هایشان میدهند. و هرگاه دانه‌های زیادی برایش گذاشته شود، آنها را به هر طرف، پراکنده می‌کنند و لو اینکه جوجه‌ای در آنجا وجود نداشته باشد؛ زیرا سرشت و طبیعت آنها با بذل و بخشش خو گرفته است و خوردن طعام را به تنهایی از جمله خصلت‌های نکوهیده می‌دانند.

از یکی دیگر پرسیدند: این همه زیرکی و تدبیر در طلب روزی را چه کسی به تو یاد داده است؟ گفت: همان کسی که آن همه نیرنگ و تدبیر را ـ که خردمندان از دانستن و به کار انداختن آنها ناتوانند ـ به روباه یاد داده است به گونه‌ای که این صفحات گنجایش همه‌ی آنها را ندارد.

چه کسی به شیر آموخته است که آثار قدمهایش را با دم خود محو کند تا کسی مسیر حرکتش را پیدا نکند و به آن پی نبرد؟ چه کسی به شیر نر یاد داده است که در روز سوم ولادت نوزادش، نزد آن بیاید و در بینیش بدمد زیرا وقتی که مادرش آن را به دنیا می آورد، مانند مرده‌ای است اما همواره از آن پاسداری می‌کند تا اینکه شیر پدر این کار را انجام میدهد (در دماغش می دمد).

چه کسی به شیرهای نجیب و شریف یاد داده است که جز از شکار خود نخورند؟ و هرگاه به حیوان شکار شده‌ای گذر کنند، از آن نخورند اگر چه بسیار هم گرسنه باشند.

چه کسی به فیل‌های ماده یاد داده است که هنگام ولادت، داخل آبی رفته و بچه‌ی خود را در آن به دنیا آورد؛ زیرا فیل بر خلاف سایر حیوانها، ایستاده وضع حمل میکند و چون قد بلندی دارد، احتمال می‌دهد که نوزادش بیفتد و صدمه ببیند؛ بنابراین در لحظه‌ی زایمان به درون آبی می‌رود و نوزادش را در آن به دنیا می‌آورد؛ زیرا آب برای آن بمنزله-ی یک فرش نرم و زیرانداز مناسبی است.

چه کسی به مگس یاد داده است که هنگام افتادن در مایعات، بالی را که موجب

بیماری است، در آن بیندازد؟

چه کسی به سگ‌ها یاد داده است که هنگام دیدن آهو، بیمار را از سالم و ماده را از نر تشخیص دهد و آهوی نر را دنبال کند با وجود اینکه می‌داند نر در دویدن قوی‌تر از ماده است؛ اما آهوی نر پس از چند قدم دویدن با فشار ادرار مواجه می‌شود؛ زیرا همه‌ی حیوانات وقتی که با ترس و هراس دچار شوند، ادرار بر آنها فشار می‌آورد و حیوان نر در حال دویدن نمی‌تواند ادرار کند؛ در نتیجه از سرعت دویدنش کاسته می‌شود و سگ به آسانی می‌تواند خود را به آن برساند. برخلاف حیوان ماده؛ زیرا حیوان ماده بدلیل وسعت مجرای ادرارش، در حال دویدن هم می‌تواند ادرار کند و از شدت و فشار ادرارش جلوگیری کند.

چه کسی سگ را یاد داده است زمانی که زمین پوشیده از برف است، نقطه‌ای را پیدا کند که در آنجا برف کمتری وجود دارد؛ چون می‌داند هرجا که برف رقیق‌تر و کم‌تر باشد در زیر آن، خرگوش وجود دارد؛ چرا که بدلیل حرارت تنفس خرگوش، برفها ذوب می‌شوند. پس سگ، خرگوش را در آنجا پیداکرده و شکارش می‌کند.

چه کسی گرگ را یاد داده است که هنگام خوابیدن، چشمهایش را نوبتی ببندد و همواره یکی از چشمهایش را باز نگه دارد و چشم دیگری را بخواباند و هرگاه خواب بر چشم بازش فشار آورد آن را خوابانده و چشم خوابش را باز کند؟ بعضی‌از عربها درباره-ی آن چنین گفته‌اند:

ینام بإحدی مقلتیه ویتقی بأخری المنایا فهو یقظان نائم

(با یک چشم می‌خوابد و با چشم دیگر خود را از خطر مرگ محفوظ می‌دارد و در عین بیداری، خواب؛ و در عین خواب، بیدار است.)

چه کسی به گنجشک آموخته است، هنگامی که یکی از جوجه‌هایش بیفتد، از دیگر گنجشک‌ها یاری جوید؟ تا جایی که تمام گنجشک‌های اطراف به یاری آن می‌شتابند و اطراف جوجه به پرواز در می‌آیند و آن را با تاکتیک‌های مختلف به حرکت وا می‌دارند و به آن روحیه و همت می‌بخشند تا اینکه همراه آنها به پرواز درآید.

یکی از شکارچیان تجربیات خود را درباره‌ی درک و شعور گنجشکی چنین بیان می دارد: گنجشکی را دیدم که روی دیواری نشسته بود. با دستهای خود بسوی آن اشاره کردم طوری که گویا می‌خواهم آن را بزنم. گنجشک از جای خود تکان نخورد. این بار، سرم را به سوی زمین پایین آوردم و چنان وانمود کردم که میخواهم چیزی را از زمین بردارم، باز هم گنجشک از جای خود تکان نخورد و پرواز نکرد. اما همین که سنگ ریزه یا هسته‌ی خرمایی را در دست گرفتم، پیش از آنکه آن را بردارم و پرتاب کنم، گنجشک بلافاصله پرواز کرد.

چه کسی به عنکبوت یاد داده است که برای غافل گیر کردن مگسها خود را جمع و جور کند و به زمین بچسپاند؛ آنگاه مانند شیر روی آنها بپرد و شکارشان کند؟!

چه کسی به عنکبوت آموخته است که تارهایش را آن چنان بلند و محکم ببافد و در قسمتهای فوقانیش تاری را قرار دهد و خود را بدان آویزان کند و هرگاه پشه در تارهای طور آن گیر کرد، خود را سرازیرکرده وآن را شکار کند؟

چه کسی به آهو آموخته است که به حالت عقب گرد وارد اتاقش شود تا خطرهایی که خود و بچه‌هایش را تهدید می‌کنند، ببیند؟

چه کسی گربه را یاد داده است که هرگاه موشی را در سقف خانه ببیند، سر را بسوی آن بلند کرده گویی که به رفتن آن دستور میدهد. سپس به او اشاره میکند که برگردد تا اینکه وحشت زده گردد و از شدت ترس بلغزد و بیفتد!؟

چه کسی موش صحرایی را یاد داده است که خانه‌اش را در لبه‌های بلند رودخانه، جایی که از مجرای آب و سیل و محل عبور و گذاشتن سم حیوانات بالاتر است، حفر کند. چه کسی به او یاد داده است که آن را عمیق حفر کند و در گوشه‌های مختلف آن سوراخهای دیگری را حفر کند و میان این حفره‌ها پرده‌ی نازکی قرار دهد که هرگاه با خطری مواجه شد به راحتی آن را گشوده و فرار کند. و از انجایی که موش صحرایی بسیار فراموش کار است، خانه‌اش را همیشه در کنار تپه یا سنگی حفر می‌کند تا در لحظات فراموشی بعنوان علامتی از تپه و سنگ استفاده کند!

چه کسی به پلنگ آموخته است که هر وقت چاق شد، خود را پنهان کند؛ زیرا حرکت برایش مشکل می‌گردد و تا چاقیش برطرف نشده خود را آشکار نمی‌کند؟!

چه کسی به آهوی کوهی یاد داده است که هرگاه وسیله‌ی دفاعی‌اش یعنی شاخهایش را از دست داد، خود را پنهان کند و چون محل رستن شاخهایش زخمی شده است و در اثر عدم حرکت چاق شده است، وقتی که جای شاخهایش بهبود یافت، خود را در معرض نور خورشید و بادها قرار دهد و حرکات زیادی را انجام دهد تا گوشت روی آنها سفت و محکم گردد و چاقیش برطرف شود و توانایی مقابله با دشمنانش را به دست آورد.

دایره‌ی این بحث بسیار گسترده است و نمی توان تمام نمونه‌ها را یکی یکی بیان کرد؛ لذا کافی است سخن خداوند را در این رابطه بشنویم که میفرماید:

﴿ وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا طَٰٓئِرٖ يَطِيرُ بِجَنَاحَيۡهِ إِلَّآ أُمَمٌ أَمۡثَالُكُمۚ مَّا فَرَّطۡنَا فِي ٱلۡكِتَٰبِ مِن شَيۡءٖۚ ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّهِمۡ يُحۡشَرُونَ ﴿٣٨﴾ وَٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا صُمّٞ وَبُكۡمٞ فِي ٱلظُّلُمَٰتِۗ مَن يَشَإِ ٱللَّهُ يُضۡلِلۡهُ وَمَن يَشَأۡ يَجۡعَلۡهُ عَلَىٰ صِرَٰطٖ مُّسۡتَقِيمٖ ﴿٣٩﴾ ﴾ [انعام:۳۸-۳۹]

(و هیچ جنبنده‌ای در روی زمین و هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند، وجود ندارد مگر اینکه گروههایی همانند شمایند. در کتاب کائنات هیچ چیز را فروگذار نکرده‌ایم. پس از گذشت این چند روزه زندگی دنیوی، آنان در پیشگاه پروردگارشان جمع‌آورده می‌شوند. آنان که آیات ما را تکذیب می‌کنند، کرانند و لالانند و در تاریکیهای ـ گوناگون کفر و جهل و تعصّب و تقلید ـ قرار دارند. خداوند هر که را بخواهد گمراه می‌سازد و هر که را بخواهد بر جاده‌ی مستقیم ـ ایمان ـ قرار می‌دهد.)

وجه تشابه میان حیوانات و انسانها

ابن عباس رضی الله عنهما طبق روایت عطا می‌گوید: منظور خداوند از «**إِلَّآ أُمَمٌ أَمۡثَالُكُمۚ**» این است که: همه‌ی جنبندگان وپرندگان، مرا می‌شناسند و به وحدانیت من ایمان دارند، و مرا به پاکی یاد کرده و مرا تمجید می‌کنند آنگونه که در جای دیگر قرآن آمده

است:

﴿ وَإِن مِّن شَيۡءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمۡدِهِۦ وَلَٰكِن لَّا تَفۡقَهُونَ تَسۡبِيحَهُمۡ ﴾ [اسراء:٤٤]

(وهیچ موجودی وجود ندارد مگر این که ـ با زبان حال یا قال ـ حمد و ثنای الله را می‌گویند ولی شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید)؛ چرا که زبانشان را نمی‌فهمید و از ساختار اَسرار آمیز جهان هستی و نظام پیچیده‌ی آفرینش، اطلاع چندانی ندارید.

ودر جای دیگر خطاب به پیامبر اکرم میفرماید:

﴿ أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَٱلطَّيۡرُ صَٰٓفَّٰتٖۖ كُلّٞ قَدۡ عَلِمَ صَلَاتَهُۥ وَتَسۡبِيحَهُۥۗ ﴾[نور:٤١]

(مگر نمی‌دانی که هر کس و هر چیزی که در آسمانها و زمین وجود دارد و همه‌ی پرندگان در حالی که ـ در هوا ـ بال گسترده‌اند، سرگرم تسبیح الله هستند؟! و همگی به نماز و تسبیح خود آشنایند) و برابر فرمان تکوینی یا تشریعی و یا الهام الهی به وظیفه‌ی خویش در زندگی آگاهند و به زبان قال یا حال بیانگر عظمت و جبروت پروردگار و نمایانگر قدرت و حکمت آفریدگارند.

وآیات زیر مؤید مطلب فوق هستند:

﴿ أَلَمۡ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَسۡجُدُ لَهُۥ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ وَٱلشَّمۡسُ وَٱلۡقَمَرُ وَٱلنُّجُومُ وَٱلۡجِبَالُ وَٱلشَّجَرُ وَٱلدَّوَآبُّ ﴾ [حج:١٨]

(آیا ندیده‌ای و ندانسته‌ای که تمام کسانی که در آسمانها بوده و همه‌ی کسانی که در زمین هستند و خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و درختان و جانوران برای خدا سجده می‌کنند)؟

﴿ وَلِلَّهِ يَسۡجُدُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ مِن دَآبَّةٖ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَهُمۡ لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ ﴾ [نحل:٤٩]

(آنچه در آسمانها و آنچه در زمین جنبنده وجود دارد، خدای را سجده می‌برند و

کرنش می‌کنند و فرشتگان نیز خدای را سجده می‌برند و تکبّر نمی‌ورزند.)

﴿ يَٰجِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُۥ وَٱلطَّيْرَ ﴾ [سبأ:۱۰]

(ای کوهها و ای پرندگان! با او ـ در تسبیح و تقدیس خدا ـ هم آواز شوید.)

﴿ وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى ٱلنَّحْلِ أَنِ ٱتَّخِذِي مِنَ ٱلْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ ٱلشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ﴾ [نحل:٦٨]

(پروردگارت به زنبوران عسل ـ راه زندگی و طرز معیشت را ـ الهام نمود که از کوهها و درختان و داربستهایی که مردمان می‌سازند، خانه‌هایی برگزینید.)

﴿ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّمْلُ ٱدْخُلُوا۟ مَسَٰكِنَكُمْ ﴾ [نمل:۱۸]

(مورچه‌ای گفت: ای مورچگان! به لانه‌های خود بروید.)

و مانند قول سلیمان که می فرماید:

﴿ وَقَالَ يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ عُلِّمْنَا مَنطِقَ ٱلطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِن كُلِّ شَىْءٍ ﴾النمل: ١٦

(ای مردم! به ما ـ درک ـ سخن پرندگان آموخته شده است و به ما از همه‌ی چیزها عنایت شده است.)

مجاهد میگوید: «أُمَمٌ أَمْثَالُكُم» یعنی صنفهایی هستند که هر کدام نام و نشان خود را دارد.

زجاج می‌گوید: «أُمَمٌ أَمْثَالُكُم» یعنی مانند شما پس از مرگ دوباره زنده می‌شوند.

ابن قتیه می‌گوید: «أُمَمٌ أَمْثَالُكُم»یعنی در طلب غذا و تهیه‌ی رزق و اجتناب از مهلکات مانند شما هستند.

سفیان بن عینبیه می‌گوید: هر انسانی در روی زمین نوعی شباهت با حیوانها دارد. بعضی‌ها مانند شیر می‌غرند، بعضی‌ها مانند گرگ می‌روند، بعضی‌ها مانند سگ عوعو می کنند، بعضی‌ها مانند طاووس حرکت در می‌آورند و بعضی‌ها با گرازها تشابه دارند که هر گاه طعام پاکیزه‌ای بسوی آن انداخته شود از آن دوری می‌کنند؛ به همین سبب است که

اگر انسانی پنجاه حکمت را بشنود، یکی از آنها را بخاطر نمی‌سپارد و اگر انسانی مرتکب یک اشتباه شود آن را می‌بینند و برای همیشه به خاطرش می‌سپارند.

خطابی می‌گوید: تفسیر سفیان چقدر زیبا است و چه استنباط عاقلانه‌ای از این آیه کرده است؛ زیرا اگر سخنی برحسب ظاهر درست درنیاید، باید به عمق آن توجه کرد؛ خداوند از وجود تشابه میان انسان و همه‌ی پرندگان و خزندگان خبر داده است و این تشابه از لحاظ صورت و خلقت ممتنع است. همچنین از جهت نطق و معرفت نیز معدوم است؛ بنابراین، حتماً این تشابه از لحاظ خصوصیات اخلاقی می‌باشد.

خداوند متعال بعضی از خزندگان را کاسب و حیله‌گر و بعضی دیگر را متوکل و ساده آفریده است. بعضی از حشرات توشه‌ی سال خود را ذخیره می‌کنند و بعضی‌ها به مقدار کفایت روزانه‌ی خود بسنده کرده با اعتماد به اینکه خداوند روزی هر روزش را مقدر کرده است، از اندوختن برای روز بعد خودداری می‌کنند. بعضی از آنها هم هرگز فرزندان خود را نمی‌شناسند و بعضی از حیوانهای ماده تنها فرزندان خود را کفالت و سرپرستی کرده و به آنها ستم نمی‌کنند و بعضی دیگر فرزندان خود را از بین می‌برند و فرزندان دیگران را حفاظت و نگهداری می‌کنند. بعضی‌ها فرزندان خود را زمانی که به پدر و مادر احتیاجی نداشتند، نمی‌شناسند. بعضی‌ها ذخیره می‌کنند و بعضی‌ها دنبال کاسبی نمی‌روند، بعضی از حیوانهای نر فرزندان خود را کفالت و سرپرستی می‌کنند و بعضی‌ها همواره در حق فرزندان خود مهربان هستند.

بعضی از حیوانات بخاطر نداشتن مادر، یتیم می‌شوند. و بعضی هم بخاطر از دست دادن پدر. بعضی‌ها دنبال فرزند نمی‌روند. بعضی‌ها هم تمام فکرشان را معطوف به پیداکردن فرزند می‌کنند. بعضی‌ها احسان و نیکی را شناخته و در برابر آن سپاسگذاری می‌کنند. بعضی‌ها اصلاً توجهی به احسان و نیکی ندارند. بعضی‌ها دیگران را برخود ترجیح می‌دهند و بعضی‌ها اگر به نعمت فراوانی حتی مازاد بر نیاز خود دست یابند، کسی را اجازه نمی‌دهند که از کنار آنها، عبور کند.

بعضی‌ها با انسانها مأنوس هستند و به آنها اظهار علاقه می‌کنند و بعضی‌ها از انسانها

وحشت دارند و از آنها فرار می‌کنند. بعضی‌ها غذاهای پاکیزه را مصرف می‌کنند و بعضی ها از غذاهای ناپاک تغذیه می‌کنند و بعضی‌ها هر دو نوع غذا را می‌خورند.

بعضی‌ها به دیگران تعرض نمی‌کنند و به کسی اذیت وآزار نمی‌رسانند و بعضی‌ها بدون اینکه مورد تعرض قرار گیرند، دیگران را اذیت و آزار می‌کنند. بعضی‌ها کینه توز هستند و هرگز از بدی کسی نمی‌گذرند و بدی را فراموش نمی‌کنند و بعضی دیگر هرگز بدی را بخاطر نمی‌آورند. بعضی اصلا خشم نمی‌کنند و بعضی دیگر بسیار زود خشمگین می گردند. بعضی‌ها دارای درک و معرفت هستند و به ا مور بسیار ریز آگاهی دارند تا جایی که انسانها نمی‌توانند چنین آگاهی را داشته باشند و بعضی دیگر هم بسیار کودن هستند بگونه‌ای که اصلاً شناختی ندارند.

بعضی‌ها بد را بد می‌دانند و از آن نفرت دارند و بعضی‌ها هم میان بد وخوب تفاوتی قایل نیستند. بعضی‌ها زود یاد می‌گیرند و بعضی‌دیگر برای یاد گرفتن نیاز به زمان طولانی دارند و بعضی‌ها هم اصلاً صلاحیت یاد گرفتن را ندارند.

همه‌ی این تفاوت‌ها بارزترین دلیل بر وجود آفریننده‌ی آنها است. این دگرگونی‌ها حکایت از صنعت محکم، تدبیر شگفت انگیز، حکمت دقیق حق تعالی دارند؛ زیرا معارف شگفت‌انگیز، راهکارهای پنهان، تدابیر خوب و حرکت آرامی را که خداوند در وجود آنها به ودیعت گذاشته، همان چیزی که زبان‌ها را به تسبیح وا می‌دارد و دلها را پر از معرفت می‌نماید و اندیشه‌ها را بسوی معرفت حکمت و قدرت او سوق می‌دهد. آنچه که هر خردمندی از وجود آنها می‌داند، این است که هیچکدام از آنها بیهوده آفریده نشده است و آفرینش هر یک از آنها حکمتی دارد. همچنین دلیل قاطعی است بر این که او پروردگار تمام موجودات و مالک آنها است و او منفرد به هر کمال و زیبایی است و بر هر چیز توانا است و او آگاه به هر پیدا و پنهانی است.

۱٦-هدایت خداوند برای رشد و افزایش موجودات

دکتر یوسف عزالدین در توضیح و بیان این مطلب میگوید: «یکی از شگفتیهای بسیار مهم که تمام موجودات زنده در آن مشترک هستند، قدرت و توانایی رشد و افزایش و

ازدیاد نسل است به گونه‌ای که هر موجودی جهت تداوم و بقای نسل خود و پیشگیری از انقراض و از بین رفتن نسلش در حال تولید مثل و زاد و ولد است.

کار تولید مثل و افزایش نسل در میان موجودات به روش‌ها و شیوه‌های متعددی صورت می‌گیرد؛ اما در نهایت، همه در راستای یک هدف اساسی گام بر می دارند. مثلاً باکتریها در گیاهان در حال افزایش و رشد هستند همچنانکه تمام حیوانات و گیاهان علی رغم درجه و رتبه‌ی رشد و پیشرفتشان، در حال افزایش می‌باشند. از نظر علوم ریاضی امکان ندارد که نر و ماده (زوجیت) در میان این همه موجودات به صورت تصادفی ایجاد شده و شکل گرفته باشد، بگونه‌ای که هزاران نوع از گیاهان و حیوانات به سوی مقصدی رهسپار شده باشند که آن هم محافظت و نگهداری از نسل خود و پیشگیری از انقراض و از بین رفتن آنها از طریق ایجاد و تولید مثل باشد.

نر و ماده‌ی بعضی از حیوانات و گیاهان را نمی توان تشخیص داد؛ اما با وجود این، در حال ازدیاد جمعیت و تولید مثل هستند؛ مثلاً موجود کوچکی همچون آمیب که تک سلولی است و در آب زندگی میکند به روش بسیار شگفت انگیزی تولید مثل میکند؛ این موجود زنده از طریق تقسیم شدن، به بقای نسل و حیات خود ادامه میدهد. و هر قسمت از آن، موجود مستقل و جداگانه‌ای می‌شود و به همین ترتیب هر کدام از آن دو قسمت نیز به دوتای دیگر و همچنان این تقسیم تصاعدی ادامه پیدا می کند. البته این تقسیم شدن هنگامی صورت می‌گیرد که شرایط مناسب و مهیا باشد.

و هرگاه که این حیوان کوچک احساس خطر کند، به دور جسم خود پرده‌ای ایجاد می‌کند و در داخل آن به تقسیم و تولید مثل می‌پردازد و یک سلول به دو بلکه به ده‌ها سلول تقسیم می‌شود تا از اتلاف وقت جلو گیری کند و به این کار ادامه میدهد تا وقتی که شرایط و زمینه مساعد گردد و خطر برطرف شود.

همچنین حیوانات اولیه‌ای مثل برامیسیوم که آنها هم در آب زندگی میکنند و در شرایط هموار و مناسب همانند آمیبها از طریق تقسیم شدن به تولید نسل و حیات خود ادامه میدهند. اما برامیسیومها گاهی به تجدید نشاط و حیات خود نیاز پیدا می‌کنند؛ لذا

جهت رشد و تکثیر نوع خود به روش بسیار پیچیده و شگفت انگیز دیگری متوسل شده و آن اینکه به جای تقسیم شدن به دو تا، هر هسته به چهارتا تقسیم می‌شود.

در بعضی از این حیوانات اولیه که بالاتر و پیشرفته‌تر هستند، در شرایطی که نتوانند به آسانی جفت گیری کنند، هر حیوانی همزمان نقش نر و ماده را با هم ایفا میکند. آن هم به این صورت است که جسمش اعضای تناسلی نر و ماده را دارد و بدین ترتیب بارور می‌شود و بدون اینکه در انتظار مهیا شدن شرایط جفت گیری باشد، به تولید مثل و زاد و ولد خود ادامه میدهد. نمونه‌ی این نوع حیوانها، کرمهای جگر و روده می‌باشند که چون در این جاهای تنگ و محدود نمی‌توانند به آسانی به هم برسند و جفت گیری کنند، بدین روش متوسل می‌شوند و هرگاه هم امکان جفت گیری میسر شد، یکی از آنها در نقش نر و دیگری در نقش ماده به عمل جفت گیری می‌پردازند.

ملیونها بار تصادف در یک لحظه برای یک هدف مشترک و معین در میان حیوانات مختلف و با وسایل گوناگون، چیزی است که علم آن را نمی‌پذیرد و از نظر ریاضی و حساب احتمالات مردود است؛ بلکه باید به وجود نیرویی توانا و مقتدر و آفریننده اعتراف نمود که مافوق تمام این جریانها است و فعال و تأثیر گذار است.

از هنگام وجود اولین پستاندار روی زمین، جنس ماده دارای دستگاه شیرسازی بوده تا بچه‌ی آن بتواند غذای خود را پس از بیرون آمدن از شکم مادر به آسانی بدست آورد. اگر این پستان در مادر وجود نمی‌داشت هیچ حیوان شیر خواری نمی‌توانست رشد کند و به حیات و زندگی خود ادامه دهد. این کاری است هدفمند وبرنامه ریزی شده که در ابتدای خلقت صورت گرفته و هرگز در دایره‌ی تجربه و آزمون و خطا نمی‌گنجد؛ زیرا یک بار هم احتمال اشتباه در آن وجود ندارد.

آیا هیچ انسان عاقل و خردمندی تصور میکند که تهیه وآماده شدن غذای بچه در جسم مادر نتیجه‌ی یک تصادف کور باشد؟ این در حالی است که شیر حیوانات پستاندار علاوه بر اینکه ارزش غذایی دارد، سرشار از ویتامینهایی می‌باشد که در رشد و محکم نمودن جسم بچه و بیمه نمودنش در برابر امراض و بیماریها بسیار مؤثر می‌باشد و تمام کوششهایی که تاکنون در زمینه‌ی ساخت و تهیه‌ی شیرهای لازم برای تغذیه‌ی کودکان،

صورت گرفته، در مقایسه با شیر و غذایی که خداوند در جسم مادران قرار داده، ناکام و ناتوان بوده و ناتوان خواهد ماند. آیا تهیه و ساخت این منبع غذایی برای بچه‌ها اتفاقی و تصادفی است؟ یا اینکه خدایی دانا و توانا و حکیم آنرا تهیه و تدارک دیده است؟!

اهمیت غریزهٔ جنسی

دکتر یوسف در مورد غریزه‌ی جنسی و اهمیت و تأثیر بسیار مهم آن میگوید: «از چیزهایی که تاکنون دانشمندان در مورد ماهیت و کنه آن متحیر و درمانده‌اند، غریزه‌ی جنسی است که جنس نر و ماده را مجذوب همدیگر نموده است.

غریزه‌ی جنسی قوی‌ترین غریزه‌ای است که در وجود انسان و حیوانات قرار دارد؛ زیرا مهمترین غریزه‌ای است که در بقا و ماندن و عدم انقراض نسل موجودات تأثیر اساسی دارد تا جایی که هدف اساسی از ماندن بعضی از موجودات، انجام عمل جنسی و جفت گیری است که پس از آن بلافاصله می‌میرند.

مثلاً حشره‌ای که به مگس مایو معروف است، تنها چند روز زندگی میکند و در طول این چند روز چیزی نمی خورد؛ زیرا دهان و معده ندارد تا چیزی را بخورد؛ بلکه هدف و فلسفه‌ی وجود آن در این مدت کوتاه از عمر تنها جفت‌گیری با جنس مخالفش می باشد تا نسلش منقرض و برچیده نشود که هر گاه این مسؤلیت را ادا نمود، بلافاصله می-میرد و جهان را بدرود میگوید».

۱۷-هدایت حیوانات برای ترمیم و بازسازی قسمتهای تلف شده‌ی بدنشان

دکتر یوسف در مقالاتی که در روزنامه‌ی الاهرام پخش و منتشر شد، در مورد حیواناتی که بخشهای از بین رفته‌ی بدنشان را ترمیم و بازسازی می‌کنند، میگوید: «یکی دیگر از ویژگیهای بسیارشگفت انگیزی که در تمام حیوانات و گیاهان وجود دارد، توانایی ترمیم و بازسازی قسمتهای فرسوده و از بین رفته‌ی بدنشان می‌باشد که این ویژگی در حیوانات مختلف دارای درجات و روشهای مختلفی است.

مثلاً در بعضی از حیوانات مانند هیدرا به چیز بسیار شگفت‌انگیزی برخورد می‌کنیم که علم فقط آنرا توصیف می‌نماید؛ اما نمی‌تواند آنرا تفسیر کند. این حیوان لوله‌ای شکل

که طولش تنها چند میلیمتر است، در آب زندگی میکند. قسمت زیرین این موجود، بسته است. اما قسمت فوقانیش باز است که هم عمل خوردن وهم عمل دفع را از همین قسمت قوقانی انجام میدهد. اطراف قسمت فوقانیش را اجزای گود و توخالی فرا گرفته که به گودی جسم متصل شده است.

هرگاه این حیوان را از وسط به دو نیم تقسیم کنیم طوری که قسمت بالایش یک نیم آن بشود وقسمت پایین آن نیم دیگر آنرا تشکیل دهد، پس از تقسیم شدن، بلافاصله سلولهای این دو قسمت به زیاد شدن و تولید مثل می پردازند تا کاستی و نقصهایشان را جبران کنند بگونه ای که هر نیمه‌اش به‌یک حیوان مستقل تبدیل می‌شود و هر کدام مانند حیوان اولی، کامل می‌باشند. تازه، کار به اینجا ختم نمی‌شود؛ بلکه اگر آن را به جای دو قسمت، به چهار قسمت یا بیشتر تقسیم کنیم، هر قسمت جداگانه رشد نموده و به یک حیوان مستقل و کامل تبدیل میگردد.

جداره‌ی جسم این حیوان از دو لایه‌ی سلول تشکیل شده است: یک لایه‌ی خارجی و یک لایه‌ی داخلی که قسمت درونی جسم را فرا گرفته است. در هر کدام از این لایه‌ها سلولهای مختلفی وجود دارند که هر سلولی وظیفه‌ی خاصی را به عهده دارد. وظیفه‌ی اصلی سلولهای لایه‌ی خارجی، محافظت از جسم حیوان است؛ اما وظیفه‌ی اساسی سلولهای لایه‌ی داخلی، هضم غذایی است که این حیوان آنرا از طریق قسمت فوقانیش قورت میدهد و می‌خورد.

حالا اگر این حیوان را مانند جوراب به طرف دیگر برگردانیم، چه اتفاقی می‌افتد؟ دانشمندانی که در مورد این حیوان تحقیق نموده‌اند، میگویند: بلافاصله سلولهای لایه‌ی خارجی که هم اکنون به لایه‌ی داخلی تبدیل شده‌اند به سوی قسمت خارجی هجرت می نمایند و سلولهای داخلی نیز که اکنون در قسمت خارجی و بیرونی حیوان قرار دارند، به سوی داخل حرکت می‌نمایند تا حیوان به شکل و ترکیب اولی باز گردد. در صورتی که به هر دلیل سلولها نتوانند این تغییر و تحول را در خود ایجاد کنند، این موجود حیات خود را بدرود میگوید و می میرد؛ زیرا سلولهایی که گودی جسم را فرا گرفته‌اند و عمل هضم را به عهده گرفته بودند، نمی توانند به ادای وظیفه‌ی خود بپردازند و سلولهای لایه

ی خارجی نیز همین طور از عهده‌ی وظیفه‌ی خود برنمیآیند و نمی‌توانند از آن محافظت کنند؛ در نتیجه، این حیوان خواهد مرد.

حیوانات دیگری همچون میگو نیز هرگاه یکی از پاهایشان را از دست بدهند، بلافاصله پای دیگری به وجود آمده و جای پای از بین رفته را می‌گیرد.

مارمولک نیز هرگاه خطری را احساس کند و انسان یا حیوانی دمش را بگیرد، فوراً دم خود را بریده و خود را از خطر نجات میدهد و بعداً دم دیگری از وی می‌روید و جای آن را می‌گیرد.

بدن ما نیز هرگاه به سبب تراشیدن و اصلاح سر یا به هر علت دیگر بریده شود و مجروح گردد، سلولهای جدیدی جای سلولهای از بین رفته و فرسوده را می‌گیرند و محل بریده شده را ترمیم می‌کنند. و اگر این عمل صورت نمی‌گرفت، هرگز انسان قادر به انجام هیچ گونه عمل جراحی نمی‌بود.

همچنین اگر یکی از اعضای بدن انسان دچار شکستگی گردد، بلافاصله سلولهای جدیدی ایجاد شده و محل شکسته شده را ترمیم و بازسازی می‌کنند.

آیا همه‌ی اینها نتیجه‌ی تصادف می‌باشد یا دست توانا و مقتدری در تدبیر و سامان دادن این امور در کار است که تمام این کارها را در راستای هدفی معین و مشخص انجام میدهد که آن هم محافظت و نگهداری از وجود و حیات موجودات است و نیروهای پنهانی در آن موجود بر آن حکم میکند که هنوز علم به کنه و ماهیت آن پی نبرده است. بله اینها نیروهایی هستند که خداوند در وجود این حیوانات به ودیعت نهاده است که این حیوانات چیزی را در مورد آن نمی‌دانند و اصولاً از آن بی‌خبرند».

۱۸- تمام موجودات زنده تنفس می‌کنند اما هر کدام بگونه‌ای

دکتر یوسف در مقالات ارزنده‌اش به این نکته اشاره می‌کند و میگوید: «عمل تنفس که در تمام موجودات زنده از کوچک‌ترین آنها گرفته تا بزرگترین و کامل‌ترین آنها وجود دارد، کار بسیار شگفت انگیزی است؛ این عمل در هر صورت چیزی بجز اکسیده شدن نیست؛ یعنی اکسیژن با مواد غذایی‌ای که در سلولهای بدن قرار دارند تبدیل به یک ماده

می‌شود. در نتیجه، انرژی لازم را برای هر موجود زنده ایجاد می‌کند که اگر این انرژی نمی‌بود، هیچ موجود زنده‌ای نمی‌توانست به هیچ فعالیتی بپردازد.

عمل اکسیده شدن در حیوانات مختلف به روشهای گوناگونی صورت می‌گیرد؛ اما در هر صورت نتیجه که همان آزاد شدن انرژی و نیرو می‌باشد، یکی است. در عین حال، عمل اکسیده شدن باعث می شود تا آب و دی اکسید کربن تولید گردد؛ لذا تنفس، همان گرفتن اکسیژن لازم برای اکسیده نمودن مواد غذایی و پس دادن آب و دی اکسید کربن می‌باشد.

در موجودات کوچکی همچون آمیبها که که تک سلولی هستند، عمل تنفس به ساده‌ترین روش صورت می‌گیرد؛ این حیوان که شبیه یک تکه ژلاتین نرم و شل می‌باشد، در آب زندگی میکند و در آبهای اطراف آن مقداری از اکسیژن مذاب وجود دارد و این اکسیژن مذاب داخل آب به درون جسم آمیبها نفوذ می‌کند و مواد غذایی‌ای را که در درون سلولها قرار دارد، اکسیده می‌نماید؛ در نتیجه، انرژی لازم برای حرکت و رشد و نمو آن و سایر فعالیتهایش، آزاد میگردد.

آمیبها به روش بسیار شگفت انگیزی از آبها رها و آزاد می‌شوند؛ بدین ترتیب که چند قطره‌ی کوچک آب جمع می‌شوند و یک فضای خالی را که پر از آب است، تشکیل می‌دهند. این حفره به طرف کناره‌ی جسم آمیب حرکت می‌کند و روی آن منفجر می شود؛ سپس آبها باز می‌گردند تا دوباره این عمل را از نو تکرار کنند. بدین ترتیب، بارها و بارها این کار را تکرار می‌کنند. و دی اکسید کربن از درون جسم به سوی آبهای اطراف نفوذ می‌کند.

و عمل تنفس در حشرات از طریق شکافهایی که در دو طرف جسم قرار دارند، صورت می‌گیرد. گفتنی است که این شکافها به لوله‌های ریزی وصل می‌شود که در درون جسم حشرات وجود دارد و از آن لوله‌های ریز، لوله‌های کوچکتری منشعب می‌شود و این انشعابها همچنان ادامه پیدا می‌کند تا جایی که در نهایت به تمام سلولهای بدن می‌رسد و با این نظم دقیق، اکسیژن از راه شکافهای خارجی بطور مستقیم وارد سلولهای بدن می‌شود.

اما در انسانها و تعداد زیادی از سایر حیوانات، اکسیژن از طریق گلوبولهای قرمز که در خون شناورند، به تمام بافتهای بدن می‌رسد. قابل یادآوری است که داخل گلوبولهای قرمز رنگ، ماده‌ای به نام هموگلوبین وجود دارد.

یکی از ویژگیهای بسیار مهم هموگلوبین این است که خیلی سریع با اکسیژن و دی اکسید کربن درمی‌آمیزد و به آسانی نیز از آنها جدا میگردد.

هنگامی که گلبولهای قرمز به ریه‌ها می‌رسند، اکسیژن را با خود حمل می‌کنند و با جریان خون به مویرگهایی که در بافتهای بدن قرار دارند می‌رسانند. در آنجا، اکسیژن از آنها جدا شده و از میان دیوارهای نازک مویرگها به بافتها نفوذ می‌کند و برای اکسیده نمودن مواد غذایی به کار گرفته می‌شود و دی اکسد کربن که از عمل اکسیده شدن به وجود آمده به داخل گلبولها نفوذ می‌نماید و گلبولها دی اکسید کربن را با جریان خون به ریه‌ها می‌رسانند و اینجا است که دی اکسید کربن از هموگلوبین خون جدا می‌شود و با عمل بازدم به خارج از جسم انسان منتقل می‌شود. سپس دوباره اکسیژن را برمی‌دارند و این فرایند همچنان تکرار می‌شود.

عمل تنفس در حیوانات مختلف با وسایل متعددی صورت می‌گیرد؛ اما در هر صورت، نتیجه یکی است و آن رساندن اکسیژن به سلولهای بدن و آزاد شدن دی اکسید کربن است.

این امر به طور قاطع بر دو چیز دلالت دارد:

اول: این نظم و برنامه‌ی دقیق کار آفریدگار مدبر و توانا است؛ زیرا امکان ندارد که یک فرایند بصورت تصادفی، به روشهای گوناگونی صورت گیرد و در تمام صورتها فقط یک نتیجه داشته باشد.

دوم: نتیجه‌ی دوم از فرایند فوق این است که آفریدگار، یکی است؛ زیرا تمام آفریده‌ها از یک روش پیروی می‌کنند و فعالیتهایشان به یک نتیجه‌ی غیر قابل تغییر منتهی و ختم می‌گردد.

۱۹- موجودات زنده به روشهای مختلفی غذای خود را به دست می‌آورند

دکتر یوسف در این رابطه میگوید: «تمام موجودات زنده از گیاهان گرفته تا حیوانات باید به گونه‌ای تغذیه کنند؛ گیاهان به روشی تغذیه می‌کنند که به طور کلی با روش تغذیه حیوانات تفاوت دارد؛ زیرا گیاهان ثابت و پا برجا هستند و نمی‌توانند مانند حیوانات برای بدست آوردن غذای خود به اینجا و آنجا حرکت کنند؛ به همین جهت، آنها غذای خود را در محل رویش خود و از طریق نور خورشید به دست می‌آروند.

اما حیوانات غذای خود را از مواد گیاهی یا حیوانی بدست می‌آورند؛ غذایی که حیوانات آن را می‌خورند باید هضم شود تا جسم بتواند آنرا جذب کند و مورد استفاده قرار گیرد؛ عمل هضم غذا بسیار پیچیده است؛ زیرا باید مواد مختلف و ترکیب شده از مواد گوناگون را به ساده‌ترین ترکیب درآورد تا جسم بتواند به آسانی آن را بمکد و مورد استفاده قرار دهد.

بعضی از مواد غذایی، روغنی هستند و برخی دیگر پروتئینی و برخی دیگر نشایسته‌ای و... هستند.

برای هضم هر نوع غذا، آنزیم مخصوصی لازم است که در آن تأثیر کند. و آن آنزیم در مواد دیگر، آن تأثیر را ندارد اگر چه آمیخته با آن هم باشد. مثلاً آنزیمی که در مواد روغنی تأثیر میکند و آن را هضم میکند با آنزیمی که در مواد پروتئینی یا نشایسته‌ای مؤثر است، فرق دارد.

پس آیا ممکن است که این همه تدابیر، نتیجه‌ی یک تصادف کور و بی شعور باشد؟ یا نتیجه‌ی آزمایش و خطا باشد؟!

هر انسانی که از کمترین عقل و شعوری برخوردار باشد، نمی‌تواند قبول کند که این همه فعل و انفعالات نتیجه‌ی تصادف باشد؛ همچنین علم ریاضی و حساب احتمالات نیز بر نظریه‌ی تصادف خط بطلان کشیده است.

مثلاً حیوان ریز و کوچکی همچون آمیب که از یک سلول ساخته شده است، عمل تغذیه را به روش بسیار عجیبی انجام میدهد که انسان را شگفت زده میکند؛ این حیوان از چند متری به سوی غذایی که در اطرافش وجود دارد می‌رود؛ غذایی که چه بسا چندین

بار از آمیب‌ها کوچک‌تر است و مواد غذایی با وجود این که بسیار ریز هستند در حال حرکت هم می‌باشند؛ اما با وجود این، آمیب‌ها بسوی آنها حرکت نموده و آنها را شکار می‌کنند. شگفت انگیزتر اینکه: این حیوان بسیار ریز (آمیب) که تنها از یک سلول ساخته شده است، نه مخی دارد و نه دستگاه عصبی؛ اما با وجود این، می‌تواند مواد غذایی ثابت را از مواد غذایی متحرک تشخیص دهد. اگر این مواد غذایی، حیوان متحرکی باشد، آمیبها بسیار با احتیاط بسوی آن حرکت می‌کنند تا فرار نکند؛ اما اگر این مواد غذایی، ثابت باشد، بسیار سریع و با شتاب بسوی آن می‌رود و آن را فراچنگ می آورد.

این حیوان کوچک که فقط با میکروسکوپهای بسیار قوی قابل مشاهده است و باچشم اصلا نمی توان آن رادید، چگونه می‌تواند این مواد غذایی را درک و احساس کند در حالی که خود نه چشم و نه هیچ دستگاه عصبی ونه هیچ اعضای احساس کننده‌ای برای احساس نمودن در اختیار ندارد؟!

وقتی که آمیب‌ها مواد غذایی را به دست می‌آورند، فوراً آنرا توسط قطره آبی احاطه نموده و بلا فاصله بدنش، ترشح آنزیمهای ترش و هضم کننده را آغاز میکند تا طعمه بدست آورده را که هنوز زنده است، بکشد. سپس به ترشح آنزیمهای بریان کننده می‌پردازد؛ زیرا مهمترین آنزیمها که آنزیمهای گوارش و هضم مواد پروتئینی می‌باشند، تنها وقتی می‌توانند به کار خود اقدام کنند که مواد بصورت بریان در آمده باشد».

۲۰-گردش خون در تمام اجزا و اعضای جسم جانوران

دکتر یوسف در مورد گردش خون در اعضای جانوران میگوید:

«گردش وجریان خون در بخشهای متعدد اعضای حیوانات به روشهای گوناگونی صورت می پذیرد. همچنین ساختار قلب در حیوانات مختلف متفاوت است. اما در نهایت، کار همه یکی بوده و یک نتیجه در بر دارد و آن رساندن خون به تمام اعضا و اجزای بدن می‌باشد.

وقتی که انسان به قلب و دستگاه گردش خونش و تعداد زیادی از حیوانات می‌نگرد و در آن می‌اندیشد، می‌بیند که قلب ؛این عضو بسیار شگفت انگیز؛ از

حفره‌هایی که به وسیله‌ی دریچه‌های بازی به یکدیگر متصل شده‌اند، تشکیل شده است؛ وظیفه‌ی این دریچه‌ها آسان نمودن عبور خون از یک جهت و جلوگیری از بازگشت خون از جهت دیگر است.

همچنین رگهای بزرگ خونی را که برای همین هدف به کار می‌روند، همانند این دریچه های خونی ساخته‌اند.

رگهای خونی اعم از سرخ‌رگها، سیاه‌رگها و مویرگها طراحی بسیار شگفت آوری دارند.

سرخ‌رگها به لوله‌های بسیار ریز منشعب شده‌اند تا سرانجام به مویرگهای بسیار نازک منتهی شوند و فلسفه و حکمت نازکی و ریزی این مویرگها، امکان تبادل گازهای اکسیژن در هموگلوبین موجود در گلوبولهای قرمز و نفوذ به بافتهای بدن می‌باشد که در عین حال دی اکسید کربن از بافتهای بدن به مویرگها نفوذ کرده و گلبولهای قرمز آنها را جمع کرده و بر می‌دارند. سپس مویرگها گرد آمده و رگهایی را به وجود می‌آورند که خون را به ریه‌ها می رسانند؛ البته پس از اینکه گلوبولها از دی اکسید کربن پاک شدند و اکسیژن را گرفتند؛ و این عمل همیشه تکرار می شود.

قلب همیشه در حال تپیدن است تا وقتی که حیات در آن وجود دارد و همواره حفره‌های آن، باز و بسته می‌شوند و بدین ترتیب، خون پاک و پالایش شده و حامل اکسیژن را به رگهای خونی و بافتهای بدن می‌فرستد و از آن طرف نیز دی اکسید کربن را با خود آورده و آن را دفع می‌نماید.

در درون جسم انسان و تعداد زیادی از حیوانات دیگر مایعات مختلفی مانند خون و غیره جریان دارد که هر کدام وظیفه‌ی معینی را انجام می‌دهند. چنان که می‌دانید خون دارای وظایف متعددی است؛ از جمله مواد غذایی را به تمام اجزای بدن می‌رساند. و در بدن برخی از حیوانات که خون وجود ندارد، مانند کرمهای کبد وکرم کدو ترکیب جسم آنها بگونه‌ای است که این کار از طریق وسایل دیگری انجام می‌پذیرد.

خون در بدن ما و در بدن بعضی از حیوانات دیگر از مایعی بوجود آمده است که

تعدادی از سلولها که ما آنها را گلوبولهای قرمز و گلوبولهای سفید می‌نامیم، در داخل آن شناورند که هرکدام وظیفه‌ی خاصی دارند.

گلوبولهای قرمز چنانکه بیان کردیم یک وظیفه‌ی تنفسی دارند؛ اما گلوبولهای سفید دارای اشکال مختلف و وظایف متعددی هستند؛ بعضی از آنها کارشان بلعیدن و نابود کردن میکروبهایی است که به هر طریقی وارد بدن انسان یا حیوان می‌شوند. ما در طول شبانه روز میلیونها میکروب را از راه تنفس به داخل بدن خود منتقل می‌کنیم؛ اما هر روز مریض نمی‌شویم؛ زیرا آنها همچون تغذیه‌ی آمیبها، میکروبها را بلعیده و در خود حل می‌کنند و تنها وقتی این میکروبها می‌توانند ما را تهدید کنند که مقاومت این گلوبولها ضعیف شود و تعداد میکروبها از حد معمول بگذرد و به اندازه‌ای زیاد شوند که گلوبولها از عهده‌ی مقاومت در برابر آنها برنیایند.

۲۱- ترکیب حواس در جانوران

دکتر یوسف میگوید: «بیشتر حیوانات دارای اعضایی برای حس نمودن می‌باشند؛ مانند حس بینایی، بویایی، لامسه، شنوایی. قابل یادآوری است که ترکیب اساسی چشم در تمام پستانداران و بسیاری از حیوانات دیگر بسیار نزدیک به هم و در عین حال پیچیده و شگفت انگیز است. بله، چشم دارای مردمکی است که نور را می‌گیرد و نیز شکافی دارد که نور از راه آن نفوذ میکند و از مردمک می‌گذرد؛ در صورتی که نور کم باشد، این شکاف، باز می‌شود و هرگاه نور بیشتر باشد، خود به خود بسته‌تر و تنگ می‌شود؛ فلسفه ی این عمل، بسیار روشن است؛ زیرا هرگاه نور ضعیف باشد چشم به نور بیشتری نیاز دارد، اما هرگاه نور، قوی و شدید باشد مقدار کمی از آن برای دیدن کافی است؛ لذا مردمک چشم بسته می‌شود و به اندازه‌ی لازم نور را به درون خود نفوذ میدهد.

چشم اشیا را در نور بسیار کم می‌بیند تا جایی که هیچ عقلی نتوانسته است وسیله‌ای اختراع کند که شکل اشیا را در زیر چنین نور اندکی تصویر برداری کند.

همچنین زنبور عسل می‌تواند اشعه‌ی ماورای بنفش را ببیند. جغد می‌تواند اشعه‌ی مادون قرمز را که یک اشعه‌ی حرارتی است، ببیند؛ در صورتی که به هیچ وجه ما قادر به

رؤیت آن نیستیم. به همین جهت، جغد می‌تواند در تاریکی بسیار شدید موش را از راه نور مادون قرمزی که آن را از بدن خود ایجاد میکند، ببیند.

آری، پرتو نور از عدسیه‌ی چشم نفوذ می‌کند و روی شبکیه در ته چشم می‌تابد. شبکیه‌ی چشم از نه طبقه‌ی مختلف تشکیل شده است که مجموع آنها به اندازه‌ی یک ورق کاغذ بسیار نازک ضخامت دارند. طبقه‌ای که در دورترین نقطه‌ی چشم قرار دارد از میلیونها شاخه و نقشه تشکیل شده که در نهایت نظم و دقت، رنگها را به وسیله‌ی آن تشخیص داده و توسط عصبهای بینایی به نقطه‌ی مشخصی از مغز انتقال می‌دهد تا چشم بتواند چیز مورد نظر را به خوبی ببیند وتشخیص دهد.

این نظم و دقت شگفت انگیز موجود در عدسیه و خط و نقشه‌ها و اعصاب و...باید در یک لحظه صورت بگیرند؛ زیرا اگر همه با هم و در یک لحظه انجام نگیرند، کار دیدن و رؤیت امکان پذیر نمی‌باشد. حالا چگونه این همه عوامل توانستند که در یک لحظه این هماهنگی را بوجود آورند و کار یکدیگر را تکمیل کنند؟

علم ریاضی به ما میگوید: بوجود آمدن چنین چیزی از طریق تصادف امری است محال و غیر قابل قبول. دستگاه تصویربرداری تلویزیونی که بشر آنرا اختراع نموده است چیزی جز تقلید و الگو برداری از کار چشم نیست؛ بلکه تمام صنعت و نوآوری‌هایی که امروزه بشریت به ساخت و اختراع آنها دست یافته است، همه الهام گرفته از چیزهایی است که در طبیعت و جهان آفرینش وجود دارند.

حالا سؤال اینجا است که چگونه برای ساخت یک دستگاه ساده‌ی تصویربرداری لازم و ضروری است که عقل و فکری وجود داشته باشد؛ اما برای ساخت و بوجود آمدن چشم در انسان و حیوانات، عقل و فکر به کار نرفته، بلکه از طریق تصادف و اتفاقی به وجود آمده است؟ کدام عقل و کدام عاقل و انسان خردمند چنین چیزی را می‌پذیرد؟!

جالب اینکه هر موجودی که به دیدن نیاز داشته باشد، خداوند برای آن چشم متناسب با خلقتش آفریده است؛ اگر چه در ترکیب و کیفیت با چشم و دیدگان ما

تفاوتهای زیادی دارند. اما در هر صورت، هدف و مقصود مورد نظر را که دیدن است تأمین می‌کنند؛ مثلاً در پوست کرمهای خاکی سلولهایی وجود دارند که به نور و تاریکی حساسیت نشان داده و بدین ترتیب آنچه که این موجود در زیر خاک بدان نیاز دارد از این طریق، تأمین می‌شود.

حشرات نیز چشم دارند اما نه همانند چشم انسان و بوزینه و گاو و ماهی و...بلکه به شکل و کیفیت مخصوصی. با وجود این تفاوت و اختلافها، حشرات چیزهایی را که مورد نیازشان هست به وسیله‌ی چشمهای خود می‌بینند و هرگز اختلاف وسایل و ابزارها با وجود تشابهی که در هدف وجود دارد، نتیجه‌ی تصادف و اتفاقی نیست؛ بلکه در پشت پرده، نقشه و برنامه‌ای وجود دارد که همه‌ی اینها را به سوی یک هدف معین و مشخص، راهنمایی و هدایت نموده است.

خداوند به هر موجود زنده‌ای به اندازه‌ی نیازش درک و احساس عنایت نموده است؛ مثلاً مگس خانگی به چشمهایی نیاز دارد که غذا را به وسیله‌ی آنها ببیند و هر حرکتی را که برای زندگیش لازم است درک نماید؛ لذا خداوند به بیشتر حشرات، دو تا چشم ارزانی داشته که هر کدام از آنها از صدها مردمک کوچک تشکیل شده‌اند و هر کدام نقطه ی خاصی را می‌بینند و این نقطه‌ها در زاویه‌ی دید او جمع شده و مگس شیء را به صورت کامل درک کرده و آن را می‌بیند. همچنانکه آفریدگار دانا، آن را به نوع چشم دیگری مجهز نموده که ما آن را چشم ساده می‌نامیم و آن بدین شکل است که سه تا از این چشمها روی قله‌ی سر آنها قرار دارند که وظیفه‌ی آنها درک و احساس هرگونه حرکتی است که پیرامون او صورت می‌گیرد. به همین جهت است که گرفتن مگس در شرایط عادی چیزی است تقریباً غیر ممکن.

۲۲- چگونگی طراحی و شکل گیری استخوانها و مفاصل

استخوانهای ما و تعدادی از حیوانات از طریق مفصلها به حرکت در میآیند و تعداد معینی از ماهیچه‌ها منقبض شده و در همان حال، تعداد دیگری با هماهنگی و توافق شگفت‌آوری منبسط می‌گردند و بدین ترتیب دست وپا و انگشت و...به سوی نقطه‌ی

مورد هدف به حرکت در میآیند؛ ترکیب و کیفیت طراحی شده‌ی مفصلها بگونه‌ای است که کار خود را انجام می‌دهند بدون اینکه به هیچ وجه با هم برخورد کنند.

همان گونه که ستون فقرات به گونه‌ای طراحی شده‌اند که با وجود ارتباط و هماهنگی منظمی که دارند می‌توانند اشیای سنگین را تحمل کنند بدون اینکه به هم نزدیک و ساییده شوند. ما می‌بینیم که ستون فقرات از یک نقشه و برنامه‌ریزی بسیار شگفت انگیزی پیروی می‌کنند؛ عصبهایی اطراف ستون فقرات را محاصره کرده‌اند تا از آنها محافظت و نگهداری کنند همچنانکه جمجمه مخ را درون خود محافظت می‌نماید. و این رشته‌های عصبی از طریق شکافهای بسیار ریزی به ستون فقرات نفوذ می نمایند که تمام این تصمیمات در یک لحظه اتخاذ و عملی می‌شود. و اگر یکی از این رشته‌های عصبی یا هر یک از اجزای دیگر در این ستون فقرات از کار بیفتد، حرکت آن موجود متوقف شده و هرگز نمی‌تواند بجنبد. آیا این همه نظم و ترتیب که در میان این رشته‌های عصبی و دیگر اجزای بدن وجود دارد و در یک لحظه صورت می گیرد، نتیجه ی تصادف است؟

۲۳- فلسفه‌ی لخته شدن خون

مسلم و معروف است وقتی که بدن ما زخمی میگردد، خونی که از رگها خارج می‌شود پس از مدتی، روی زخم لخته می‌شود که این لخته شدن خون دارای فلسفه و حکمتهای بسیاری است؛ زیرا این خون لخته شده رگهای زخمی شده را مسدود نموده و از خارج شدن خون از بدن جلو گیری میکند. و اگر این خونهای روی زخم، لخته نمی-شدند، خونریزی ادامه پیدا می‌کرد و باعث مرگ انسان می‌شد.

دلیل اینکه این کار از جانب آفریدگار جهت حفظ موجودات جاندار صورت می‌گیرد، این است که می‌بینیم در هر موجود زنده‌ای این عمل به گونه‌ای صورت می‌گیرد؛ اما در هر صورت، نتیجه یکی است و آن جلوگیری از نابود شدن موجودات است. در بیشتر حشرات بدین صورت است که هرگاه بدن حشره‌ای بعنوان نمونه سوسک، زخمی شد، فوراً تعدادی سلول جمع شده و زخم را مسدود می‌کنند و از بیرون آمدن خون جلو گیری می‌کنند و در بعضی حشرات نیز همانند بدن ما خون روی زخم،

لخته می‌شود و از خارج شدن خون جلوگیری میکند.

رسیدن به یک هدف از راه‌های مختلف، دلیل قاطعی است بر وجود آفریدگار دانا و توانایی است که برای حفظ و نگهداری این موجودات، این همه نقشه و برنامه را تدبیر و طراحی نموده است.

۲٤- دو شاخک احساس کننده‌ی پشه

شاخکهای احساس کننده در پشه‌های نر درازتر از شاخکهای احساس کننده‌ی پشه‌ی ماده هستند؛ باید گفت ممکن نیست که این اختلاف به صورت تصادفی به وجود آمده باشد؛ در گدشته فکر می‌کردند که درازی شاخکهای پشه‌ی نر از مظاهر زیبایی آن است و تنها به خاطر جلب توجه پشه‌ی ماده می‌باشد؛ اما بعدها روشن شد که فلسفه‌ی آن، چیز دیگری است و آن این است که پشه‌ی نر از طریق این شاخکها صداهایی را دریافت میکند که پشه‌ی ماده آنها را ایجاد میکند، در حالی که پشه‌ی نر بسیار از او دور است و صداهای پشه‌ی ماده دارای امواج خاصی است که بسیار شبیه امواج رادیویی می‌باشد و پشه‌ی نر از راههای بسیار دور آنها را از طریق این شاخکها دریافت میکند.

پشه‌ی نر شاخکهای احساسی خود را در جهات مختلف می‌گرداند تا صدای پشه‌ی ماده را دریافت کند همچنانکه ما آنتن تلویزیونهای خود را به این سو و آن سو حرکت می‌دهیم تا صدا و تصویر را به طور واضح دریافت نماییم. شاخکهای پشه نیز از جهات خاصی صدای پشه‌ی ماده را به طور واضح دریافت می‌نماید و زاویه‌ای را که مگس ماده در آن جا قرار دارد، تشخیص داده و بسیار سریع به طرف آن پرواز مینماید و با آن جفت گیری می‌کند.

می‌بینیم که خداوند نیروی بسیار شگفت انگیزی را به این موجود بخشیده که به وسیله‌ی آن می‌تواند جنس مخالفش را ده‌ها متر دورتر از خود، درک نماید با وجود اینکه چندین صدای دیگر در آن مسیر وجود دارد؛ اما او صدای پشه‌ی ماده را از میان آنها تشخیص میدهد. اگر چنانچه به این سیستم مجهز نمی‌بود، یافتن جنس مخالف و جفت گیری با آن برایش بسیار مشکل بود و نسل آنها در معرض نابودی قرار می‌گرفت.

بله، ملیونها سال قبل از اینکه انسان به دستگاههای فرستنده و گیرنده و شبکه های ماهواره‌ای دست یابد، پشه‌ها بدان مجهز بوده‌اند؛ آیا ممکن است که وجود چنین سیستم مهم و شگفت انگیزی در وجود آنها تصادفی و اتفاقی باشد؟

۲۵-حیواناتی که در تاریکی می‌درخشند وچشمک می‌زنند

جنس ماده‌ی برخی از حشرات، در تاریکی پرتوهایی را از خود بروز می‌دهند که تنها جنس نر آنها می‌تواند این نور و چشمک را تشخیص دهد و هرگز در تشخیص دادن آن، در میان صدها نور دیگر که حشرات مختلف دیگر از خود بروز می‌دهند، دچار اشتباه نمی‌شود و جنس نر آن حشره به محض دریافت آن پرتوها که هرگز چشم ما قادر به دیدن آنها نیست، بلا فاصله به سوی آن پرواز نموده و جنس مخالفش را پیدا میکند و با آن جفت‌گیری می‌نماید و بدین ترتیب به ماندگاری نسل خود می‌پردازد.

علم ریاضی ثابت نموده که هرگز چنین نظم و ترتیبی زاده‌ی دست سرشت و طبیعت فاقد عقل و شعور نیست؛ بلکه همه‌ی اینها از روی برنامه و نقشه‌ی از پیش تعیین شده از جانب آفریدگار هستی بوده و به سوی هدف معینی رهسپارند.

۲٦- هضم غذا در حیوانات

می‌دانیم که برای سهل نمودن هضم غذا، قطعه قطعه نمودن آن بسیار لازم است و ترکیب و تنظیم دندانها در حیوانات مختلف متفاوت است؛ اما در هر صورت، یک هدف را دنبال می‌کنند که خرد کردن غذا می‌باشد.

ترتیب دندانها در انسان بسیار حیرت آور است؛ زیرا ترتیب آنها بگونه‌ای است که هر دسته از آنها وظیفه‌ی خاصی را انجام می‌دهند و این دندانها در حیوانات دیگری که به آنها نیاز ندارند، وجود ندارد بلکه به سیستم دیگری مجهز هستند که غذا را به آسانی خرد کرده و به محل گوارش و هضم آن می‌فرستد. اما در حیواناتی که دندان دارند به محض شروع به جویدن غذا، غده‌های بزاقی، آب را در دهان ترشح نموده و با غذایی که در دهان دارد، مخلوط می‌شود و بدین ترتیب هضم آن آسان میگردد.

در روده‌ها و معده چنانکه قبلاً هم بیان شد آنزیمهایی ترشح می‌شود که هر کدام در

هضم نوع مشخصی از غذاها تأثیر نموده که در انواع دیگر آن تأثیر ندارد.

۲۷- تکوین و شکل گیری جنین

شکل گیری جنین در انواع حیوانات پدیده‌ای بسیار حیرت آور است که تا به حال علوم تجربی فقط توانسته است مراحل آنرا بیان کند؛ اما از شناخت ماهیت و کنه آن عاجز است؛ این عمل با جذب و آمیخته شدن سلول و تخمک نر (اسپرماتوزوئید) به سلول و تخمک ماده شروع می‌شود و یک سلول تلقیح شده را به وجود می‌آورند؛ این سلول بلافاصله توسط نیروی مرموزی که در آن پنهان است شروع به تقسیم شدن میکند و یک سلول به دو سلول، دو سلول به چهار سلول، چهار سلول به هشت سلول و به همین ترتیب، تقسیم ادامه پیدا می‌کند تا به اندازه‌ی مشخصی می‌رسند و مجموع آنها به شکل یک توپ تو خالی در می‌آیند که جدار آن از یک طبقه‌ی سلول تشکیل می‌شود؛ سپس نصف آن شکل توپ مانند در نصف دیگرش فرو می‌رود و به صورت دو جدار دوسلولی تبدیل می‌شود.

در اغلب حیوانات از جمله انسان در میان دو لایه‌ی تشکیل شده یک لایه‌ی تک سلولی دیگری نیز تشکیل میگردد و مرتب این سلولها در حال تقسیم شدن می‌باشند تا اینکه از هر یک از این لایه‌ها، اعضای معینی شکل می‌گیرد.

از لایه‌ی خارجی، پوست و دستگاههای عصبی و یک سری دیگر از اعضا بوجود میآیند و از لایه‌ی وسطی، ماهیچه‌ها و استخوانها تشکیل می‌شوند؛ و از لایه‌ی داخلی نیز بعضی دیگر از اجزای دستگاههای عصبی بوجود میآیند. سلولها مرتب تقسیم می‌شوند تا اینکه شکل گیری جنین در رحم حیوانات پستاندار و داخل تخم حیوانات تخم گذار به پایان می‌رسد و پس از تکمیل و شکل گیری کامل جنین، بچه از رحم بدنیا می‌آید و یا تخم شکافته می‌شود و جوجه از آن خارج میگردد.

۲۸- ساختار و سیستم شنوایی

سیستم شنوایی انسان و بعضی از حیوانات بگونه‌ای است که هیچ خردمندی تصور نمیکند که این ساختار، نتیجه‌ی تصادف باشد؛ گوش دارای صماخی است که امواج

صوتی را می‌گیرد و به جنب و جوش درمی‌آید؛ این جنبیدن و بلرزه در آمدن در سه استخوان بسیار ریز و دقیق که به شکل بسیار مرتبی چیده شده‌اند، تأثیر می‌نماید؛ البته فشاری که بر صماخ وارد می‌شود باید یکنواخت و همسان باشد؛ برای این منظور، لوله‌ای در پشت صماخ گوش به گودی بینی متصل شده و یک استخوان حلزونی شکل نیز به قسمت داخلی گوش متصل شده که وظیفه‌اش تحلیل و بررسی صداهای مختلف می‌باشد. همچنانکه وظیفه‌ی دیگر آن، ایجاد توازن در انسان و دیگر موجودات می‌باشد که اگر این عضو نمی‌بود ما هرگز نمی‌توانستیم یک قدم راه برویم؛ بلکه فوراً گیج خورده و می‌لغزیدیم و سقوط می‌نمودیم.

حرکات و لرزشهای به وجود آمده، از طریق عصبها به مرکز شنوایی در مخ منتقل می‌شوند و بدین ترتیب انسان و حیوانات صداهای مختلف را شنیده و آنها را از یکدیگر تشخیص میدهند.

آیا ممکن است چنین سیستم و ساختاری که تمام این مراحل را در ظرف کمتر از یک صدم ثانیه انجام میدهد، نتیجه‌ی یک تصادف کور باشد؟

علم ریاضی و حساب احتمالات به طور قطعی چنین نظریه‌ای را رد میکند. هیچ خردمندی نمی‌پذیرد که این همه جریانات صورت گرفته نتیجه‌ی یک اتفاق و تصادف باشد.

۲۹- کرمهای فلاریا

در دنیای موجودات زنده چیزهای شگفت‌انگیز بی حد و حصری به وقوع می‌پیوندد که دلیل بر وجود نیروی توانا و مقتدری است که جهت بقا و ماندگاری موجودات، آنها را ترتیب داده است؛ آری! چیزهایی که امکان ندارد از طریق تصادف به وجود بیاید. به طور مثال، چیزهایی که در حیات کرمهای ایجاد کننده‌ی مریضی مشهور به «مرض فیل» روی میدهد؛ همان مرضی که به مرض «پیوک» مشهور است.

این کرمها طی مراحل رشد خود در رگها و غده‌های انسان و حیوانات پنهان شده و رگها را مسدود می‌کنند و موجب تورم بعضی از اعضا بخصوص ساقهای پا می‌شوند به

گونه‌ای که ساق پاها به اندازه‌ای باد می‌کنند که حجم آنها مانند ساق فیلها بزرگ می‌شود.

این کرمها داخل رگها و غده‌های لنفاوی انسان زاد و ولد می‌کنند و کرمهای کوچکی را تولید می‌نمایند و رگهای غده‌های لنفاوی را مسدود می‌کنند؛ در نتیجه، باعث متورم شدن بعضی از اعضای بدن انسان بویژه یک یا هر دو ساق پا می‌شوند تا جایی که ساق انسان به اندازه‌ی ساق فیل می‌گردد.

این کرمها هنگامی که داخل رگهای لنفاوی انسان وجود دارند با یکدیگر جفت گیری می‌کنند و کرمهای کوچکی را تولید می‌کنند و آنها را به رگهای خونی منتقل می‌نمایند؛ و اگر این کرمها در رگهای خونی انسان باقی بمانند، نمی‌توانند دوره‌ی رشد و حیات خود را طی کنند؛ زیرا باید به بدن بعضی از حیوانات منتقل شوند تا مراحل زندگی خود را طی کنند و بتوانند با انسان دشمنی و مبارزه نمایند؛ پس وقتی که پشه‌ای خون انسان را می‌مکد، تعدادی از این کرمهای کوچک را همراه با خون انسان می‌مکد و بدین ترتیب این کرمها در درون جسم پشه رشد خود را کامل می‌کنند و قدرت و توانایی مبارزه با انسان را هنگام نیش زدن پشه به انسان بدست می‌آورند.

دانشمندان بسیار تلاش نمودند تا به این کرمها از طریق خون کسانی که به این مرض مبتلا شده‌اند، دست یابند؛ اما نتوانستند در این زمینه موفقیتی کسب نمایند تا اینکه در نهایت، چیز بسیار شگفت انگیزی اتفاق افتاد.

در یکی از شبها، یکی از دانشمندان در اتاق کار خود تا پاسی از شب بیدار ماند؛ او مقداری خون را از یک نفر که به این بیماری مبتلا شده بود جهت آزمایش گرفت و آنرا زیر میکروسکوپ قرار داد؛ وی متوجه شد که تعداد سرسام آوری از این کرمها در این نمونه آزمایش قرار دارند؛ روز بعد نمونه‌ی دیگری از همین بیمار گرفت و آن را مورد آزمایش قرار داد؛ اما این بار، اثری از آنها مشاهده نکرد؛ آن دانشمند از این جریان بسیار متحیر و شگفت زده شد؛ چرا که اگر این آزمایش را در شب انجام می‌داد، این همه کرم در آن نمونه وجود داشتند؛ اما همین آزمایش در روز چنین نتیجه‌ای را در برنداشت!!

واقعاً جای تعجب بود.

پس از تحقیقات بیشتر متوجه شد که این کرمها هنگام روز به رگهای خونی داخلی پناه می‌برند و همین که شب آمد، به رگهای سطحی پوست باز می‌گردند و حکمت آن، این است که پشه‌هایی که از خون انسان در این مناطق تغذیه می‌کنند، تنها در شب تحریک شده و برای گزیدن انسان می‌آیند؛ لذا این کرمها در شب به سطح خارجی پوست بدن انسان میآیند تا پشه‌ها آنها را بمکند و بدین ترتیب دوره‌ی تکامل و رشد خود را در داخل جسم آنها طی کنند؛ مسلم است که این کرمها چیزی درک نمی‌کنند و نمی-فهمند که رشد آنها در داخل بدن پشه‌ها امکان پذیر است؛ بلکه این کار را از راه غریزه انجام می‌دهند؛ یعنی نیروی بسیار توانا و مقتدری است که به آنها دیکته میکند تا بدین صورت برای استمرار و بقای خود بکوشند و تلاش کنند.

جالب اینجا است در محیط‌هایی که انواع پشه‌ها خون را در روز می‌مکند، این کرمها نیز بر عکس عمل می‌نمایند؛ یعنی شبها در رگهای خونی داخلی‌می مانند و روزها به رگهای سطحی و خارجی مهاجرت می‌کنند تا در این صورت، مگسها هم بتوانند آنها را بمکند. اکنون سؤال این است که آیا ممکن است این جریان از راه تصادف به وجود آمده باشد؟

۳۰- نیروی مغناطیسی زمین

اگر از ترکیب و ساختار موجودات زنده و شگفتیهای اعجاز آمیزی که خرد را متحیر می نماید، بگذریم و به هستی و جهان سری بزنیم، متوجه چیزهای شگفت آوری خواهیم شد که از همه مهمتر، نیروی مغناطیسی نهفته در کره‌ی زمین است؛ نیرویی که ما را به این کره، گره زده و باعث ماندگاری ما روی آن شده است و از پرت شدن ما در هوا جلوگیری می‌نماید.

این نیروی جاذبه با نیروی مغناطیسیی که در فلزات وجود دارد، بسیار متفاوت است؛ زیرا نیرویی که در فلزات وجود دارد، بسیاری از چیزها من جمله گوشت، کاغذ، شیشه، سنگ، شن، ماسه و آب و چیزهای دیگر را جذب نمیکند؛ اما نیروی

مغناطیسی‌ای که در کره‌ی زمین وجود دارد، همه چیز را جذب میکند حتی بدن ما، شیشه، کاغذ، سنگ، شن، ماسه، آب و... را جذب خود میکند. و اگر این چیزها جذب زمین نمی‌شدند، هیچ چیزی روی زمین باقی نمی‌ماند؛ بلکه همه در هوا پرت می‌شدند.

۳۱- حجم اجرام آسمانی، ابعاد و مدار آنها

فردهویل استاد اخترشناسی دانشگاه لندن در کتابش به نام "طبیعة الکون" (سرشت هستی) میگوید: در فضا ستاره‌هایی وجود دارد که حجم آنها در تصور عقل نمی‌گنجد.

زیرا کره‌ی زمین در مقابل حجم بعضی از آنها به اندازه‌ی یک دانه‌ی ماسه است.

دانشمند بزرگ آمریکایی "کریستی موریسون" رئیس سابق آکادیمی علوم در نیویورک میگوید: «وضعیت اجرام آسمانی هر گز تصادفی نیست؛ بلکه طبق یک نظم دقیق و از پیش تعیین شده به حرکت درآمده‌اند؛ زیرا کره‌ای مانند ماه اگر یک چهارم از وضعیت موجود به زمین نزدیک‌تر می‌بود، مد و جزر دریاها به اندازه‌ای شدید می‌شد که تمام خشکیهای زمین را غرق می‌کرد و همه‌ی حیوانات نیز غرق می‌شدند. همچنین اگر محور زمین به اندازه‌ی بیست و سه درجه مایل و کج نمی‌بود، دو قطب شمال و جنوب همیشه شب می‌بود و بخار آب دریاها، یخ بسیار غلیظ و ضخیمی در دو قطب تشکیل می‌داد و باعث می‌شد که خط استوا به اندازه‌ای پهن و گسترده شود که باریدن باران غیر ممکن شود و بدین ترتیب زندگی روی کره زمین غیر ممکن می‌شد.

سرعت گردش زمین، حدود هزار میل در ساعت است؛ حالا اگر فرض کنیم که سرعت آن صد میل در ساعت می‌بود، شب و روز بسیار طولانی می‌شدند که در این صورت تمام آنچه که روی زمین قرار دارد، از حیوانات و گیاهان و...همه در روز از شدت حرارت می‌سوختند و در شب نیز از شدت سرما، یخ می‌زدند».

دکتر "جود" استاد فلسفه‌ی دانشگاه لندن در کتاب بسیار قطوری که در این زمینه نگاشته است به بررسی احتمالات نشأت هستی و به وجود آمدن حیات از نظر فلسفی و علمی پرداخته و در نهایت میگوید: «این جهان هستی، باید ساخته و آفریده‌ی آفریدگار بسیار دانا و حکیم باشد» و خداوند چه زیبا میفرماید:

﴿ سَنُرِيهِمۡ ءَايَٰتِنَا فِي ٱلۡأٓفَاقِ وَفِيٓ أَنفُسِهِمۡ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمۡ أَنَّهُ ٱلۡحَقُّ ﴾[فصلت:٥٣]

(ما به آنان ـ که منکر اسلام و قرآنند ـ هرچه زودتر دلایل و نشانه‌های خود را در اقطار و نواحی آسمانها و زمین و در داخل و درون خودشان، نشان خواهیم داد تا برایشان روشن و آشکار گردد که اسلام و قرآن حق است.)

مبحث دوم: شناخت و اثبات وجود خدا در پرتو نصوص (مباحث اسما و صفات)

در مباحث گذشته یادآوری نمودیم که روش دوم برای اثبات وجود خداوند، مراجعه به نصوص قرآن و احادیث پیامبر یعنی همان آیات و روایاتی است که مستقیماً و بطور واضح و شفاف از صفات و اسما و افعال الهی سخن گفته‌اند.

ما باید بدانیم که این روش، روش بسیار روشنی است که هیچ عواقبی ندارد؛ زیرا شناخت خداوند در پرتو کلام خدا و رسولش جای هیچ تردید و شبهه‌ای باقی نخواهد گذاشت.

سعی ما بر این است که در اغلب موضوعات و مباحث، نصوص را بطور مستقیم ارائه نماییم؛ زیرا نصوص قرآن و حدیث در تعبیر و تشریح مطالب قوی‌تر از عبارات و کلام انسان هستند. و در عین حال، تلاشم بر این است که نصوص را با تأویل و تحریف معیوب و ضعیف جلوه ندهم آنگونه که بسیاری از گذشتگان به منظور تطبیق دادن نصوص با آرا و اندیشه‌های بشر، چنین کرده‌اند؛ حال آنکه نصوص و کلام الهی این را ایجاب می‌کند که اندیشه‌ها و آرای بشر به منظور هماهنگ شدن با کلام الهی تغییر داده شوند.

مطلب اول: دیدرس عقل در حوزۀ اسما و صفات خداوند

صفات الهی که در قرآن کریم وارد شده‌اند و سنت رسول الله ﷺ درباره‌ی آنها سخن گفته است، به دو دسته تقسیم می‌شوند:

اول: صفاتی هستند که عقل انسان به تنهایی بدون نصوص، نمی‌تواند آنها را بشناسد و درک کند؛ مانند اثبات دست و صورت برای خداوند.

دوم: آن دسته از صفاتی هستند که عقل از راه استدلال می‌تواند آنها را درک کند و بپذیرد؛ مانند قدرت و حکمت خداوند. قابل یادآوری است که ما درصدد ذکر تمام صفات الهی نیستیم؛ بلکه بعنوان مثال و نمونه به ذکر چند صفت که مقصود ما را بطور واضح بیان نمایند و تصویر روشنی در اذهان ترسیم کنند، بسنده می کنیم. انشاءالله

مطلب دوم: مجموعه‌ای از صفات که در قرآن و حدیث آمده‌اند

۱ـ ذات خداوند متعال

خداوند دارای ذات و وجودی است که متصف به تمام صفات کمال، و پاک از هر گونه نقص و عیب است. هرکس به سخن قرآن گوش فرا دهد و آن را بفهمد، قطعاً می داند که خداوند متصف به ذات و وجود است:

﴿ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُۚ لَا تَأۡخُذُهُۥ سِنَةٞ وَلَا نَوۡمٞ ﴾[بقره:۲۵۵]

(هیچ خدایی بجز الله وجود ندارد و او زنده و پایدار و نگهدارنده‌ی ـ جهان هستی ـ است؛ هیچ چرت و خوابی به سراغش نمی آید) و همواره بیدار است و سستی و رخوت بدو راه ندارد.

﴿ قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ١ ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ ٢ لَمۡ يَلِدۡ وَلَمۡ يُولَدۡ ٣ وَلَمۡ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدُۢ ٤ ﴾ [اخلاص:۱ـ۴]

(بگو: الله، یگانه و یکتا است. الله، سَرورِ والای برآورنده‌ی امیدها و برطرف کننده‌ی نیازمندیها است؛ نزاده است و زاده نشده است و کسی همتا و همگون او نمی‌باشد.)

هنگامی که کفار می‌خواستند خبیب ﷺ را به قتل برسانند، این شعر را سرود:

و لست ابالي حين اقتل سلماً ... علي أيِّ شقٍّ كان لله مصرعي

و ذالك في ذات الإله و إن يشأ ... يبارك على اوصال شلو ممزَّع

(وقتی که به عنوان مسلمان کشته شوم، اندک هراسی ندارم که کدام پهلویم روی زمین می‌افتد؛ این فداکاری بمنظور خشنودی ذات حق است؛ اگر او بخواهد به

استخوانهای تکه تکه شده‌ی من برکت عنایت می‌فرماید.)

باید بدانیم که ذات خداوند هیچ شباهتی با ذات مخلوقاتش ندارد همانگونه که صفات او با صفات مخلوقاتش هیچگونه مشابهتی ندارند. خداوند کمال مطلق است که کامل‌تر از او وجود ندارد. هر آفریده‌ای لزوماً نقصی خواهد داشت که کمترین آن همان نیاز او به دیگران است.

خداوند هر گونه تشابه به آفریده‌هایش را نفی می‌نماید و می‌فرماید:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِۦ شَىْءٌ ۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ﴾ [شوری:۱۱]

(هیچ چیزی همانند خدا نیست ـ و نه او در ذات و صفات به چیزی از چیزهای آسمان و زمین می‌ماند و نه چیزی از چیزهای آسمان و زمین در ذات و صفات بدو می ماند ـ و او شنوا و بینا است.)

۲ـ نفس خداوند متعال

خداوند دارای نفس و جانی است که شایسته‌ی مقام کمال و شکوه اوست؛ نفس او هیچگونه تشابهی با روح و جان آفریده‌هایش ندارد؛ چنانکه در آیات محکم کتابش درباره‌ی نفس خود به ما خبر داده و فرموده است:

﴿وَإِذَا جَآءَكَ ٱلَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِـَٔايَٰتِنَا فَقُلْ سَلَٰمٌ عَلَيْكُمْ ۖ كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَىٰ نَفْسِهِ ٱلرَّحْمَةَ ۖ أَنَّهُۥ مَنْ عَمِلَ مِنكُمْ سُوٓءًۢا بِجَهَٰلَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنۢ بَعْدِهِۦ وَأَصْلَحَ فَأَنَّهُۥ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [انعام:٥٤]

(هرگاه مؤمنان به آیات ما نزد تو آمدند، بدیشان بگو: درودتان باد! خداوند شما ـ از روی لطف ـ رحمت را بر نفس خود واجب نموده است که هرکس از شما از روی نادانی دچار لغزشی شد، ولی بعد از آن توبه کرد و اصلاح نمود ـ خداوند عذر تقصیر او را می‌پذیرد ـ چرا که او آمرزگار و مهربان است.)

خداوند در آیه‌ی فوق بیان نموده که متصف به نفس است و رحمت را بر نفس خود واجب کرده است. در آیه‌ی دیگری همین مطلب را چنین بیان فرموده است:

﴿ قُل لِّمَن مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ قُل لِّلَّهِۚ كَتَبَ عَلَىٰ نَفۡسِهِ ٱلرَّحۡمَةَۚ لَيَجۡمَعَنَّكُمۡ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِ لَا رَيۡبَ فِيهِ ﴾[انعام:۱۲]

(بگو: آنچه در آسمانها و زمین است از آن کیست؟ بگو: از آن الله است؛ ایشان ـ از روی تفضّل و تلطّف ـ رحمت را بر نفس خود، لازم گرفته است؛ بدون هیچ گونه شکّ و گمانی شما را در روز قیامت گرد می‌آورد.)

رسول اکرم ﷺ در حدیثی که آن را ابوهریره روایت نموده است، بخشی از این آیه را چنین تفسیر نموده است:

«لَـمَّا خَلَقَ اللهُ الـخَلْقَ كَتَبَ بِيَدِهِ عَلَى نَفْسِهِ: إِنَّ رَحْمَتِي تَسْبِقُ غَضَبِي» وفی روایة: «تَغْلِبُ غَضَبِي».[1] **(صحیح بخاری و صحیح مسلم)**

(زمانی که خداوند از آفریدن مخلوقاتش فارغ شد، مکتوبی را نوشت و آن مکتوب اکنون در عرش نزد خداوند وجود دارد؛ در آن مکتوب چنین آمده است: رحمت من از غضبم سبقت می‌گیرد. و در روایتی دیگر آمده است که فرمود: رحمت من بر خشمم غالب و چیره می‌شود.)

اثبات نفس برای خداوند شیوه و روش پیامبران گذشته نیز بوده است؛ عیسی علیه السلام درباره‌ی خداوند می‌گوید:

﴿ تَعۡلَمُ مَا فِي نَفۡسِي وَلَآ أَعۡلَمُ مَا فِي نَفۡسِكَۚ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّٰمُ ٱلۡغُيُوبِ ﴿١١٦﴾ ﴾ [مائده:۱۱۶]

(تو از آنچه در نفس من وجود دارد، باخبری؛ ولی من از آنچه که در نفس تو وجود دارد، بی‌خبرم؛ زیرا تو داننده‌ی رازها هستی.)

همچنین خداوند به پیامبرش موسی علیه السلام میگوید:

﴿ ثُمَّ جِئۡتَ عَلَىٰ قَدَرٖ يَٰمُوسَىٰ ﴿٤٠﴾ وَٱصۡطَنَعۡتُكَ لِنَفۡسِي ﴿٤١﴾ ﴾ [طه:۴۰-۴۱]

۱- مشکاة المصابیح (1/ 726) حدیث شماره (2364).

(سپس ای موسی! در موعدی که ـ برای گرفتن فرمان رسالت ـ مقدّر بود، آمدی و تو را برای نفس خویش پرورده‌ام.)

خداوند ما را از نفس خود بر حذر می دارد:

﴿ وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَّهُ نَفۡسَهُۥۗ وَٱللَّهُ رَءُوفُۢ بِٱلۡعِبَادِ ﴾ [آل عمران:۳۰]

(خداوند شما را از ـ نافرمانی ـ خودش برحذر می‌دارد و خداوند نسبت به بندگان مهربان است.)

کسانی که خداوند را در نفس خود یاد می‌کنند، خداوند نیز آنها را در نفس خود یاد میکند.

بخاری و مسلم در کتابهای صحیح خود از ابوهریره ﷺ روایت نموده‌اند که رسول الله ﷺ فرمود: «**يَقُولُ اللهُ تَعَالَى: أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي بِي، وَأَنَا مَعَهُ إِذَا ذَكَرَنِي، فَإِنْ ذَكَرَنِي فِي نَفْسِهِ ذَكَرْتُهُ فِي نَفْسِي، وَإِنْ ذَكَرَنِي فِي مَلَإٍ ذَكَرْتُهُ فِي مَلَإٍ خَيْرٍ مِنْهُمْ.**»[1]

(خداوند متعال می فرماید: من با بنده‌ام بر اساس گمانی که به من دارد، رفتار می نمایم و هنگامی که مرا یاد می‌کند، من با او هستم؛ پس اگر بنده‌ام در نفس خود مرا یاد کند، من نیز در نفس خود او را یاد می‌کنم. و اگر مرا در میان جمع، یاد کند، من او را در میان جمع بهتری یاد خواهم نمود.)

۳ـ وجه (صورت) پروردگار پاک ما

خداوند چهره‌ای دارد که هیچگونه تشابهی به صورت و سیمای آفریده‌هایش ندارد. ما به وجود رخسار خداوندی متعال ایمان آورده و آن را می‌پذیریم؛ زیرا خداوند در کتاب خود درباره‌ی آن به ما خبر داده و پیامبر اکرم ﷺ نیز درباره‌ی آن تأکید نموده است؛ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَيَبۡقَىٰ وَجۡهُ رَبِّكَ ذُو ٱلۡجَلَٰلِ وَٱلۡإِكۡرَامِ ﴾ [رحمن:۲۷]

۱- مشکوة المصابیح (1/ 693) حدیث شماره (2264)

(و تنها وجه پروردگار با عظمت و ارجمند تو می‌ماند و بس.)

ابن جریرطبری در تفسیر این آیه می‌گوید: «ذُو ٱلۡجَلَٰلِ وَٱلۡإِكۡرَامِ» از صفات وجه می‌باشد؛ بهمین دلیل «ذو» در حالت رفع است.

بعضی از علما وجه را از خداوند نفی کرده و گفتهاند: ذُو ٱلۡجَلَٰلِ وَٱلۡإِكۡرَامِ صفت رب است نه صفت وجه.

امام ابن خزیمه این قول را رد کرده و می‌گوید: «این رأی، نظر کسانی است که نسبت به لغت و زبان عربی آگاهی ندارند؛ زیرا وجه در این عبارت مرفوع و فاعل است و کلمه‌ی «رب» بدلیل مضاف الیه بودن، مجرور است؛ اگر ذولجلال والاکرام صفت رب می‌بود، می بایست کلمه‌ی «ذو» در حالت جر یعنی ذی الجلال می آمد چون جر اینگونه کلمات به یاء است نه واو.[1]

از نصوص دیگری که وجه را برای خداوند اثبات میکند، این آیه است:

﴿كُلُّ شَيۡءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجۡهَهُۥ﴾[قصص:۸۸]

(همه چیز جز وجه او فانی و نابود می‌شود.)

آثار ایمان به «وجه و رخسار» خداوند متعال

الف ـ وجه خدا طلبیدن در انجام اعمال شایسته

هرگاه آنچه را که خداوند ثابت و مقرر نموده است، دانستیم باید در انجام اعمال خود وجه او را مد نظر داشته باشیم همانگونه که خداوند متعال در کتاب خود ما را راهنمایی نموده است؛ پس عملی که مقصود از آن وجه خداوند نباشد، باطل است چنانکه می‌فرماید:

﴿كُلُّ شَيۡءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجۡهَهُۥ﴾[قصص:۸۸] (همه چیز جز ذات او فانی و نابود می‌شود.)

۱- التوحید ابن خزیمه ص (۲۱).

از جمله‌ی این اعمال، انفاق و بخشش مال برای رضای او است.

﴿ وَمَآ ءَاتَيۡتُم مِّن رِّبٗا لِّيَرۡبُوَاْ فِيٓ أَمۡوَٰلِ ٱلنَّاسِ فَلَا يَرۡبُواْ عِندَ ٱللَّهِۖ وَمَآ ءَاتَيۡتُم مِّن زَكَوٰةٖ تُرِيدُونَ وَجۡهَ ٱللَّهِ فَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡمُضۡعِفُونَ ٣٩ ﴾ [روم:۳۹]

(آنچه را که به عنوان ربا می‌دهید تا از اموال مردم فزونی یابد، نزد خدا فزونی نخواهد یافت ـ بلکه خداوند از آن می‌کاهد و نابودش می‌نماید ـ و آنچه را که به عنوان زکات می‌پردازید و تنها وجه خدا را مد نظر می‌دارید، این گونه کسانی دارای پاداش مضاعف خواهند بود.)

خداوند بندگان صالح خود را بخاطر اینکه در انجام اعمالشان، وجه و رضای او را می‌طلبند، ستوده است، چنانکه می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا نُطۡعِمُكُمۡ لِوَجۡهِ ٱللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمۡ جَزَآءٗ وَلَا شُكُورًا ﴾ [انسان:۹]

(ما شما را تنها به خاطر ذات خدا خوراک می‌دهیم و از شما پاداش و سپاسگذاری نمی‌خواهیم.)

﴿ وَمَا لِأَحَدٍ عِندَهُۥ مِن نِّعۡمَةٖ تُجۡزَىٰٓ ١٩ إِلَّا ٱبۡتِغَآءَ وَجۡهِ رَبِّهِ ٱلۡأَعۡلَىٰ ٢٠ ﴾ [لیل:۱۹–۲۰]

(هیچ کسی بر او حق نعمتی ندارد تا ـ بدین وسیله به نعمتش پاسخ گوید و از سوی او آن ـ نعمت جزا داده شود؛ بلکه تنها هدف او جلب رضای ذات پروردگار بزرگوارش می‌باشد.)

و می‌فرماید:

﴿ وَٱصۡبِرۡ نَفۡسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥ ﴾ [کهف:۲۸]

(با کسانی باش که صبحگاهان و شامگاهان خدای خود را می‌پرستند و به فریاد می خوانند، و تنها رضای ذات او را می‌طلبند.)

در صحیحین به روایت عتبان بن مالک ﷺ آمده که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«إِنَّ الله قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ الله».[1]

(همانا خداوند آتش دوزخ را بر کسی که بخاطر وجه و رضای خداوند لا اله الا الله بگوید، حرام ساخته است).

ب) پناه بردن به وجه خداوند سبحان

پیامبراکرم ﷺ این کار را کرده است؛ از جابر بن عبدالله رضی الله عنهما روایت شده وقتی که این آیه نازل شد:

﴿ قُلْ هُوَ ٱلْقَادِرُ عَلَىٰٓ أَن يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِّن فَوْقِكُمْ ﴾ [نعام:٦٥]

(بگو: خدا می‌تواند که عذاب بزرگی از بالای سرتان و یا از زیر پاهایتان بر شما بفرستد ـ و شما را دچار بلاهای آسمانی و بمبارانهای هوائی یا بلاهای زمینی همچون زلزله‌ها و آتشفشانیها و انفجارهای مینها و دیگر موادّ منفجره‌ی جنگها سازد.)

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «اعوذ بوجهك» (به وجه تو پناه می‌برم). سپس در برابر «أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ» یعنی قادر است از زیر پاهایتان بر شما عذاب بفرستد) دوباره رسول الله ﷺ فرمود: «اعوذ بوجهك» (به وجه تو پناه می‌برم). سپس دربرابر﴿ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَيُذِيقَ بَعْضَكُم بَأْسَ بَعْضٍ ﴾ [انعام:٦٥]

(یا این که کار را بر شما به هم آمیزد ـ در نتیجه حقیقت امر بر شما مشتبه شود ـ و دسته‌دسته و پراکنده گردید ـ و جنگها در میانتان برپا گرداند ـ و برخی از شما را به جان برخی دیگر اندازد و گرفتار همدیگر سازد.)

رسول اکرم ﷺ فرمود: «هذا أيسر.»[2] (این آسانتر است.)

از علی ابن ابی طالب ﷺ روایت است که پیامبر اکرم ﷺ هنگام خوابیدن می‌فرمود:

۱- فتح الباری شرح صحیح بخاری (۵۱۹/۱) حدیث شماره (٤۲۵) وصحیح مسلم (٤۵۵/۱).

۲- صحیح بخاری (۳۸۸/۱۳) حدیث شماره (۷٤۰٦).

«**اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَكَلِمَاتِكَ التَّامَّةِ مِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ أَنْتَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا.**» رواه ابی داود[1]

(خدایا به وجه کریم تو پناه می‌آورم و به کلمات خالص و کامل تو پناه می‌آورم. از بدی هر خزنده‌ای که تو مالک آن هستی.)

ج ـ جواب دادن به کسی که بواسطه‌ی وجه خداوند چیزی را می طلبد

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که رسول اکرم ﷺ فرمود: «**مَنِ اسْتَعَاذَ بِاللهِ فَأَعِيذُوهُ، وَمَنْ سَأَلَكُمْ بِوَجْهِ اللهِ فَأَعْطُوهُ.**»[2]

(هرکس وجه خدا را واسطه قرار داد و پناه طلبید، او را پناه دهید و هرکس به وجه خداوند از شما سؤال نمود، به او پاسخ مثبت بدهید.)

د ـ آرزوی دیدن وجه خداوند

از عمار بن یاسر روایت است که پیامبر اکرم ﷺ هنگام دعا و نیایش می فرمود:

«**اللَّهُمَّ بِعِلْمِكَ الْغَيْبَ وَقُدْرَتِكَ عَلَى الْخَلْقِ أَحْيِنِي مَا عَلِمْتَ الْحَيَاةَ خَيْرًا لِي، وَتَوَفَّنِي إِذَا عَلِمْتَ الْوَفَاةَ خَيْرًا لِي، اللَّهُمَّ وَأَسْأَلُكَ خَشْيَتَكَ فِي الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، وَأَسْأَلُكَ كَلِمَةَ الْحَقِّ فِي الرِّضَا وَالْغَضَبِ، وَأَسْأَلُكَ الْقَصْدَ فِي الْفَقْرِ وَالْغِنَى، وَأَسْأَلُكَ نَعِيمًا لَا يَنْفَدُ، وَأَسْأَلُكَ قُرَّةَ عَيْنٍ لَا تَنْقَطِعُ، وَأَسْأَلُكَ الرِّضَاءَ بَعْدَ الْقَضَاءِ، وَأَسْأَلُكَ بَرْدَ الْعَيْشِ بَعْدَ الْمَوْتِ، وَأَسْأَلُكَ لَذَّةَ النَّظَرِ إِلَى وَجْهِكَ وَالشَّوْقَ إِلَى لِقَائِكَ فِي غَيْرِ ضَرَّاءَ مُضِرَّةٍ وَلَا فِتْنَةٍ مُضِلَّةٍ، اللَّهُمَّ زَيِّنَّا بِزِينَةِ الْإِيمَانِ،**

۱- روایت ابوداود.

۲- ابوداود در سنن خود این حدیث را آورده است. نگاه "صحیح سنن ابی داود (۹٦۱/۳) حدیث شماره (٤۲٦۰) وشیخ آلبانی در مورد آن میگوید: این حدیث، حسن و صحیح است. همچنین بیهقی در کتاب الاسماء و الصفات (۳۰٦/۱) آنرا روایت نموده است.

وَاجْعَلْنَا هُدَاةً مُهْتَدِينَ.»[1]

(خدایا! بوسیله‌ی علم غیبت و بوسیله‌ی قدرتت بر مخلوقات، تا زمانی که زنده بودن را برای من مفید می‌دانی مرا زنده نگه دار. و هرگاه می‌دانی که مرگ به سود من است، مرا بمیران؛ پروردگارا! در پیدا و پنهان، خشیت خودت را نصیب من گردان؛ پروردگارا! کلمه‌ی حق و عدل را در خشنودی و غضب از تو می‌خواهم؛ پروردگارا! میانه روی واعتدال را در تنگدستی و ثروتمندی از تو می‌خواهم؛ پروردگارا! نعمت‌های جاودان تو را می‌خواهم؛ پروردگارا! مسرت و شادی مستدام را از تو می‌خواهم؛ پروردگارا! خوشنودی را در هر فیصله و قضاوتی از تو می‌خواهم؛ پروردگارا! زندگی خوب پس از مرگ را از تو مسئلت دارم؛ پروردگارا! لذت نگاه کردن بسوی وجه تو را از تو می‌خواهم و شوق و میل دیدار تو را در غیر بلا و مصیبتی که دامنگیر من شود و فتنه‌ای که مرا سرگردان کند، از تو میخواهم؛ خدایا! مرا به زیبایی ایمان آراسته گردان و مرا راهنمای هدایت خواهان و هدایت یافتگان قرار ده.)

بیهقی می‌گوید: رسول الله ﷺ کلمه‌ی «وَزِيَادَةٌ» را که در آیه‌ی ﴿لِّلَّذِينَ أَحْسَنُواْ ٱلْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ﴾ آمده است، چنین تفسیر نموده است که منظور از آن، نگاه کردن به رخسار و وجه خداوند ﷻ است. علاوه بر آن، چنین تفاسیری از حذیفه و ابوبکر رضی الله عنهما نیز نقل شده است. سپس میگوید: آثار و احادیث بسیار زیادی در این باره از صحابه و تابعین نقل شده است.[2]

امام مسلم در صحیح خود از صهیب روایت نموده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ قَالَ: يَقُولُ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: تُرِيدُونَ شَيْئًا أَزِيدُكُمْ؟ فَيَقُولُونَ: أَلَمْ تُبَيِّضْ وُجُوهَنَا؟ أَلَمْ تُدْخِلْنَا الْجَنَّةَ وَتُنَجِّنَا مِنْ النَّارِ؟ قَالَ: فَيَكْشِفُ الْحِجَابَ، فَمَا أُعْطُوا شَيْئًا

۱- روایت ابن خزیمه در «التوحید» ص (۱۲) و نسائی. نگا: صحیح سنن نسائی(۲۸۰/۱) حدیث شماره (۱۲۳۷,۱۲۳۸). وسند این روایت صحیح می‌باشد.

۲- الاسماء والصفات ص (۳۰۸) تألیف بیهقی.

أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنْ النَّظَرِ إِلَى رَبِّهِمْ عَزَّ وَجَلَّ»، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿لِّلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ ٱلۡحُسۡنَىٰ وَزِيَادَةٞ﴾[1]

(وقتی که اهل بهشت وارد بهشت می‌شوند، خداوند از آنان سؤال می‌کند: چیز بیشتری می‌خواهید که به شما بدهم؟ آنان می‌گویند: پروردگارا! مگر چهره‌های ما را سفید نکردی؟ مگر ما را به بهشت نیاوردی و از دوزخ نجات ندادی؟ آنگاه خداوند پرده‌ها را برمی‌دارد و اهل بهشت با دیدن و نگاه کردن بسوی خدای عزوجل چنان احساس می کنند که چیزی بهتر از نگاه کردن به پروردگارشان به آنان نداده است. سپس رسول الله ﷺ این را تلاوت فرمود: ﴿لِّلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ ٱلۡحُسۡنَىٰ وَزِيَادَةٞ﴾ [یونس:٢٦] (کسانی که نیکوکاری کرده‌اند ، نکویی (بهشت) و افزوده‌ای برآن دارند.)

همچنین در صحیح بخاری و مسلم آمده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«جَنَّتَانِ مِنْ فِضَّةٍ: آنِيَتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا، وَجَنَّتَانِ مِنْ ذَهَبٍ: آنِيَتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا، وَمَا بَيْنَ الْقَوْمِ وَبَيْنَ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى رَبِّهِمْ إِلَّا رِدَاءُ الْكِبْرِ يَاءِ عَلَى وَجْهِهِ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ.»[2]

(دو باغ وجود دارد که ظروف و هر چه در آنها است از نقره ساخته شده است. و دو باغ دیگر وجود دارد که ظروف و هر چه در آنها است از طلا ساخته شده است. و در بهشت عدن بین مردم و نگاهشان به چهره‌ی پروردگار، فقط حجاب کبریایی وجود دارد.)

حجاب و پرده روی رخسار خداوند ﷻ

از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت است که رسول اکرم ﷺ فرمود:

«إِنَّ الله تَعَالَى لَا يَنَامُ، وَلَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَنَامَ، وَلَكِنَّهُ يَخْفِضُ الْقِسْطَ وَيَرْفَعُهُ، يُرْفَعُ إِلَيْهِ عَمَلُ اللَّيْلِ قَبْلَ عَمَلِ النَّهَارِ، وَعَمَلُ النَّهَارِ قَبْلَ عَمَلِ اللَّيْلِ، حِجَابُهُ النُّورُ لَوْ كَشَفَهُ لَأَحْرَقَتْ سُبُحَاتُ

١- صحیح مسلم (١٦٣/١) شماره (١٨٠).

٢- صحیح بخاری (٤٢٣/١٣) شماره (٧٤٤٤) و (٦٢٣/٨) شماره (٤٨٧٨) و صحیح مسلم (١٦٣/١) شماره (١٨٠).

وَجْهِهِ مَا انْتَهَى إِلَيْهِ بَصَرُهُ مِنْ خَلْقِهِ.»[1]

(خداوند عزوجل نمی‌خوابد و اصلاً شایسته‌ی او نیست که بخوابد؛ او ترازوی ـ اعمال و رزق بندگان را ـ بالا و پایین می‌نماید؛ عمل شب قبل از عمل روز، و عمل روز قبل از عمل شب بسوی او بالا برده می‌شود؛ آنچه حجاب و مانع دیدن خداوند می‌گردد، نور است ـ و در روایتی آمده است که آتش است ـ اگر خداوند این حجاب را بردارد، انوار چهره‌اش همه‌ی مخلوقات را می‌سوزاند.)

باید دانست که این شک و تردید راوی در کلمه‌ی «نور» و «آتش» ضرری ندارد و لطمه‌ای به صحت حدیث وارد نمی‌سازد؛ زیرا به آتش صاف و شفافی که خداوند در پرتو آن با موسی سخن گفت، نور و آتش اطلاق می‌گردد آنگونه که خداوند آتش شعله ی چراغ را نور نامیده است؛ بر خلاف آتش سیاه و تاریک جهنم که به آن نور گفته نمی شود.

این پرده‌ها مانع ادراک هستند؛ درست همانگونه که ابرها و سقف‌ها مانع دیدن و ادراک خورشید و ماه می شوند؛ اما هرگاه ابرها و سقف‌ها برداشته شوند، ماه و خورشید دیده می‌شوند؛ منظور این نیست که پرده‌ها مانع رؤیت خداوند می‌شوند. هیچ مسلمانی چنین چیزی را نمیگوید؛ زیرا هیچ چیزی، در زمین و آسمانها بر خداوند پنهان نیست؛ بلکه معنی آن، این است که پرده‌ها مانع رسیدن انوار الهی به بندگانش هستند آنگونه که خداوند می‌فرماید: « **لَوْ كَشَفَهُ لَأَحْرَقَتْ سُبُحَاتُ وَجْهِهِ مَا انْتَهَى إِلَيْهِ بَصَرُهُ مِنْ خَلْقِهِ.**» اگر پرده‌ها برداشته شوند، شعله های چهره‌ی او جهان هستی را تا آنجایی که در معرض دید الله است یعنی تمام جهان هستی را می‌سوزاند؛ اما شعله‌ها بوسیله‌ی پرده نوری یا ناری پنهان هستند.

٤ـ خداوند دارای دو دست است

خداوند دو تا دست که شایسته‌ی جلال و کمال او هستند، دارد؛ دست‌های او

۱- صحیح مسلم (۱٦۱/۱) حدیث شماره (۱۷۹).

هیچگونه مشابهتی با دست‌های آفریده‌هایش ندارند؛ خداوند عز وجل می‌فرماید:

﴿ بَلۡ يَدَاهُ مَبۡسُوطَتَانِ ﴾ [مائده:٦٤]

(بلکه دو دست خدا باز است.)

همچنین خداوند ﷻ ابلیس را وقتی که از سجده کردن برای آدم ابا ورزید مورد خطاب قرار داد و فرمود:

﴿ يَٰٓإِبۡلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسۡجُدَ لِمَا خَلَقۡتُ بِيَدَيَّ ﴾[ص:۷۵]

(ای ابلیس! چه چیزی تو را نگذاشت که برای آنچه که من آنرا با دستهای خودم آفریدم، سجده کنی؟)

ستودن خداوند با ذکر دو دستش

روایات متعددی خداوند را با ذکر دو دستش مورد ستایش قرار داده و آنها را منبع خیر و برکت دانسته است؛ خداوند به اهل بهشت ندا داده و خطاب به آنها می‌فرماید:

«يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ، فَيَقُولُونَ: لَبَّيْكَ، وَسَعْدَيْكَ، وَالْخَيْرُ كُلُّهُ فِي يَدَيْكَ».[1]

(ای بهشتیان! آنان در جواب می‌گویند: پروردگارا! حاضریم و در خدمت تو هستیم وهمه‌ی خیر ونفع در دست‌های تواست.)

خداوند روز قیامت آدم علیه السلام را صدا می‌زند؛ آدم علیه السلام در جواب می گوید: «**لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ، وَالْخَيْرُ كُلُّهُ فِي يَدَيْكَ.**»[2]

(پروردگارا! حاضرم و در خدمت شما هستم و همه‌ی خیر و نفع در دست‌های تواست.)

رسول اکرم ﷺ شب هنگام وقتی که برای دعا و نیایش بلند می‌شد، چنین می‌گفت:

۱- صحیح بخاری (٤٨٧/١٣) حدیث شماره (٧٥١٨).

۲- صحیح بخاری (٣٨٨/١١) حدیث شماره (٦٥٣٠) و صحیح مسلم (٢٠١/١) شماره (٢٠١).

«لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ وَالْخَيْرُ كُلُّهُ فِي يَدَيْكَ.»[1]

عبدالله بن عمر نیز چنین لبیک می‌گفت: «لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ وَالْخَيْرُ فِي يَدَيْكَ.»[2]

پروردگار دستهایش را باز می نماید

خداوند سبحان اهل جود و سخاوت است، دستهایش را برای انفاق و بخشش باز می‌کند:

﴿ بَلۡ يَدَاهُ مَبۡسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيۡفَ يَشَآءُ ﴾[مائده:٦٤]

(بلکه دو دست خدا باز است ـ و او جواد و بخشنده است ـ هرگونه که بخواهد می بخشد.)

همچنانکه خداوند شب و روز دست‌هایش را باز می‌کند تا بندگانش توبه کنند؛ در صحیح مسلم به روایت از ابوموسی اشعری ﷺ از رسول الله ﷺ چنین آمده است که:

«إِنَّ اللهَ يَبْسُطُ يَدَهُ بِاللَّيْلِ لِيَتُوبَ مُسِيءُ النَّهَارِ، وَبِالنَّهَارِ لِيَتُوبَ مُسِيءُ اللَّيْلِ، حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا.»[3]

(خداوند در شب، دستهایش را باز می‌کند تا کسانی که در روز مرتکب اعمال بد شده‌اند، توبه کنند؛ و در روز، دستهایش را باز می‌کند تا کسانی که در شب مرتکب اعمال بد شده‌اند، توبه کنند؛ و این عمل تا هنگام طلوع افتاب از مغرب، همچنان ادامه دارد.)

چیزهایی که خداوند آنها را با دست‌های خودش آفریده است

تردیدی وجود ندارد که هیچ چیزی نمی‌تواند خداوند را عاجز و ناتوان کند؛ هرگاه خداوند بخواهد چیزی را بیافریند با گفتن کلمه و فرمان «کن» (باش) آن را می‌آفریند و آن چیز همانگونه که خواست او است، بوجود می‌آید؛ با وجود این، خداوند بعضی از

۱- صحیح مسلم (۵۳٤/۱) حدیث شماره (۷۷۱).

۲- صحیح مسلم (۸٤۱/۱) حدیث شماره (۱۱۸٤).

۳- صحیح مسلم (۲۱۱۳/٤) حدیث شماره (۲۷٦).

اشیا را برای عزت و کرامت بخشیدن به آنها با دست‌های خودش می‌آفریند تا بدینصورت به آنها توجه ویژه نموده و جایگاه بلندی به آنها عنایت کند. چیزهایی که آنها را خداوند با دست‌های خودش آفریده است و در کتاب خود نام آنها را ذکر کرده یا در حدیث رسولش آمده‌اند، بشرح زیر می‌باشند:

الف) آدم

خداوند در این راستا خطاب به ابلیس می‌گوید:

﴿ يَٰٓإِبۡلِيسُ مَا مَنَعَكَ أَن تَسۡجُدَ لِمَا خَلَقۡتُ بِيَدَيَّۖ ﴾ [ص:۷۵]

(ای ابلیس! چه چیزی تو را نگذاشت که برای آنچه که من آنرا با دستهای خودم آفریدم، سجده کنی؟)

و در حدیث بزرگ و طولانی شفاعت آمده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«فَيَأْتُونَ آدَمَ فَيَقُولُونَ: أَنْتَ آدَمُ الَّذِي خَلَقَكَ اللهَ بِيَدِهِ وَأَسْكَنَكَ جَنَّتَهُ.» متفق علیه[1]

(آنگاه مردم نزد آدم علیه السلام آمده و می‌گویند: تو آدم پدر انسانها هستی و خداوند با دست‌های خودش تو را آفریده و در بهشت تو را اسکان داده است.)

در حدیث احتجاج آدم و موسی علیه السلام نیز آمده که موسی خطاب به آدم گفت: «**أَنْتَ الَّذِي خَلَقَكَ اللهُ بِيَدِهِ، وَنَفَخَ فِيكَ مِنْ رُوحِهِ.**»[2]

(تو همان کسی هستی که خداوند تو را با دستهای خودش آفرید و از روح خود در تو دمید.)

همانگونه که ملاحظه می نمایید خداوند فرموده است که آدم علیه السلام را با دستهای خودش آفریده است. رسول الله ﷺ نیز خبر داده است که مردم از آدم علیه السلام طلب شفاعت نموده و بزرگترین احسان خداوند در حق وی را متذکر می‌شوند و آن عبارت

۱- مشکوة المصابیح (3/ 69) حدیث شماره (5572).

۲- روایت مسلم (۲۰٤۳/٤) حدیث شماره (۲٦٥۲).

است از آفریده شدنش با دستهای خداوند. هم چنین موسی علیه السلام احسان خداوند در حق آدم ﷺ را به آدم ﷺ یادآور شد و آن عبارت است از آفریده شدن آدم با دستهای خداوند. ذکر این ویژگی، حکایت از آن دارد که آدم ﷺ از همین جهت از دیگران متمایز است؛ پس اگر «ید» بمعنی قدرت می‌بود، آدم هیچگونه امتیازی در برابر فرزندانش نداشت؛ چون آنها نیز بوسیله‌ی قدرت خداوند آفریده شده‌اند و آفریدن آدم، مدحی برایش بحساب نمی‌آمد.

ب ـ نوشتن تورات با دستهای خودش

در بعضی از روایات احتجاج آدم و موسی ﷺ آمده است که آدم ﷺ خطاب به موسی ﷺ گفت: «أَنْتَ مُوسَى اصْطَفَاكَ اللهُ بِكَلاَمِهِ، وَخَطَّ لَكَ التَّوْرَاةَ بِيَدِهِ.»[1]

(ای موسی، تو کسی هستی که خداوند، تو را برای سخن گفتن با خود برگزید و تورات را با دستهای خود برایت نوشت.)

در روایتی دیگر در صحیحین آمده است که: «**اصْطَفَاكَ اللهُ بِكَلَامِهِ، وَخَطَّ لَكَ بِيَدِهِ.**»[2]

(خداوند، تو را برای سخن گفتن با خود برگزید و با دستهای خود برایت نوشت.)

ج ـ نامه‌ای را با دست خود نوشته و نزد خود نگه داشته است

از ابو هریره ﷺ روایت است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

«لَـمَّا قَضَى اللهُ الْـخَلْقَ كَتَبَ فِي كِتَابٍ عِنْدَهُ: غَلَبَتْ ـ أَوْ قَالَ: سَبَقَتْ ـ رَحْمَتِي غَضَبِي، فَهُوَ عِنْدَهُ فَوْقَ الْعَرْشِ».

(وقتی که خداوند از آفریدن مخلوقات فارغ شد، مکتوبی را نزد خود نوشت؛ در این نوشته آمده است که: رحمت من بر خشم من پیشی گرفته است.)

۱- صحیح سنن ابی داود (۸۹۱/۳) حدیث شماره (۳۹۳٤)وصحیح سنن ابن ماجه (۲۰/۱) حدیث شماره (٦٥).

۲- صحیح بخاری حدیث شماره (٦٦١٤) وصحیح مسلم (۲۰٤۲/٤) حدیث شماره (۲٦٥۲).

و در روایت دیگر چنین آمده است که:

«إِنَّ اللهَ كَتَبَ كِتَابًا قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ: إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي، فَهُوَ مَكْتُوبٌ عِنْدَهُ فَوْقَ الْعَرْشِ.»[1]

(خداوند پیش از آفریدن مخلوقات، نوشته‌ای را نوشت که: رحمت من بر خشمم پیشی گرفته است و آن نوشته در فوق عرش نزد خداوند می‌باشد.)

ابن ماجه از ابوهریره ﷺ با این الفاظ روایت کرده است که: «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ بِيَدِهِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْخَلْقَ: رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي»[2] (پروردگار شما پیش از آفرینش مخلوقات، بر نفس خود با دست خود نوشته است که: رحمت من بر خشمم پیشی گرفته است.)

اثبات نوشتن خداوند با دستهای خودش در کتاب "السنة" تألیف ابن ابی عاصم نیز با الفاظ زیر آمده است: ««لَـمَّا قَضَى اللهُ الْـخَلْقَ كَتَبَ بِيَدِهِ فِي كِتَابٍ عِنْدَهُ: غَلَبَتْ ـ أَوْ قَالَ: سَبَقَتْ ـ رَحْمَتِي غَضَبِي، فَهُوَ عِنْدَهُ فَوْقَ الْعَرْشِ.»[3]

(وقتی که خداوند مخلوقات را آفرید، در کتابی نزد خود با دست خود نوشت: رحمت من بر خشمم غالب است، یا رحمت من بر خشمم پیشی گرفته است.)

د- کاشتن بهشت عدن با دستهای خودش

در صحیح مسلم آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمود: «سَأَلَ مُوسَى رَبَّهُ: مَا أَدْنَى أَهْلِ الْـجَنَّةِ مَنْزِلَةً؟ قَالَ: هُوَ رَجُلٌ يَجِيءُ بَعْدَ مَا أُدْخِلَ أَهْلُ الْـجَنَّةِ الْـجَنَّةَ، فَيُقَالُ لَهُ: ادْخُلْ الْـجَنَّةَ، فَيَقُولُ: أَيْ رَبِّ كَيْفَ وَقَدْ نَزَلَ النَّاسُ مَنَازِلَهُمْ وَأَخَذُوا أَخَذَاتِهِمْ؟ فَيُقَالُ لَهُ: أَتَرْضَى أَنْ يَكُونَ لَكَ مِثْلُ مُلْكِ مَلِكٍ مِنْ مُلُوكِ الدُّنْيَا؟ فَيَقُولُ: رَضِيتُ رَبِّ، فَيَقُولُ: لَكَ ذَلِكَ وَمِثْلُهُ وَمِثْلُهُ وَمِثْلُهُ وَمِثْلُهُ، فَقَالَ فِي الْخَامِسَةِ: رَضِيتُ رَبِّ، فَيَقُولُ: هَذَا لَكَ وَعَشَرَةُ أَمْثَالِهِ، وَلَكَ مَا اشْتَهَتْ نَفْسُكَ

۱- صحیح بخاری (۵۲۲/۱۳) حدیث شماره (۷۵۵٤) و صحیح مسلم (۲۱۰۷/٤) حدیث شماره (۲۷۵۱).

۲- سنن ابن ماجه؛ نگا: صحیح سنن ابن ماجه (۳۷/۱) حدیث شماره (۱۵٦).

۳- کتاب السنة تألیف ابن ابی عاصم (۲۷۰/۱) حدیث شماره (٦۰۸).

وَلَذَّتْ عَيْنُكَ، فَيَقُولُ: رَضِيتُ رَبِّ، قَالَ: رَبِّ، فَأَعْلَاهُمْ مَنْزِلَةً؟ قَالَ: أُولَئِكَ الَّذِينَ أَرَدْتُ غَرَسْتُ كَرَامَتَهُمْ بِيَدِي وَخَتَمْتُ عَلَيْهَا، فَلَمْ تَرَ عَيْنٌ، وَلَمْ تَسْمَعْ أُذُنٌ، وَلَمْ يَخْطُرْ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ، قَالَ: وَمِصْدَاقُهُ فِي كِتَابِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ:

﴿ فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّآ أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴾[1] [سجده:۱۷]

(موسی علیه السلام از خداوند سؤال نمود: پایین‌ترین رتبه در میان بهشتیان از آن چه کسی است؟ خداوند فرمود: مردی است که پس از اینکه اهل بهشت وارد بهشت شدند، حاضر می‌شود. پس به او می گویند: وارد بهشت شو. او می‌گوید: پروردگارا! مردم به منزلهای خود رفته‌اند و همه‌ی جاها را گرفته‌اند. به او گفته می‌شود: آیا تو راضی می‌شوی که به تو به اندازه‌ی یکی از پادشاهان دنیا جا و مکان داده شود؟ می‌گوید: آری، پروردگارا! خشنود می شوم. پروردگار به او می‌گوید: به اندازه‌ی جا و مکان یک پادشاه و سه برابر دیگر، از آنِ تو است. این گفتگو ادامه پیدا می‌کند و بار پنجم آن شخص می گوید: پروردگارا! خشنود هستم. خداوند می‌فرماید: آن همه و ده برابر آن نیز از آنِ تو است. و علاوه بر آن، هر آنچه که نفس تو میل کند و چشم تو از آن لذت ببرد، از آنِ تو است. آنگاه او می‌گوید: پروردگارم! راضی شدم.

سپس موسی علیه السلام سؤال نمود: بالاترین رتبه را در میان اهل بهشت چه کسانی دارند؟ پروردگار می‌فرماید: کسانی که تو درباره‌ی آنان سؤال می‌کنی، کسانی هستند که درخت کرامت آنان را با دست خودم غرس کرده‌ام و بر آن مهر زده‌ام؛ آنچه را که برای آنان تدارک دیده‌ام، هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و در قلب هیچ بشری خطور نکرده است.

رسول اکرم صلی الله علیه وسلم در خاتمه فرمود: مصداق و مؤید این گفته درکتاب خدا، این آیه است:

۱- صحیح مسلم (۱۷٦/۱) حدیث شماره (۱۸۹).

﴿ فَلَا تَعۡلَمُ نَفۡسٞ مَّآ أُخۡفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعۡيُنٖ جَزَآءَۢ بِمَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ١٧ ﴾ [سجده:۱۷]

(هیچ کس نمی‌داند، در برابر کارهایی که ـ مؤمنان ـ انجام می‌دهند، چه چیزهای مسرّت‌بخشی برایشان پنهان شده است.)

خداوند در حدیث فوق بیان داشته که برای بعضی از بندگانش، باغهای بهشت را با دستهای خودش غرس نموده است.

بزرگی دست‌های خداوند متعال

در قرآن مجید در این باره چنین آمده است که:

﴿ وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦ وَٱلۡأَرۡضُ جَمِيعٗا قَبۡضَتُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطۡوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦ ﴾[زمر:٦٧]

(آنان آنگونه که شایسته است خدا را نشناخته‌اند حال آن که در روز قیامت همه‌ی کره‌ی زمین در مشت او قرار دارد و آسمانها با دست راست او در هم پیچیده می‌شود.)

ودر صحیح بخاری از ابوهریره‌ﷺ روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«يَقْبِضُ اللهُ الأَرْضَ يومَ القِيَامَةِ، وَيَطْوِي السَّمَوَاتِ بِيَمِينِهِ، ثمَّ يَقُولُ: أَنَا الـمَلِكُ، أَيْنَ مُلُوكُ الأَرْضِ؟»[1]

(روز قیامت، خداوند زمین را در مشتش می‌گیرد و آسمان را با دست راست خود می پیچد؛ سپس می‌فرماید: من پادشاه هستم؛ پادشاهان زمین کجایند؟)

در صحیح مسلم از عبدالله بن عمر روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«يَطْوِي اللهُ عَزَّ وَجَلَّ السَّمَاوَاتِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، ثُمَّ يَأْخُذُهُنَّ بِيَدِهِ الْيُمْنَى، ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا الـمَلِكُ، أَيْنَ الـجَبَّارُونَ؟ أَيْنَ الـمُتَكَبِّرُونَ؟ ثُمَّ يَطْوِي الْأَرَضِينَ بِشِمَالِهِ، ثُمَّ يَقُولُ: أَنَا الـمَلِكُ، أَيْنَ

۱- صحیح بخاری (۵۵۱/۸) حدیث شماره (٤٨١٢) و صحیح مسلم (٢١٤٨/٤) حدیث شماره (٢٧٨٧).

الْـجَبَّارُونَ؟ أَيْنَ الْـمُتَكَبِّرُونَ؟»[1]

(خداوند روز قیامت آسمانها را در هم می‌پیچد؛ سپس آنها را در دست راست خود گرفته و می‌گوید: من پادشاه هستم؛ کجایند ستمکاران؟ کجایند مغروران و متکبران؟ بعد زمین را به دست چپ خود می‌پیچد و می‌فرماید: من پادشاه هستم کجایند ستمکاران؟ کجایند متکبران؟)

در عبارت دیگری چنین آمده است: پیامبر خدا ﷺ را دیدم که بالای منبر بود و می‌فرمود:

«يَأْخُذُ الْـجَبَّارُ عَزَّ وَجَلَّ سَمَاوَاتِهِ وَأَرَضِيهِ بِيَدَيْهِ، فَيَقُولُ: أَنَا اللهُ ـ وَيَقْبِضُ أَصَابِعَهُ وَيَبْسُطُهَا ـ أَنَا الْـمَلِكُ، حَتَّى نَظَرْتُ إِلَى الْمِنْبَرِ يَتَحَرَّكُ مِنْ أَسْفَلِ شَيْءٍ مِنْهُ، حَتَّى إِنِّي لَأَقُولُ: أَسَاقِطٌ هُوَ بِرَسُولِ اللهِ ﷺ».[2]

(خداوند جبار آسمانها و زمین را با دستهای خود گرفته و میگوید: من الله هستم ـ وانگشتان خود را باز و بسته میکند ـ من ملک هستم. راوی می‌گوید: به منبر نگاه کردم که تمام آن حرکت می‌کرد و به لرزه در آمده بود؛ با خود گفتم: نکند منبر سقوط کند و پیامبر نیز بیفتد.)

هر دو دست خداوند راست (یمین) هستند

در صحیح مسلم آمده است: «**ثُمَّ يَطْوِي الْأَرَضِينَ بِشِمَالِهِ**» (سپس خداوند زمین‌ها را در دست چپ می‌گیرد و می‌پیچد.)

امام بیهقی سند این حدیث را ضعیف دانسته و می‌فرماید: «تنها عمر بن حمزه از سالم لفظ شمال (چپ) را ذکر کرده است؛ حال آنکه این حدیث از طریق نافع و عبدالله بن مقسم نیز از ابن عمر روایت شده است و هیچ کدام از این دو بزرگوار لفظ شمال (چپ) را ذکر نکرده‌اند». همچنین بیهقی این روایت را از لحاظ متن نیز ضعیف دانسته

۱- صحیح مسلم (۲۸٤۱/٤) حدیث شماره (۲۷۸۸).

۲- صحیح مسلم (۲۸٤۱/٤) حدیث شماره (۲۷۸۸).

است و میگوید: «چگونه این حدیث، صحیح است حال آنکه ثابت شده که پیامبر اکرم ﷺ هر دو دست خدا را یمین (راست) نامیده است».[۱]

از عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ فرمود:

«الْـمُقْسِطُونَ عِنْدَ اللهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى مَنَابِرَ مِنْ نُورٍ عَنْ يَمِينِ الرَّحْمَنِ عَزَّ وَجَلَّ، وَكِلْتَا يَدَيْهِ يَمِينٌ، الَّذِينَ يَعْدِلُونَ فِي حُكْمِهِمْ، وَأَهْلِيهِمْ، وَمَا وَلُوا».[۲]

(همانا مقسطین یعنی کسانی که در قضاوتهایشان و در مورد خانوادههایشان و افرادی که تحت سرپرستی آنان قرار دارند، عدالت را رعایت میکنند، روز قیامت، سمت راست خدای رحمان بالای منبرهایی از نور قرار دارند. و هر دو دست خدای رحمان راست هستند.)

۵- انگشتان خدای رحمان

خداوند انگشتانی دارد که به هیچ یک از انگشتان مخلوقاتش مشابهتی ندارند؛ باید دانست که انگشتان خداوند شایستهیشأن و مقام او هستند؛ در صحیح بخاری و مسلم از عبدالله ابن مسعود ﷺ آمده است که:

یک مرد یهودی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای محمد! خداوند آسمانها را با یک انگشت، زمینها را با یک انگشت، کوه ها را با یک انگشت، درختان را با یک انگشت و سایر مخلوقات را با یک انگشت نگه میدارد؛ سپس میفرماید: من پادشاه هستم. رسول الله ﷺ از شنیدن این سخنان، خندید بگونهای که دندانهای مبارکش دیده شدند؛ بعد این آیه را تلاوت نمود: ﴿ وَمَا قَدَرُواْ ٱللَّهَ حَقَّ قَدۡرِهِۦ ﴾ [زمر:٦٧]

(آنان آن گونه که شایسته است خدا را نشناختند.)

در عبارت دیگری آمده که: «فَضَحِكَ رَسُولُ اللهِ ﷺ تَعَجُّبًا وَتَصْدِيقًا».

۱- الاسماء و الصفات (۳۲٤/۱) بیهقی.

۲- صحیح مسلم (۱٤۵۸/۳) حدیث شماره (۱۸۲۷).

(تبسم رسول الله ﷺ بخاطر تعجب و تصدیق آن مرد بود.)

در صحیح مسلم از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: **«إِنَّ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ كُلَّهَا بَيْنَ إِصْبَعَيْنِ مِنْ أَصَابِعِ الرَّحْمَنِ عَزَّ وَجَلَّ كَقَلْبٍ وَاحِدٍ، يُصَرِّفُ كَيْفَ يَشَاءُ». ثُمَّ قَالَ رَسُولُ الله ﷺ: «اللَّهُمَّ مُصَرِّفَ الْقُلُوبِ، اصْرِفْ قُلُوبَنَا إِلَى طَاعَتِكَ».**[1]

(دلهای فرزندان آدم مانند یک دل میان دو انگشت از انگشتان خدای رحمان قرار دارند و خداوند هرگونه که بخواهد آنها را می‌گرداند. سپس رسول الله ﷺ فرمود: پروردگارا! ای گرداننده‌ی دلها! دلهای ما را بسوی بندگی خود بگردان.)

٦ـ آنچه که دربارۀ قدم آمده است

بیهقی در صفحه‌ی (٣٤٨) کتاب «**الاسماء و الصفات**» خودش تحت عنوان فوق، چند حدیث به شرح زیر آورده است:

١ـ در بخاری و مسلم به روایت از انس رضی الله عنه آمده است که نبی اکرم ﷺ فرمود: **«لَا تَزَالُ جَهَنَّمُ تَقُولُ هَلْ مِنْ مَزِيدٍ حَتَّى يَضَعَ فِيهَا رَبُّ الْعِزَّةِ قَدَمَهُ، فَتَقُولُ: قَطْ قَطْ وَعِزَّتِكَ، وَيُزْوَى بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ»**. وفی بعض الروایات: **«وَلَا يَزَالُ فِي الْجَنَّةِ فَضْلٌ حَتَّى يُنْشِئَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهَا خَلْقًا، فَيُسْكِنَهُمْ فَضْلَ الْجَنَّةِ»**.[2]

(دوزخ همواره ندای هل من مزید سر می‌دهد و خواهان افراد بیشتری است تا اینکه خدای عزوجل قدمش را در آن می‌گذارد؛ آنگاه دوزخ می‌گوید: سوگند به عزتت که بس است، بس است. و در این هنگام، اجزای دوزخ به هم نزدیک می‌شوند. در بعضی از روایات هم آمده است که: همواره در بهشت، جای اضافی وجود دارد تا اینکه خداوند کسانی را برای آن می آفریند و آنها را در آنجا ساکن میگرداند.)

١- صحیح مسلم (٢٠٤٠/٤) حدیث شماره (٢٦٥٥).

٢- صحیح بخاری (٥٩٥/٨) ش (٤٨٤٨و٤٨٤٩) و صحیح مسلم (٢١٨٧,٢١٨٨/٤) ش (٢٨٤٨) و این لفظ از مسلم است.

۲ـ از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود:

«تَحَاجَّتْ الْـجَنَّةُ وَالنَّارُ، فَقَالَتْ النَّارُ: أُوثِرْتُ بِالْـمُتَكَبِّرِينَ وَالْـمُتَجَبِّرِينَ، وَقَالَتْ الْـجَنَّةُ: فَمَا لِي لَا يَدْخُلُنِي إِلَّا ضُعَفَاءُ النَّاسِ وَسَقَطُهُمْ وَغِرَّتُهُمْ؟ قَالَ اللهُ لِلْجَنَّةِ: إِنَّمَا أَنْتِ رَحْمَتِي أَرْحَمُ بِكِ مَنْ أَشَاءُ مِنْ عِبَادِي، وَقَالَ لِلنَّارِ: إِنَّمَا أَنْتِ عَذَابِي أُعَذِّبُ بِكِ مَنْ أَشَاءُ مِنْ عِبَادِي، وَلِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْكُمَا مِلْؤُهَا، فَأَمَّا النَّارُ فَلَا تَمْتَلِئُ حَتَّى يَضَعَ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى رِجْلَهُ، تَقُولُ: قَطْ قَطْ قَطْ، فَهُنَالِكَ تَمْتَلِئُ، وَيُزْوَى بَعْضُهَا إِلَى بَعْضٍ، وَلَا يَظْلِمُ اللهُ مِنْ خَلْقِهِ أَحَدًا، وَأَمَّا الْـجَنَّةُ فَإِنَّ اللهَ يُنْشِئُ لَهَا خَلْقًا».[1]

(بهشت و دوزخ با یکدیگر مجادله کردند؛ دوزخ گفت: من به جباران و متکبرین، اختصاص داده شده‌ام. بهشت گفت: مرا چه شده است که فقط افراد ضعیف و حقیر و ساده لوح، وارد من می‌شوند. خداوند متعال به بهشت گفت: تو رحمت من هستی. بوسیله‌ی تو به هر یک از بندگانم که بخواهم، رحم می‌کنم. و به دوزخ گفت: همانا تو عذاب من هستی. و بوسیله‌ی تو، هر یک از بندگانم را که بخواهم، عذاب می‌دهم. و هر دو پُر خواهد شد. ولی دوزخ پر نمی‌شود تا اینکه خداوند قدمش را در آن می‌گذارد؛ آنگاه دوزخ می‌گوید: بس است، بس است، بس است. در این هنگام، دوزخ پر می‌شود و برخی از قسمتهایش در هم پیچیده می‌شود. و خداوند عزوجل به احدی از مخلوقاتش، ظلم نمی‌کند. و برای بهشت، مخلوق دیگری می‌آفریند.)

۳ـ از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که در مورد کرسی گفته است:

﴿وَسِعَ كُرْسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ﴾ [بقره:۲۵۵] یعنی موضع قدمهایش.[2]

ابن عباس رضی الله عنهما کرسی را در آیه‌ی فوق به موضع قدمین تفسیر کرده است.

۱- صحیح بخاری (۵۹۵/۸) ش (٤۸۵۰), و صحیح مسلم (۲۱۸٦/٤) ش (۲۸٤٦) و لفظ این حدیث از مسلم می‌باشد.

۲- مختصر العلو امام ذهبی.

۷ـ خداوند ساق دارد

بر ما لازم است که وجود داشتن ساق برای خداوند را تصدیق کنیم و بدان ایمان بیاوریم و آن را بپذیریم؛ زیرا خود خداوند درباره‌ی ساق خود برای ما سخن گفته است:

﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى ٱلسُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ﴾ [قلم:٤٢]

(روزی که ساق آشکار می‌گردد و از کافران و مشرکان خواسته می‌شود که سجده کنند؛ اما آنها نمی‌توانند سجده کنند.)

در صحیح بخاری و مسلم درباره‌ی تفسیر آیه‌ی مذکور از ابو سعید خدری ﷺ روایت شده است که نبی اکرم ﷺ فرمود:

«يَكْشِفُ رَبُّنَا عَنْ سَاقِهِ، فَيَسْجُدُ لَهُ كُلُّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ، فَيَبْقَى كُلُّ مَنْ كَانَ يَسْجُدُ فِي الدُّنْيَا رِيَاءً وَسُمْعَةً، فَيَذْهَبُ لِيَسْجُدَ فَيَعُودُ ظَهْرُهُ طَبَقًا وَاحِدًا».[1]

(روز قیامت، پروردگار ما ساقش را برهنه می‌نماید و همه‌ی مردان و زنان مؤمن برایش سجده می‌کنند. ولی کسانی که در دنیا به قصد ریا و شهرت، سجده می‌کردند، می‌خواهند سجده کنند، اما پشت‌شان مانند یک تخته، سخت می‌شود.) در نتیجه، نمی‌توانند سجده کنند.

باید بدانیم که اثبات ساق برای خداوند مانند اثبات صفت ید، سمع و سایر صفات است. و آنچه که از ابن عباس رضی الله عنهما درباره‌ی تفسیر ساق روایت شده که گفته است: مراد از آن شدت امر است، مخالف با سخنی است که از ابن مسعود رضی الله عنه نقل شده است؛ ایشان می گوید: «**ان ربنا یکشف عن ساقه**» یعنی خداوند ساق خود را ظاهر می‌کند.[2]

شوکانی چقدر زیبا گفته است آنجا که میفرماید: «خداوند در تفسیر این آیه با حدیث

۱- صحیح بخاری (٦٦٤/٨) ش (٤٤١٩) و صحیح مسلم (١٦٧/١) ش (١٨٣) و این لفظ از بخاری است.
۲- فتح القدیر شوکانی (٣٠١٩/٥).

صحیح رسول الله ﷺ ما را از دیگران مستغنی و بی نیاز ساخته است و این تفسیر مستلزم تجسیم و تشبیه نیست؛ چرا که او در ذات و صفات، مانند ندارد». [۱]

ابن جریر طبری و ابن کثیر همانگونه که روایات مختلف حدیثی را که نص قران را تفسیر می‌نماید، آورده‌اند، تفسیر ابن عباس را نیز بیان کرده‌اند؛ اما با حمل کردن حدیث بر غیر ظاهرش، آن را تأویل نکرده‌اند. و این خود دلیلی است مبنی بر اینکه نزد این بزرگواران میان حدیث رسول الله ﷺ و قول ابن عباس رضی الله عنهما تعارضی وجود ندارد؛ چرا که در روز قیامت، شرایط بسیار سنگین و بحرانی خواهد بود و این شرایط سنگین و بحرانی هیچ منافاتی با کشف ساق ندارد.

۸ـ خداوند بر عرش مستقر است

عرش از تمام آفریده‌های خداوند بزرگتر است؛ خداوند در کتاب خود در هفت مورد تصریح کرده است که برعرش مستقر است:

﴿ ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ ﴾ [طه:٥]

(خدای مهربان بر عرش قرار دارد.)

دلیل بر اینکه عرش آفریده‌ای ازآفریده‌های خداوند است، آیه‌ی زیر می‌باشد که می فرماید:

﴿ وَٱلۡمَلَكُ عَلَىٰٓ أَرۡجَآئِهَاۚ وَيَحۡمِلُ عَرۡشَ رَبِّكَ فَوۡقَهُمۡ يَوۡمَئِذٖ ثَمَٰنِيَةٞ ﴾ [حاقه:١٧]

(و فرشتگان در اطراف و کناره‌های آسمان قرار می‌گیرند و در آن روز، هشت فرشته، عرش پروردگارت را بر فراز سر خود برمی‌دارند.)

و در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿ ٱلَّذِينَ يَحۡمِلُونَ ٱلۡعَرۡشَ وَمَنۡ حَوۡلَهُۥ يُسَبِّحُونَ بِحَمۡدِ رَبِّهِمۡ وَيُؤۡمِنُونَ بِهِۦ وَيَسۡتَغۡفِرُونَ لِلَّذِينَ

۱- فتح القدیر شوکانی (۳۲۰/۵).

ءَامَنُواْ ﴾ [غافر:۷]

(آنان که بردارندگان عرش خدایند و آنان که گرداگرد آنند به سپاس و ستایش پروردگارشان مشغولند و به او ایمان دارند و برای مؤمنان طلب آمرزش می‌کنند.)

این آیه تصریح دارد که عرش حاملانی دارد و آنها برای مؤمنان طلب مغفرت وآمرزش می‌کنند؛ این مطلب کاملاً با قول کسانی که می‌گویند منظور از عرش مُلک است، منافات دارد.

در صحیح بخاری آمده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«إِذَا سَأَلْتُمُ اللهَ فَاسْأَلُوهُ الْفِرْدَوْسَ، فَإِنَّهُ أَوْسَطُ الْجَنَّةِ، وَأَعْلَى الْجَنَّةِ، فَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ، وَمِنْهُ تَفَجَّرَ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ».[1]

(هر گاه، چیزی از خدا خواستید، بهشت فردوس را طلب کنید؛ زیرا که آن، بهترین و بالاترین، بهشت است و عرش خدا بر روی آن، قرار دارد و نهرهای بهشت، از آن سرچشمه می‌گیرند.)

در حدیث دیگری که امام بخاری رحمه الله به روایت از ابوهریره ﷺ روایت نموده است، چنین آمده که رسول الله ﷺ فرمود:

«لا تُخَيِّرُونِي عَلَى مُوسَى، فَإِنَّ النَّاسَ يَصْعَقُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَأَصْعَقُ مَعَهُمْ، فَأَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُفِيقُ، فَإِذَا مُوسَى بَاطِشٌ جَانِبَى الْعَرْشِ، فَلا أَدْرِي أَكَانَ فِيمَنْ صَعِقَ فَأَفَاقَ قَبْلِي، أَوْ كَانَ مِمَّنِ اسْتَثْنَى اللهُ».[2]

(مرا بر موسی ترجیح ندهید؛ زیرا همه‌ی مردم روز قیامت بیهوش می‌شوند؛ من نیز همراه آنها بیهوش می‌شوم. و اولین کسی هستم که بهوش می‌آیم و موسی را می بینم که

۱- صحیح بخاری (۴۰۴/۱۳) حدیث شماره (۷۴۲۳).

۲- صحیح بخاری (۳۶۷/۱۱) حدیث شماره (۶۵۱۷ و ۶۵۱۸) و صحیح مسلم (۱۸۳۴/۴) حدیث شماره (۲۳۷۳).

گوشه‌های عرش را بدست گرفته است. ولی نمی‌دانم که او از کسانی است که بیهوش شـده و قبل از از من بهوش آمده است یا از کسانی است که خداونـد او را اسـتثنا نمـوده اسـت؛ یعنی اصلاً بیهوش نشده است).

و در روایت ابو سعید خدری ﷺ آمده است که آنحضرت ﷺ فرمود: «**فَإِذَا أَنَا بِمُوسَى آخِذٌ بِقَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ**».[1] یعنی بلافاصله پس از به هوش آمدن، موسی را می‌بینیم که یکی از پایه‌های عرش را گرفته است.

با توجه به آیات و احادیث مذکور، روشن می‌شود که عرش یکی از مخلوقات خداوند است؛ زیرا عرش سقف فردوس است و اگر عرش مخلوق نیست، چگونه ممکن است که موسی ﷺ ستون و پایه‌ای از پایه‌های آن را گرفته باشد؟!

رسول اکرم ﷺ خبر داده است که: «**إِنَّ اللهَ لَـمَّا قَضَى الْـخَلْقَ كَتَبَ عِنْدَهُ فَوْقَ عَرْشِهِ: إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي**».[2]

(وقتی که خداوند از آفرینش مخلوقات فارغ شد، روی عرش نوشت که: رحمت من بر غضب وخشمم پیشی گرفته است.)

بزرگی عرش

خداوند عرش را به بزرگی و عظمت توصیف نموده است:

«﴿ وَرَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ ﴾ [مؤمنون:٨٦]

(و صاحب عرش عظیم است.)

رسول الله ﷺ هم بزرگی و عظمت عرش را به دو صورت بیان نموده است:

اول: در قالب بزرگی و عظمت فرشتگانی که حامل عرش الهی هستند چنانکه در سنن ابو داود به سند صحیح روایت شده که پیامبر اکرم ﷺ فرمود:

۱- صحیح بخاری (٤٠٥/١٣) حدیث شماره (٧٤٢٧).

۲- در مباحث گذشته ذکر گردید.

«أُذِنَ لِي أَنْ أُحَدِّثَ عَنْ مَلَكٍ مِنْ مَلاَئِكَةِ اللهِ مِنْ حَمَلَةِ الْعَرْشِ، إِنَّ مَا بَيْنَ شَحْمَةِ أُذُنِهِ إِلَى عَاتِقِهِ مَسِيرَةُ سَبْعِمِائَةِ عَامٍ ».[1]

(خداوند به من اجازه داده است تا درباره‌ی فرشته‌ای از فرشتگان حامل عرش الهی صحبت کنم؛ آن فرشته به اندازه‌ای بزرگ است که از شانه تا نرمه‌ی گوشش مسافت هفت صد سال راه است.)

دوم: در قالب ترسیم عظمت و بزرگی عرش در برابر آسمانها و زمین و کوچکی آنها در برابر عرش، چنانکه می فرماید:

(ما السموات السبع في الكرسي الا كحلقة ملقاة بأرض فلاة، وفضل العرش على الكرسي، كفضل تلك الفلاة على تلك الحلقة».[2]

(هفت آسمان و زمین در برابر کرسی مانند حلقه‌ای هستند که در یک بیابان بزرگ افتاده باشد و بزرگی عرش در برابر کرسی مانند بزرگی همان بیابان در برابر آن حلقه است.)

خداوند، خود را به مستقر بودن برعرش و اینکه او پروردگار عرش است تمجید می‌کند

خداوند خود را به مستقر بودن بر عرش ستوده است؛ چنانکه می فرماید:

﴿ طه ۝١ مَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لِتَشۡقَىٰٓ ۝٢ إِلَّا تَذۡكِرَةٗ لِّمَن يَخۡشَىٰ ۝٣ تَنزِيلٗا مِّمَّنۡ خَلَقَ ٱلۡأَرۡضَ وَٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلۡعُلَى ۝٤ ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ ۝٥ ﴾ [طه:١ – ٥]

(طا. ها. ما قرآن را برای تو نفرستاده‌ایم تا خویشتن را خسته و رنجور کنی. لیکن آن

١- صحیح سنن ابی داود (٨٩٥/٣) حدیث شماره (٣٩٥٣).

٢- روایت محمد بن ابی شیبه در کتاب"العرش" و بیهقی در "الأسماء والصفات"و ابن جریر طبری و دیگران. و این حدیث با مجموعه‌ی طرقش، صحیح است. در مورد سند آن به سخنان شیخ ناصر الدین آلبانی در سلسله‌ی احادیث صحیحه (١٠٩) رجوع نمایید.

را برای پند و اندرز کسانی فرستاده‌ایم که از خدا می‌ترسند. قرآن از سوی کسی نازل شده است که زمین و آسمانهای بلند را آفریده است. او خداوند مهربانی بر عرش قرار گرفته است.)

و می فرماید:

﴿ هُوَ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ ۚ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِى ٱلْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنزِلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا ۖ وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنتُمْ ۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴾ [حدید:٤]

(او است که آسمانها و زمین را در شش روز آفرید و سپس بر عرش قرار گرفت. او می‌داند چه چیز به زمین نازل و از آن، خارج می‌شود و چه چیز از آسمان پایین می‌آید و بدان بالا می‌رود. او در هر کجا که باشید، با شما است. و خداوند هر چه را که انجام می-دهید، می‌بیند.)

همچنین خداوند در آیات متعددی خود را مالک عرش معرفی نموده و خود را بدان ستوده است:

﴿ ذُو ٱلْعَرْشِ ٱلْمَجِيدُ ﴿١٥﴾ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ ﴿١٦﴾ ﴾ [بروج:١٥-١٦]

(و او صاحب عرش و دارای مجد و عظمت است و آنچه را که بخواهد، به انجام می‌رساند.)

﴿ إِذًا لَّٱبْتَغَوْا۟ إِلَىٰ ذِى ٱلْعَرْشِ سَبِيلًا ﴾ [اسراء:٤٢]

(در این صورت، قطعاً درصدد برمی‌آمدند که بر صاحب عرش چیره شوند.)

﴿ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ ۖ وَهُوَ رَبُّ ٱلْعَرْشِ ٱلْعَظِيمِ ﴾ [توبه:١٢٩]

(به او توکل کرده‌ام و او صاحب عرش بزرگ است.)

«﴿ فَسُبْحَٰنَ ٱللَّهِ رَبِّ ٱلْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴾ [انبیاء:٢٢]

(الله صاحب عرش، بسی برتر از آن چیزهایی است که ایشان بدو نسبت می‌دهند و به زبان می‌آورند.)

﴿ قُلۡ مَن رَّبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلسَّبۡعِ وَرَبُّ ٱلۡعَرۡشِ ٱلۡعَظِيمِ ﴾ [مؤمنون:٨٦]

(بگو: چه کسی صاحب آسمانهای هفتگانه و صاحب عرش عظیم است؟)

در یکی از شعرهای عبدالله بن رواحه که خداوند را تمجید میکند، چنین آمده است:

شهدت بأنّ وعد الله حـق وأنّ النّـــارمثوى الكافرينا

وأنّ العرش فوق الماءطاف وفوق العــرش رب العالمينا

وتحمله مـــلائكة كـرام مـــلائكة الإلــه مـسومينا

(گواهی می‌دهم که وعده‌ی پروردگار حق است و دوزخ جای کافران است و عرش روی آب در گردش است و بالای آن پروردگار جهانیان قرار دارد که فرشتگان بزرگوار آن را حمل نموده و فرشتگان خدا یورش گران و مسلط کنندگان مؤمنان بر کافرانند که با علامت‌های معینی مشخص‌اند.)

ابن عبدالبر در کتاب "ا لاستیعاب" این اشعار را نقل کرده و می‌گوید: «این شعر از طرق صحیح نقل شده است».

قرار گرفتن خدا بر عرش به چه معنی است؟

ما چگونگی و نحوه‌ی استقرار خداوند بر عرش را نمی‌دانیم؛ زیرا ما از کیفیت ذات الهی خبر نداریم؛ اما معنی و مفهوم استقرار را در لغت عرب می‌دانیم؛ عربها وقتی که کلمه‌ی «استوی» را بوسیله‌ی "علی" متعدی کنند، یکی از چهار معنی زیرا را قصد می‌کنند، چنانکه تحقیقات علامه ابن قیم نشانگر آن است.

۱ـ استقرار یافتن ۲ـ بالای چیزی رفتن ۳ـ مرتفع شدن ٤ـ صعود کردن.[1]

ابوالحسن اشعری نقل کرده که معتزلیها «استوی» را به «استولی» به معنی چیره شدن

۱- به کتاب"شرح الواسطیة " هراس ص (۸۰) مراجعه شود.

تفسیر کرده‌اند.[1]

پس کسانی که استوا را اینگونه تفسیر کرده‌اند، در واقع، پیرو معتزلیها هستند و اینها چه سلف بدی دارند.

اما اهل سنت و اصحاب حدیث، استوای بر عرش را برای خدا ثابت دانسته، نه آن را نفی می‌کنند و نه کیفیتی برای آن قائل شده‌اند؛ چنانکه ابوالحسن اشعری ﷺ از اهل سنت و اصحاب حدیث اینچنین نقل نموده است.[2]

اهل لغت برای ما نقل کرده‌اند که علما و دانشمندان زبان عربی، آنانی که فطرت‌شان با فلسفه آلوده نشده است، هرگز «استوا» را به «استولی» تفسیر نکرده‌اند.

ابوداود بن علی اصفهانی می گوید: نزد ابن الاعرابی بودم که مردی به محضر او آمد و گفت: معنی ﴿ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ﴾ چیست؟ ابن الاعرابی پاسخ داد: معنی آن چنانکه خودش فرموده این است که: خداوند بالای عرش است. آن مرد گفت: ای ابا عبدالله ـ کنیه ابن الاعرابی است ـ استواء به معنی «استولی» یعنی چیره و غالب است. ابن الاعرابی گفت: تو از کجا می‌دانی؟ عربها صرفا زمانی «استولی علی شئ» می‌گویند که آن چیز، ضدی داشته باشد؛ و هرگاه یکی از آنها بر دیگری پیروز شود و غلبه پیدا کند، میگویند: «استولی علیه» یعنی بر او چیره و پیروز شد؛ مگر قول نابغه را نشنیده‌ای که می گوید:

الا لمثلک أومن أنت سابقه سبق الجواد إذا استولی علی الامد[3]

این منهج و روش یعنی دانستن معنی استواء و عدم آگاهی از کیفیت آن و نهی از بحث و جدال در مورد آن، روش و شیوه‌ی سلف صالح است؛ هنگامی که از امام مالک سؤال شد، استوی در این آیه چگونه است؟ امام مالک رحمه الله سرش را پایین انداخت

١- مقالات الاسلامیین ص (٢١١,١٥٧).

٢- مقالات الاسلامیین ص (٢١١،٢٩٠).

٣- لسان العرب (٢٤٩/٢).

بگونه‌ای که پیشانیش عرق کرد؛ سپس سرش را بلند نمود و فرمود: آری، درست است ﴿ ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ ﴾ یعنی خداوند بر عرش قرار گرفته است همانگونه که خودش بیان نموده است؛ اما نباید گفت: چگونه؟ زیرا کیفیت آن نامعلوم است و تو اهل بدعت هستی. آنگاه دستور داد تا آن مرد را بیرون کنند.[1]

در روایتی دیگر از امام مالک رحمه الله چنین آمده است که:

«الکیف غیر معقول، الاستواء منه غیر مجهول، و الایمان به واجب، والسؤال عنه بدعة».[2]

(کیفیت آن در دایره‌ی عقل نمی‌گنجد و استواء برای او ثابت و قطعی است و ایمان به آن واجب است و سؤال در مورد آن، بدعت است.)

این که امام مالک میگوید: «غیر مجهول» یعنی معلوم است. و معلوم هم به معنی مشخص بودن است؛ زیرا معلوم در لغت عرب، مفهومی دارد که عربها به آن آگاه‌اند و عالم می‌تواند آن را ترجمه و تفسیر کند. لذا بسیاری از کسانی که این سخن را از امام مالک نقل کرده‌اند، نقل به معنی نموده‌اند و گفته‌اند: استوا معلوم است. ما باید بدانیم که در واقع، فرقی میان معنی «معلوم» با «غیر مجهول» وجود ندارد و هردو کلمه، یک مفهوم را می رسانند؛ پس «الاستواء معلوم» با «الاستواء غیر مجهول» از لحاظ معنی، یکی هستند.

قرطبی رحمه الله میگوید: «سلف و گذشتگان صالح جهت را از خداوند نفی نکرده و چنین سخنی را نگفته‌اند؛ بلکه همه‌ی آنها جهت را برای خدا ثابت دانسته‌اند. همانگونه که کتاب خداوند آن را ثابت کرده و رسولش بدان خبر داده است.

همچنین هیچ کس این نکته را که خداوند حقیقتا بر عرش قرار دارد، انکار نکرده است و از آنجایی که عرش بزرگترین آفریده‌ی خداوند متعال است، به این امر اختصاص یافته است. اما اینکه از کیفیت استواء اظهار بی علمی کرده‌اند، بدین جهت است که هیچ

۱- روایت بیهقی؛ و ذهبی آنرا صحیح دانسته است. نگا "مختصر العلو للعلی الغفار" تألیف ذهبی ص (۱٤۱) شماره (۱۳۱).

۲- نگاه "مختصر العلو" ص (۱٤۱) و حدیث شماره (۱٤۲).

کس حقیقت خداوند را نمی داند.

امام مالک می فرماید: استواء ـ از نظر لغوی ـ معلوم است و نحوه‌ی آن، مجهول است و سؤال درباره‌ی آن، بدعت است؛ ام سلمه رضی الله عنها نیز چنین فرموده است و در این رابطه همین اندازه که بیان شد، کافی است».[1]

۹ـ خداوند کجاست؟

خداوند به ما خبر داده است که او در آسمان و بر عرش مستقر است:

﴿ ءَأَمِنتُم مَّن فِي ٱلسَّمَآءِ أَن يَخۡسِفَ بِكُمُ ٱلۡأَرۡضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ ﴿١٦﴾ أَمۡ أَمِنتُم مَّن فِي ٱلسَّمَآءِ أَن يُرۡسِلَ عَلَيۡكُمۡ حَاصِبٗاۖ فَسَتَعۡلَمُونَ كَيۡفَ نَذِيرِ ﴿١٧﴾ ﴾ [ملك:١٦-١٧]

(آیا از کسی که در آسمان است، خود را در امان می‌دانید که دستور بدهد تا زمین شکافته شود و شما را فرو ببرد و آن گاه بلرزد و بجنبد و حرکت کند؟ یا این که از کسی که در آسمان است خود را در امان می‌دانید که طوفان شن بر شما گمارد؟ آن گاه خواهید دانست که تهدید من چگونه است.)

رسول الله ﷺ نیز درباره‌ی اینکه خداوند در آسمان است، خبر داده است؛ در صحیح بخاری و مسلم از ابو سعید خدری رضی الله عنه روایت است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «أَلَا تَأْمَنُونِي وَأَنَا أَمِينُ مَنْ فِي السَّمَاءِ، يَأْتِينِي خَبَرُ السَّمَاءِ صَبَاحًا وَمَسَاءً».[2]

(آیا شما مرا امین نمی‌دانید حال آنکه من امین کسی هستم که در آسمان است و خبرهای آسمان هر صبح و شام به من می‌رسد.)

همچنین رسول الله ﷺ به مؤمن بودن کنیزی که گفت خداوند در آسمان است، گواهی داد؛ شرح این داستان از این قرار است که معاویه بن حکم سلمی کنیزش را که در حفاظت گوسفندانش کوتاهی کرده بود، کتک زد؛ سپس پشیمان شد و نزد

۱- تفسیر قرطبی (۲۱۹/۲).

۲- صحیح بخاری (٤٦/٨) شماره (٤٣٥١) و صحیح مسلم (٧٤٢/٢) شماره (١٠٦٤).

رسول الله ﷺ آمد و اظهار ندامت وپشیمانی نمود و می‌خواست درباره‌ی آزاد کردن کنیزش از پیامبر اکرم ﷺ کسب اجازه کند. پیامبر رحمت ﷺ کنیز را نزد خود طلبید و از وی پرسید: خداوند کجا است؟ کنیزک گفت: خدا در آسمان است. سپس پیامبر ﷺ درباره‌ی خودش از او پرسید و فرمود: من کیستم؟ کنیزک گفت: تو رسول الله ﷺ هستی. آنگاه پیامبر ﷺ خطاب به مالکش فرمود: «**أَعْتِقْهَا فَإِنَّهَا مُؤْمِنَةٌ**» او را آزاد کن؛ زیرا او مؤمن است.[1]

همچنین رسول الله ﷺ بیماری را راهنمایی نمود که این دعا را برای خودش بخواند یا برادر مسلمانش با این کلمات برایش دعا کند و در این دعا تصریح شده است که خداوند در آسمان است: «**رَبَّنَا اللهَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ، تَقَدَّسَ اسْمُكَ، أَمْرُكَ فِي السَّمَاءِ وَالأَرْضِ، كَمَا رَحْمَتُكَ فِي السَّمَاءِ، فَاجْعَلْ رَحْمَتَكَ فِي الأَرْضِ وَاغْفِرْ لَنَا حُوبَنَا وَخَطَايَانَا، أَنْتَ رَبُّ الطَّيِّبِينَ، فَأَنْزِلْ شِفَاءً مِنْ شِفَائِكَ وَرَحْمَةً مِنْ رَحْمَتِكَ عَلَى هَذَا الْوَجَعِ فَيَبْرَأُ**».[2]

(ای پروردگار ما! ای کسی که در آسمان هستی، نام تو مقدس است، حکم تو در زمین و آسمانها است؛ همانگونه که رحمت تو در آسمان است، رحمت خود را در زمین نیز قرار بده؛ ای پروردگار! گناهان ما را مورد بخشش قرار بده؛ چرا که تو پروردگار پاکان هستی. رحمتی از رحمت‌های خود و شفایی از شفاهای خود را بر این بیماری نازل فرما تا شفا یابم.)

و در حدیث عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما آمده است که رسول الله ﷺ فرمود:

۱- صحیح مسلم (۳۸۲/۱) حدیث شماره (۵۳۷) و نگا صحیح سنن ابوداود (۱۵۷/۱) شماره (۸۲۳).

۲- سنن ابو داود: (۱٦/٤) حدیث شماره (۳۸۹۲). «قابل یادآوری است که این حدیث را علامه آلبانی در ضعیف الجامع (٥٤٢٢) بسیار ضعیف دانسته است؛ همچنین شعیب ارناؤوط سند آنرا در تعلیقاتش بر مسند احمد(۲٤۰۰۳) ضعیف دانسته است». ناشر

« الرَّاحِمُونَ يَرْحَمُهُمُ الرَّحْمَنُ، ارْحَمُوا مَنْ فِي الأَرْضِ يَرْحَمْكُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ».[1]

(خداوند با آنان که اهل رحم و مهربانی هستند، مهربان است؛ پس بر اهل زمین رحم کنید تا کسی که در آسمان است، بر شما رحم کند.)

در آسمان بودن خدا به چه معنی است؟

منظور از در آسمان بودن خدا، این نیست که جسم آسمان او را احاطه کرده باشد؛ خداوند از چنین چیزی پاک و منزه است؛ بلکه منظور از آسمان علو و بلندی است چنانکه خداوند، خود را به علو و فوقیت توصیف نموده است:

﴿ سَبِّحِ ٱسْمَ رَبِّكَ ٱلْأَعْلَى ﴾ [اعلی:۱]

(پروردگار والا مقام خود را تسبیح و تقدیس کن.)

﴿ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ ۖ وَلَا يَـُٔودُهُۥ حِفْظُهُمَا ۚ وَهُوَ ٱلْعَلِيُّ ٱلْعَظِيمُ ﴾ [بقرة:۲۵۵]

(کرسی او آسمانها و زمین را فرا گرفته است و نگاهداری آنها برای او مشکل نیست و او بلندمرتبه و سترگ است.)

خداوند بیان داشته که بالاتر از بندگانش می‌باشد:

﴿ يَخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوْقِهِمْ ﴾ [نحل:۵۰]

(فرشتگان از پروردگارشان که بر بالای سرشان است، می‌ترسند.)

﴿ وَهُوَ ٱلْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِۦ ﴾[انعام:۱۸]

(اوست قاهری که بالاتر از همه‌ی بندگان خویش است.)

رسول اکرم ﷺ نیز در تمجید پروردگارش در یکی از دعاهایش می‌فرماید:

«وَأَنْتَ الظَّاهِرُ فَلَيْسَ فَوْقَكَ شَيْءٌ»[1] (تو آشکاری و بالاتر از تو هیچ چیزی وجود

۱- سنن ترمذی (۱۸۰/۲) حدیث شماره (۱۵٦۹) و نگا صحیح سنن ترمذی (۱۸۰/۲) شماره (۱۵٦۹)؛ و ترمذی هم آنرا حسن و صحیح دانسته است.

ندارد.)

ام المؤمنین زینب رضی الله عنها در برابر سایر ازواج پیامبر اکرم ﷺ افتخار می‌نمود و می‌گفت:

«زَوَّجَكُنَّ أَهَالِيكُنَّ، وَزَوَّجَنِي اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ فَوْقِ سَبْعِ سَمَوَاتٍ».[۲]

(شما را خانواده‌هایتان به عقد پیامبر اکرم ﷺ درآورده‌اند؛ اما مرا خداوند از بالای هفت آسمان به عقد آنحضرت ﷺ درآورده است.)

ممکن نیست مسلمانی که عقیده‌اش را به خوبی درک نموده باشد، چنین تصور کند که در آسمان بودن خداوند بدین معنی است که آسمان او را احاطه کرده است و او در آسمان قرار دارد؛ خداوند از چنین چیزی منزه و پاک است؛ چگونه چنین چیزی ممکن است حال آنکه آسمانها در برابر خداوند چیزی نیستند؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَٱلسَّمَٰوَٰتُ مَطۡوِيَّٰتُۢ بِيَمِينِهِۦ ﴾[زمر:٦٧]

(و آسمانها با دست راست او در هم پیچیده می‌شود.)

﴿ يَوۡمَ نَطۡوِي ٱلسَّمَآءَ كَطَيِّ ٱلسِّجِلِّ لِلۡكُتُبِۚ ﴾[انبیاء:١٠٤]

(روزی که ما آسمان را درهم می‌پیچیم به همان صورت که طومار نامه‌ها در هم پیچیده می‌شود.)

چند دلیل

دلایل زیاد و روشنی مبنی بر اینکه خداوند در آسمان است، وجود دارد که ذکر همه ی آنها در این نوشتار نمی‌گنجد و تنها می‌توان آنها را فهرست وار به شرح زیر بیان نمود:

۱ـ دلایلی که به صراحت بیان می‌دارند که خداوند در آسمان است و ما در صفحات قبل به ذکر آنها پرداختیم.

۱- صحیح مسلم (٢٠٨٤/٤) حدیث شماره (٢٧١٣).

۲ـ دلایلی که دال بر قرار گرفتن خداوند بر عرش می‌باشند که قبلاً به آنها نیز اشاره شد.

۳ـ دلایلی که دال بر علو و بلندی او می باشند و اینکه او بر بندگان خود تفوق دارد، که بخشی از این دلایل نیز ذکر گردید.

٤ـ نصوصی که دال بر این هستند که بعضی از مخلوقاتش نزد او قرار دارند:

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ لَا يَسۡتَكۡبِرُونَ عَنۡ عِبَادَتِهِۦ ﴾ [اعراف:۲۰٦]

(بیگمان کسانی که نزد پروردگار تو هستند، خویشتن را بزرگتر از آن نمی‌دانند که به پرستش خدا بپردازند.)

و درمورد شهدا نیز می فرماید:

﴿ بَلۡ أَحۡيَآءٌ عِندَ رَبِّهِمۡ يُرۡزَقُونَ ﴾ [آل عمران:۱٦۹]

(بلکه آنان زنده‌اند و بدیشان نزد پروردگارشان، روزی داده می‌شود.)

باید دانست که در این زمینه نصوص زیاد دیگری نیز وجود دارد.

۵ـ آیاتی که می‌گویند بعضی از اشیا بسوی او بالا می‌روند مانند آیه‌ی زیر که به بالا رفتن عیسی علیه السلام بسوی خداوند تصریح نموده است.

﴿ بَل رَّفَعَهُ ٱللَّهُ إِلَيۡهِ ﴾ [نساء:۱۵۸]

(بلکه خداوند او را بسوی خودش بالا برد.)

و مانند این که اعمال به سوی او بالا می‌روند:

﴿ إِلَيۡهِ يَصۡعَدُ ٱلۡكَلِمُ ٱلطَّيِّبُ وَٱلۡعَمَلُ ٱلصَّٰلِحُ يَرۡفَعُهُۥ ﴾ [فاطر:۱۰]

(گفتار پاکیزه به سوی خدا اوج می‌گیرد و خدا کردار پسندیده را بالا می‌برد.)

همچنین نصوصی که به بیان بالا رفتن ارواح مؤمنان پرداخته‌اند:

﴿ إِنَّ ٱلَّذِينَ كَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَا وَٱسۡتَكۡبَرُواْ عَنۡهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمۡ أَبۡوَٰبُ ٱلسَّمَآءِ ﴾ [اعراف:٤۰]

(بیگمان، کسانی که آیات ما را تکذیب می‌کنند و خویشتن را بالاتر از آن می‌دانند که بدانها گردن نهند، درهای آسمان بر روی آنان باز نمی‌گردد.)

آیه‌ی مذکور دال بر این مطلب است که درهای آسمان به روی مؤمنان گشوده خواهد شد؛ چنانکه احادیث زیادی درباره‌ی تفسیر این آیه وارد شده است.

و نیز مانند اوج گرفتن و بالا رفتن فرشتگان بسوی خدا:

﴿ تَعۡرُجُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ إِلَيۡهِ ﴾ [معارج:٤]

(فرشتگان و جبرئیل به سوی او ـ پر می‌کشند و ـ بالا می‌روند.)

٦ـ نصوصی که فرود آمدن فرشتگان را بیان می‌دارند:

﴿ يُنَزِّلُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ بِٱلرُّوحِ مِنۡ أَمۡرِهِۦ ﴾ [نحل:٢]

(خداوند به دستور خود، فرشتگان را همراه با وحی بر هر کس از بندگانش که خود بخواهد نازل می‌کند.)

و درباره‌ی فرو فرستادن کتابها چنین آمده است:

﴿ وَهَٰذَا كِتَٰبٌ أَنزَلۡنَٰهُ مُبَارَكٌ ﴾ [انعام:٩٢]

(این ـ قرآن ـ کتاب مبارکی است که ما آن را فرو فرستاده‌ایم.)

۷- یکی دیگر از دلایل وجود خداوند در آسمان، بلندکردن دست‌ها و چشم‌ها بسوی او است و احادیث زیادی در این رابطه وارد شده‌اند که رسول الله ﷺ هنگام دعا و نیایش دستهایش را بسوی آسمان بلند می‌نمود؛ همچنین هرکس با مشکلی مواجه گردد، دست‌هایش را بسوی آسمان بلند می‌نماید و دعا می‌کند.

هم چنین بلند کردن نگاه؛ در حدیث صحیح آمده است که رسول الله ﷺ در دعای بعد از وضو، چشم‌هایش را بسوی آسمان بلند می نمود.

۸- از دلایل دیگر وجود خداوند در آسمان، اشاره کردن پیامبر اکرم ﷺ به سوی آن با انگشتان مبارکش می‌باشد؛ چنانکه در حدیث حجة الوداع آمده است؛ بعد از اینکه

حاضران در جمع گفتند: ما گواهی می‌دهیم که شما وظیفه‌ی تبلیغ را به نحو احسن انجام داده و حق نصیحت را بجا آورده‌اید، پیامبر رحمت ﷺ انگشت سبابه‌ی خود را به سوی آسمان بلند نمود و آن را تکان داد و فرمود: «**اللهم اشهد، اللهم اشهد**».[1] (بار خدایا! تو گواه باش؛ بار خدایا! تو گواه باش.)

در پایان، اگر تمایل دارید که در زمینه‌ی وجود خداوند در آسمان، دلایل بیشتری را بدانید، به کتابهایی که علما در این موضوع نوشته اند، مراجعه نمایید.

بلند بودن خداوند با نزدیک بودن او منافاتی ندارد

خداوند نزدیک است و دعای دعا کننده را هنگامی که او را بخواند، اجابت می‌نماید؛ خداوند پنهان و آشکار هر کس را می‌داند؛ او از گردن سواری ندا دهنده به شخص نزدیک‌تر است؛ او اسرار و رازهای درونی هر شخص را می‌داند؛ از شاه رگ گردن انسان نزدیکتر است؛ پیدا و پنهان را می‌داند؛ هر آنچه را که در زمین فرو می‌رود و آنچه را که از زمین بیرون می‌آید و آنچه را که از آسمان نازل می‌شود و آنچه را که به طرف آن صعود می‌کند، همه را می‌داند؛ او با علم و قدرت خود، همراه آفریده‌هایش می‌باشد؛ هر چیزی که برای مخلوقات پنهان است برای خداوند آشکار می باشد؛ هیچ چیز کوچک و بزرگی در زمین و آسمان از پروردگار پنهان نمی‌ماند؛ او با وجود اینکه بالا است، نزدیک است؛ و در عین نزدیک بودن، بلند است؛ او اول و آخر و ظاهر و باطن است.

۱۰-«خندیدن خداوند متعال»

خداوند متعال هرگاه و به هر نحوی که بخواهد، می‌خندد؛ ما این مطلب را باور

۱- روایت ابو داود: (۳۵۸/۱) حدیث شماره (۱۹۰۵). اصل این حدیث در صحیح بخاری و مسلم می باشد؛ اما من این نکته را در این دو کتاب نیافتم که پیامبر اکرم ﷺ انگشتش را به سوی اسمان بلند کرده و آن را تکان داده باشد. آری، در صحیح بخاری (۵۷۳/۳) شماره (۱۷۳۹) آمده است که آنحضرت سرش را بلند نمود و فرمود: «خدایا! آیا رساندم...».

داشته و صحت آن را می‌پذیریم؛ البته از چگونگی آن خبر نداریم و در پی دانستن آن نیز نیستیم.

در این باره، احادیث صحیحی بشرح زیر وارد شده است:

۱ـ از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «يَضْحَكُ اللهُ إِلَى رَجُلَيْنِ يَقْتُلُ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ يَدْخُلَانِ الْجَنَّةَ، يُقَاتِلُ هَذَا فِي سَبِيلِ اللهِ فَيُقْتَلُ، ثُمَّ يَتُوبُ اللهُ عَلَى الْقَاتِلِ فَيُسْتَشْهَدُ».[1]

(خداوند به دو نفری که یکی دیگری را به قتل می رساند و هر دو وارد بهشت می‌شوند، می‌خندد؛ بدین معنی که یکی در راه خدا می‌جنگد و بوسیله‌ی دیگری کشته می شود؛ سپس خداوند توبه‌ی قاتل را می‌پذیرد و او نیز به شهادت می‌رسد؛ در نتیجه، هر دو وارد بهشت می‌شوند).

۲ـ ابوهریره ﷺ می‌گوید: شخصی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای پیامبر خدا! گرسنه هستم. رسول الله ﷺ فردی را برای غذا نزد همسرانش فرستاد؛ اما آنجا غذایی وجود نداشت. رسول الله ﷺ فرمود: «آیا کسی هست که امشب او را مهمان کند تا اینکه مورد رحمت الهی قرار گیرد؟ مردی از انصار بلند شد و گفت: ای رسول خدا! من او را مهمان می‌نمایم. سپس آن مرد انصاری برخاست و به خانه‌اش رفت و به همسرش گفت: این شخص، مهمان رسول الله ﷺ می‌باشد؛ مبادا چیزی از او دریغ نمایی. همسرش گفت: بخدا سوگند که بجز غذای اطفالمان، چیز دیگری ندارم. مرد انصاری گفت: هرگاه بچه‌ها شام خواستند، آنها را بخوابان و بعد از آن هم چراغ را خاموش کن و خودمان امشب چیزی نمی‌خوریم. همسرش هم همین کا را انجام داد. آن مرد، صبح روز بعد نزد رسول الله ﷺ رفت. آنحضرت ﷺ فرمود: «خداوند از این کار شما تعجب کرد و خندید. اینجا بود که خداوند متعال این آیه را نازل نمود:

۱- صحیح بخاری (۳۹/٦) حدیث شماره (۲۸۲٦) و صحیح مسلم (۱۵۰٤/۳) حدیث شماره (۱۸۹۰). و عبارت آن از صحیح بخاری است.

﴿ وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰٓ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ ﴾[حشر:۹] [1]

(و دیگران را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خودشان نیازمند باشند.)

۳ـ در بخشی از حدیث طولانی ابوهریره ﷺ در صحیح بخاری آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: پس از آن، خداوند از قضاوت بین بندگان در حالی فارغ می‌شود که فقط یکی از بندگانش بین بهشت و دوزخ بلاتکلیف مانده است و او آخرین فرد دوزخی است که وارد بهشت می‌شود؛ او که چهره‌اش به سوی دوزخ است، می‌گوید: پرودگارا! چهره‌ام را از دوزخ برگردان. زیرا وزش هوای آتشین آن، حالم را به هم می‌زند و شعله‌های آتشینش مرا می‌سوزاند. خداوند می‌فرماید: اگر این خواسته‌ات را برآورده سازم، چیز دیگری نمی‌خواهی؟ می‌گوید: سوگند به عزتت، که نمی‌خواهم. و چندین عهد و پیمان دیگر می‌بندد. خداوند چهره‌اش را از جانب دوزخ برمی‌گرداند. وقتی چهره اش به سوی بهشت می‌شود و شادابی آنرا می‌بیند، ابتدا اندکی سکوت می‌کند؛ سپس می‌گوید: پروردگارا! مرا نزدیک دروازه‌ی بهشت ببر. خداوند به او می‌گوید: مگر تو آن همه عهد و پیمان نبستی که چیز دیگری نخواهی؟! می‌گوید: پروردگارا! مرا شقی‌ترین بنده‌ات مگردان. خداوند می‌فرماید: اگر این خواسته‌ات را نیز برآورده سازم، چیز دیگری نمی‌خواهی؟ می‌گوید: سوگند به عزتت که چیز دیگری نمی‌خواهم. خداوند او را نزدیک دروازه‌ی بهشت می‌برد. وقتی چشمش به زیباییها و شادابیهای بهشت می‌افتد، لحظه‌ای سکوت می‌کند؛ سپس می‌گوید: خدایا! مرا وارد بهشت گردان. خداوند می‌فرماید: وای بر تو ای فرزند آدم! چقدر عهد شکن هستی! مگر تو با من، آن همه عهد و پیمان نبستی که چیز دیگری نخواهی. می‌گوید: پروردگارا ! مرا شقی-ترین بنده‌ات مگردان. خداوند به این رفتار بنده‌اش می‌خندد و بعد از آن به او می‌گوید: وارد بهشت شو». [2]

۱- صحیح بخاری (٦٣١/٨) شماره (٤٨٨٩) و صحیح مسلم (١٦٢٥/٣) شماره (٢٠٥٤) و عبارت آن از صحیح بخاری است.

۲- صحیح بخاری (٤٢٠/١٣) شماره (٧٤٣٧).

در صحیح مسلم به روایت از عبدالله ابن مسعود ﷺ چنین آمده است که خداوند به او می‌گوید: آیا اگر دنیا و مانند آن را به تو بدهم، خشنود می‌شوی؟ آن مرد می‌گوید: پروردگارا! مرا مسخره می‌کنی حال آنکه تو رب العالمین هستی؟ رسول الله ﷺ وقتی که این حدیث را تا اینجا بیان نمود، خندید. مردم پرسیدند: ای رسول خدا! چرا می‌خندی؟ رسول الله ﷺ فرمود: چون پروردگار خندید، مرا نیز خنده آمد. هنگامی که آن مرد گفت: مرا مسخره می‌کنی حال آنکه تو رب العالمین هستی، پروردگار خندید. به هرحال، پروردگار در جواب آن مرد می‌فرماید: من تو را مسخره نمی‌کنم؛ من هر چه بخواهم، می توانم انجام دهم.[1]

۱۱، ۱۲- نزول و آمدن پروردگار متعال

ابو هریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «يَنْزِلُ رَبُّنَا عَزَّ وَجَلَّ كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا حِينَ يَبْقَى ثُلُثُ اللَّيْلِ الآخِرُ، فَيَقُولُ: مَنْ يَدْعُونِي فَأَسْتَجِيبَ لَهُ؟ وَمَنْ يَسْأَلُنِي فَأُعْطِيَهُ؟ وَمَنْ يَسْتَغْفِرُنِي فَأَغْفِرَ لَهُ؟»[2]

(خداوند متعال شبانه بعد از گذشتن دو سوم شب به آسمان دنیا فرود می‌آید و می‌فرماید: چه کسی از من می‌خواهد تا وی را اجابت کنم؟ چه کسی از من درخواستی دارد تا به او بدهم؟ چه کسی از من طلب آمرزش می‌کند تا او را بیامرزم؟)

قرآن تصریح نموده که خداوند در روز قیامت برای قضاوت و داوری می‌آید:

﴿ هَلۡ يَنظُرُونَ إِلَّآ أَن يَأۡتِيَهُمُ ٱللَّهُ فِي ظُلَلٖ مِّنَ ٱلۡغَمَامِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَقُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ ﴾ [بقره:۲۱۰]

(آیا آنان که راه صلح و آشتی نمی‌پویند و دین اسلام را نمی‌جویند، انتظار دارند که خدا و فرشتگان در زیر سایه‌بانهای ابر به سوی ایشان بیایند؟! حال آن که فرمان انجام

۱- صحیح مسلم (۱۷۵/۱) حدیث شماره (۱۸۷).

۲- صحیح بخاری (۲۹/۳) شماره (۱۱٤٥) و صحیح مسلم (۵۲۱/۱) شماره (۷۵۸) و عبارت آن از صحیح بخاری است.

پذیرفته است.)

﴿ كَلَّآ إِذَا دُكَّتِ ٱلۡأَرۡضُ دَكّٗا دَكّٗا ﴿٢١﴾ وَجَآءَ رَبُّكَ وَٱلۡمَلَكُ صَفّٗا صَفّٗا ﴿٢٢﴾ ﴾ [فجر:۲۱-۲۲]

(هرگز! هرگز! ـ حقیقت آن چنان نیست که می‌پندارید ـ زمانی که زمین سخت درهم کوبیده می‌شود و صاف و مسطّح می‌گردد و پروردگارت بیاید و فرشتگان صف صف حاضر آیند.)

ابن مسعود ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود:

«يَجْمَعُ اللهُ الأَوَّلِينَ وَالآخِرِينَ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ قِيَامًا أَرْبَعِينَ سَنَةً شَاخِصَةً أَبْصَارُهُمْ إِلَى السَّمَاءِ يَنْتَظِرُونَ فَصْلَ الْقَضَاءِ، قَالَ: وَيَنْزِلُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ مِنَ الْعَرْشِ إِلَى الْكُرْسِيِّ».[1]

(خداوند اولین وآخرین مخلوقات را در روز قیامت برای مدت چهل سال در یک جا جمع می‌کند؛ آنان چشم‌ها را بسوی آسمان بلند کرده منتظر فیصله و قضاوت خداوند هستند؛ و خداوند در زیر سایه‌های ابر از عرش به سوی کرسی فرود می‌آید).

۱۳- سخن گفتن خداوند

خداوند هرگاه و هرگونه که بخواهد سخن می‌گوید و سخن او با سخن بندگان هیچ گونه شباهتی ندارد؛ خداوند با بعضی از بندگانش سخن گفته و آنان نیز با او سخن گفته اند؛ پیامبر خدا موسی ﷺ یکی از آنان است:

﴿ وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكۡلِيمٗا ﴾ [نساء:۱٦٤-۱۷٦]

(وخداوند حقیقتا ـ از پشت حجاب بدون واسطه ـ با موسی سخن گفت.)

همچنین خداوند ﷻ گفتگویی را که میان او و موسی صورت گرفت، برای ما بیان

۱- روایت ابن منده، و امام ذهبی سند آن را تحسین نموده است و تعدادی از حافظان و ناقدان علم حدیث امثال حاکم، منذری و هیثمی آنرا صحیح دانسته اند.

می‌نماید و می‌فرماید:

﴿ قَالَ رَبِّ أَرِنِيٓ أَنظُرۡ إِلَيۡكَۚ قَالَ لَن تَرَىٰنِي وَلَٰكِنِ ٱنظُرۡ إِلَى ٱلۡجَبَلِ فَإِنِ ٱسۡتَقَرَّ مَكَانَهُۥ فَسَوۡفَ تَرَىٰنِيۚ فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُۥ لِلۡجَبَلِ جَعَلَهُۥ دَكّٗا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقٗاۚ فَلَمَّآ أَفَاقَ قَالَ سُبۡحَٰنَكَ تُبۡتُ إِلَيۡكَ وَأَنَا۠ أَوَّلُ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ١٤٣ قَالَ يَٰمُوسَىٰٓ إِنِّي ٱصۡطَفَيۡتُكَ عَلَى ٱلنَّاسِ بِرِسَٰلَٰتِي وَبِكَلَٰمِي فَخُذۡ مَآ ءَاتَيۡتُكَ وَكُن مِّنَ ٱلشَّٰكِرِينَ ١٤٤ ﴾ [اعراف:۱۴۴-۱۴۳]

(موسی گفت: پروردگارا! خویشتن را به من نشان بده تا تو را ببینم. خداوند فرمود: هرگز ـ در دنیاـ مرا نمی‌بینی؛ لیکن به کوه بنگر؛ اگر کوه بر جای خود استوار ماند، تو هم مرا خواهی دید. امّا هنگامی که پروردگارش بر کوه تجلی نمود، آن را درهم کوبید و موسی بیهوش و نقش زمین گردید. وقتی که به هوش آمد، گفت: پروردگارا! تو منزّهی؛ من توبه می‌کنم و نخستینِ مؤمنان هستم. خداوند فرمود: ای موسی! من تو را با رسالتهای خویش و با سخن گفتنم ـ با تو از فراسوی حجاب و بدون واسطه ـ بر مردمان برگزیدم؛ پس آنچه به تو داده‌ام برگیر و از زمره‌ی شکرگزاران باش.)

با آدم وحواء نیز سخن گفت:

﴿ وَنَادَىٰهُمَا رَبُّهُمَآ أَلَمۡ أَنۡهَكُمَا عَن تِلۡكُمَا ٱلشَّجَرَةِ وَأَقُل لَّكُمَآ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ لَكُمَا عَدُوّٞ مُّبِينٞ ﴾ [اعراف:۲۲]

(پروردگارشان به آنها ندا داد که آیا شما را از آن درخت، نهی نکردم و به شما نگفتم که اهریمن دشمن آشکارتان است.)

همچنین خداوند با جبرئیل امین سخن میگوید؛ در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود:

«إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا نَادَى جِبْرِيلَ: إِنَّ الله قَدْ أَحَبَّ فُلَانًا، فَأَحِبَّهُ، فَيُحِبُّهُ جِبْرِيلُ، ثُمَّ يُنَادِي جِبْرِيلُ فِي السَّمَاءِ: إِنَّ الله قَدْ أَحَبَّ فُلَانًا، فَأَحِبُّوهُ، فَيُحِبُّهُ أَهْلُ السَّمَاءِ، وَيُوضَعُ

لَهُ الْقَبُولُ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ».[۱]

(هرگاه، خداوند، بنده‌ای را دوست داشته باشد، به جبرئیل، ندا می‌دهد که خداوند، فلانی را دوست دارد؛ تو نیز او را دوست بدار. پس جبرییل، او را دوست می‌دارد و به اهل آسمان، ندا می‌دهد که خدا، فلانی را دوست دارد، شما نیز او را دوست بدارید. پس اهل آسمان هم او را دوست می‌دارند. سپس به همین ترتیب، مقبول اهل زمین نیز می‌گردد).

هنگامی که خداوند سخن میگوید، فرشتگان صدای او را می‌شنوند؛ در صحیح بخاری از ابوهریره ﷺ روایت شده است که پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «إِذَا قَضَى اللهُ الْأَمْرَ فِي السَّمَاءِ ضَرَبَتْ الْـمَلَائِكَةُ بِأَجْنِحَتِهَا خُضْعَانًا لِقَوْلِهِ كَأَنَّهُ سِلْسِلَةٌ عَلَى صَفْوَانٍ، فَإِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا: مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟ قَالُوا: الْـحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ».[۲]

(هنگامی که خداوند مسئله‌ای را در آسمان، فیصله می‌نماید، فرشتگان به نشانه‌ی اطاعت از دستور او، بالهایشان را بهم می‌زنند طوریکه صدای آنها مانند صدای زنجیری است که بر سنگی بیفتد. و پس از آنکه اضطراب دلهایشان برطرف گردد، می‌پرسند: پروردگارتان چه فرمود؟ ـ فرشتگان مقرب ـ می‌گویند: خداوند، حق گفته و او بلند مرتبه و بزرگ است.)

امام بخاری رحمه الله حدیث فوق را در تفسیر این آیه آورده است:

﴿ وَلَا تَنفَعُ ٱلشَّفَٰعَةُ عِندَهُۥٓ إِلَّا لِمَنۡ أَذِنَ لَهُۥۚ حَتَّىٰٓ إِذَا فُزِّعَ عَن قُلُوبِهِمۡ قَالُواْ مَاذَا قَالَ رَبُّكُمۡۖ قَالُواْ ٱلۡحَقَّۖ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡكَبِيرُ ﴾ [سبأ:۲۳]

(هیچ گونه شفاعتی در پیشگاه خدا سودمند واقع نمی‌گردد، مگر شفاعت کسی که خدا

۱- صحیح بخاری (٤٦١/١٣) ش (٧٤٨٥) و صحیح مسلم (٢٠٣٠/٤) ش (٢٦٣٧). و عبارت آن از صحیح بخاری است.

۲- صحیح بخاری (٤٥٣/١٣) حدیث شماره (٧٤٨١).

بدو اجازه دهد و چون بیم از دلهایشان برود، گویند: پروردگارتان چه گفت؟ گویند : سخن حق گفت و او بلند مرتبه و بزرگ است.)

امام بخاری رحمه الله این آیه را عنوان یک باب در صحیح خود قرار داده است و بعد از آن میگوید: «خداوند نفرمود (ماذا خلق ربکم) یعنی پروردگارت چه چیزی را آفرید. و در این باب، توضیحی را که مسروق از ابن مسعود روایت نموده است، آورده به این مضمون که: «**إِذَا تَكَلَّمَ اللهُ بِالْوَحْيِ سَمِعَ أَهْلُ السَّمَوَاتِ شَيْئًا، فَإِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ وَسَكَنَ الصَّوْتُ عَرَفُوا أَنَّهُ الْـحَقُّ وَنَادَوْا: مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ؟**»

(وقتی که خداوند وحی می‌فرستد وسخن میگوید، اهل آسمانها چیزی می‌شنوند و هنگامی که صدا آرام گردید و ترس و وحشت از دلهایشان برطرف شد، متوجه می‌شوند که آن، صدای خداوند بوده؛ لذا ندا می‌دهند و میگویند: پروردگارت چه فرمود؟)

همچنین امام بخاری حدیث دیگری را که سند آن معلق است به روایت جابر از عبد الله بن انیس آورده که ایشان می‌گوید: شنیدم رسول الله ﷺ فرمود:

«**يَحْشُرُ اللهُ الْعِبَادَ، فَيُنَادِيهِمْ بِصَوْتٍ يَسْمَعُهُ مَنْ بَعُدَ كَمَا يَسْمَعُهُ مَنْ قَرُبَ: أَنَا الْـمَلِكُ، أَنَا الدَّيَّانُ**».[1]

(خداوند بندگان را حشر می‌نماید؛ آنگاه آنان را با صدایی فرا می‌خواند که همانگونه که افراد نزدیک آنرا می‌شنوند افراد دور نیز می‌شنوند: من پادشاه هستم، من دیان ـ جزا دهنده ـ هستم.)

امام بخاری در کتاب "خلق افعال العباد " در توضیح این حدیث میگوید: «این حدیث دلیل بر این است که صدای خداوند هیچگونه شباهتی با صدای مخلوقات ندارد؛ زیرا صدای خداوند ﷻ همانگونه که از نزدیک شنیده می‌شود، از دور نیز شنیده می‌شود و

۱- صحیح بخاری (۴۵۲/۱۳).

فرشتگان با شنیدن آن بیهوش می‌شوند و بر زمین می‌افتند.»[۱]

قابل یادآوری است که خداوند با صدایی سخن میگوید که با صدای هیچ یک از مخلوقاتش شباهتی ندارد؛ چنانکه از حدیثی که بخاری از ابو سعید خدری ﷺ روایت نموده که ایشان میگویند: پیامبر اسلام ﷺ فرمود:

«يَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: يَا آدَمُ، يَقُولُ: لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ، فَيُنَادَى بِصَوْتٍ: إِنَّ اللهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تُخْرِجَ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ بَعْثًا إِلَى النَّارِ».[۲]

(خداوند متعال می‌فرماید: ای آدم. آدم در جواب می‌گوید: آماده و گوش به فرمان توام. خداوند خطاب به او با صدایی می‌فرماید: خداوند به تو فرمان میدهد که از میان فرزندانت گروهی را برای آتش جدا کن.)

همچنین روز قیامت، خداوند با فرشتگان سخن میگوید:

﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَٰٓئِكَةِ أَهَٰٓؤُلَآءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا۟ يَعْبُدُونَ ﴿٤٠﴾ قَالُوا۟ سُبْحَٰنَكَ أَنتَ وَلِيُّنَا مِن دُونِهِم ۖ بَلْ كَانُوا۟ يَعْبُدُونَ ٱلْجِنَّ ۖ أَكْثَرُهُم بِهِم مُّؤْمِنُونَ﴾ [سبأ:۴۰-۴۱]

(و به یاد آور روزی را که خداوند جملگی آنان را گرد می‌آورد و سپس به فرشتگان می‌گوید: آیا اینان شما را پرستش می‌کرده‌اند؟! فرشتگان می‌گویند: تو منزّهی؛ تنها تو یار و یاور ما بوده‌ای نه آنان؛ بلکه ایشان جنّیان را می‌پرستیده‌اند و اکثر آنان بدیشان ایمان داشته‌اند.)

همچنین از روی تهدید و برای ساکت گرداندن کافرانی که پیامبر را تکذیب نمودند، می‌فرماید:

﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِّمَّن يُكَذِّبُ بِـَٔايَٰتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ ﴿٨٣﴾ حَتَّىٰٓ إِذَا جَآءُو قَالَ

۱- خلق افعال العباد ص (۱۴۹).

۲- صحیح بخاری (۴۵۳/۱۳) حدیث شماره (۷۴۸۳) و (۴۴۱/۸) حدیث شماره (۴۷۴۱) و صحیح مسلم (۲۰۱/۱) حدیث شماره (۲۲۲) و عبارت آن از صحیح بخاری است.

أَكَذَّبْتُم بِـَٔايَٰتِي وَلَمْ تُحِيطُواْ بِهَا عِلْمًا أَمَّاذَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٨٤﴾ ﴾ [نمل:۸۳-۸٤]

(ای پیامبر! روزی را به یاد آور که گروه عظیمی از همه‌ی ملّتهایی که آیات ما را تکذیب می‌کرده‌اند، گرد می‌آوریم. پس آنان به یکدیگر ملحق و در کنار همدیگر نگاه داشته می‌شوند. سپس هنگامی که می‌آیند، خداوند می‌فرماید: آیا آیات مرا تکذیب کردید بدون آنکه کاملاً از آنها آگاهی داشته باشید؟! اصلاً ـ شما در دنیا ـ چه کار می‌کرده‌اید؟)

خداوند به اهل بهشت سلام می‌دهد:

﴿ سَلَٰمٌ قَوْلًا مِّن رَّبٍّ رَّحِيمٍ ﴾ [یس:۵۸]

(از سوی پروردگاری مهربان، بدیشان سلام گفته می‌شود.)

خداوند با اهل بهشت سخن می‌گوید؛ ابو سعید خدری ﷺ روایت می نماید که رسول الله ﷺ فرمود:

«إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ لأَهْلِ الْجَنَّةِ: يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ، فَيَقُولُونَ: لَبَّيْكَ رَبَّنَا وَسَعْدَيْكَ، فَيَقُولُ: هَلْ رَضِيتُمْ؟ فَيَقُولُونَ: وَمَا لَنَا لا نَرْضَى، وَقَدْ أَعْطَيْتَنَا مَا لَمْ تُعْطِ أَحَدًا مِنْ خَلْقِكَ، فَيَقُولُ: أَنَا أُعْطِيكُمْ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِكَ، قَالُوا: يَا رَبِّ، وَأَيُّ شَيْءٍ أَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ؟ فَيَقُولُ: أُحِلُّ عَلَيْكُمْ رِضْوَانِي فَلا أَسْخَطُ عَلَيْكُمْ بَعْدَهُ أَبَدًا». [1]

(خداوند متعال خطاب به بهشتیان می فرماید: ای بهشتیان! آنان می‌گویند: لبیک ای پروردگار! ما آماده‌ی خدمتیم. می‌فرماید: آیا راضی و خشنود هستید؟ می‌گویند: چرا راضی نباشیم؟ تو به ما نعمت‌هایی ارزانی داشته‌ای که به هیچ یک از مخلوقات‌ات عنایت نکرده‌ای. خداوند می‌فرماید: بهتر از این، به شما عنایت می‌کنم. آنان می‌گویند: پروردگارا! چه چیزی بهتر از این است؟ می‌فرماید: رضایت و خشنودی‌ام را شامل حال شما می‌گردانم و

۱- صحیح بخاری (٤٨٧/١٣) حدیث شماره (٧٥١٨) و صحیح مسلم (٢١٧٦/٤) حدیث شماره (٢٨٢٩) و عبارت آن از صحیح بخاری است.

بعد از آن، هرگز از شما ناخشنود نمی‌شوم.)

سخنان خداوند در حساب نمی‌گنجد

خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ قُل لَّوۡ كَانَ ٱلۡبَحۡرُ مِدَادٗا لِّكَلِمَٰتِ رَبِّي لَنَفِدَ ٱلۡبَحۡرُ قَبۡلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَٰتُ رَبِّي وَلَوۡ جِئۡنَا بِمِثۡلِهِۦ مَدَدٗا ﴾ [کهف:۱۰۹]

(بگو: اگر دریا برای نگارش سخنان پروردگارم جوهر شود، دریا پایان می‌گیرد پیش از آن که سخنان پروردگارم پایان پذیرد؛ هر چند هم همسان آن دریا را به عنوان کمک بدان بیفزاییم و مرکّب و جوهرش نماییم.)

قرآن سخن خداوند است

قرآن در واقع، سخن خداوند است و هیچ شک و تردیدی در مورد آن، وجود ندارد؛ خداوند عز و جل می‌فرماید:

﴿ وَإِنۡ أَحَدٞ مِّنَ ٱلۡمُشۡرِكِينَ ٱسۡتَجَارَكَ فَأَجِرۡهُ حَتَّىٰ يَسۡمَعَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ ﴾ [توبه:٦]

(اگر یکی از مشرکان از توی پیامبر پناهندگی خواست، او را پناه بده تا کلام خدا ـ یعنی آیات قرآن ـ را بشنود.)

در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿ سَيَقُولُ ٱلۡمُخَلَّفُونَ إِذَا ٱنطَلَقۡتُمۡ إِلَىٰ مَغَانِمَ لِتَأۡخُذُوهَا ذَرُونَا نَتَّبِعۡكُمۡۖ يُرِيدُونَ أَن يُبَدِّلُواْ كَلَٰمَ ٱللَّهِۚ قُل لَّن تَتَّبِعُونَا كَذَٰلِكُمۡ قَالَ ٱللَّهُ مِن قَبۡلُ ﴾[فتح:۱۵]

(هنگامی که شما برای به دست آوردن غنایم بیرون رفتید، بازپس‌ماندگان خواهند گفت: بگذارید ما هم همراه شما شویم ـ و در این جهاد شرکت کنیم ـ آنان می‌خواهند سخن خدا را دگرگون کنند! ـ خدا وعده‌ی غنایم خیبر را تنها به شرکت‌کنندگان سفر حدیبیه اختصاص داده است و بس ـ . بگو: شما هرگز همراه ما نخواهید شد. پروردگارتان پیش از این، چنین فرموده است.)

و در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿ وَلَوْ أَنَّمَا فِي ٱلْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَٰمٌ وَٱلْبَحْرُ يَمُدُّهُۥ مِنۢ بَعْدِهِۦ سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَّا نَفِدَتْ كَلِمَٰتُ ٱللَّهِ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴾ [لقمان:۲۷]

(اگر همه‌ی درختانی که روی زمین هستند، قلم شوند و دریا و هفت دریای دیگر برای کمک این دریا مرکّب گردد، سخنان خداوند پایان نمی‌گیرند. همانا خداوند عزیز و حکیم است.)

ابن کثیر در تفسیر این آیه می‌گوید: «خداوند در این آیه از عظمت، بزرگی، اسمای حسنی، صفات والا و کلمات تام و کامل خود که هیچ بشری از کنه آنها خبر ندارد و نمی‌تواند آنها را برشمارد، سخن می‌گوید؛ همانگونه که سید بشریت محمد ﷺ در این زمینه می‌فرماید: (**لاَ أُحْصِيْ ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ**)[1] (پروردگارا! آنچنان که حق ستایش تو است، نمی‌توانم آنرا بجای آورم، بدون تردید تو آنچنانی که خود فرموده‌ای.) و خداوند متعال در این باره می فرماید: ﴿ وَلَوْ أَنَّمَا فِي ٱلْأَرْضِ مِن شَجَرَةٍ أَقْلَٰمٌ ﴾ [لقمان:۲۷] یعنی اینکه اگر تمام درخت‌های روی زمین به قلم، و دریاها به جوهر تبدیل شوند و هفت برابرشان نیز بر آنها افزوده شود و بوسیله‌ی آنها سخنان خداوند که دال بر عظمت، بزرگی و جلال او هستند، نوشته شوند؛ قلم‌ها تمام شده و دریا خاتمه می‌یابند ولی سخنان متعلق به صفات، عظمت و جلال خداوند تمام نمی‌شوند».[2]

حسن بصری رحمه الله می‌گوید: «اگر درخت‌های روی زمین به قلم، و آب دریاها به جوهر تبدیل شود، آب دریاها تمام می‌شود و قلم‌ها می‌شکنند اما سخنان خداوند در وصف خودش به پایان نمی‌رسند؛ خداوند به حق فرموده است که: ﴿ وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا ﴾ [اسراء:۸۵] یعنی فقط دانش اندکی به شما داده شده است.»

۱- صحیح مسلم (۳۵۳/۱) حدیث شماره (٤٨٦).

۲- تفسیر ابن کثیر (۳۹٤/٥).

١٤- محبت خداوند

در کتاب خدا و سنت پیامبرش ﷺ آمده است که خداوند اعمال و اقوال مشخص و معینی را دوست دارد؛ همچنین بعضی از بندگانش را که متصف به صفات ویژه‌ای هستند که خودش بیان نموده است، دوست دارد.

و ما را از این صفات آگاه ساخته تا برای متصف شدن به آنها مبادرت ورزیم و کارهایی را انجام دهیم و سخنانی را بر زبان بیاوریم که مورد پسند ایشان هستند و اینگونه محبت خداوند متعال شامل حال ما گردد.

خداوند متعال در قران کریم می‌فرماید:

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُتَّقِينَ ﴾ [توبة:٤] (بیگمان خداوند پرهیزگاران را دوست دارد.)

﴿ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلْمُحْسِنِينَ ﴾ [آل عمران:١٣٤]

(وخداوند نیکوکاران را دوست دارد.)

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلتَّوَّٰبِينَ وَيُحِبُّ ٱلْمُتَطَهِّرِينَ ﴾ [بقره:٢٢٢]

(بی‌گمان خداوند توبه‌کنندگان و پاکان را دوست دارد.)

﴿ وَٱللَّهُ يُحِبُّ ٱلصَّٰبِرِينَ ﴾ [آل عمران:١٤٦] (و خداوند شکیبایان را دوست دارد.)

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُقْسِطِينَ ﴾ [مائده:٤٢] (بیگمان خداوند دادگران را دوست دارد.)

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلْمُتَوَكِّلِينَ ﴾ [آل عمران:١٥٩] (خدا توکّل‌کنندگان را دوست دارد.)

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلَّذِينَ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِهِۦ صَفّٗا كَأَنَّهُم بُنْيَٰنٞ مَّرْصُوصٞ ﴾ [صف:٤]

(خداوند کسانی را دوست دارد که در راه او متحد و یکپارچه در خط و صف واحدی می‌رزمند، انگار دیوار سربی بزرگی هستند.)

در صحیح بخاری و مسلم آمده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ، ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ، حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ: سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ،

سُبْحَانَ اللهِ الْعَظِيمِ».[1]

(دو کلمه وجود دارد که بر زبان، سبک، ولی در ترازوی اعمال، سنگین، و نزد خداوند، محبوب اند: «**سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ، وَ سُبْحَانَ اللهِ الْعَظِيمِ**».

سمره بن جندب می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود:

«**"أَحَبُّ الْكَلامِ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ أَرْبَعٌ: سُبْحَانَ اللهِ، وَالْحَمْدُ للهِ، وَلاَ إِلَهَ إِلا اللهُ، وَاللهُ أَكْبَرُ، لا يَضُرُّكَ بِأَيِّهِنَّ بَدَأْتَ**».[2]

(محبوبترین کلمات نزد خداوند چهار کلمه‌اند: **سُبْحَانَ اللهِ، الْحَمْدُ للهِ، لا إِلَهَ إِلا اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ**. و با هرکدام از آنها که آغاز نمایید، اشکالی ندارد.)

همچنین رسول الله ﷺ به أشج قبیله‌ی عبدالقیس فرمود: « **إِنَّ فِيكَ خَصْلَتَيْنِ يُحِبُّهُمَا اللهُ عَزَّ وَجَلَّ: الْحِلْمُ وَالأَنَاةُ**».[3]

(تو از دو خصلت برخورداری که خداوند آنها را دوست دارد: عقل و بردباری.)

عباده بن صامت ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود:

«**مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللهِ أَحَبَّ اللهُ لِقَاءَهُ، وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللهِ كَرِهَ اللهُ لِقَاءَهُ**».[4]

(هرکس، ملاقات خدا را دوست داشته باشد، خداوند هم ملاقات او را دوست دارد. وهرکس که ملاقات خدا را دوست نداشته باشد، خداوند هم ملاقات او را دوست ندارد.)

و باید بدانیم که خداوند آن مجموعه از اعمال، اخلاق و سخنانی را دوست دارد، که

۱- صحیح بخاری (۲۰٦/۱۱) حدیث شماره (۱٤۰٦) و صحیح مسلم (۲۰۷۲/٤) حدیث شماره (۲٦۹٤).

۲- صحیح مسلم (۱٦۸٥/۳) حدیث شماره (۲۱۳۷).

۳- صحیح مسلم (٤۸/۱) حدیث شماره (۱۷).

٤- صحیح مسلم (۲۰٦٥/٤) حدیث شماره (۲٦۸٤).

رسول الله ﷺ آنها را بیان داشته و خودش را بدانها آراسته است؛ اینجا است که خداوند متعال در یک آیه بطور بسیار واضح و روشن بیان فرموده است که تنها راه محبت خداوند پیروی از رسول الله ﷺ می‌باشد:

﴿ قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِى يُحْبِبْكُمُ ٱللَّهُ ﴾ [آل عمران:۳۱]

(بگو: اگر خدا را دوست دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد.)

۱۵،۱٦ – خداوند امور ناپسند و زشت را مکروه و مبغوض می دارد

اعمالی وجود دارد که خداوند آنها را نمی‌پسندد؛ بلکه مکروه و مبغوض می‌دارد؛ مکروه و مبغوض داشتن آنها از جانب خداوند بگونه‌ای است که شایسته‌ی شأن و مقام او است. یکی از اعمال مکروه نزد خداوند فساد و تباهی در زمین است:

﴿ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلْفَسَادَ ﴾ [بقره:۲۰۵] (و خداوند فساد و تباهی را دوست ندارد.)

﴿ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلْمُفْسِدِينَ ﴾ [مائده:٦٤] (و خداوند مفسدان و تباهکاران را دوست ندارد.)

همچنین در آیات قرآن کریم آمده است که خداوند کافران، ستمکاران، اسراف کنندگان، متکبران، تجاوزکاران، خیانت کاران، حیله گران، انسانهای مغرور، خود خواهان و عیاشان را دوست ندارد.

همچنین در قرآن کریم آمده است که:

﴿ وَلَٰكِن كَرِهَ ٱللَّهُ ٱنۢبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ ﴾ [توبة:٤٦]

(امّا خداوند بیرون شدن و حرکت کردن آنان را ـ به سوی میدان نبرد ـ نپسندید و ایشان را از آن بازداشت.)

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود: «أَبْغَضُ الرِّجَالِ إِلَى اللهِ الأَلَدُّ

الـْخَصِمُ».[1] (مبغوض‌ترین اشخاص نزد خداوند، شخص ستیزه جو و لجوج است).

براء بن عازب ﷺ میگوید: شنیدم که رسول الله ﷺ در مورد انصار فرمود: «مَنْ أَحَبَّهُمْ أَحَبَّهُ اللهُ، وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ أَبْغَضَهُ اللهُ».[2]

(هر کس، آنها را دوست داشته باشد، خداوند او را دوست مـی‌دارد و هـرکس، بـه آنهـا بغض ورزد، خداوند نیز به او بغض می‌ورزد.)

۱۷- رؤیت خداوند

خداوند در دنیا دیده نمی‌شود؛ موسی ﷺ آرزو نمود که در دنیا خدا را ببیند؛ اما خداوند به او گفت که در دنیا نمی‌تواند او را ببیند و چنین چیزی برایش مقدور نیست حتی کوه محکم و استوار هم توانایی آن را را ندارد:

﴿ وَلَمَّا جَآءَ مُوسَىٰ لِمِيقَٰتِنَا وَكَلَّمَهُۥ رَبُّهُۥ قَالَ رَبِّ أَرِنِيٓ أَنظُرۡ إِلَيۡكَۚ قَالَ لَن تَرَىٰنِي وَلَٰكِنِ ٱنظُرۡ إِلَى ٱلۡجَبَلِ فَإِنِ ٱسۡتَقَرَّ مَكَانَهُۥ فَسَوۡفَ تَرَىٰنِيۚ فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُۥ لِلۡجَبَلِ جَعَلَهُۥ دَكّٗا وَخَرَّ مُوسَىٰ صَعِقٗا ﴾[اعراف:۱٤۳]

(هنگامی که موسی به میعادگاه ما آمد و پروردگارش با او سخن گفت، عرض کرد: پروردگارا! خویشتن را به من بنمای تا تو را ببینم. خداوند فرمود: مرا نمی‌بینی و لیکن به کوه بنگر؛ اگر کوه بر جای خود استوار ماند، تو هم مرا خواهی دید. پس هنگامی که پروردگارش بر کوه تجلی نمود، آن را درهم کوبید و موسی بیهوش شد و نقش زمین گردید.)

قابل یادآوری است که علما درباره‌ی اینکه شب معراج، رسول الله ﷺ خداوند را دیده است یا نه، اختلاف نظر دارند؛ قول صحیح این است که آنحضرت ﷺ در شب معراج خدا را رؤیت ننموده است؛ از عایشه رضی الله عنها با سند صحیح روایت شده

۱- صحیح بخاری (۱۸۰/۱۳) حدیث شماره (۷۱۸۸) و صحیح مسلم (۲۰۵٤/٤) حدیث شماره (۲٦٦۸).

۲- صحیح بخاری (۱۱۳/۷) حدیث شماره (۳۷۸۳) و صحیح مسلم (۸۵/۱) حدیث شماره (۷۵).

است که فرمود:

«مَنْ زَعَمَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَأَى رَبَّهُ فَقَدْ أَعْظَمَ عَلَى اللهِ الْفِرْيَةَ.»[۱]

(هرکس معتقد باشد که محمد ﷺ پرودگارش را دیده است، دروغ بزرگی به خدا نسبت داده است.)

آنچه در سطور بالا درباره‌ی رؤیت خداوند بیان گردید، متعلق به دنیا است؛ اما در جهان دیگر، قضیه به گونه‌ی دیگری است؛ زیرا در آخرت، انسانها مجدداً و با کیفیت جدیدی آفریده می‌شوند؛ مگر در احادیث نیامده است که خورشید در روز قیامت به انسانها نزدیک می‌شود بگونه‌ای که بیش از یک میل با انسانها فاصله نخواهد داشت؛ اما با این وجود، انسانها ذوب نمی‌شوند! مگر این طور نیست که انسانها در قیامت بعد از زنده شدن نمی‌میرند و از بین نمی‌روند، حتی اهل دوزخ هرگاه پوست بدن آنها بسوزد و زغال شود، خداوند پوست آنها را دوباره می‌سازد تا بدین طریق همواره در عذاب باشند، اما هرگز مرگی نخواهند داشت.

بله، روز قیامت، مؤمنان می‌توانند پروردگارشان را ببینند؛ حتی ارزنده‌ترین نعمتی که روز قیامت به بهشتیان داده می‌شود، فرصت نگاه کردن به سوی پروردگار است و کفار از این نعمت عظیم محروم هستند.

﴿ كَلَّآ إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ ﴾ [مطففین:۱۵]

(قطعاً روز قیامت، آنان از پروردگارشان در حجابند و نمی‌توانند او را ببینند.)

اما بندگان برگزیده و پاک خداوند از این نعمت عظیم بهره‌مند خواهند بود.

﴿ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ﴿٢٢﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿٢٣﴾ ﴾ [قیامت:۲۲-۲۳]

(در آن روز، چهره‌هایی تر وتازه هستند و بسوی پروردگارشان نگاه می‌کنند.)

این گروه، همان بندگان پاک و ابرار هستند که قران کریم در مورد آنان می‌فرماید:

۱- مسلم (۱۵۹/۱) رقم (۱۷۷).

﴿ إِنَّ ٱلۡأَبۡرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿٢٢﴾ عَلَى ٱلۡأَرَآئِكِ يَنظُرُونَ ﴿٢٣﴾ ﴾ [مطففین:۲۲-۲۳]

(بی‌گمان، نیکان در میان انواع نعمتهای فراوان بهشت بسر می‌برند و بر تختهای مجلّل ـ بهشتی ـ تکیه می‌زنند و ـ پروردگارشان ـ را نگاه می کنند.)

این نگاه به چهره‌ی پروردگار، همان نعمت افزونی است که خداوند آن را به مؤمنان وعده داده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ لِّلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ ٱلۡحُسۡنَىٰ وَزِيَادَةٞۖ ﴾ [یونس:۲٦]

(کسانی که کارهای خوب انجام می دهند، منزلت نیکو یعنی بهشت از آن ایشان است و افزون بر آن ـ نگاه به پروردگار هم ـ دارند.)

این افزون، همان چیزی است که در آیه‌ی دیگری چنین آمده است:

﴿ لَهُم مَّا يَشَآءُونَ فِيهَا وَلَدَيۡنَا مَزِيدٞ ﴾ [ق:۳٥]

(در بهشت هرچه بخواهند، برای آنان هست؛ افزون بر آن، نزد ما نعمتهای دیگری وجود دارد.)

در روایات متواتر نیز به صراحت بیان شده است که مؤمنان روز قیامت، خداوند را خواهند دید؛ ابوهریره ﷺ می‌گوید: عده ای از مردم از رسول الله ﷺ پرسیدند: آیا روز قیامت، پروردگارمان را خواهیم دید؟ رسول اکرم ﷺ فرمود:

«هَلْ تُضَارُّونَ فِي رُؤْيَةِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ؟» آیا در شب چهاردهم برای دیدن ماه مشکلی دارید؟ گفتند: خیر، ای پیامبر خدا. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «هَلْ تُضَارُّونَ فِي الشَّمْسِ لَيْسَ دُونَهَا سَحَابٌ؟» آیا در دیدن خورشید در روز آفتابی مشکلی دارید؟ همه گفتند: خیر، ای پیامبر گرامی. آنگاه رسول الله ﷺ فرمود: «فَإِنَّكُمْ تَرَوْنَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ» روز قیامت،

شما خدا را اینگونه خواهید دید.[۱]

در صحیح بخاری و مسلم از جریر بن عبدالله ﷺ روایت است که گفت: شب چهاردهم، خدمت نبی اکرم ﷺ نشسته بودیم؛ ایشان به سوی ماه، نگاه کرد و فرمود: «إِنَّكُمْ سَتَرَوْنَ رَبَّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ هَذَا الْقَمَرَ، لا تُضَامُّونَ فِي رُؤْيَتِهِ، فَإِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ لا تُغْلَبُوا عَلَى صَلاةٍ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا فَافْعَلُوا».[۲]

«همین طور که این ماه را می‌بینید، پروردگارتان را خواهید دید؛ در این مورد، هیچ مزاحمتی برای شما، وجود نخواهد داشت. ـ اگر می خواهید دیدار خداوند نصیب شما شود ـ سعی کنید بر نمازهای صبح و عصر، مواظبت نمایید.)

و در صحیح مسلم به روایت از صهیب ﷺ آمده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«إِذَا دَخَلَ أَهْلُ الْجَنَّةِ الْجَنَّةَ، يَقُولُ اللهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: تُرِيدُونَ شَيْئًا أَزِيدُكُمْ؟ فَيَقُولُونَ: أَلَمْ تُبَيِّضْ وُجُوهَنَا؟ أَلَمْ تُدْخِلْنَا الْجَنَّةَ وَتُنَجِّنَا مِنْ النَّارِ؟ قَالَ: فَيَكْشِفُ الْحِجَابَ، فَمَا أُعْطُوا شَيْئًا أَحَبَّ إِلَيْهِمْ مِنْ النَّظَرِ إِلَى رَبِّهِمْ عَزَّ وَجَلَّ، ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿ لِّلَّذِينَ أَحْسَنُواْ ٱلْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ ﴾ [يونس:٢٦][۳]

(بعد از اینکه اهل بهشت، وارد بهشت شدند، خداوند از آنان می‌پرسد: چیز دیگری هم می‌خواهید که به شما بدهم؟ آنان می‌گویند: مگر چهره‌های ما را سفید ننمودی؟ مگر ما را از دوزخ نجات ندادی و وارد بهشت ننمودی»؟ رسول الله ﷺ فرمود: «آنگاه خداوند موانع را بر می‌دارد؛ پس بهشتیان حس می‌کنند که هیچ نعمتی بزرگتر از ملاقات و رؤیت پروردگار به آنان داده نشده است». بعد رسول الله ﷺ این آیه راتلاوت نمود:

۱- صحیح بخاری (٤١٩/١٣) شماره (٧٤٣٧) و صحیح مسلم (١٦٣/١) شماره (١٨٢) و عبارت آن از صحیح مسلم است.

۲- صحیح بخاری (٤١٩/١٣) حدیث شماره (٧٤٣٤).

۳- صحیح مسلم (١٦٣/١) حدیث شماره (١٨١).

﴿ لِّلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ ٱلۡحُسۡنَىٰ وَزِيَادَةٞۖ ﴾ (کسانی که کارهای نیکو می‌کنند، منزلت نیکو ـ یعنی بهشت ـ از آن ایشان است و افزون بر آن ـ هم دیدار پروردگار را ـ دارند.)

در صحیح بخاری و صحیح مسلم به روایت از ابوموسی اشعری ﷺ آمده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«جَنَّتَانِ مِنْ فِضَّةٍ آنِيَتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا، وَجَنَّتَانِ مِنْ ذَهَبٍ آنِيَتُهُمَا وَمَا فِيهِمَا، وَمَا بَيْنَ الْقَوْمِ وَبَيْنَ أَنْ يَنْظُرُوا إِلَى رَبِّهِمْ إِلاَّ رِدَاءُ الْكِبْرِ عَلَى وَجْهِهِ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ».[1]

(دو باغ‌اند که ظروف و هر چه در آنها وجود دارد از نقره ساخته شده است. و دو باغ دیگر وجود دارد که ظروف و هر چه در آنها است از طلا ساخته شده است. و در بهشت عدن بین مردم و نگاهشان به چهره‌ی پروردگار، فقط حجاب کبریایی وجود دارد.)

۱۸- علم خداوند

همه‌ی ما بخوبی می‌دانیم که خداوند متصف به صفت علم است و خداوند خود را به چند اسم که اشاره به صفت علم او دارند، نام گذاری نموده است که از جمله‌ی آنها «علیم» است:

﴿ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ ﴾ [شعراء:۲۲۰] (او بس شنوا و آگاه است.)

یکی دیگر از آنها اسم «خبیر» است؛ صفت خبیر مختص این معنی و مفهوم است که او می داند آنچه را که شدنی است پیش از اینکه بوجود آمده باشد. یکی دیگر اسم «حکیم» است؛ صفت حکیم مختص به این معنی است که امور ریز و دقیق را می داند. یکی دیگر اسم «شهید» است؛ شهید به این معنی است که او پیدا و پنهان را می‌داند و هیچ چیزی از وی پنهان نیست. یکی دیگر اسم «حافظ» است؛ صفت حافظ این معنی را می‌رساند که آنچه را که می‌داند، فراموش نمی‌کند. یکی دیگر اسم «محصي» است؛ و آن به

۱- صحیح بخاری (۴۲۳/۱۳) حدیث شماره (۷۴۴۴) و صحیح مسلم (۱۶۳/۱) حدیث شماره (۱۸۰).

این معنی است که کثرت چیزها و موجودات مانند نور خورشید، شدت وزیدن باد و افتادن برگ درختان او را از دانستن مشغول نمی‌کند؛ بلکه خداوند هنگام وزیدن باد تند به حرکات هر برگی آگاه است.

علم خداوند شامل کلیات و جزئیات می‌شود

فلاسفه بر این پنداراند که خداوند تنها به کلیات علم دارد؛ اما به جزئیات و امور ریز، علم ندارد. باید گفت که آنان در این پندار، دروغ می‌گویند؛ چرا که علم خداوند محیط و فراگیر است و هیچ چیزی در زمین و آسمانها بر وی پوشیده نیست؛ هر حرکت و جنب و جوشی چه در خشکی و چه در دریا را می‌داند؛ هیچ برگی از درختی نمی‌افتد، هیچ دانه‌ای و تخمی در ریگ‌ها فرونمی‌ریزد، هیچ گیاهی زمین را نمی‌شکافد و هیچ پژمرده‌ای نمی‌میرد مگر اینکه خداوند آن را می‌داند و علم خدا همه را احاطه کرده است؛ چنانکه قرآن کریم می‌فرماید:

﴿ وَيَعۡلَمُ مَا فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِۚ وَمَا تَسۡقُطُ مِن وَرَقَةٍ إِلَّا يَعۡلَمُهَا وَلَا حَبَّةٖ فِي ظُلُمَٰتِ ٱلۡأَرۡضِ وَلَا رَطۡبٖ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ﴾ [انعام:۵۹]

(و خداوند از آنچه در خشکی و دریا است، آگاه است و هیچ برگی ـ از گیاهی و درختی ـ فرو نمی‌افتد مگر این که از آن خبردار است و هیچ دانه‌ای در تاریکیهای ـ درون ـ زمین و هیچ چیز تر و یا خشکی نیست که فرو افتد، مگر این که ـ خدا از آن آگاه و در علم خدا پیدا است و ـ در لوح محفوظ ضبط و ثبت است.)

این همه موجودات زنده‌ی روی زمین و اعماق دریاها و فضای وسیع و بیکران که بی حد و حصر هستند، خداوند به همه‌ی آنها آگاه است و چیزی از آنها بر او پوشیده نیست:

﴿ وَمَا مِن دَآبَّةٖ فِي ٱلۡأَرۡضِ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ رِزۡقُهَا وَيَعۡلَمُ مُسۡتَقَرَّهَا وَمُسۡتَوۡدَعَهَاۚ كُلّٞ فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ﴾ [هود:٦]

(هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست مگر این که روزیِ آن، بر عهده‌ی خدا است و محلّ

زیستن و محلّ دفن او را می‌داند؛ همه‌ی اینها در کتاب روشنی ـ به نام لوح محفوظ، موجود و مضبوط ـ است؛ هیچ چیزی در زمین فرو نمی‌رود یا بسوی آسمانها صعود نمیکند مگر اینکه علم خداوند آنها را احاطه کرده است.)

﴿ يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي ٱلْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنزِلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَاۚ وَهُوَ ٱلرَّحِيمُ ٱلْغَفُورُ ﴾ [سبأ:۲]

(می‌داند آنچه را که به زمین وارد میشود و آنچه را که از آن خارج میشود و آنچه را که از آسمان پایین می‌آید و آنچه را که به سوی آن، بالا می‌رود؛ او مهربان و بخشاینده است.)

هیچ حرکت انسان نیز از خداوند پنهان نیست؛ بلکه علم خداوند آن را احاطه کرده است؛ خداوند اعمال ظاهر و باطن انسان را می‌داند و آنچه را که در درون انسانها پنهان است می‌داند:

﴿ قُلْ إِن تُخْفُواْ مَا فِي صُدُورِكُمْ أَوْ تُبْدُوهُ يَعْلَمْهُ ٱللَّهُۗ وَيَعْلَمُ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِۗ وَٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴾ [آل عمران:۲۹]

(بگو: اگر آنچه را که در سینه‌هایتان دارید، پنهان سازید یا آشکار کنید، خداوند آن را می‌داند و خداوند آگاه از هر چیزی است که در آسمانها و زمین است و خداوند بر هر چیزی توانا است.)

﴿ وَهُوَ ٱللَّهُ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَفِي ٱلْأَرْضِۖ يَعْلَمُ سِرَّكُمْ وَجَهْرَكُمْ وَيَعْلَمُ مَا تَكْسِبُونَ ﴾ [أنعام:۳]

(در آسمانها و زمین تنها او معبود است؛ او پنهان و آشکار شما را می‌داند و از آنچه که انجام می‌دهید، آگاه است.)

﴿ وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُواْ مِنْهُ مِن قُرْءَانٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ ﴾ [یونس:٦١]

((ای پیامبر! تو به هیچ کاری نمی‌پردازی و چیزی از قرآن نمی‌خوانی و شما ای

مؤمنان! هیچ کاری نمی‌کنید، مگر این که ما ناظر بر شما هستیم در همان حال که شما بدان دست می‌یازید و سرگرم انجام آن می‌باشید.)

آری به علم گسترده‌ی خداوند بنگر که ذره‌ی بسیار ریزی نیز از او پنهان نمی‌ماند:

﴿ يَٰبُنَيَّ إِنَّهَآ إِن تَكُ مِثۡقَالَ حَبَّةٖ مِّنۡ خَرۡدَلٖ فَتَكُن فِي صَخۡرَةٍ أَوۡ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ أَوۡ فِي ٱلۡأَرۡضِ يَأۡتِ بِهَا ٱللَّهُۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٞ ﴾ [لقمان:١٦]

(پسر عزیزم! اگر به اندازه‌ی سنگینی دانه‌ی خردلی ـ عمل نیک یا بد انجام گرفته ـ باشد و در دل سنگی یا در آسمانها و یا این که در میان زمین باشد، خدا آن را حاضر می آورد ـ و به حساب و کتاب آن رسیدگی می‌کند ـ چرا که خداوند بس دقیق و آگاه است.)

پیدا و پنهان، بزرگ و کوچک، ظاهر و باطن در علم خداوند برابر هستند.

﴿ ٱللَّهُ يَعۡلَمُ مَا تَحۡمِلُ كُلُّ أُنثَىٰ وَمَا تَغِيضُ ٱلۡأَرۡحَامُ وَمَا تَزۡدَادُۖ وَكُلُّ شَيۡءٍ عِندَهُۥ بِمِقۡدَارٍ ۝٨ عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ٱلۡكَبِيرُ ٱلۡمُتَعَالِ ۝٩ سَوَآءٞ مِّنكُم مَّنۡ أَسَرَّ ٱلۡقَوۡلَ وَمَن جَهَرَ بِهِۦ وَمَنۡ هُوَ مُسۡتَخۡفِۭ بِٱلَّيۡلِ وَسَارِبُۢ بِٱلنَّهَارِ ۝١٠ ﴾ [رعد:٨-١٠]

(خدا می‌داند که هر زنی در شکم خود چه چیز حمل می‌کند و می‌داند که رحمها از چه چیز می‌کاهند و بر چه چیز می‌افزایند ـ و فعل و انفعالات دوران عادی و قاعدگی و آبستنی آنها چگونه بوده و زمان حاملگی و زایمان چه وقت و چقدر و بر چه منوال است ـ؛ هر چیز در نزد او به مقدار و میزان است ـ و از اندازه معیّن و حساب مشخّص برخوردار است ـ خدا آگاه از جهان پنهان و آگاه از جهان آشکار است؛ بزرگوار و والا است. کسی که از شما سخن را پنهان می‌دارد و کسی که سخن را آشکار می‌سازد، آن که در روز روان میگردد، برای خدا یکسان می‌باشند. ـ و خداوند از اوضاع و احوال و رفتار و کردارتان، هرگونه که بوده و هرجا و هر زمان که باشد، آگاه است).

چه خوب و درست می‌فرماید خداوند متعال: ﴿ وَمَا يَعۡزُبُ عَن رَّبِّكَ مِن مِّثۡقَالِ ذَرَّةٖ فِي

ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ وَلَآ أَصۡغَرَ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكۡبَرَ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٍ ﴾ [یونس:٦١]

(و هیچ‌چیز در زمین و در آسمان از پروردگارت پنهان نمی‌ماند؛ چه ذرّه‌ای باشد و چه کوچکتر و چه بزرگتر از آن؛ همه‌ی اینها در کتاب واضح و روشنی ـ نزد پروردگارتان به نام لوح محفوظ ـ ثبت و ضبط میگردد).

۱۹،۲۰- خداوند زنده‌ی پایدار و نگهدارنده است

خداوند زنده‌ی جاوید و باقی پایدار است.

﴿ هُوَ ٱلۡحَيُّ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ﴾ [غافر:٦٥]

(زنده‌ی جاوید او است؛ جز او خدایی وجود ندارد)

البته زنده بودن او با زنده بودن سایر مخلوقات متفاوت است؛ زیرا همه‌ی مخلوقات می‌میرند و از بین می‌روند و جز خداوند سبحان، کسی باقی نمی‌ماند:

﴿ كُلُّ مَنۡ عَلَيۡهَا فَانٖ ٢٦ وَيَبۡقَىٰ وَجۡهُ رَبِّكَ ذُو ٱلۡجَلَٰلِ وَٱلۡإِكۡرَامِ ٢٧ ﴾ [رحمن:٢٦-٢٧]

(همه‌ی چیزها و همه‌ی کسانی که بر روی زمین هستند، دستخوش فنا می‌گردند و تنها ذات پروردگار با عظمت و ارجمند تو می‌ماند و بس).

در صحیح بخاری از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که رسول الله ﷺ همواره می‌فرمود:

«أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَالْجِنُّ وَالْإِنْسُ يَمُوتُونَ».[1]

(به عزّت تو که معبودی جز تو وجود ندارد، پناه می برم؛ تو نمی‌میری و جن‌ها و انسان‌ها می‌میرند.)

آری، کسی که چنین باشد؛ یعنی زنده‌ی جاوید بوده و حیات ابدی داشته باشد، شایسته است که بر وی اعتماد و توکل شود.

۱- صحیح بخاری (۳٦۸/۱۳) حدیث شماره (۷۳۸۳).

﴿ وَتَوَكَّلْ عَلَى ٱلْحَيِّ ٱلَّذِي لَا يَمُوتُ ﴾ [فرقان:۵۸]

(و ـ در همه‌ی امور ـ بر خداوندی تکیه کن که همیشه زنده است و هرگز نمی‌میرد).

خداوند سبحان، قیوم است؛ یعنی خودش پاینده و نگه دارنده‌ی دیگران است و همه ی موجودات به او نیاز دارند و هیچ چیزی بدون او نمی‌تواند ادامه‌ی حیات دهد.

﴿ وَمِنْ ءَايَٰتِهِۦٓ أَن تَقُومَ ٱلسَّمَآءُ وَٱلْأَرْضُ بِأَمْرِهِۦ ﴾ [روم:۲۵]

(و از جمله دلایل و نشانه‌های ـ کمال قدرت و نهایت عظمت ـ خدا یکی هم این است که آسمان و زمین ساخته و پرداخته‌ی او و به فرمان وی برپا است.)

خداوند این دو اسم را اغلب یک جا و باهم بیان کرده است، مثلاً می‌فرماید:

﴿ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْحَيُّ ٱلْقَيُّومُ ﴾ [آل عمران:۲]

(بجز الله، معبود بحق دیگری وجود ندارد و او زنده و متصرّف و نگهدارنده است.)

یکی از نشانه های زنده و قیوم بودن او

یکی از نشانه های زنده و قیوم بودن کامل او این است که هرگز نمی‌خوابد:

﴿ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلْحَيُّ ٱلْقَيُّومُ ۚ لَا تَأْخُذُهُۥ سِنَةٌ وَلَا نَوْمٌ ﴾[بقره:۲۵۵]

(معبود بحقی جز الله وجود ندارد و او زنده‌ی پایدار ـ و جهان هستی را ـ نگهدار است و خوابش نمی‌گیرد و چرت نمی‌زند).

بلی، زنده و قیوم است و نمی‌خوابد و چرت نمی‌زند؛ چون خواب و چرت زدن، هر دو نشانه‌ی نقص و عیب هستند و خداوند از اینها پاک و منزه است؛ در صحیح مسلم از ابو موسی اشعری روایت است که: رسول الله ﷺ در میان ما برخاست و پنج نکته را برای ما بیان فرمود؛ آنحضرت ﷺ فرمود: «خداوند نمی‌خوابد و اصلاً شایسته‌ی او نیست که بخوابد؛ ترازوی (اعمال و رزق بندگان را) بالا و پایین می‌نماید. اعمال شب،

قبل از روز (بعد)، و اعمال روز، قبل از اعمال شب (بعد) بسوی او بالا برده می‌شود».[۱]

قابل یادآوری است که خداوند با دو صفت حیات و قیّوم خود را ستوده است؛ چنانکه ما در نصوص گذشته به بیان آنها پرداختیم؛ همچنین رسول الله ﷺ نیز با ذکر این صفات، پروردگارش را مورد ستایش قرار داده است؛ از ابن عباس رضی الله عنهما روایت است که رسول الله ﷺ هرگاه برای نماز شب بلند می شد، چنین می‌فرمود:

«اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ قَيِّمُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، لَكَ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَنْ فِيهِنَّ، وَلَكَ الْحَمْدُ، أَنْتَ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ...».[۲]

(پروردگارا! تمام تعریف‌ها از آنِ توست؛ محافظِ زمین و آسمان و آنچه که در میان آنها وجود دارد، تو هستی؛ فقط تو شایسته‌ی حمد وثنایی؛ حاکم زمین و آسمان و آنچه میانشان وجود دارد، تو هستی.)

۲۱-۲۲ – گوش و چشم خداوند ﷻ

این دو صفت با نص قرآن ثابت اند:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِۦ شَىْءٌ ۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ﴾ [شوری:۱۱]

(هیچ چیزی همانند الله نیست ـ و نه او در ذات و صفات به چیزی از چیزهای آسمان و زمین می‌ماند و نه چیزی از چیزهای آسمان و زمین در ذات و صفات بدو می ماند ـ و او شنوا و بینا است.)

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ ٱللَّهَ يُولِجُ ٱلَّيْلَ فِى ٱلنَّهَارِ وَيُولِجُ ٱلنَّهَارَ فِى ٱلَّيْلِ وَأَنَّ ٱللَّهَ سَمِيعٌۢ بَصِيرٌ﴾ [حج:٦١]

۱- صحیح مسلم (١٦٢/١) حدیث شماره (۱۷۹).

۲- صحیح بخاری (۳/۳) شماره (۱۱۲۰) و صحیح مسلم (۵۳۲/۱) شماره (۷۹۹) و عبارت آن از صحیح بخاری است.

(به خاطر اینکه این الله است که شب را در روز، و روز را در شب، داخل می‌گرداند ـ و از یکی می‌کاهد و بر یکی می‌افزاید و طبق نظام معیّنی چرخه‌ی زمان را به گردش می‌اندازد ـ و او شنوا و بینا است.)

خداوند خطاب به موسی و هارون می فرماید:

﴿إِنَّنِي مَعَكُمَآ أَسۡمَعُ وَأَرَىٰ﴾ [طه:٤٦]

(من با شما هستم؛ می‌شنوم و می‌بینم.)

بزرگی سمع و بصر خداوند

خداوند در این خصوص می فرماید:

﴿قُلِ ٱللَّهُ أَعۡلَمُ بِمَا لَبِثُواْۖ لَهُۥ غَيۡبُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِۖ أَبۡصِرۡ بِهِۦ وَأَسۡمِعۡ﴾[کهف:٢٦]

(بگو: خدا از همگان آگاه‌تر از مدتی است که اصحاب کهف ـ در غار زنده و در حال خواب ـ ماندند؛ تنها او است که غیب آسمانها و زمین را می‌داند؛ شگفتا او چه بینا و شنوا است.)

این جریر می گوید: این آیه به معنی مبالغه در مدح است؛ گویا که چنین گفته شده است: «ما ابصره و ما اسمعه» خداوند چه اندازه خوب می‌بیند و چقدر خوب می‌شنود؛ و تفسیر این سخن، این است که: خداوند هر موجود را بسیار خوب می‌بیند و هر شنیدنی را بسیار خوب می‌شنود و هیچ چیزی از دیدنیها و شنیدنیها از وی پنهان نمی‌ماند.[1]

بلی، خداوند می‌شنود و نیکوکاران را می‌بیند و آنان را پاداش میدهد:

﴿ٱلَّذِي يَرَىٰكَ حِينَ تَقُومُ ٢١٨ وَتَقَلُّبَكَ فِي ٱلسَّٰجِدِينَ ٢١٩ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡعَلِيمُ﴾ [شعراء:۲۱۸-۲۲۰]

(آن خدایی که تو را می‌بیند بدان گاه که ـ برای نماز تهجّد ـ برمی‌خیزی و همچنین

۱- تفسیر ابن جریر طبری (۲۳۲/۱۵).

می‌بیند حرکت ـ قیام و رکوع و سجود و نشست و برخاست ـ تو را در میان سجده برندگان؛ چرا که او بس شنوا و آگاه است.)

همچنین خداوند بدکاران را می‌بیند وآنان را جزا میدهد.)

﴿ لَّقَدۡ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوۡلَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ فَقِيرٞ وَنَحۡنُ أَغۡنِيَآءُۘ سَنَكۡتُبُ مَا قَالُواْ وَقَتۡلَهُمُ ٱلۡأَنۢبِيَآءَ بِغَيۡرِ حَقّٖ وَنَقُولُ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلۡحَرِيقِ ﴾ [آل عمران:۱۸۱]

(بیگمان، خداوند سخن کسانی را شنید که گفتند: خدا فقیر است و ما بی‌نیازیم! آنچه را گفتند برایشان خواهیم نوشت و به قتل رساندن پیامبران را به ناحق ـ توسّط گذشتگان ـ ایشان ـ هم ثبت و ضبط خواهد شد ـ و بدانان خواهیم گفت: بچشید عذاب سوزان را.)

عایشه رضی الله عنها درباره‌ی گستردگی قدرت شنوایی خداوند عز وجل می‌گوید: ستایش خدای را سزد که تمام صداها را می شنود؛[1] زنی که از دست شوهرش شاکی بود، نزد رسول الله ﷺ آمد و در گوشه‌ای از خانه‌ی آنحضرت ﷺ مشغول سخن گفتن با ایشان شد. من نمی‌شنیدم که آن زن چه می‌گفت؛ اما خداوند عز و جل این گفتگو را شنید و در پی آن، این آیه را نازل فرمود:

﴿ قَدۡ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوۡلَ ٱلَّتِي تُجَٰدِلُكَ فِي زَوۡجِهَا وَتَشۡتَكِيٓ إِلَى ٱللَّهِ وَٱللَّهُ يَسۡمَعُ تَحَاوُرَكُمَآۚ إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعُۢ بَصِيرٌ ﴾ [مجادله:۱] [2]

(خداوند گفتار آن زن را شنید که درباره‌ی شوهرش با تو بحث و مجادله می‌کند و

۱- این قسمت را امام بخاری (۳۷۲/۱۳) بصورت معلق روایت نموده است. علامه ابن حجر در فتح الباری (۳۷۲/۱۳)
می‌گوید: «امام احمد، نسائی و ابن ماجه این روایت را با همین لفظ بصورت متصل روایت کرده اند».

۲- بنابر قول حافظ ابن حجر در فتح الباری (۳۷۲/۱۳) این قسمت را نیز امام احمد، نسائی و ابن ماجه روایت نموده‌اند.

به خدا شکایت می‌برد؛ خدا قطعاً گفتگوی شما دو نفر را می‌شنود؛ چرا که خدا شنوا و بینا است.)

در صحیح بخاری از ابو موسی اشعری ﷺ روایت است که: در سفری همراه رسول اکرم ﷺ بودیم؛ پس هرگاه از گردنه‌ای بالا می‌رفتیم با صدای بلند «الله اکبر» می‌گفتیم. رسول اکرم ﷺ فرمود: «ارْبَعُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ، فَإِنَّكُمْ لَا تَدْعُونَ أَصَمَّ، وَلَا غَائِبًا، تَدْعُونَ سَمِيعًا بَصِيرًا قَرِيبًا».[1]

(بر خود ترحم کنید؛ یعنی آهسته‌تر الله اکبر بگویید؛ زیرا شما، ناشنوا و نابینایی را صدا نمی‌کنید؛ بلکه خدایی را صدا می‌زنید که شنوا، بینا و نزدیک است.)

جهل مشرکین نسبت به افق و اندازه‌ی سمع و شنوایی خداوند

امام بخاری در صحیح خود از عبدالله ﷺ نقل می‌کند که: دو مرد ثقفی و یک قریشی یا دو مرد قریشی و یک ثقفی که چربی شکمشان زیاد بود اما از دانش اندکی برخوردار بودند، کنار کعبه گرد هم آمدند و یکی از آنان گفت: شما چه فکر می‌کنید؟ آیا خداوند سخنان ما را میشنود؟ یکی از آنان گفت: اگر با صدای بلند صحبت کنیم، می‌شنود واگر آهسته صحبت کنیم، نمی‌شنود. سومی گفت: اگر صدای بلند ما را میشنود، حتماً صدای آهسته‌ی ما را نیز می‌شنود. آنگاه، خداوند آیه‌ی زیر را نازل فرمود:

﴿ وَمَا كُنتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَن يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَآ أَبْصَٰرُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَٰكِن ظَنَنتُمْ أَنَّ ٱللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِّمَّا تَعْمَلُونَ ﴾ [فصلت:۲۲] [2]

(شما اگر گناهانتان را پنهان می‌کردید نه از این جهت بود که از شهادت گوشها و چشمها و پوستهایتان بر ضدّ خودتان بیم داشته باشید ـ چرا که اصلاً باور نمی‌کردید روزی اینها به سخن درآیند و بر ضدّ کسی گواهی دهند ـ بلکه گمان می‌بردید خدا

۱- بخاری (۳۷۲/۱۳).

۲- صحیح بخاری (۵٦۲/۸) حدیث شماره (٤۸۱۷).

بسیاری از اعمالی را که ـ مخفیانه ـ انجام می‌دهید، نمی‌داند.)

مطلب سوّم: اسمای حسنی خداوند[1]

خداوند نامهایی دارد که تمامشان نیکو و زیبا هستند.

﴿ وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ ﴾ [اعراف:۱۸۰]

(خدا دارای زیباترین نامها است ـ که بر بهترین معانی و کاملترین صفات دلالت می نمایند ـ پس خدا را با آنها بخوانید.)

خداوند عز و جل برخی از این نامها را در سوره‌ی حشر ذکر نموده است:

﴿ هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِۖ هُوَ ٱلرَّحۡمَٰنُ ٱلرَّحِيمُ ٢٢ هُوَ ٱللَّهُ ٱلَّذِي لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡمَلِكُ ٱلۡقُدُّوسُ ٱلسَّلَٰمُ ٱلۡمُؤۡمِنُ ٱلۡمُهَيۡمِنُ ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡجَبَّارُ ٱلۡمُتَكَبِّرُۚ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ٢٣ هُوَ ٱللَّهُ ٱلۡخَٰلِقُ ٱلۡبَارِئُ ٱلۡمُصَوِّرُۖ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ ﴾ [حشر:۲۲ـ۲٤]

(او خدایی است که جز او معبودی وجود ندارد؛ آگاه از جهان نهان و آشکار است او دارای رحمت عمومی ـ در این جهان در حق همگان ـ و دارای رحمت خاص ـ در آن جهان، نسبت به مؤمنان ـ است؛ او خدایی است که جز او معبودی وجود ندارد؛ او فرمانروا، منزه، بی‌عیب و نقص، امان‌دهنده و امنیت بخشنده، محافظ و مراقب، قدرتمند چیره، بزرگوار و شکوهمند و والامقام و فرازمند است؛ خداوند پاک است از چیزهایی که با او شریک قرار می‌دهند؛ او خداوندی است که طراح هستی و آفریدگار آن از نیستی و صورتگر جهان است و دارای نامهای نیک و زیبا می‌باشد.)

۱- مؤلف کتاب مستقلی درباره‌ی اسما و صفات خداوند بر اساس عقیده‌ی اهل سنت و جماعت نوشته است؛ در صورت نیاز به مباحث بیشتر، به آن کتاب مراجعه نمایید. (این کتاب هم توسط انتشارات حرمین ترجمه و چاپ شده است.)

۱- تعداد نامهای خداوند

در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابو هریره ﷺ روایت شده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«إِنَّ لله تِسْعَةً وَتِسْعِينَ اسْمًا، مِائَةً إِلاَّ وَاحِدًا، مَنْ أَحْصَاهَا دَخَلَ الْـجَنَّةَ، إِنَّهُ وِتْرٌ يُحِبُّ الْوِتْرَ».[۱]

(خداوند نود و نه اسم دارد؛ یعنی یکی کمتر از صد. هر کس که آنها را حفظ نماید، به بهشت می‌رود؛ و خداوند فرد است و عدد فرد را دوست دارد.)

این حدیث حکایت از آن دارد که نام های خداوند محدود هستند و تصریح نموده است که خداوند نود ونه اسم دارد.

اما حدیثی که ابن مسعود ﷺ در این زمینه روایت نموده و همچنین دعایی که از رسول الله ﷺ نقل شده است، بر این قول اشکال وارد می‌کند؛ ابن مسعود می‌گوید: نبی اکرم ﷺ فرمود: هر کس دچار غم و اندوهی شود و دعای زیر را بخواند، خداوند غم و اندوهش را برطرف نموده و به خوشحالی تبدیل می‌کند:

«أَللَّهُمَّ إِنِّيْ عَبْدُكَ، اِبْنُ عَبْدِكَ، وَابْنُ أَمَتِكَ، نَاصِيَتِيْ بِيَدِكَ، مَاضٍ فِيَّ حُكْمُكَ، عَدْلٌ فِيَّ قَضَاؤُكَ، أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ، سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ، أَوْ أَنْزَلْتَهُ فِيْ كِتَابِكَ، أَوْ عَلَّمْتَهُ أَحَداً مِنْ خَلْقِكَ، أَوِ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِيْ عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ، أَنْ تَجْعَلَ الْقُرْآنَ رَبِيْعَ قَلْبِيْ، وَنُوْرَ صَدْرِيْ، وَجَلاَءَ حُزْنِيْ، وَذَهَابَ هَمِّيْ».[۲]

(الهی! من بنده‌ی تو و فرزند بنده و کنیز تو هستم؛ پیشانی من ـ زمامم ـ در دست تو

۱- صحیح بخاری (۲۱٤/۱۱) شماره (٦٤۱۰) و صحیح مسلم (۲۰٦٤/٤) شماره (۲٦۷۷) و عبارت آن از صحیح مسلم است.

۲- روایت احمد بن حنبل (۳۹۱/۱) و علامه ابن حجر آنرا در فتح الباری (۲۲۰/۱۱) به احمد و ابن حبان نسبت داده است. (آلبانی این روایت را صحیح دانسته است.) ناشر

است؛ فرمان تو در حق من نافذ است؛ فیصله‌ات در حق من عین عدالت است؛ الهی! من بوسیله‌ی هر اسمی که خـود را بـا آن مسمّی نموده‌ای، یـا آنرا در کتابت نازل کرده‌ای یا به یکی از مخلوقاتت تعلیم داده‌ای، یا ترجیح داده‌ای که نزد تو در علم غیب بماند، از تو مسألت می‌نمایم که قرآن را بهار دل، نور سینه و برطرف کننده‌ی غم و اندوه من بگردانی.)

همچنین در روایتی آمده است که رسول الله ﷺ پروردگارش را چنین ستود:

لاَ أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ، أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ».[1]

(آنچنان که حق ستایش تو است، نمی توانم آنرا بجای آورم، بدون تردید تو آنچنانی که خود فرموده‌ای.)

هم اکنون، اشکال اینجا است که این احادیث، گویای آن است که خداوند نام‌هایی دارد که در قرآن نیامده‌اند؛ بلکه تنها بعضی از بندگانش بطور استثنایی آنها را دانسته و یا تنها خداوند آنها را می‌داند و آنها را برای هیچ یک از مخلوقاتش معرفی نکرده است. حال آنکه حدیث ابو هریره ﷺ دال بر این مطلب است که خداوند نود و نه نام دارد و همه‌ی آنها در قرآن آمده و معروف و شناخته شده هستند؛ زیرا در حدیث ابو هریره جمله‌ی «من احصاها» (هر کس که آنها را حفظ کند) آمده است و ممکن نیست کسی انها را حفظ کند مگر اینکه نازل شده و مشخص و معلوم باشند؛ بنابر این، نتیجه می‌گیریم که نامهایی که خداوند آنها را به خود و یا به بعضی از بندگانش اختصاص داده است، خارج از آن نود و نه اسمی هستند که در حدیث ابو هریره آمده‌اند.

قول صحیح با توجه به تمام نصوص و روایات وارد شده این است که تعداد نام‌هایی که خداوند آنها را در قرآن معرفی نموده است یا رسول الله ﷺ برای ما ایراد فرموده همان نود ونه اسم هستند؛ چرا که رسول الله ﷺ به این عدد تصریح و تأکید نموده است؛ و همچنین کلمه‌ی «احصاها» این مطلب را تأیید می‌نماید؛ چرا که برای ما

۱- صحیح مسلم (۳۵۳/۱) حدیث شماره (٤٨٦).

بیشتر از این نود و نه اسم، شناخته شده نیستند؛ و بقیه‌ی آنها در علم خدا بوده و از غیبیات هستند یا اینکه از جمله نام هایی هستند که خداوند آنها را به بعضی از بندگانش گفته است؛ در غیر اینصورت، محدود کردن نام ها به نود و نه چه سودی دارد؟!

۲-محدود بودن نام های نیکوی خداوند

پیامبر اکرم ﷺ به ما خبر داده که نامهای زیبای خداوند که شناخت و حفظ آنها در توان ما است، نود و نه نام هستند و هیچ حدیث صحیحی که تمام این اسمای حسنی را بگونه‌ای بیان کند که جای هیچگونه اختلافی در معین کردن آنها باقی نگذارد، وارد نشده است؛ بلکه این نامهای زیبای خداوند بصورت پراکنده در قرآن و احادیث وارد شده‌اند. در یک آیه، یک یا دو نام یا بیشتر وارد شده است؛ بعضی از آیات نیز با ذکر یک یا دو نام از نامهای خداوند ختم می‌شود.

دانشمندان علوم دینی همانگونه که به شرح و تفسیر این نامها پرداخته‌اند، به جمع آوری آنها از قرآن و حدیث نیز توجه نموده‌اند؛ قرطبی کتابی به نام «معانی اسماء الله الحسنی» نگاشته است؛ ابن جریر طبری، ابوبکر ابن العربی، ابن حجر عسقلانی و دانشمندان دیگر نیز به این مهم پرداختهاند؛ قابل یادآوری است که علما درباره‌ی اغلب نام‌های خداوند اتفاق نظر دارند؛ تنها در تعداد کمی از آنها اختلاف دارند؛ به این معنی که گروهی از علما این اسمها را جزو اسمای حسنی شمرده‌اند و گروهی دیگر با آنها به مخالفت پرداخته‌اند.[۱]

دلیل این اختلاف، این است که بعضی از علما بر این باورند که هر چه را که قرآن برای خداوند به کاربرده است، جایز است که آنرا از اسمای حسنی قرار دهیم و آن را برای خداوند اطلاق کنیم؛ بنابراین ابوبکر ابن العربی، رابع ثلاثة و سادس خمسة را از اسمای حسنی دانسته و این نظریه را از آیه‌ی زیر استنباط نموده است:

﴿ أَلَمْ تَرَ أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ ۖ مَا يَكُونُ مِن نَّجْوَىٰ ثَلَٰثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ

۱- به کتاب «تلخیص الحبیر» (۱۷۲/٤) مراجعه نمایید.

وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ ﴾ [مجادله:۷]

(مگر ندیده‌ای که خداوند می‌داند چیزی را که در آسمانها و چیزی را که در زمین است؟ هیچ سه نفری نیست که با همدیگر رازگویی کنند، مگر این که خدا چهارمین ایشان است و نه پنج نفری مگر این که او ششمین ایشان است.)

همچنین «فاعل» یعنی انجام دهنده و «زارع» به معنی رویاننده را با توجه به دو آیه‌ی زیر جزو اسمای الهی دانسته است.

﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُ ۚ وَعْدًا عَلَيْنَا ۚ إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ ﴾ [انبیاء:۱۰۴]

(همان گونه که نخستین بار آفرینش را آغاز نمودیم، دوباره تکرار می‌کنیم؛ این وعده ای است که ما می‌دهیم و ما قطعاً آن را به انجام می‌رسانیم.)

﴿ أَفَرَءَيْتُم مَّا تَحْرُثُونَ ﴿٦٣﴾ ءَأَنتُمْ تَزْرَعُونَهُۥٓ أَمْ نَحْنُ ٱلزَّٰرِعُونَ ﴿٦٤﴾ ﴾ [واقعه:۶۳-۶۴]

(آیا هیچ درباره‌ی آنچه که کشت می‌کنید، اندیشیده‌اید؟ آیا شما آن را می‌رویانید، یا ما رویاننده‌ی آنها هستیم؟)

البته قول صحیح و درست این است که اینها جزو اسمای حسنی نیستند؛ یعنی رابع ثلاثه، سادس خمسة، فاعل و زارع به عنوان اسم برای خدا اطلاق نمی‌شوند.

در قرآن کریم فعلهایی ذکر شده‌اند که خداوند آنها را به صورت جزا، عدالت و مقابله به خود نسبت داده است؛ باید بدانیم که این افعال در سیاقی که آمده‌اند، برای خداوند مدح و کمال شمرده می‌شوند؛ اما اشتقاق نام از چنین افعالی برای خداوند جایز نیست. همچنین این الفاظ در جاهای دیگر یعنی در غیر آیاتی که وارد شده‌اند، بر خداوند اطلاق نمیشوند؛ بعنوان مثال در قران کریم آمده است که:

﴿ إِنَّ ٱلْمُنَٰفِقِينَ يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَهُوَ خَٰدِعُهُمْ ﴾ [نساء:۱۴۲]

(بیگمان منافقان ـ به خیال خام خود ـ خدا را گول می‌زنند! در حالی که خداوند ـ دماء و اموال ایشان را در دنیا محفوظ می‌نماید و در آخرت دوزخ را برای آنان مهیّا می

دارد و بدین وسیله ـ آنان را گول می‌زند).

﴿ وَمَكَرُواْ وَمَكَرَ ٱللَّهُۖ وَٱللَّهُ خَيۡرُ ٱلۡمَٰكِرِينَ ﴾ [آل عمران:٥٤]

(آنان مکر کردند و خدا نیز مکر کرد و خدا بهترین مکر کنندگان است.)

و ﴿ نَسُواْ ٱللَّهَ فَنَسِيَهُمۡ ﴾[توبه:٦٧]

(خدا را فراموش کرده‌اند؛ پس خدا هم ایشان را فراموش کرده است.)

﴿ وَإِذَا لَقُواْ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ قَالُوٓاْ ءَامَنَّا وَإِذَا خَلَوۡاْ إِلَىٰ شَيَٰطِينِهِمۡ قَالُوٓاْ إِنَّا مَعَكُمۡ إِنَّمَا نَحۡنُ مُسۡتَهۡزِءُونَ ١٤ ٱللَّهُ يَسۡتَهۡزِئُ بِهِمۡ وَيَمُدُّهُمۡ فِي طُغۡيَٰنِهِمۡ يَعۡمَهُونَ ١٥ ﴾ [بقره:١٤ـ١٥]

(وقتی که منافقان با مؤمنان روبرو می‌گردند، میگویند: ما هم ایمان آورده‌ایم و هنگامی که با رؤسای شیطان‌صفت خود به خلوت می‌نشینند، میگویند: ما با شماییم و مؤمنان را مسخره می‌نماییم.خداوند ایشان را مسخره می‌نماید و آنان را رها ساخته تا کورکورانه به سرکشی خویش ادامه دهند.)

واژه‌های ماکر، خادع، ناسی و مستهزیء برای خداوند جز در موارد یاد شده، اطلاق نمیشود و آنانی که این واژه ها را از اسمای حسنی شمرده‌اند، مرتکب خطای بزرگی شده‌اند؛ زیرا مکر و خداع گاهی بعنوان مدح و گاهی بعنوان ذم بکار می‌روند. و بکار بردن آنها برای خداوند صحیح نیست مگر اینکه مقید و مشروط به چیزی باشند که مفهوم و معنی ذم را برطرف کند همانگونه که آیه‌های مذکور مقید ومشروط آمده‌اند.[1]

بنابر اصل مذکور، واژه‌ی متکلم، مرید، فاعل و صانع از جمله اسمای حسنی نیستند؛ چون مسمیات آنها هم می‌توانند ممدوح باشد وهم می توانند مذموم باشند؛ اگر چنانچه جایز می‌بود که از افعالی که در قران کریم برای خداوند متعال بکار رفته‌اند، اسم برای خداوند مشتق گردد و بعنوان نمونه از یمکرون «ماکر» و از یخدعون «مخادع» گرفته شود؛ در این صورت باید واژه های الداعی، الآتی، الجائی، الذاهب، القادم، الناسی، القاسم،

۱- معارج القبول (۷۷/۱).

الساخط، الغضبان، اللاعن وغیره... نیز برای خداوند بعنوان نام استعمال می‌شدند.

خداوند هرگز خود را به کید و مکر و خداع و...متصف ننموده است مگر بصورت مجازات برای کسانی که مرتکب چنین کارهایی شده باشند. و پر واضح است که مجازات کردن افرادی که چنین اعمالی را مرتکب شوند، برای بندگان نیز حسنه قلمداد میشود، چه رسد به اینکه مجازات کننده خداوند باشد؟!

بعضی دیگر از نام‌های خداوند، آنهایی هستند که فقط همراه کلمه‌ی مقابلشان بر خداوند اطلاق می‌گردند؛ چرا که به کار بردن این اسمها به تنهایی، نقص و عیب شمرده می‌شود. به عنوان نمونه، اسمهایی مانند المانع، الضار، القابص، المذل و الخافض به تنهایی برای خداوند بکار نمی‌روند؛ بلکه لازم است که با ضد یا مقابلشان همراه باشند. به عنوان مثال ما می توانیم بگوییم: المعطی المانع، الضار النافع، القابض الباسط، المعز المذل و الخافض الرافع.

یکی دیگر از نام‌های زیبای خداوند، «منتقم» است که در قرآن همیشه مضاف بسوی" ذو" به کار رفته است؛ مانند ﴿وَٱللَّهُ عَزِيزٌ ذُو ٱنتِقَامٍ﴾ [مائده:۹۵]

(و خداوند توانا و انتقام‌گیرنده است.)

یا اینکه مقید با کلمه‌ی «مجرمین» به کار رفته است؛ مانند: ﴿إِنَّا مِنَ ٱلْمُجْرِمِينَ مُنتَقِمُونَ﴾ [سجده:۲۲] (مسلّماً ما از همگیِ بزهکاران انتقام خواهیم گرفت.)

۳-اسم اعظم = نام بزرگترخداوند

رسول الله ﷺ در احادیث متعددی متذکر شده‌اند که خداوند دارای یک اسم اعظم است که که نسبت به سایر نامهایش برتری‌هایی دارد؛ برخی از این روایات عبارتند از:

۱- بریده‌ی اسلمی رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ شنید که شخصی چنین دعا می کند:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّكَ أَنْتَ اللهُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، الْأَحَدُ الصَّمَدُ، الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ».

پس فرمود: «دَعَا اللهَ بِاسْمِهِ الْأَعْظَمِ الَّذِي إِذَا سُئِلَ بِهِ أَعْطَى، وَإِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَابَ». [1]

(این شخص، درخواستش را با اسم اعظم خداوند از او طلب نمود؛ همان اسمی که هرگاه از خداوند بوسیله‌ی آن اسم بخواهند، عنایت می‌نماید؛ و هرگاه خداوند را با آن اسم فراخوانند، اجابت می‌کند.) [ترمذی و ابو داود]

۲- انس ﷺ می‌گوید: همراه رسول اکرم ﷺ داخل مسجد نشسته بودم؛ شخصی نماز می خواند و چنین دعا کرد:

«اللهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدَ، لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ الْحَنَّانُ الْمَنَّانُ، بَدِيعَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ، يَا ذَا الْجَلاَلِ وَالإِكْرَامِ، يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ إِنِّي أَسْأَلُكَ». رسول اکرم ﷺ فرمود: «دَعَا اللهَ بِاسْمِهِ الْأَعْظَمِ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَابَ، وإِذَا سُئِلَ بِهِ أَعْطَى». [2]

(این شخص، درخواستش را با اسم اعظم خداوند از او طلب نمود؛ همان اسمی که هرگاه خداوند را بوسیله‌ی آن اسم فراخوانند، اجابت می‌کند و هرگاه از خداوند بوسیله‌ی آن اسم بخواهند، عنایت می‌نماید.) [روایت ترمذی، ابن ماجه و دارمی]

۳- در سنن ابن ماجه از ابو امامه ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «**اسْمُ اللهِ الأَعْظَمُ فِي ثَلاثِ سُوَرٍ مِنَ الْقُرْآنِ: الْبَقَرَةِ، وَآلِ عِمْرَانَ، وَطه**». (اسم اعظم خداوند در سه سوره‌ی قرآن کریم یعنی بقره، آل عمران و طه آمده است).

قابل یادآوری است که این حدیث را ابن ماجه در سننش و طحاوی در مشکل الآثار و ابن معین در التاریخ و العلل و افرادی دیگر نیز روایت نموده اند. [3]

۱- مشکوة المصابیح (۷۰۳/۱) شماره (۲۲۸۹) و سند آن صحیح می‌باشد.

۲- مشکوة المصابیح (۷۰٤/۱) شماره (۲۲۹۰) و محقق مشکاة سند آن را صحیح دانسته است.

۳- به سلسله احادیث صحیحه (۳۸۳/۲) شماره (۷٤٦) تألیف شیخ آلبانی مراجعه نمایید.

٤- دو آیه‌ی سوره‌های بقره و آل عمران که اسم أعظم خداوند در آنها آمده است، مشخص و معین شده‌اند؛ چنانچه ترمذی، ابو داود، ابن ماجه و دارمی از اسماء بنت یزید انصاری رضی الله عنها روایت نموده‌اند که پیامبر خدا ﷺ فرمود:

«اسْمُ اللهِ الأَعْظَمُ فِي هَاتَيْنِ الآيَتَيْنِ: ﴿ وَإِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ لَّا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَٰنُ الرَّحِيمُ ﴿١٦٣﴾ ﴾ وَفَاتِحَةُ آلِ عِمْرَانَ: ﴿ الم ﴿١﴾ اللَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ ﴿٢﴾ ﴾ [آل عمران:۱-۲]

(اسم اعظم خداوند در آیه‌ی ۱٦۳ سوره‌ی بقره و آغاز سوره‌ی آل عمران می‌باشد.) آنچه که از کنار هم قرار دادن نصوص وارده پیرامون اسم اعظم خداوند برمی‌آید، این است که اسم اعظم خداوند، همان "الله" است؛ زیرا اسم "الله" تنها اسمی است که در تمام نصوصی که پیامبر ﷺ بیان نموده که اسم اعظم در آنها هست، وجود دارد.

یکی دیگر از دلایلی که باعث ترجیح نظریه‌ی فوق می‌شود، این است که اسم "الله" بر اساس شمارش المعجم الفهرس دو هزار و ششصد و نود هفت بار در قرآن کریم تکرار شده است و با لفظ «اللهم» پنج بار آمده است؛ حال آنکه اسم دیگری که مختص به الله تعالی است، یعنی «الرحمن» صرفا پنجاه و هفت بار در قران کریم وارد شده است.

علاوه بر این، معانی و مفاهیم زیادی را که اسم «الله» در بردارد، دلیل دیگری برای مدعای فوق می‌باشد.

٤- وجوب ایمان آوردن به نام های خداوند

تمام سلف صالح اتفاق نظر دارند که ایمان آوردن به همه‌ی اسمای حسنی و صفاتی که این اسما بر آنها دلالت دارند و همچنین افعالی که از این صفات نشأت می‌گیرد، واجب است؛ بعنوان نمونه، با توجه به اسم قدیر، واجب است ایمان داشته باشیم که خداوند بر همه چیز قادر و توانا است؛ همچنین ایمان به کمال قدرت او و اینکه تمام کائنات از قدرت خداوند بوجود آمده اند، واجب می‌باشد.

۵- مسلمان چگونه اسمای حسنی را برشمارد؟ [۱]

نبی اکرم ﷺ کسانی را که اسمای حسنی خداوند را احصاء کنند، یعنی برشمارند، وعده‌ی بهشت داده است؛ اما علما در مورد معنی و مفهوم «احصاء» دچار اختلاف نظر شده اند.

خطابی می گوید: این کلمه احتمال دارد یکی از معانی زیر را داشته باشد:

اول: اینکه آنها را تا آخر برشمارد؛ یعنی به بعضی از آنها اکتفا نکند؛ بلکه با تمامی آنها از خداوند مسئلت نماید و با ذکر همه‌ی آنها خداوند را ستایش کند و ثنا گوید. و تنها در این صورت است که مستحق وعده‌ی ورود به بهشت می‌گردد.

قابل یادآوری است که امام بخاری رحمه الله همین نظریه را برگزیده و ترجیح داده است؛ یعنی احصاء را به حفظ تفسیر کرده است؛ چرا که در روایت دیگری «من حفظها» (کسی که آنها را حفظ کند) آمده است.

دوم: اینکه احصاء به معنی توانایی عمل به مقتضای معانی این اسما می‌باشد؛ یعنی اینکه معانی این اسما را درک کند و به مقتضای آنها عمل نماید و خود را ملزم به معانی آنها بداند؛ مثلاً وقتی که می‌گوید: «رزّاق» به رازق بودن خداوند اطمینان کامل داشته باشد و همین طور درباره‌ی سایر اسمای خداوند.

سوم: منظور از احصاء، احاطه و فرا گرفتن تمامی معانی آنها است.

بعضی نیز گفتهاند که احصا کردن بمعنی عمل به آنها می‌باشد؛ مثلاً وقتی می‌گوید: «حکیم» باید تسلیم تمام اوامر و فرمانهای او شود و بپذیرد که کلیه‌ی اوامر و نواهی او مبتنی بر حکمت هستند.

ابن بطال می‌گوید: روش عمل کردن به آنها به شیوه‌های زیر می‌باشد:

۱- در مورد صفاتی مانند رحیم و کریم که اقتدا به آنها جایز است، باید تمرین کند

۱- در این باره به کتاب معارج القبول (۸٤/۱) مراجعه نمایید.

تا آنها را در خود ایجاد نماید.

۲- در مورد صفاتی مانند جبّار، قهار و عظیم که مختص ذات او هستند، باید آنها را بپذیرد و در برابر آنها فروتن باشد و از متصف نمودن خود به این گونه صفات، بپرهیزد.

۳- هنگام یادآوری صفاتی که در آنها مفهوم وعده وجود دارد، باید امیدوار باشد.

٤- هنگام یادآوری صفاتی که در آنها مفهوم وعید وجود دارد، باید از نافرمانی خداوند بیم داشته باشد و بترسد.

البته کلمه‌ی «احصاء» از نظر ظاهری به معنی حفظ و انجام عبادت و بندگی خداوند است. همچنین حفظ قرآن کریم بدون عمل کردن به آن، سودی ندارد چنانکه در توصیف کسانی که از دین خارج می‌شوند، چنین آمده است که: آنها قرآن را می‌خوانند ولی از گلویشان تجاوز نمیکند یعنی به آن عمل نمی‌کنند.

٦- برشمردن اسمای حسنی خداوند

شاید علامه ابن حجر عسقلاتی رحمه الله در این زمینه بسیار به حق نزدیک شده است؛ چرا که وی نود و نه اسم خداوند متعال را از قرآن کریم استخراج نموده و برشمرده است و اینگونه تعداد آنها موافق با عددی است که در حدیث ابو هریره ﷺ آمده است. ما نیز طبق بیان علامه ابن حجر عسقلانی به ذکر آنها می‌پردازیم:

(۱) الله (۲) الربّ (۳) الاله (٤) الواحد (٥) الرحمن (٦) الرحيم (۷) الملك (۸) القدوس (۹) السلام (۱۰) المؤمن (۱۱) المهيمن (۱۲) العزيز (۱۳) الجبّار (١٤) المتكبر (١٥) الخالق (١٦) البارئ (۱۷) المصور (۱۸) الاول (۱۹) الآخر (۲۰) الظاهر (۲۱) الباطن (۲۲) الحي (۲۳) القيوم (٢٤) العلي (٢٥) العظيم (٢٦) التواب (۲۷) الحليم (۲۸) الواسع (۲۹) الحكيم (۳۰) الشاكر (۳۱) العليم (۳۲) الغني (۳۳) الكريم (۳٤) العفو (۳٥) القدير (۳٦) اللطيف (۳۷) الخبير (۳۸) السميع (۳۹) البصير (٤٠) المولى (٤١) النصير (٤٢) القريب (٤٣) المجيب (٤٤) الرقيب (٤٥) الحسيب (٤٦) القوي (٤۷) الشهيد (٤۸) الحميد (٤۹) المجيد

(٥٠) المحيط (٥١) الحفيظ (٥٢) الحق (٥٣) المبين (٥٤) الغفار (٥٥) القهار (٥٦) الخلاق (٥٧) الفتاح (٥٨) الودود (٥٩) الغفور (٦٠) الرؤوف (٦١) الشكور (٦٢) الكبير (٦٣) المتعال (٦٤) المقيت (٦٥) المستعان (٦٦) الوهاب (٦٧) الخفي (٦٨) الوارث (٦٩) الولى (٧٠) القائم (٧١) القادر (٧٢) الغالب (٧٣) القاهر (٧٤) البر (٧٥) الحافظ (٧٦) الأحد (٧٧) الصمد (٧٨) المليك (٧٩) المقتدر (٨٠) الوكيل (٨١) الهادي (٨٢) الكفيل (٨٣) الكافي (٨٤) الأكرم (٨٥) الأعلى (٨٦) الرزاق (٨٧) ذوالقوة المتين (٨٨) غافرالذنب (٨٩) قابل التوب (٩٠) شديد العقاب (٩١) ذو الطول (٩٢) رفيع الدرجات (٩٣) سريع الحساب (٩٤) فاطر السموات و الأرض (٩٥) بديع السموات و الأرض (٩٦) نور السموات و الأرض (٩٧) مالك الملك (٩٨) ذوالجلال (٩٩) ذو الإكرام.

۷- ویژگیهای اسمهای الله

شیخ حسن البنا در کتاب «العقائد»[1] می‌گوید: «بعضی از مردم، برای هر یک از اسمهای خداوند متعال ویژگی و اسراری را بیان کرده‌اند تا جایی که بعضیها در این باره بیشتر افراط کرده‌اند و از این حد هم تجاوز نموده‌اند و مدعی شده‌اند که هر یک از اسمهای خداوند یک خادم روحانی دارد که هرکس آن را ورد زبان خود کند، آن خادم به خدمت او می‌پردازد.

حتی عده‌ای از مردم مدعی‌اند که اسم اعظم خداوند سری از اسرار است که به بعضی از افراد داده می‌شودز و هرکس که موفق به دریافت این سر گردد، مشکلات را حل می‌کند و کارهای خارق العاده‌ای انجام می‌دهد و چنین انسانهایی از خصوصیاتی برخوردارند که دیگران چنین خصوصیاتی ندارند».

این گروه از انسانها که شیخ حسن البنا به آنان اشاره نموده است، بدون آگاهی و شناخت و بدون هیچ دلیل و مدرک صحیحی از قرآن کریم و سنت پیامبر اکرم ﷺ این

۱- مجموعه‌ی الرسائل (٤٤٤-٤٤٧) و شیخ حسن البنا این مطالب را در رد آنها نوشته است.

سخنان را بر زبان آورده‌اند. و باید دانست که چنین سخنانی که مبتنی بر کتاب و سنت نباشند، هیچ اعتباری ندارند؛ چنانکه رسول الله ﷺ می‌فرماید: «**مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ**». (هر عملی که مطابق با دستور ما نباشد، مردود است.)

بدون تردید، چنین گفته‌ها و ادعاهایی باعث گسترش باورهای پوچ و اعتقادات انحرافی در جامعه خواهند شد و تلاشها و اوقات زیادی را ضایع می‌سازند و گمراهی بزرگی ایجاد می‌کنند.

تنها فضیلتی که رسول الله ﷺ برای اسم اعظم خداوند، بیان فرموده‌اند این است که هرگاه بوسیله‌ی آن دعا شود، مستجاب می‌گردد و هر گاه بوسیله‌ی آن سؤال شود، پاسخ داده خواهد شد.

۸-فائده‌ی دانستن اسماء حسنای خداوند

اما فوایدی که از شناخت و معرفت این اسمها و صفات عاید مسلمان می‌شود، مختصراً بشرح زیر هستند:

۱- اسما و صفات الهی بزرگترین ابزار و وسیله‌ی شناخت حق تعالی هستند و بدون آنها ایمان به خداوند یک تصّور غامض و پیچیده خواهد بود و هیچ نتیجه‌ی خوب و مطلوبی ندارد. و ما در صفحات گذشته به تفصیل در مورد آنها سخن گفتیم.

۲- اسما و صفات خداوند بزرگترین ابزار تعریف و تمجید خداوند متعال هستند که ما بوسیله‌ی آنها خداوند را تعریف و تمجید می نماییم. همچنین بزرگترین ذکری هستند که خداوند ما را به انجام آن، امر نموده است:

﴿ يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ ٱذۡكُرُواْ ٱللَّهَ ذِكۡرٗا كَثِيرٗا ﴾ [حزاب:٤١]

(ای مؤمنان! بسیار خداوند را یاد کنید).

۳- دعا و خواندن خداوند بوسیله اسما و صفاتش. چنانکه خداوند میفرماید:

﴿ وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ ﴾ [اعراف:۱۸۰]

(خدا دارای زیباترین نامها است ـ که بر بهترین معانی و کاملترین صفات دلالت می نمایند. پس به هنگام ستایش یزدان و درخواست حاجات خویش از خدای سبحان ـ او را بدان نامها بخوانید.)

همچنین پیامبر خدا ﷺ چند بار درباره‌ی یکی از یارانش فرمود: او خداوند را با اسم اعظم خواند و از وی طلب نمود؛ همان اسمی که اگر بوسیله‌ی آن، سؤال شود، خداوند اجابت می‌نماید.

٤- دانستن اسما و صفات الهی باعث افزایش ایمان می‌گردد. هر اندازه که انسان در مورد اسما و صفات خداوند آگاهی و شناخت بیشتری پیدا کند، به همان میزان، به ایمانش افزوده می‌شود.

٥- با شناختن آنها، انسان احساس قدرت می‌نماید و ثابت قدم می‌ماند؛ چرا که تکیه گاهش خداوند توانا و غالب می‌باشد.

٦- دانستن صفات الهی قلب انسان را با خداوند ارتباط می‌دهد؛ زیرا کسی که می‌داند رزق از جانب خداوند است و او رازق است، رزق را تنها از او می جوید؛ انسانی که می‌داند خداوند جبار و چیره و غالب و توانا است از معصیت و نافرمانی او پرهیز می‌کند و کسی که می‌داند خداوند آگاه است، مواظب خود می‌باشد و همیشه او را مراقب خود می‌داند و....

۷- انسان اجر و پاداش بزرگ و فراوانی را تنها می‌تواند در سایه‌ی آشنایی با اسما و صفات خداوند بدست آورد؛ لذا یاد گرفتن اسما و صفات، بهترین مطالبی هستند که انسان باید آنها را فراگیرد؛ همچنین یاد گرفتن و یاد دادن آنها بهترین عملی هستند که انسان آن را انجام میدهد.

"نمونه هایی از تمجید و تعریف و دعا و نیایش رسول اکرم ﷺ از خداوند متعال"

شایسته است نمونه‌هایی از سخنان پیامبر اکرم ﷺ را که در آنها آنحضرت خداوند

متعال را تعریف و تمجید نموده و با اسما و صفاتش از وی درخواست نموده و دعا کرده است، ارائه دهم.

۱- ابوهریره ﷺ می‌گوید: ابوبکر صدیق ﷺ از رسول الله ﷺ درخواست نمود تا دعایی به او یاد دهد که صبح و شام آن را بخواند. آنحضرت ﷺ فرمود: «بگو: **اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ، عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، رَبَّ كُلِّ شَيْءٍ وَمَلِيكَهُ، أَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلاَّ أَنْتَ، أَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ نَفْسِي، وَشَرِّ الشَّيْطَانِ وَشِرْكِهِ**».[1] **(ترمذی، ابوداود و دارمی)**

(پروردگارا! ای آگاه به امور پیدا و پنهان! ای آفریدگار آسمانها و زمین! ای پروردگار و مالک هر چیز! گواهی می‌دهم که جز تو معبودی وجود ندارد و از بدی‌های نفس خود و از شر و بدی شیطان و شرک او به تو پناه می‌آورم.)

۲- ابو سعید خدری ﷺ می گوید: هرگاه پیامبر اکرم ﷺ سرش را از رکوع بلند می‌نمود، می‌فرمود:

«رَبَّنَا لَكَ الْـحَمْدُ، مِلْءَ السَّمَوَاتِ، وَمِلْءَ الأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا، وَمِلْءَ مَا شِئْتَ مِنْ شَيْءٍ بَعْدُ، أَهْلَ الثَّنَاءِ وَالْـمَجْدِ، أَحَقُّ مَا قَالَ الْعَبْدُ، وَكُلُّنَا لَكَ عَبْدٌ، أَللَّهُمَّ لاَ مَانِعَ لِـمَا أَعْطَيْتَ، وَلاَ مُعْطِيَ لِـمَا مَنَعْتَ، وَلاَ يَنْفَعُ ذَا الْـجَدِّ مِنْكَ الْـجَدُّ.»[2]

(پروردگارا! حمد و ستایش از آنِ تو است؛ الهی! حمدی که آسمان‌ها و زمین و میان آن‌ها و هر چه تو بخواهی را پر کند، از آنِ تو است. الهی! تو اهل ستایش و عظمت هستی. الهی! تو شایسته‌ی ستایش بندگان هستی. همگی ما بندگانت هستیم؛ آنچه تو عنایت بفرمایی، هیچ کس نمی تواند جلوی آن را بگیرد و آنچه را که تو جلوی آن را بگیری، کسی قدرت ندارد آن را عطا نماید. الهی! صاحب ثروت را ثروتش از عذاب تو نجات نمی‌دهد).

۱- مشکاة المصابیح (۷۳٤/۱) شماره (۲۳۹۰). و آلبانی آنرا در سلسله‌ی احادیث صحیحه (۲۷۵۳) صحیح دانسته است.

۲- صحیح مسلم (۳٤۷/۱)حدیث شماره (٤۷۷).

۳- ثوبان ﷺ می گوید: هنگامی که رسول الله ﷺ نمازش را به پایان می‌رساند، سه بار استغفار مینمود و می‌فرمود: «**اللّهُمَّ أَنْتَ السَّلاَمُ وَمِنْكَ السَّلاَمُ ، تَبَارَكْتَ يَا ذَا الْجَلاَلِ وَالإِكْرَامِ**».[1]

(پروردگارا! تو سلام هستی و تمام سلامتی و برکت از آن تواست ای با شکوه و با عظمت.)

٤- ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: رسول الله ﷺ هنگام مشکلات و مشقتها می‌فرمود:

«لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ الْعَظِيْمُ الْحَلِيْمُ، لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيْمِ، لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَرَبُّ الأَرْضِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيْمُ.»[2]

(هیچ معبودی بجز الله بزرگ و بردبار وجود ندارد؛ هیچ معبودی جز الله که پروردگار عرش بزرگ است، وجود ندارد؛ هیچ معبودی به جز الله که پروردگار آسمان‌ها و زمین و عرش گرامی است، وجود ندارد.)

٥- سمره بن جندب ﷺ می گوید، رسول الله ﷺ فرمود:

«**أَحَبُّ الْكَلَامِ إِلَى اللهِ أَرْبَعٌ: سُبْحَانَ اللهِ، وَالْحَمْدُ للهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، وَاللهُ أَكْبَرُ، لَا يَضُرُّكَ بِأَيِّهِنَّ بَدَأْتَ**». و فی روایة: «أَفْضَلُ الْكَلَامِ **سُبْحَانَ اللهِ**، وَالْحَمْدُ للهِ، وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، وَاللهُ أَكْبَرُ».[3]

(محبوبترین سخنان نزد خداوند چهار کلمه هستند: **سُبْحَانَ اللهِ، الْحَمْدُ للهِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ و اللهُ أَكْبَرُ**. و با هر کدام که آغاز نمایی، اشکالی ندارد. و در روایت دیگری آمده است که: بهترین سخنان، **سُبْحَانَ اللهِ، الْحَمْدُ للهِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ و اللهُ أَكْبَرُ** هستند.)

۱- صحیح مسلم (٤١٤/١) حدیث شماره (٥٩٢).

۲- صحیح بخاری (١٤٥/١١) و صحیح مسلم (٢٠٩٣/٤) حدیث شماره (٢٧٣٠).

۳- روایت صحیح مسلم؛ نگا مشکاة المصباح (٧٠٦/١) حدیث شماره (٢٦٩٤).

٦- ابو هریره ﷺ می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود:

«كَلِمَتَانِ خَفِيفَتَانِ عَلَى اللِّسَانِ، ثَقِيلَتَانِ فِي الْمِيزَانِ، حَبِيبَتَانِ إِلَى الرَّحْمَنِ: سُبْحَانَ اللهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللهِ الْعَظِيمِ».[1]

(دو کلمه وجود دارد که بر زبان، سبک، ولی در ترازوی اعمال، سنگین، و نزد خداوند، محبوب اند: سُبْحَانَ اللَّهِ وَبِحَمْدِهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ).

مطلب چهارم: روشی که در پرتو آن می توان صفات خداوند را فهمید[2]

شیخ محمد امین شنقیطی رحمه الله می‌گوید: از قرآن مجید چنین استنباط می‌شود که بحث صفات بر سه اصل استوار است. و هر کس که به تمام این اصول ملتزم باشد، حق را دریافته و عقیده‌اش مطابق عقیده‌ی رسول الله ﷺ، صحابه و سلف صالح است. و هر کس، یکی از این سه اصل را نقض کند، بدون شک، به گمراهی رفته است.

همچنین وی متذکر می‌شود که قران کریم بر این سه اصل دلالت دارد:

اصل اول: پاک و منزه دانستن پروردگار از اینکه یکی از صفاتش، شباهتی با صفات مخلوقات داشته باشد؛ چنانکه قران کریم می‌فرماید:

﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِۦ شَىْءٌ ۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ﴾ [شوری:۱۱]

(هیچ چیزی همانند خدا نیست ـ او در ذات و صفات به چیزی از چیزهای آسمان و زمین نمی‌ماند و نه چیزی از چیزهای آسمان و زمین در ذات و صفات بدو می‌مانند ـ و او شنوا و بینا است).

﴿وَلَمْ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدٌۢ﴾ [اخلاص:٤]

۱- صحیح بخاری (۷۵٦۳) و صحیح مسلم (۲٦۹٤).

۲- در این زمینه به کتاب "منهج و دراسات لآیات الاسماء والصفات" تألیف شیخ محمد امین شنقیطی رحمه الله مراجعه نمایید.

(و کسی همتا و همگون او نمی‌باشد.)

﴿ فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ ﴾ [نحل:۷٤]

(پس برای خدا شبیه و نظیر قرار مدهید.)

اصل دوم: ایمان آوردن به تمام آنچه که خداوند در وصف خود فرموده است؛ چرا که هیچ کس نمی‌تواند خداوند را مانند خودش توصیف نماید:

﴿ قُلْ ءَأَنتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ ﴾ [بقره:۱٤۰] (بگو: آیا شما بهتر می‌دانید یا خدا؟)

همچنین ایمان آوردن به آنچه که رسول الله ﷺ خدا را بدان توصیف نموده است؛ زیرا بعد از خداوند، هیچ کس او را بهتر از رسول الله ﷺ نمیشناسد؛ چنانچه خداوند درباره‌ی آنحضرت ﷺ می فرماید:

﴿ وَمَا يَنطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۝٣ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۝٤ ﴾ [نجم:۳-٤]

(و از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید؛ بلکه آنچه را که می‌گوید صرفا وحی الهی است که به وی وحی می‌شود.)

گمراهی کسانی که یکی از این دو اصل را گرفته و اصل دیگر را رها کرده‌اند

شیخ شنقیطی رحمه الله کسانی را که نقص و خللی به یکی از این دو اصل وارد ساخته‌اند، بشدت نکوهش می‌نماید و نفی صفتی را که خداوند آن را برای خود ثابت نموده است، جسارتی بس عظیم دانسته است. و از آن بعنوان گمراهی و ضلالتی یاد نموده است که بالاتر از آن هیچ ضلالتی وجود ندارد؛ زیرا شخصی که یکی از صفات جلال و کمال خداوند را نفی می‌کند، در محضر خداوند متعال حاضر می‌شود و می‌گوید: این صفتی که تو برای خود ثابت کرده‌ای، شایسته‌ی تو نیست و مستلزم نقص و عیب است؛ لذا من آنرا تأویل و نفی می‌کنم و از جانب خودم صفتی را بجای آن معرفی می-کنم؛ آنهم بدون اینکه مدرک و دلیلی از کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ داشته باشد.

همچنین کسی که صفاتی را برای خداوند ثابت می‌کند امّا آنها را با صفات مخلوقات تشبیه می کند، گمراه است.

و باید دانست که شخصی رستگار می‌شود و نجات می‌یابد که معتقد به هر دو اصل باشد و میان آنها هیچ تفاوتی قائل نباشد و به تمام صفاتی که خداوند آنها را برای خود ثابت کرده است، ایمان بیاورد و در عین حال، خداوند و صفاتش را از مشابهت با صفات آفریده‌هایش، پاک و منزه بداند؛ چنین کسی مؤمن، پاک و سالم بوده و از پرتگاه گمراهی تشبیه و تعطیل بدور است.

آیه‌ی زیر دال بر این اصل است

﴿ لَيْسَ كَمِثْلِهِۦ شَىْءٌ ۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ ﴾ [شوری:۱۱]

(هیچ چیزی همانند خدا نیست ـ او در ذات و صفات به چیزی از چیزهای آسمان و زمین نمی‌ماند و نه چیزی از چیزهای آسمان و زمین در ذات و صفات بدو می‌ماند ـ و او شنوا و بینا است.)

خداوند در این آیه در حالی که صفت سمع و بصر را برای خودش اثبات می‌نماید، در عین حال هر گونه تشابه با آفریده‌هایش را از خود نفی می‌کند. این آیه اشاره ی واضحی به این نکته دارد که انسان نباید به بهانه‌ی اینکه مخلوقات حادث، دارای سمع و بصر هستند و اثبات این صفات منجر به تشبیه خداوند با مخلوقات می‌شود، صفت سمع و بصر را از خداوند نفی کند.

این آیه به ما می‌گوید که خداوند متصف به سمع و بصر است؛ اما سمع و بصر خداوند هیچگونه تشابهی با سمع و بصر مخلوقات ندارد؛ بلکه سمع و بصر خداوند شایسته‌ی جلال و کمال او هستند و سمع و بصر مخلوقات نیز مناسب با حال آنها است؛ بنابراین، هیچگونه تشابهی میان صفات خداوند و صفات مخلوقات وجود ندارد.

اصل سوّم: بنا به گفته‌ی علامه شنقیطی رحمه الله بر اساس این اصل، نباید بدنبال درک کیفیت صفات بود؛ زیرا درک کیفیت ذات خداوند محال است و خداوند در این آیه، بر محال بودن درک کیفیت خود، تصریح نموده است:

﴿ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِۦ عِلْمًا ﴾ [طه:۱۱۰]

(خدا می‌داند آنچه را که مردم پیش روی دارند و آنچه را که پشت سر گذاشته‌اند؛ ولی مردم نسبت به خداوند احاطه‌ی علمی ندارند.)

«یحیطون» فعل مضارع است و افعال مشتق مضارع، امر و ماضی نزد نحویها بر مصدر و زمان دلالت می‌کنند.

دانشمندان علم بلاغت نیز در بحث استعاره‌ی تبعیه می‌گویند که فعل مضارع از مصدر، زمان و نسبت تشکیل شده است؛ پس بنابر رأی همه‌ی دانشمندان علم نحو و بلاغت، مصدر در مفهوم فعل، نهفته است؛ لذا «یحیطون» مفهوم و معنی «احاطه» را در بر دارد.

بنابر این نفی (لا) بر مصدری که در فعل «لایحیطون» نهفته است نیز عمل می‌کند و مصدر که مدخول لای نفی است بمنزله‌ی نکره‌ی مبنی بر فتح است؛ در نتیجه، معنی آیه چنین می‌شود که: «لا احاطة للعلم البشري بربّ السّموات و الأرض». (علم بشر هیچ احاطه‌ای به پروردگار آسمانها و زمین ندارد.)

پس این آیه، جنس انواع احاطه را از کیفیت صفات، نفی می‌کند؛ لذا هرگونه احاطه‌ی علمی بشر بر پروردگار منتفی است.

سخن علامه شنقیطی مبنی بر محال بودن شناخت کیفیت خداوند یا شناخت کیفیت یکی از صفات پروردگار، سخنی معقول و منطقی است؛ زیرا بشر هر اندازه که از عقل و ادراک بالایی برخوردار باشد، باز هم توانایی آن را ندارد که حقیقت اشیا را درک کند.

انسانی که نمی‌تواند حقیقت روحی را که در بدنش جریان دارد درک کند و از شناخت حقیقت نور که بسیار واضح و آشکار است، ناتوان است و همچنین نمی‌تواند به کنه ماده و حقیقت اتم که ماده از آن ترکیب شده است، پی ببرد، چگونه در صدد درک حقیقت ذات و صفات خداوند متعال است؟!

منحرفین از راه راست و اسباب انحراف آنها

باید دانست که انحراف از منهج صحیح در خصوص اسما و صفات الهی به سبب

ایجاد نقص در یکی از اصول سه گانه‌ی مذکور بوجود می‌آید و می‌توان انحراف بشر در زمینه‌ی اسما و صفات خداوند را در گذشته و حال به سه دسته تقسیم نمود:

اول:انحراف مشرکین

انحراف مشرکین بنا به گفته‌ی ابن عباس، ابن جریح و مجاهد این بود که از مفهوم صحیح اسمهای خداوند عدول کردند و با کم و زیاد کردن حروف اسما و صفات، برای بت‌هایشان نام گذاشتند؛ مثلاً کلمه‌ی «لات» را از الله، و «عزی» را از عزیز، و «منات» را از منان گرفتند.

همچنین یکی دیگر از انحرافات مشرکین، این بود که برخی از نام های خداوند را نمی‌پذیرفتند؛ مثلاً اسم «الرحمن» را قبول نداشتند؛ چنانچه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿وَهُمۡ يَكۡفُرُونَ بِٱلرَّحۡمَٰنِ﴾ [رعد:۳۰] (و کافران رحمان را نمی‌پذیرند.)

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ٱسۡجُدُواْ لِلرَّحۡمَٰنِ قَالُواْ وَمَا ٱلرَّحۡمَٰنُ﴾ [فرقان:٦٠]

(و هنگامی که به کافران گفته میشود که برای خداوند رحمان سجده کنید، میگویند: رحمان چیست؟)

باید دانست که یهودیان پلیدی که صفات نقص را به خداوند نسبت می‌دهند، جزو گروه فوق بشمار می‌روند؛ چرا که آنان می‌گفتند:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ فَقِيرٞ وَنَحۡنُ أَغۡنِيَآءُ﴾[آل عمران:۱۸۱] (خدا فقیر است و ما بی‌نیازیم)

همچنین می‌گفتند: ﴿يَدُ ٱللَّهِ مَغۡلُولَةٌۚ غُلَّتۡ أَيۡدِيهِمۡ وَلُعِنُواْ بِمَا قَالُواْ﴾[مائده:٦٤]

(دست خدا بسته است. دستهایشان بسته باد! و به سبب آنچه که میگویند، نفرینشان باد.)

دوم: انحراف تشبیه نمودن خداوند به مخلوقات

این گروه تمام صفاتی را که خداوند برای خود اثبات نموده است، برای خداوند ثابت می‌کنند؛ اما خداوند متعال را از مشابهت با مخلوقات پاک و منزه نمی‌دانند؛ لذا

بخش اول آیه‌ی کریمه‌ی ﴿لَيْسَ كَمِثْلِهِۦ شَيْءٌۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ﴾ را ترک می‌کنند و صرفا به بخش آخر آن عمل می‌نمایند؛ چرا که اگر به بخش اول آیه عمل می‌کردند، می‌دانستند که هیچ چیزی با خداوند مشابهت ندارد و جرأت نمی‌کردند که چنین سخنانی را بگویند که خداوند دست و چشم و گوش همانند دست و چشم و گوش ما دارد؛ حقا که با شنیدن چنین سخنانی، مو بر بدن انسان سیخ می‌شود و دلها مضطرب می‌گردد و یاید دانست که خداوند از چنین نسبت ناروایی بسیار پاک و منزه است.

آری، این گروه، معبودشان را مانند بتها به تصویر کشیده‌اند؛ بنابراین، علمای سلف می‌گفتند: «**المشبه یعبد وثنا**» یعنی کسی که خداوند را به آفریده‌هایش تشبیه می‌کند، در واقع، بتی را پرستش می‌کند. باید دانست که اینها با داشتن چنین اعتقادی، کافر شده و از دین اسلام خارج گشته‌اند؛ و افرادی مانند داود جورابی و هشام بن حکم رافضی از زمره ی این گروه می‌باشند. الحاد و انحراف این دو فرقه در مقابل یکدیگر قرار دارد؛ چرا که گروه اول (مشرکین) مخلوق را بمنزله‌ی خالق قرار داده و آن را با خالق مساوی و برابر می‌دانستند. و گروه دوم یعنی مشبهه، خالق را بمنزله‌ی اجسام مخلوق قرار می‌دهند و خالق را با مخلوق شبیه می‌دانند. ما باید بدانیم که خداوند از چنین دروغ و بهتانی پاک و منزه است.

سوم: انحراف کسانی که صفات خدا را نفی می‌کنند و آنها به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱- گروهی هم اسما و معانی آنها را نفی می‌کنند و خداوند را به عدم محض توصیف می‌کنند. اینها همان گروه جهمیه هستند. واقعیت این است که تحریف اینها مانند تحریف مشرکین نوعی تکذیب و نفی سخن خداوند بشمار می‌رود.

۲- گروهی دیگر الفاظ اسما را برای خداوند اثبات می‌کنند؛ اما صفات کمالی را که این اسما در بردارند، قبول نمی‌کنند؛ اینها می‌گویند: خداوند رحمن و رحیم است اما رحمت در وی وجود ندارد و حکیم بدون حکمت و قدیر بدون قدرت و سمیع بدون

سمع است؛ این گروه به معتزله موسوم و مشهورند.

۳- گروه سوم کسانی هستند که هفت صفت از صفات معانی یعنی حیات، علم، قدرت، اراده، سمع، بصر و کلام را برای خداوند ثابت، و بقیه‌ی صفات را از وی نفی می‌کنند؛ این گروه، اشاعره[1] نام دارند.

همینجا باید بگویم که در ضلالت و گمراهی تکذیب کنندگان اسما و صفات الهی و کسانی که صفات خداوند را با صفات مخلوقات تشبیه میکنند و آنانی که اسما و صفات الهی را نفی می‌کنند، هیچ شک و تردیدی وجود ندارد؛ زیرا همه‌ی آنها با خدا و رسولش مخالفت می‌ورزند و قرآن و سنت را تکذیب می‌کنند. و بطلان عقایدشان روشن است و نیازی به توضیح ندارد.

اما متکلمین تنها گروهی هستند که باید بطلان سخنانشان را برملا ساخت؛ آنان به گمان خود، خداوند را از تشبیه با مخلوقات پاک می‌دانند و بر همین اساس، صفاتی را که در قرآن و حدیث آمده‌اند، نفی می‌کنند. آنها بر این اعتقادند که این صفات موهم تشبیه هستند و برای اجتناب از این تشبیه، صفات را بگونه‌ای تأویل می‌کنند که از معانی اصلی خود منحرف می‌شوند.

مطلب پنجم: اقسام صفات نزد متکلمین

علامه محمد امین شنقیطی روش و شیوه‌ی متکلمین را در تقسیم صفات خداوند، بیان کرده و توضیح داده است که آنها کدام دسته از صفات را نفی، و کدام دسته از صفات را اثبات نموده‌اند؛ همچنین به خطاها و اشتباهات آنها در مبحث صفات اشاره کرده است. بعد از آن، به بیان دلالت قران کریم بر متصف بودن خداوند به این صفات پرداخته و اثبات نموده است که نفی آنها از خداوند به بهانه‌ی اینکه مخلوقات این صفات را دارند، به هیچ وجه جایز نسیت؛ زیرا صفات خداوند متعال شایسته‌ی جلال و عظمت

۱- گفتنی است که این، مذهب ابوالحسن اشعری نیست؛ ما در صفحات آینده عقیده ی او را درباره‌ی صفات خداوند متعال بیان خواهیم نمود.

او هستند و صفات مخلوقات مناسب با ضعف و عجز آنها هستند.

همچنین علامه شنقیطی توضیح داده است که متکلمینی که در علم کلام فرو رفته و در این زمینه به بحث و بررسی پرداخته‌اند، دلایلی را ارائه داده‌اند که آنها را دلایل عقلی نامیده‌اند و با قیاسهای منطقی درآمیخته‌اند و در این راستا، صفات خداوند را به شش دسته تقسیم کرده‌اند:

۱- صفت نفس ۲-صفت معنا ۳- صفت معنوی ۴- صفت فعل ۵- صفت سلبی۶-صفت جامع.

اما بقیه‌ی صفات را اعتباری قلمداد نموده و وجودی برای آنها در خارج قائل نیستند؛ به همین جهت، دچار اشتباهات بسیار بزرگ و جبران ناپذیری شده‌اند.

منهج متکلمین در محکمه‌ی قرآن و سنت

علامه شنقیطی رحمه الله ضمن برشمردن صفاتی که در قرآن کریم برای خداوند بیان شده است و صفاتی که برای مخلوقات به کار رفته است، می‌گوید: طبق بیان قران، صفات آفریدگار آسمانها و زمین حق است و صفات مخلوقات نیز حق است؛ اما میان صفت خالق و مخلوق هیچگونه تشابهی وجود ندارد. پس صفات پروردگار شایسته‌ی شأن او هستند و صفات مخلوقات نیز متناسب با عجز و نیاز آنها می‌باشند و همان تفاوتی که میان ذات خالق و مخلوق وجود دارد، میان صفات خالق و مخلوق نیز وجود دارد.

صفات معانی از دیدگاه متکلمین

علامه شنقیطی می‌گوید: صفات معانی نزد متکلمین، هفت صفت‌اند و آنان بجز این هفت صفت، سایر صفات را انکار می‌کنند. و قاعده و فرمول صفت معنی نزد متکلمین این است که: هر صفتی که دلالت بر معنی وجودی و قائم به ذات کند، صفت معنی می باشد.

بلی، هفت صفتی را که متکلمین برای خداوند اثبات می کنند، عبارتند از: قدرت، اراده، علم، حیات، سمع، بصر و کلام؛ اما معتزله معانی این صفات هفتگانه را انکار کرده و صرفا احکام آنها را پذیرفته اند؛ آنها می‌گویند: خداوند قادر به ذات، سمیع به ذات،

عالم به ذات و زنده به ذات است و صفتی را که مستقل از ذات باشد، یعنی قدرت، علم، حیات، سمع و بصر را قبول ندارند. آنان می‌گویند: اگر ما این صفات را بپذیریم، تعدد قدیم لازم می‌آید. قابل یادآوری است که برای هر خردمندی گمراهی و تناقض این مذهب محرز و آشکار است؛ زیرا هرگاه علمی قائم به ذات نباشد، محال است که درباره ی آن گفته شود: عالم است اما علم ندارد. تناقض این عبارت برای هرکس که از اندک عقل و خردی برخوردار باشد، واضح و آشکار است.

بعد از آن، علامه شنقیطی به بیان ادله‌ی صفات معانی می‌پردازد و تفاوت میان صفات خالق و مخلوق را چنین توضیح میدهد:

۱- اهل سنت خداوند را متصف به قدرت نموده و صفت قدرت را برای خدا اثبات نموده‌اند؛ چنانکه خداوند متعال در قرآن کریم میفرماید: ﴿ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٌ ﴾ [بقره:۲۰] (خدا بر هر چیزی توانا است.)

آری، ما بطور قطعی می‌دانیم که خداوند متعال متصف به صفت قدرت است؛ آن قدرتی که شایسته‌ی جلال و کمال او است.

همچنین خداوند متعال بعضی از مخلوقاتش را به قدرت متصف نموده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ مِن قَبۡلِ أَن تَقۡدِرُواْ عَلَيۡهِمۡ ﴾ [مائده:۳٤]

(مگر کسانی ـ از محاربان و راهزنان و مفسدان ـ که قبل از قدرت یافتن شما بر آنان، از کرده‌ی خود پشیمان شوند و توبه کنند.)

همچنان که ملاحظه می‌نماییم خداوند متعال در این آیه، قدرت را به افراد نسبت داده است.

ما به طور قطعی می‌دانیم تمام آنچه که در قرآن کریم آمده است، حق است و می‌دانیم که خداوند متعال دارای قدرت واقعی است و این قدرت، شایسته‌ی شأن و عظمت او است همانگونه که قدرت مخلوقات مناسب حال آنها است؛ یعنی مناسب با

عجز، فنا و احتیاج آنها است و قطعاً می‌دانیم که همانگونه که میان ذات خالق و ذات مخلوق تفاوت و اختلاف وجود دارد، میان قدرت خالق و قدرت مخلوق نیز تفاوت و اختلاف زیادی وجود دارد و این تفاوت، بسیار روشن است.

۲و۳ – خداوند متعال در آیات متعددی خود را به صفات سمع و بصر متصف نموده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ سَمِيعُۢ بَصِيرٌ﴾ [مجادله:۱]

(همانا خداوند شنوا و بینا است.)

﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ﴾ [شوری:۱۱]

(هیچ چیزی همانند خداوند نیست و او شنوا و بینا است.)

همچنین خداوند متعال برخی از مخلوقات را به سمع و بصر متصف نموده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿إِنَّا خَلَقۡنَا ٱلۡإِنسَٰنَ مِن نُّطۡفَةٍ أَمۡشَاجٖ نَّبۡتَلِيهِ فَجَعَلۡنَٰهُ سَمِيعَۢا بَصِيرًا﴾ [نسان:۲]

(ما انسان را از نطفه‌ی آمیخته آفریده‌ایم و چون او را می‌آزماییم، وی را شنوا و بینا ساخته‌ایم.)

﴿أَسۡمِعۡ بِهِمۡ وَأَبۡصِرۡ يَوۡمَ يَأۡتُونَنَا﴾ [مریم:۳۸]

(ـ کافران انگار در این جهان کر و کورند؛ ولی ـ در آن روز که نزد ما می‌آیند، چه گوش شنوا و چه چشم بینایی پیدا می‌کنند.)

ما آنچه را که در قران کریم آمده است، حق و درست می‌دانیم و در آن هیچگونه شک و تردیدی نداریم؛ پس خداوند متعال دارای سمع و بصری واقعی است که شایسته ی عظمت و کبریایی ذات او هستند؛ مخلوقات نیز دارای سمع و بصری حقیقی و مناسب با عجز، نیاز و فنای خودشان می‌باشند؛ اما همان تفاوتی که میان ذات خالق و ذات مخلوق وجود دارد، میان سمع و بصر خالق و سمع و بصر مخلوق نیز وجود دارد.

٤- خداوند خودش را به حیات (زنده بودن) متصف نموده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُ ﴾[بقره:۲۵۵]

(معبود بحقی جز الله وجود ندارد و او زنده و پایدار است.)

﴿ هُوَ ٱلۡحَيُّ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ﴾ [غافر:٦٥]

(او زنده‌ای است که هیچ معبودی بجز او وجود ندارد.)

﴿ وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱلۡحَيِّ ٱلَّذِي لَا يَمُوتُ ﴾ [فرقان:۵۸]

(و بر خداوندی تکیه کن که همیشه زنده است و هرگز نمی‌میرد.)

همچنین خداوند بعضی از مخلوقاتش را به حیات متصف نموده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ وَجَعَلۡنَا مِنَ ٱلۡمَآءِ كُلَّ شَيۡءٍ حَيٍّ ﴾[انبیاء:۳۰]

(و هرچیز زنده‌ای را ـ اعم از انسان و حیوان و گیاه ـ از آب آفریده‌ایم.)

﴿ وَسَلَٰمٌ عَلَيۡهِ يَوۡمَ وُلِدَ وَيَوۡمَ يَمُوتُ وَيَوۡمَ يُبۡعَثُ حَيًّا ﴾ [مریم:۱۵]

(و درودش باد آن روز که متولّد شده است و آن روز که می‌میرد و آن روز که زنده و برانگیخته میشود.)

﴿ يُخۡرِجُ ٱلۡحَيَّ مِنَ ٱلۡمَيِّتِ وَيُخۡرِجُ ٱلۡمَيِّتَ مِنَ ٱلۡحَيِّ ﴾ [روم:۱۹]

(خداوند همواره زنده را از مرده، و مرده را از زنده می‌آفریند.)

آری، ما قطعاً میدانیم که خداوند متصف به حیات حقیقی و شایسته‌ی شأن خودش می‌باشد. همچنین مخلوقات به صفت حیات حقیقی که متناسب با عجز و نیاز و فنای آنها است، متصف می‌باشند و همان تفاوت و اختلافی که میان ذات خالق و ذات مخلوق وجود دارد، میان صفت حیات خالق و مخلوق نیز وجود دارد. و باید دانست که این تفاوت میان خالق و مخلوق، بسیار زیاد است.

۵- خداوند خودش را به اراده متصف نموده است و می‌فرماید:

﴿ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ ﴾ [بروج:١٦]

(هر چه اراده کند، هرچه زودتر و با قدرت هرچه بیشتر به انجام می‌رساند.)

﴿ إِنَّمَآ أَمْرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيْـًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ ﴾ [یس:۸۲]

(هر گاه خدا اراده‌ی انجام کاری نماید، صرفا به آن می‌گوید: بشو! پس آن هم میشود.)

همچنین خداوند بعضی از مخلوقاتش را به صفت اراده متصف نموده است؛ چنانکه میفرماید:

﴿ تُرِيدُونَ عَرَضَ ٱلدُّنْيَا ﴾ [نفال:٦٧]

(شما متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید.)

﴿ إِن يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا ﴾ [احزاب:١٣]

(مرادشان جز فرار ـ از جنگ ـ نبود.)

﴿ يُرِيدُونَ لِيُطْفِـُٔوا۟ نُورَ ٱللَّهِ بِأَفْوَٰهِهِمْ ﴾ [صف:٨]

(می‌خواهند نور ـ آیین ـ خدا را با دهانهایشان خاموش گردانند.)

بدون هیچگونه شک و تردیدی، خداوند متصف به صفت اراده است؛ اراده‌ای که شایسته‌ی عظمت و کمال او است؛ مخلوقات خداوند نیز متصف به صفت اراده هستند؛ البته اراده‌ای که شایسته و متناسب با حال مخلوقات و عجز و نیاز و فنای آنها است و میان اراده‌ی خالق و اراده‌ی مخلوق همان تفاوتی وجود دارد که میان ذات خالق و ذات مخلوق وجود دارد.

٦- خداوند خود را به صفت علم متصف نموده است؛ چنانکه میفرماید:

﴿ وَٱللَّهُ بِكُلِّ شَىْءٍ عَلِيمٌ ﴾ [نور:٣٥]

(و خداوند آگاه از هر چیزی است.)

﴿ لَّٰكِنِ ٱللَّهُ يَشۡهَدُ بِمَآ أَنزَلَ إِلَيۡكَۖ أَنزَلَهُۥ بِعِلۡمِهِۦ ﴾[نساء:١٦٦]

(لیکن خداوند بر آنچه که بر تو نازل شده است، گواهی می‌دهد؛ این خداوند است که آن را بر اساس علم خویش نازل کرده است.)

﴿ فَلَنَقُصَّنَّ عَلَيۡهِم بِعِلۡمٖۖ وَمَا كُنَّا غَآئِبِينَ ﴾ [اعراف:٧]

(مسلّماً ـ اعمال همه را مو به مو و ـ با علم و آگاهی برای آنان شرح می‌دهیم؛ چرا که ما از آنان به دور نشده‌ایم.)

و بعضی از مخلوقاتش را نیز به صفت علم متصف نموده است؛ چنانکه میفرماید:

﴿ وَبَشَّرُوهُ بِغُلَٰمٍ عَلِيمٖ ﴾ [ذاریات:٢٨]

(سپس او را به تولد پسری دانا و آگاه بشارت دادند.)

﴿ وَإِنَّهُۥ لَذُو عِلۡمٖ لِّمَا عَلَّمۡنَٰهُ ﴾ [یوسف:٦٨]

(بی‌گمان یعقوب ـ در پرتو وحی ـ علم به چیزهایی داشت که ما بدو آموخته بودیم.)

بدون تردید، خداوند متصف به علم حقیقی است؛ علمی که شایسته‌ی شأن و عظمت و کبریایی او است و علم خداوند همه چیز را احاطه کرده است؛ مخلوقات نیز دارای علمی متناسب با حال، نیاز، عجز و فنای خود هستند و میان علم پروردگار و علم مخلوق همان تفاوت و اختلافی وجود دارد که میان ذات خالق و ذات مخلوق وجود دارد.

٧- خداوند خودش را به صفت کلام متصف نموده است؛ چنانکه میفرماید:

﴿ وَكَلَّمَ ٱللَّهُ مُوسَىٰ تَكۡلِيمٗا ﴾ [نساء:١٦٤]

(خداوند حقیقتا ـ از پشت حجاب بدون واسطه ـ با موسی سخن گفت.)

﴿ فَأَجِرۡهُ حَتَّىٰ يَسۡمَعَ كَلَٰمَ ٱللَّهِ ﴾ [توبه:٦]

(او را پناه بده تا کلام خدا ـ یعنی آیات قرآن ـ را بشنود.)

و بعضی از مخلوقاتش را نیز به صفت کلام متصف نموده است و می‌فرماید:

﴿ فَلَمَّا كَلَّمَهُۥ قَالَ إِنَّكَ ٱلْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ ﴾ [یوسف:٥٤]

(پس چون با او به سخن پرداخت، گفت: تو از امروز نزد ما بزرگوار و مورد اطمینان و اعتمادی.)

﴿ وَتُكَلِّمُنَآ أَيْدِيهِمْ ﴾ [یس:٦٥] (و دستهایشان با ما سخن میگویند.)

بدون هیچگونه شک و تردیدی ما میدانیم که خداوند به وصف کلام حقیقی متصف است؛ کلامی که شایسته‌ی شأن و مجد وعظمت خداوند است. همچنین مخلوقات دارای وصف کلام حقیقی هستند؛ البته کلامی که مناسب با احوال، نیاز و عجز آنهاست و همان گونه که میان ذات خالق و ذات مخلوق تفاوتهای بزرگی وجود دارد، میان کلام خالق و کلام مخلوق نیز تفاوتهای زیاد و بزرگی وجود دارد.

بحثی پیرامون صفات سلبیه نزد متکلمین

براساس اظهارات علامه شنقیطی رحمه الله ضابطه و قانون مربوط به صفات سلبیه نزد متکلمین چنین است: هر صفتی که بر عدم محض دلالت داشته باشد، صفت سلبیه نامیده می‌شود. و منظور از آن، صفاتی هستند که چیزهایی را که شایسته‌ی ذات خداوند نیستند، از او سلب می‌کنند بدون اینکه بر معنی وجودی و قائم به ذات، دلالت داشته باشند.

آنهایی که معتقد به این رأی هستند، صفات سلبی را فقط پنج صفت دانسته‌اند که عبارتند از: قدم، بقا، مخالفت خلق، وحدانیت و غنای مطلقی که متکلمین از آن بعنوان قائم به نفس یاد می‌کنند و منظور از آن، بی نیازی از حیز و محل است.

۱ـ۲ قدیم و باقی بودن: شیخ شنقیطی رحمه الله میگوید: قدیم بودن و بقا، دو صفت هستند که متکلمین خداوند را بدانها متصف می‌دانند و گمان می‌کنند که در آیه‌ی (هو الاول و الآخر) خداوند خودش را به این دو صفت متصف نموده است.

قدیم بودن نزد متکلمین عبارت است از سلب عدم گذشته؛ البته قدیم بودن نزد آنان از ازلی بودن مقداری خاصتر است؛ زیرا ازلی بودن به معنی این است که یک چیز، آغازی نداشته باشد، خواه وجودی باشد مانند ذات و صفات خداوند یا عدمی باشد. اما قدیم بودن نزد متکلمین به چیزی اطلاق می‌گردد که آغازی نداشته باشد مشروط بر اینکه وجودی باشد، مانند ذات خداوند متصف به صفات کمال و جلال.

شیخ شنقیطی می‌گوید: خداوند مخلوقات را به قدیم بودن توصیف نموده است چنانکه میفرماید:

﴿ قَالُواْ تَٱللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَٰلِكَ ٱلۡقَدِيمِ ﴾ [یوسف:۹۵]

(به یعقوب گفتند: به خدا قسم! بی‌گمان تو در سرگشتگی قدیم خودت هستی.)

﴿ حَتَّىٰ عَادَ كَٱلۡعُرۡجُونِ ٱلۡقَدِيمِ ﴾ [یس:۳۹]

(به صورت ته مانده‌ی قدیمی خوشه‌ی خرما بر درخت در می‌آید.)

﴿ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُمُ ٱلۡأَقۡدَمُونَ ﴾ [شعراء:۷٦]

(هم شما و هم پدران قدیمی شما.)

همچنین خداوند مخلوقات را به بقا توصیف نموده است:

﴿ وَجَعَلۡنَا ذُرِّيَّتَهُۥ هُمُ ٱلۡبَاقِينَ ﴾ [صافات:۷۷]

(و نژاد او را باقی ماندگان ـ روی زمین ـ قرار دادیم.)

﴿ مَا عِندَكُمۡ يَنفَدُ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ بَاقٍ ﴾ [نحل:۹٦]

(آنچه نزد شما مردم است، ناپایدار و فانی است و آنچه که نزد الله است، ماندگار و باقی است.)

قطعاً صفات آن موجوداتی که خداوند آنها را بدین صفات توصیف نموده است با صفات خالق متفاوت‌اند.

خداوند متعال در قرآن و حدیث به قدیم بودن و بقا توصیف نشده است

علامه محمد امین شنقیطی میفرماید: خداوند خودش را در قرآن به قدیم بودن توصیف ننموده است حتی بعضی از سلف بصورت مطلق وصف قدیم را برای خداوند مکروه دانسته‌اند؛ زیرا مفهوم قدیم گاهی توأم با سابق عدم، اطلاق می‌شود؛ یعنی هنگامی به یک چیز، قدیم گفته میشود که در زمان بسیار دور، معدوم بوده باشد. مانند:

﴿ حَتَّىٰ عَادَ كَٱلۡعُرۡجُونِ ٱلۡقَدِيمِ ﴿٣٩﴾ ﴾ [یس:۳۹] ﴿ قَالُواْ تَٱللَّهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلَٰلِكَ ٱلۡقَدِيمِ ﴿٩٥﴾ ﴾ [یوسف:۹۵] ﴿ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُمُ ٱلۡأَقۡدَمُونَ ﴿٧٦﴾ ﴾ [شعراء:۷۶]

و بعضی‌ها گفتهاند که در این باره، حدیثی وارد شده است. بعضی از علما هم میگویند: حدیث دال بر این است که خداوند را می‌توان به قدیم بودن توصیف نمود؛ برخی هم میگویند: چنین توصیفی برای خداوند به ثبوت نرسیده است.

امّا در مورد دو صفت اول وآخر، خداوند می‌فرماید:

﴿ هُوَ ٱلۡأَوَّلُ وَٱلۡأٓخِرُ ﴾ [حدید:۳] (او پیشین و پسین است.)

البته خداوند همچنانکه خود را به اول و آخر متصف نموده است، بعضی از مخلوقات را نیز بدان توصیف نموده است؛ چنانکه میفرماید:

﴿ أَلَمۡ نُهۡلِكِ ٱلۡأَوَّلِينَ ﴿١٦﴾ ثُمَّ نُتۡبِعُهُمُ ٱلۡأٓخِرِينَ ﴿١٧﴾ ﴾ [مرسلات:۱۶-۱۷]

(آیا ما پیشینیان را نابود نساخته‌ایم؟ سپس پسینیان را به دنبالشان روانه نساخته‌ایم؟)

بدون تردید، اول و آخری که خداوند خود را به آنها توصیف نموده است بگونه‌ای هستند که شایسته‌ی جلال و کمال او می‌باشند؛ و اول وآخری که صفت مخلوق هستند نیز متناسب با حال و وضعیت و عجز و نیاز آنها می‌باشند.

۳-٤- یکتایی و بی نیازی

خداوند خود را به یکتا بودن متصف نموده و می‌فرماید:

﴿ وَإِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٌ وَٰحِدٌ ﴾ [بقره:۱۶۳]

(خداوند شما، خداوند یکتا و یگانه است.)

بعضی از مخلوقات را نیز به یکتا بودن متصف نموده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ يُسۡقَىٰ بِمَآءٖ وَٰحِدٖ ﴾ [رعد:٤]

(با یک آب، سیراب می‌گردند.)

همچنین خداوند خودش را با صفت غنا و بی‌نیازی توصیف نموده و می‌فرماید:

﴿ فَكَفَرُواْ وَتَوَلَّواْۚ وَّٱسۡتَغۡنَى ٱللَّهُۚ وَٱللَّهُ غَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴾ [تغابن:٦]

(پس کافر شدند و سر برتافتند و رویگردان شدند و خدا هم بی‌نیاز ـ از ایمان و اطاعت ایشان ـ بود و ـ همیشه هم ـ بی‌نیاز است و سزاوار ستایش و سپاس.)

﴿ إِن تَكۡفُرُوٓاْ أَنتُمۡ وَمَن فِي ٱلۡأَرۡضِ جَمِيعٗا فَإِنَّ ٱللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴾ [ابراهیم:٨]

(اگر شما و همه‌ی کسانی که روی زمین هستند، کافر شوید و ناسپاس گردید، به خدا زیانی نمی‌رسد؛ چرا که خداوند بی‌نیاز و ستوده است.)

این صفات سلبی همانگونه که ملاحظه می‌نمایید، در قرآن کریم هم برای خالق و هم برای مخلوق آمده‌اند؛ اما این نوع صفات هم بگونه‌ای هستند که شایسته‌ی جلال، عظمت و کبریایی او هستند و صفاتی که در وصف مخلوق آمده‌اند نیز متناسب با حال، عجز، نیاز و فنای مخلوقات می‌باشند.

سخن نهایی درباره‌ی صفات معنوی

بعد از آن، علامه شنقیطی به بحث درباره‌ی آنچه که متکلمین آنها را صفات هفت گانه‌ی معنوی (زنده، قادر، با اراده، عالم، شنوا، بینا و متکلم) می‌نامند، می پردازد و می‌گوید: حقیقت این صفات عبارت است از کیفیت متصف بودن به این معانی هفتگانه، بگونه‌ای که بیان کردیم.

آن عده از متکلمین که این صفات را قبول کرده‌اند، بدین اعتبار بوده که آنها را واسطه‌ی ثبوتی دانسته اند؛ بدین معنی که آنها نه معدوم هستند ونه موجود.

اما علامه شنقیطی اثبات این صفات را با این کیفیت، قبول ندارد و می‌گوید: در واقع این دیدگاه، یک افسانه وخیال است و به هیچ عنوان عقل و خرد صحیح و سالم واسطه‌ای میان شیء و ضدش قرار نمیدهد؛ زیرا بدیهی است که هرچه موجود نباشد، معدوم است؛ و هرچیزی که معدوم نباشد، مسلم است که موجود است و هیچ واسطه‌ای در این میان وجود ندارد چنانکه این نکته بر هیچ خردمندی پوشیده نیست.

صفات فعلی

علامه شنقیطی درباره‌ی صفات فعلی می‌گوید: صفات فعلی برای خالق و مخلوق در قرآن کریم بسیار بکار رفته‌اند و قطعاً صفات فعلی که برای خدا به کار رفته است، درشأن خالق و شایسته‌ی عظمت و بزرگی او هستند و صفات فعلی که برای خالق استعمال شده است با صفات فعلی مخلوقات تفاوت ریشه‌ای دارند و این صفات بشرح زیر می‌باشند:

۱- رزق: خداوند، خودش را با این صفت، توصیف می‌نماید و می‌فرماید:

﴿ مَآ أُرِيدُ مِنۡهُم مِّن رِّزۡقٖ وَمَآ أُرِيدُ أَن يُطۡعِمُونِ ۝٥٧ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلرَّزَّاقُ ذُو ٱلۡقُوَّةِ ٱلۡمَتِينُ ﴾ [ذاریات:۵۷-۵۸]

(من از آنان درخواست هیچ گونه رزق و روزی نمی‌کنم و نمی‌خواهم که مرا خوراک دهند؛ تنها خداوند روزی‌رسان و صاحب قدرت و نیرومند است و بس.)

﴿ وَمَآ أَنفَقۡتُم مِّن شَيۡءٖ فَهُوَ يُخۡلِفُهُۥۖ وَهُوَ خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ﴾ [سبأ:۳۹]

(و هر چه را ـ در راه خدا ـ انفاق کنید، خداوند جای آن را پر می‌کند و او بهترین روزی دهندگان است.)

﴿ قُلۡ مَا عِندَ ٱللَّهِ خَيۡرٞ مِّنَ ٱللَّهۡوِ وَمِنَ ٱلتِّجَٰرَةِۚ وَٱللَّهُ خَيۡرُ ٱلرَّٰزِقِينَ ﴾ [جمعه:۱۱]

(بگو: آنچه نزد الله ـ از فضل و ثواب ـ وجود دارد، بهتر از سرگرمی و بازرگانی است و خدا بهترین روزی‌رسان است)

و بعضی از مخلو قات را نیز به صفت رزق توصیف نموده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ وَإِذَا حَضَرَ ٱلْقِسْمَةَ أُوْلُواْ ٱلْقُرْبَىٰ وَٱلْيَتَٰمَىٰ وَٱلْمَسَٰكِينُ فَٱرْزُقُوهُم مِّنْهُ ﴾ [نساء:۸]

(و هرگاه خویشاوندان ـ فقیر شخص مرده ـ و یتیمان و مستمندان ـ غیر خویشاوند ـ بر تقسیم ـ ارث ـ حضور پیدا کردند، چیزی از آن اموال را بدانان بعنوان رزق بدهید.)

﴿ وَلَا تُؤْتُواْ ٱلسُّفَهَآءَ أَمْوَٰلَكُمُ ٱلَّتِي جَعَلَ ٱللَّهُ لَكُمْ قِيَٰمًا وَٱرْزُقُوهُمْ فِيهَا وَٱكْسُوهُمْ ﴾ [نساء:۵]

(اموال کم‌خردان را که در اصل اموال شما است به خود آنان تحویل ندهید؛ چرا که خداوند اموال را برایتان قوام زندگی گردانده است. از ـ ثمرات ـ آن، رزق و پوشاک ایشان را تهیّه کنید.)

﴿ وَعَلَى ٱلْمَوْلُودِ لَهُۥ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ ﴾ [بقره:۲۳۳]

(بر آن کسی که فرزند برایش متولّد شده ـ یعنی پدر ـ رزق و پوشاک مادران، لازم است.)

بدون تردید، رازق بودن خداوند با رازق بودن مخلوقات متفاوت است همانگونه که ذات خالق با ذات مخلوق متفاوت است.

۲-عمل: خداوند خودش را در قرآن کریم به صفت فعل یعنی عمل متصف می‌نماید و می‌فرماید:

﴿ أَوَلَمْ يَرَوْاْ أَنَّا خَلَقْنَا لَهُم مِّمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَآ أَنْعَٰمًا فَهُمْ لَهَا مَٰلِكُونَ ﴾ [یس:۷۱]

(مگر نمی‌بینند که برخی از آن چیزهایی که دست ما آفریده است، چهارپایانی است که برای انسانها خلق کرده‌ایم و ایشان صاحب آنهایند؟)

خداوند همانطور که خود را به صفت عمل متصف نموده است، مخلوقات را نیز به صفت عمل توصیف نموده است؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾ [طور:۱۶]

(شما تنها در برابر کارهایی که خودتان انجام داده‌اید، کیفر داده می‌شوید.)

یقیناً عمل و فعل خالق با عمل و فعل مخلوق، تفاوت دارد، همانگونه که ذات خالق

با ذات مخلوق تفاوت دارد.

۳-تعلیم: خداوند خودش را به عنوان تعلیم دهنده‌ی انسانها معرفی می‌نماید و می فرماید:

﴿ ٱلرَّحۡمَٰنُ ۝١ عَلَّمَ ٱلۡقُرۡءَانَ ۝٢ خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ ۝٣ عَلَّمَهُ ٱلۡبَيَانَ ۝٤ ﴾ [رحمن:۱-٤]

(خداوند مهربان، قرآن را تعلیم داد؛ انسان را آفرید؛ و به او بیان آموخت.)

﴿ ٱقۡرَأۡ وَرَبُّكَ ٱلۡأَكۡرَمُ ۝٣ ٱلَّذِي عَلَّمَ بِٱلۡقَلَمِ ۝٤ عَلَّمَ ٱلۡإِنسَٰنَ مَا لَمۡ يَعۡلَمۡ ۝٥ ﴾ [علق:۳-۵]

(بخوان! پروردگار تو بزرگوارتر و بخشنده‌تر است؛ همان پروردگاری که به وسیله‌ی قلم تعلیم داد؛ و به انسان چیزهایی آموخت که آنها را نمی دانست.)

﴿ وَعَلَّمَكَ مَا لَمۡ تَكُن تَعۡلَمُ ﴾ [نساء:۱۱۳]

(و چیزهایی را به تو آموخت که تو نمی‌توانستی آنها را بیاموزی و بدانی.)

بعضی از مخلوقش را نیز به صفت تعلیم، توصیف می‌نماید و می‌فرماید:

﴿ هُوَ ٱلَّذِي بَعَثَ فِي ٱلۡأُمِّيِّـۧنَ رَسُولٗا مِّنۡهُمۡ يَتۡلُواْ عَلَيۡهِمۡ ءَايَٰتِهِۦ وَيُزَكِّيهِمۡ وَيُعَلِّمُهُمُ ٱلۡكِتَٰبَ وَٱلۡحِكۡمَةَ ﴾ [جمعه:۲]

(خداوند آن ذاتی است که در میان انسانهای درس نخوانده، پیغمبری را از میان خودشان برانگیخت و به سویشان گسیل داشت تا آیات خدا را برایشان بخواند و آنان را پاک بگرداند و به آنها کتاب ـ قرآن ـ و حکمت بیاموزد.)

و در آیه زیر این وصف را برای خالق و مخلوق با هم آورده است:

﴿ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ ٱللَّهُ ﴾ [مائده:٤]

(و شما بدانها تعلیم می‌دهید از آنچه که خدا به شما آموخته است.)

٤-إنباء: خبردادن: خداوند خودش را به خبردادن، توصیف نموده است و مخلوقاتش را نیز به إنباء وخبر دادن توصیف نموده و در آیه‌ی زیر هر دو را در این فعل باهم گرد

آورده است و می‌فرماید:

﴿ وَإِذۡ أَسَرَّ ٱلنَّبِيُّ إِلَىٰ بَعۡضِ أَزۡوَٰجِهِۦ حَدِيثٗا فَلَمَّا نَبَّأَتۡ بِهِۦ وَأَظۡهَرَهُ ٱللَّهُ عَلَيۡهِ عَرَّفَ بَعۡضَهُۥ وَأَعۡرَضَ عَنۢ بَعۡضٖۖ فَلَمَّا نَبَّأَهَا بِهِۦ قَالَتۡ مَنۡ أَنۢبَأَكَ هَٰذَاۖ قَالَ نَبَّأَنِيَ ٱلۡعَلِيمُ ٱلۡخَبِيرُ ﴾ [تحریم:۳]

(خاطرنشان ساز وقتی را که پیغمبر با یکی از همسرانش ـ به نام حفصه ـ رازی را در میان نهاد و او آن راز را ـ به عایشه ـ خبر داد و خداوند پیغمبرش را از این ـ افشای سرّ ـ آگاه ساخت. پیغمبر برخی از آن ـ رازگویی را ـ برای همسر رازگویش حفصه ـ بازگو کرد و از برخی دیگر خودداری نمود. هنگامی که همسرش را از آن مطّلع ساخت، او گفت: چه کسی تو را از این موضوع آگاه ساخته است؟ پیغمبر گفت: خداوند بس دانا و آگاه مرا با خبر نمود.)

بسیار واضح و روشن است که متصف بودن خداوند به فعل إنباء و خبر دادن متفاوت است با فعل انبایی که وصف مخلوقات می‌باشد، همانگونه که ذات خداوند با ذات مخلوقات متفاوت است.

۵-ایتاء: اعطا نمودن

خداوند خودش را اعطا کننده معرفی نموده است؛ چنانکه میفرماید:

(﴿ يُؤۡتِي ٱلۡحِكۡمَةَ مَن يَشَآءُ ﴾[بقره:۲٦۹]

(فرزانگی را به هرکس که بخواهد ـ و شایسته ببیند ـ عطا می‌کند.)

﴿ وَيُؤۡتِ كُلَّ ذِي فَضۡلٖ فَضۡلَهُۥ ﴾[هود:۳]

(و به هر صاحب فضیلت و احسانی پاداش فضیلت و احسانش را عطا می‌کند.)

وآفریده‌هایش را نیز به عطا کننده توصیف نموده است؛ چنانکه میفرماید:

﴿ وَءَاتَيۡتُمۡ إِحۡدَىٰهُنَّ قِنطَارٗا فَلَا تَأۡخُذُواْ مِنۡهُ شَيۡـًٔا ﴾[نساء:۲۰]

(و اگر به یکی از آنان، مال فراوانی هم عطا کرده‌اید، برای شما درست نیست که چیزی از آن مال را از او بگیرید.)

﴿ وَءَاتُواْ ٱلنِّسَآءَ صَدُقَٰتِهِنَّ نِحۡلَةٗ ﴾ [نساء:٤]

(و مهریّه‌های زنان را به عنوان هدیّه‌ای خالصانه و فریضه‌ای الهی بدهید.)

همانگونه که ملاحظه می‌نمایید خداوند متعال هم خودش را و هم مخلوقاتش را در قرآن کریم به عنوان عطا کننده توصیف نموده است؛ اما بدون هیچگونه شک و تردیدی، عطای خالق با عطای مخلوق تفاوت زیادی دارد همچنانکه ذات خالق با ذات مخلوقات متفاوت است.

صفات جامع خداوند

سپس علامه شنقیطی رحمه الله به بیان صفات و ویژگیهای جامع خداوند از قبیل علو، عظم، کِبَر، ملك، کبر،جبروت، عزت و قوت و امثال آنها می‌پردازد و می‌گوید:

۱-۲-۳- صفات علو، کبر و عظیم

خداوند متعال خودش را به این صفات متصف نموده و می‌فرماید:

﴿ وَلَا يَـُٔودُهُۥ حِفۡظُهُمَاۚ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡعَظِيمُ ﴾ [بقره:۲۵۵]

(و نگهداری زمین و آسمان او را درمانده نمی‌سازد و او بلندمرتبه و سترگ است.)

همچنین در توصیف خود به علو و کبر می‌فرماید:

(﴿ إِنَّ ٱللَّهَ كَانَ عَلِيّٗا كَبِيرٗا ﴾ [نساء:٣٤]

(بیگمان خداوند بلندمرتبه و بزرگ است.)

﴿ عَٰلِمُ ٱلۡغَيۡبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ٱلۡكَبِيرُ ٱلۡمُتَعَالِ ﴾ [رعد:۹]

(خداوند، آگاه به امور غیبی و آشکار است و بزرگوار و والا می‌باشد.)

وبعضی ازآفریده‌هایش را نیز به «عظیم» توصیف نموده است؛ چنانچه میفرماید:

﴿ فَٱنفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرۡقٖ كَٱلطَّوۡدِ ٱلۡعَظِيمِ ﴾ [شعراء:٦٣]

(دریا از هم شکافت و هر بخشی همچون کوهی عظیم گردید.)

﴿ إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا ﴾ [اسراء:٤٠]

(واقعاً شما سخن بسیار عظیمی بیان می‌دارید.)

﴿ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ ﴾ [نمل:٢٣]

(و او عرش بزرگی دارد.)

همچنین خداوند متعال برخی از آفریده‌هایش را به صفت علو (بلند و والا) توصیف نموده است:

﴿ وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا ﴾ [مریم:٥٧]

(ما او را به منزلت و مکانت والایی رساندیم.)

﴿ وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا ﴾ [مریم:٥٠]

(و آنان را نیکونام و بلندآوازه کردیم.)

وبرخی از آفریده هایش را به «کبر» یعنی بزرگی توصیف نموده است:

﴿ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ﴾ [هود:١١]

(بیگمان آنان، مغفرت و پاداش بزرگی دارند.)

﴿ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَٰذَا ﴾ [انبیاء:٦٣]

(شاید این بت بزرگ چنین کاری را کرده باشد!)

بدون تردید، اوصاف جامعی مانند **علو**، **کبر** و **عظم** که خداوند، خودش را بدانها متصف نموده است با آن صفاتی که برای آفریده‌هایش قایل شده، بسیار تفاوت دارند؛ همچنانکه ذات خداوند متعال با ذات مخلوقات متفاوت است. لذا باید دانست که هیچ مناسبتی میان صفات خالق و صفات مخلوق وجود ندارد، همانگونه که هیچ مناسبتی میان ذات خالق و ذات مخلوق وجود ندارد.

٤- صفت ملک (پادشاه)

خداوند متعال در قران کریم خودش را مِلک (پادشاه) نامیده است:

﴿ يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ ٱلۡمَلِكِ ٱلۡقُدُّوسِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَكِيمِ ﴾ [جمعه:۱]

(آنچه که در آسمانها و آنچه که در زمین وجود دارد، به تسبیح و تقدیس خداوند مشغول‌اند؛ آن خداوندی که پادشاه هستی است و از هر نقص و عیبی مبرا و پاک است و چیره با حکمت می‌باشد.)

﴿ فِي مَقۡعَدِ صِدۡقٍ عِندَ مَلِيكٖ مُّقۡتَدِرِۭ ﴾ [قمر:۵۵]

(در مجلس راستینی در پیشگاه پادشاه بزرگ و توانایی است.)

همچنین خداوند متعال بعضی از آفریده‌هایش را پادشاه نامیده است:

﴿ وَقَالَ ٱلۡمَلِكُ إِنِّيٓ أَرَىٰ سَبۡعَ بَقَرَٰتٖ سِمَانٖ ﴾ [یوسف:٤۳]

(پادشاه ـ مصر ـ گفت: من در خواب هفت گاو چاق را دیدم.....)

﴿ وَقَالَ ٱلۡمَلِكُ ٱئۡتُونِي بِهِۦ ﴾ [یوسف:۵۰]

(پادشاه گفت: یوسف را نزد من بیاورید.)

﴿ وَكَانَ وَرَآءَهُم مَّلِكٞ يَأۡخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصۡبٗا ﴾ [کهف:۷۹]

(سر راه آنان پادشاه ستمگری بود که همه‌ی کشتیها را غصب می‌کرد و می‌برد.)

﴿ تُؤۡتِي ٱلۡمُلۡكَ مَن تَشَآءُ وَتَنزِعُ ٱلۡمُلۡكَ مِمَّن تَشَآءُ ﴾ [آل عمران:۲٦]

(تو هر که را بخواهی، پادشاهی می‌دهی و از هر کس که بخواهی، پادشاهی را بازپس می‌گیری.)

اما ما باید بدانیم که خداوند متعال پادشاه واقعی است و پادشاهی وی شایسته‌ی کمال و جلال او می‌باشد. و پادشاهی مخلوقاتش نیز مناسب حال و فنا و درماندگی و نیاز آنان می‌باشد.

۵-٦-صفت جبروت و کبریاء

خداوند متعال خودش را جبار و متکبر نامیده است:

﴿ٱلۡعَزِيزُ ٱلۡجَبَّارُ ٱلۡمُتَكَبِّرُ﴾ [حشر:۲۳]

(غالب و جبار والامقام و فرازمند است.)

بعضی از آفریده‌هایش را نیز جبّار و متکبر نامیده است:

﴿كَذَٰلِكَ يَطۡبَعُ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ قَلۡبِ مُتَكَبِّرٖ جَبَّارٖ﴾ غافر: ۳۵

(این گونه خداوند بر هر دلی که متکبر و جبار باشد، مهر می‌نهد.)

﴿وَإِذَا بَطَشۡتُم بَطَشۡتُمۡ جَبَّارِينَ﴾ [شعراء:۱۳۰]

(و هنگامی که مجازات می‌کنید، از حدّ تجاوز می‌کنید و همچون جباران کیفر می دهید.)

﴿أَلَيۡسَ فِي جَهَنَّمَ مَثۡوٗى لِّلۡمُتَكَبِّرِينَ﴾ [زمر:٦۰]

(مگر جایگاه متکبّران در دوزخ نیست؟)

﴿وَٱسۡتَفۡتَحُواْ وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٖ﴾ [ابراهیم:۱۵]

(و پیغمبران از پروردگارشان طلب پیروزی نمودند و همه‌ی جباران و عناد کنندگان دچار خسران گردیدند.)

و هیچ شکی در این نیست که این صفاتی که خداوند خودش را بدانها توصیف نموده است، با این صفاتی که برای آفریده‌هایش قایل شده است، متفاوتند همانگونه که ذاتش با ذات و ماهیت مخلوقات متفاوت است.

۷-صفت عزت

خداوند، خود را به صفت عزت آراسته و توصیف نموده است؛ چنانکه در قرآن کریم میفرماید:

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴾ [بقرة:۲۲۰]

(بی‌گمان خداوند دارای عزت و با حکمت است.)

﴿ أَمۡ عِندَهُمۡ خَزَآئِنُ رَحۡمَةِ رَبِّكَ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡوَهَّابِ ﴾ [ص:۹]

(راستی مگر گنجهای رحمت پروردگار بسیار با عزّت و بس بخشاینده تو در دست ایشان است؟)

بعضی از آفریده‌ها را نیز بدان، توصیف نموده است:

﴿ قَالَتِ ٱمۡرَأَتُ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡـَٔـٰنَ حَصۡحَصَ ٱلۡحَقُّ ﴾ [یوسف:۵۱]

(زن عزیز ـ مصر ـ گفت: هم اینک حق آشکار گردید.)

﴿ وَعَزَّنِي فِي ٱلۡخِطَابِ ﴾]ص: ۲۳[

(و او بر من در سخن چیره شده است.)

همچنین این صفت را در آیه‌ی ذیل برای خودش و آفریده ها استعمال نموده است:

﴿ وَلِلَّهِ ٱلۡعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِۦ وَلِلۡمُؤۡمِنِينَ ﴾ [منافقون:۸]

(عزّت و قدرت از آن خدا و پیامبرش و مؤمنان است.)

مسلم است که عزت خدا با عزت آفریده‌ها متفاوت است، همان گونه که ذاتش با ماهیت مخلوقات متفاوت است.

۸-صفت قوت

خداوند متعال خودش را به صفت «قوّت» توصیف نموده است:

﴿ مَآ أُرِيدُ مِنۡهُم مِّن رِّزۡقٖ وَمَآ أُرِيدُ أَن يُطۡعِمُونِ ۝٥٧ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلرَّزَّاقُ ذُو ٱلۡقُوَّةِ ٱلۡمَتِينُ ﴾ [ذاریات:۵۷ـ۵۸]

(من از آنان نه درخواست هیچ گونه رزق و روزی می‌کنم و نه می‌خواهم که مرا خوراک دهند. تنها خدا روزی‌رسان و صاحب قدرت و نیرومند است و بس.)

﴿ وَلَيَنصُرَنَّ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ ﴾ [حج:٤٠]

(و به طور مسلم خدا یاری می‌دهد کسانی را که ـ با دفاع از آیین و معابد ـ او را یاری دهند. خداوند با قدرت و چیره است.)

بعضی از آفریده‌ها را نیز به همین صفت، توصیف نموده است:

﴿ وَيَزِدۡكُمۡ قُوَّةً إِلَىٰ قُوَّتِكُمۡ ﴾ [هود:٥٢]

(و نیرویی بر نیرویتان بیفزاید.)

﴿ ٱللَّهُ ٱلَّذِي خَلَقَكُم مِّن ضَعۡفٖ ثُمَّ جَعَلَ مِنۢ بَعۡدِ ضَعۡفٖ قُوَّةٗ ثُمَّ جَعَلَ مِنۢ بَعۡدِ قُوَّةٖ ضَعۡفٗا ﴾ [روم:٥٤]

(خداوند همان کسی است که شما را از ـ چیزی سراپا ـ ضعف آفریده است و سپس بعد از این ضعف و ناتوانی قوّت و قدرت بخشیده است و آن گاه ضعف و پیری را جایگزین این قوّت و قدرت ساخته است.)

و در آیه‌ی زیر، این وصف را هم برای خود و هم برای آفریده‌هایش آورده است:

﴿ فَأَمَّا عَادٞ فَٱسۡتَكۡبَرُواْ فِي ٱلۡأَرۡضِ بِغَيۡرِ ٱلۡحَقِّ وَقَالُواْ مَنۡ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةًۖ أَوَلَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّ ٱللَّهَ ٱلَّذِي خَلَقَهُمۡ هُوَ أَشَدُّ مِنۡهُمۡ قُوَّةٗۖ وَكَانُواْ بِـَٔايَٰتِنَا يَجۡحَدُونَ ﴾ [فصلت:١٥]

(و امّا قوم عاد در زمین به ناحق بزرگی فروختند و گفتند: چه کسی از ما قدرت بیشتری دارد؟ مگر آنان نمی‌دانستند که خداوندی که ایشان را آفریده است از آنان نیرومندتر است؟! آنان ـ بر اثر این پندار بی‌اساس ـ پیوسته آیه‌های ما را انکار می‌کردند و نمی‌پذیرفتند.)

صفاتی که متکلمین در آن اختلاف نموده‌اند

سپس علامه شنقیطی به بیان صفاتی می‌پردازد که متکلمین در مورد آنها اختلاف نموده‌اند که آیا آنها صفات فعل‌اند، یا صفات معنی؟ و سرانجام، ترجیح می‌دهد که آنها

صفات معنی و قائم به ذات الله هستند. برخی از این صفات عبارتند از:

۱، ۲- صفتهای رأفت و رحمت

خدوند خودش را به صفات رأفت و رحمت متصف می‌نماید و میفرماید:

﴿ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴾ [نحل:۷]

(بی‌گمان پروردگارتان دارای رأفت و رحمت زیادی است.)

و بعضی از آفریده‌ها را نیز بدان توصیف نموده است؛ چنانکه در وصف پیامبر اکرم ﷺ میفرماید:

﴿ لَقَدْ جَآءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُم بِٱلْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴾ [توبه:۱۲۸]

(بیگمان، پیغمبری از خود شما انسانها به سویتان آمده است؛ هرگونه درد و رنج و بلا و مصیبتی که به شما برسد، بر او سخت و گران می‌آید. به شما محبت می‌ورزد و اصرار به هدایت شما دارد و نسبت به مؤمنان دارای رأفت و رحمت فراوان است.)

۳- صفت حلم

خداوند خود را به حلم توصیف نموده و میفرماید:

﴿ لَيُدْخِلَنَّهُم مُّدْخَلًا يَرْضَوْنَهُۥ ۗ وَإِنَّ ٱللَّهَ لَعَلِيمٌ حَلِيمٌ ﴾ [حج:۵۹]

(خداوند آنان را به جایگاهی وارد می‌کند که از آن راضی و خوشنود خواهند بود؛ بی‌گمان خدا کاملاً آگاه و حلیم ـ شکیبا ـ است.)

﴿ وَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِىٓ أَنفُسِكُمْ فَٱحْذَرُوهُ ۚ وَٱعْلَمُوٓاْ أَنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ ﴾ [بقره:۲۳۵]

(و بدانید که خداوند آنچه را در دل دارید می‌داند، پس از ـ مخالفت با فرمان ـ او خویشتن را برحذر دارید و بدانید که بیگمان خداوند بس آمرزنده و شکیبا است.)

﴿ قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّن صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَآ أَذًى ۗ وَٱللَّهُ غَنِىٌّ حَلِيمٌ ﴾ [بقرة:۲٦۳]

(گفتار نیک و گذشت، بهتر از بذل و بخششی است که اذیّت و آزاری به دنبال داشته باشد. خداوند بی‌نیاز و حلیم ـ بردبار ـ است.)

و بعضی از مخلوقات را نیز به حلم توصیف نموده و میفرماید:

﴿ فَبَشَّرْنَٰهُ بِغُلَٰمٍ حَلِيمٍ ﴾ [صافات:۱۰۱]

(ما او را به پسری بردبار و خردمند مژده دادیم.)

﴿ إِنَّ إِبْرَٰهِيمَ لَأَوَّٰهٌ حَلِيمٌ ﴾ [توبه:۱۱٤]

(واقعاً ابراهیم بسیار مهربان و دست‌به دعا و فروتن و شکیبا بود.)

٤-صفت مغفرت

خداوند سبحان خود را غفور و آمرزنده توصیف نموده است:

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴾ [بقره:۱۷۳]

(بی‌گمان خداوند آمرزنده و مهربان است.)

﴿ فَيَغْفِرُ لِمَن يَشَآءُ وَيُعَذِّبُ مَن يَشَآءُ ﴾ [بقره:۲۸٤]

(سپس هر که را بخواهد ـ و شایستگی داشته باشد ـ می‌بخشد و هر کس را بخواهد ـ و مستحق باشد ـ عذاب می‌کند.)

این صفت را برای بعضی از آفریده‌هایش نیز آورده است:

﴿ وَلَمَن صَبَرَ وَغَفَرَ إِنَّ ذَٰلِكَ لَمِنْ عَزْمِ ٱلْأُمُورِ ﴾ [شوری:٤۳]

(کسی که ـ در برابر ظلم دیگران ـ شکیبایی کند و درگذرد، این کار او از زمره کارهایی است که باید بر آن عزم را جزم کرد و بر آن ماندگار شد.)

﴿ قَوْلٌ مَّعْرُوفٌ وَمَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِّن صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَآ أَذًى ۗ وَٱللَّهُ غَنِيٌّ حَلِيمٌ ﴾ [بقرة:۲٦۳]

(گفتار نیک و گذشت، بهتر از بذل و بخششی است که اذیّت و آزاری به دنبال داشته باشد و خداوند بی‌نیاز و بردبار است.)

﴿ قُل لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ يَغۡفِرُواْ لِلَّذِينَ لَا يَرۡجُونَ أَيَّامَ ٱللَّهِ ﴾ [جاثیه:١٤]

(به کسانی که ایمان آورده‌اند، بگو: کسانی را که روزهای الهی را چشم نمی‌دارند، ببخشایند.)

و قطعاً اوصافی را که پروردگار آسمانها و زمین، خود را بدان توصیف نموده است، لایق و شایسته‌ی مقام جلال و جمال او هستند و نباید به بهانه‌ی پرهیز از تشبیه، آنها را از او نفی نمود و از این طرف هم که بعضی از مخلوقات را بدان توصیف نموده است، بگونه‌ای است که متناسب با حال و نیاز و عجز و ناتوانی و نیاز همیشگی آنها می‌باشند.

حال و وضع کسانی که صفات کمال و جلال را از خدا نفی می‌کنند

علامه شنقیطی پس از بیان خلل و اشکالاتی که در عقیده و منهج متکلمین وجود دارد و همچنین بیان منهج قرآنی و ایمانی که حق و حقیقت را آشکار می‌نماید، میگوید:

«به هر حال، برای انسان درست نیست که نسبت به صفت یا صفاتی که خداوند برای خودش اثبات نموده، سخت گیری و لجاجت کند و پروردگار آسمانها و زمین را آماج حملاتش قرار دهد و صفتی را که خداوند خودش را با آن ستوده است، به بهانه‌ی اینکه شایسته‌ی او نیست، از وی نفی کند و از کیسه‌ی کرم خود صفاتی را به او ببخشد. باید دانست که این کار، نوعی جنون و پیروی از هوی و هوس بشمار می‌رود و صرفا کسانی از این رأی پیروی می‌کنند که خداوند چشم بصیرت آنها را کور کرده است.»

استواء صفت کمال است نه صفت نقص

جهت روشن شدن خیانت بزرگی که متکلمین درباره‌ی صفات خداوند، مرتکب شده‌اند، علامه شنقیطی رحمه الله به یکی از صفات بزرگ خداوند (استواء) اشاره می‌نماید و می‌گوید: صفت استواء که درباره‌ی آن، سخنان زیادی مطرح شده است و بسیاری از مردم آن را با فلسفه و منطق و ادله‌ی جدلی انکار کرده‌اند و حق را باطل، و باطل را حق جلوه داده‌اند تا جایی که هزاران نفر از مدعیان اسلام، با دلایل منطقی این صفت (استواء) را از خالق زمین و آسمان، نفی کرده‌اند.

بعنوان نمونه، آنها می‌گویند: اگر خداوند بر عرش قرار گرفته باشد ، با مخلوقات

مشابهت پیدا می‌کند و واضح است که خداوند هیچگونه مشابهتی با مخلوقات ندارد؛ در نتیجه، او بر عرش استوی ننموده است. ولی باید دانست که این نتیجه، بدلیل مخالفت با آیات صریح قرآن کریم، باطل است.

علامه شنقیطی رحمه الله در ادامه‌ی سخنانش می‌گوید: صفت استواء از جمله صفات کمال و جلال است و خداوند بوسیله‌ی آن خود را ستوده است. قرینه و دلیل بر اینکه این صفت از صفات کمال و جلال او می‌باشد، این است که خداوند متعال در قرآن کریم همواره آن را همراه با صفات جلال و کمالی ذکر نموده است که عقل انسان را مبهوت وخیره می‌نمایند؛ پس استواء نیز یکی از آن صفات بشمار می‌رود. سپس علامه ششنقیطی به منظور ارائه‌ی دلیل برای این موضوع به بیان نصوصی می‌پردازد که این صفت در آنها وارد شده است:

۱- براساس ترتیب قرآن کریم نخستین سوره‌ای که صفت استواء در آن آمده است، سوره‌ی اعراف می‌باشد:

﴿ إِنَّ رَبَّكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ يُغْشِى ٱلَّيْلَ ٱلنَّهَارَ يَطْلُبُهُۥ حَثِيثًا وَٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ وَٱلنُّجُومَ مُسَخَّرَٰتٍۭ بِأَمْرِهِۦٓ ۗ أَلَا لَهُ ٱلْخَلْقُ وَٱلْأَمْرُ ۗ تَبَارَكَ ٱللَّهُ رَبُّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴾ [اعراف:٥٤]

(همانا پروردگار شما الله است؛ آن ذاتی که آسمانها و زمین را در شش دوره بیافرید؛ سپس بر عرش قرار گرفت. با ـ پرده‌ی تاریک ـ شب، روز را می‌پوشاند و شب، شتابان به دنبال روز روان است. خورشید و ماه و ستارگان را بیافریده است و جملگی مسخّر فرمان او هستند. آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد. بزرگوار و جاویدان و دارای خیرات فراوان، خداوندی است که پروردگار جهانیان است.)

آیا کسی هست که بتواند، یکی از این صفات دالّ بر جلال و عظمت خدا را انکار کند؟

۲- دومین سوره‌ای که صفت استواء در آن آمده است، سوره‌ی یونس است:

﴿ إِنَّ رَبَّكُمُ ٱللَّهُ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ مَا مِن شَفِيعٍ إِلَّا مِنۢ بَعْدِ إِذْنِهِۦ ذَٰلِكُمُ ٱللَّهُ رَبُّكُمْ فَٱعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٣﴾ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعْدَ ٱللَّهِ حَقًّا إِنَّهُۥ يَبْدَؤُا۟ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ لِيَجْزِىَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ وَعَمِلُوا۟ ٱلصَّٰلِحَٰتِ بِٱلْقِسْطِ وَٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌۢ بِمَا كَانُوا۟ يَكْفُرُونَ ﴿٤﴾ هُوَ ٱلَّذِى جَعَلَ ٱلشَّمْسَ ضِيَآءً وَٱلْقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُۥ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا۟ عَدَدَ ٱلسِّنِينَ وَٱلْحِسَابَ مَا خَلَقَ ٱللَّهُ ذَٰلِكَ إِلَّا بِٱلْحَقِّ يُفَصِّلُ ٱلْءَايَٰتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٥﴾ إِنَّ فِى ٱخْتِلَٰفِ ٱلَّيْلِ وَٱلنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ ٱللَّهُ فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ ﴿٦﴾ ﴾ [یونس:۳-٦]

(همانا پروردگار شما الله است؛ آن ذاتی که آسمانها و زمین را در شش دوره بیافرید، سپس بر عرش قرار گرفت و به اداره‌ی جهان هستی پرداخت. زمام اداره جهان هستی به دست او است. کسی نمی‌تواند میانجی بشود مگر پس از اجازه‌ی او. این خدا است که صاحب و پروردگار شما است، پس او را پرستش کنید. آیا گوشزد نمی‌شوید و پند و عبرت نمی‌گیرید؟ بازگشت همه‌ی شما بسوی او است. این وعده‌ی راستین خداوند است. خدا است که از آغاز، موجودات را می‌آفریند و هم او است که آنها را ـ دیگر بار پس از تخریب جهان، هستی می‌بخشد و به سوی خود ـ برمی‌گرداند تا دادگرانه پاداش کسانی را بدهد که ایمان آورده‌اند و کارهای نیکو کرده‌اند. امّا کسانی که راه کفر را پوییده‌اند، به سبب کفری که ورزیده‌اند، نوشیدنی از آب داغ و سوزانی دارند و دارای عذاب بس دردناکی هستند. خدا است که خورشید را درخشان و ماه را تابان گردانده است و برای ماه منازلی معیّن کرده است تا شماره‌ی سالها و حساب کارها را بدانید. خداوند همه‌ی اینها را جز به حکمت نیافریده است. خداوند آیات ـ قرآن و نشانه های جهان ـ را برای آنان که می‌فهمند و درک می‌کنند شرح و بسط می‌دهد. بیگمان در آمد و شدِ شب و روز و در چیزهایی که خداوند در آسمانها و زمین آفریده است، نشانه هایی برای کسانی است که پرهیزگارند.)

آیا کسی هست که بتواند یکی از این صفات دالّ بر جلال و عظمت خدا را انکار

کند؟

۳- سومین سوره‌ای که صفت استواء در آن آمده است، سوره‌ی رعد است:

﴿ ٱللَّهُ ٱلَّذِى رَفَعَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ۖ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ ۖ وَسَخَّرَ ٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ ۖ كُلٌّ يَجْرِى لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ يُفَصِّلُ ٱلْءَايَٰتِ لَعَلَّكُم بِلِقَآءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ﴿٢﴾ وَهُوَ ٱلَّذِى مَدَّ ٱلْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَٰسِىَ وَأَنْهَٰرًا ۖ وَمِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ ٱثْنَيْنِ ۖ يُغْشِى ٱلَّيْلَ ٱلنَّهَارَ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٣﴾ وَفِى ٱلْأَرْضِ قِطَعٌ مُّتَجَٰوِرَٰتٌ وَجَنَّٰتٌ مِّنْ أَعْنَٰبٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَآءٍ وَٰحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِى ٱلْأُكُلِ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَٰتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ﴿٤﴾ ﴾ [رعد:۲-٤]

(الله همان کسی است که آسمانها را چنان که می‌بینید، بدون ستون برپا داشت؛ سپس بر عرش قرار گرفت و خورشید و ماه را فرمانبردار خود ساخت. هر کدام تا مدّت مشخّصی به حرکت خود ادامه می‌دهند. خداوند کار و بار جهان را زیر نظر دارد و با حساب و کتاب دقیقی می‌گرداند و او آیه‌ها را بیان می‌دارد تا این که یقین حاصل کنید که پروردگارتان را ملاقات خواهید کرد. او آن کسی است که زمین را گسترانیده و در آن، کوهها و جویبارها قرار داده است و از هرگونه ثمر و میوه‌ای، جفت نر و ماده‌ای در آن آفریده است. شب را بر روز می‌پوشاند. بی‌گمان در این آفرینش، شانه‌هایی ـ واضح و آشکار بر قدرت آفریدگار ـ است برای آنان که می‌اندیشند. در روی زمین، قطعه زمینهایی در کنار هم قرار دارد و تاکستانها و کشتزارها و نخلستانهای یک پایه و دو پایه در آن موجود است که هر چند با یک نوع آب سیراب می‌گردند، امّا برخی را از لحاظ طعم بر برخی دیگر برتری می‌دهیم. بی‌گمان در این ـ اختلاف استعداد خاکها و جوراجوری درختان و گیاهان و دگرگونیهای میوه‌ها و طعم آنها ـ نشانه‌هایی برای کسانی است که عقل خویش را به کار می‌گیرند.)

آیا کسی می تواند، یکی از این صفات دالّ بر جلال و عظمت خدا را انکار کند؟

٤- چهارمین سوره ای که صفت استواء در آن آمده است سوره‌ی طه است:

﴿ طه ۝١ مَآ أَنزَلۡنَا عَلَيۡكَ ٱلۡقُرۡءَانَ لِتَشۡقَىٰٓ ۝٢ إِلَّا تَذۡكِرَةٗ لِّمَن يَخۡشَىٰ ۝٣ تَنزِيلٗا مِّمَّنۡ خَلَقَ ٱلۡأَرۡضَ وَٱلسَّمَٰوَٰتِ ٱلۡعُلَى ۝٤ ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ ۝٥ لَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا بَيۡنَهُمَا وَمَا تَحۡتَ ٱلثَّرَىٰ ۝٦ وَإِن تَجۡهَرۡ بِٱلۡقَوۡلِ فَإِنَّهُۥ يَعۡلَمُ ٱلسِّرَّ وَأَخۡفَى ۝٧ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۖ لَهُ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ ۝٨ ﴾ [طه: ۱– ۸]

(طا.ها. ما قرآن را برای تو نفرستاده‌ایم تا ـ از غم ایمان نیاوردن کافران و نپذیرفتن شریعت یزدان ـ خویشتن را خسته و رنجور کنی؛ لیکن آن را برای پند و اندرز کسانی فرستاده‌ایم که از خدا می‌ترسند. قرآن از سوی کسی نازل شده است که زمین و آسمانهای بلند را آفریده است. خداوند مهربانی که بر عرش قرار گرفته است. آنچه در آسمانها و آنچه در زمین و آنچه در میان آن دو و آنچه در زیر خاک وجود دارد، از آن او است. ای پیامبر! اگر آشکارا سخن بگویی ـ یا پنهان، برای خدا فرق نمی‌کند، سخن گفتن تو با دیگران را ـ و نهان‌تر ـ از آن را که سخن گفتن تو با خودت و خواطر دل است ـ می‌داند. او الله است و بجز الله، معبود دیگری وجود ندارد؛ او دارای نامهای نیکو است.)

آیا کسی می تواند یکی از صفات مذکور و دال بر عظمت و جلال خدا را انکار کند؟

۵- پنجمین موضعی که صفت استواء در آن آمده است، سوره‌ی فرقان است:

﴿ وَتَوَكَّلۡ عَلَى ٱلۡحَيِّ ٱلَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحۡ بِحَمۡدِهِۦۚ وَكَفَىٰ بِهِۦ بِذُنُوبِ عِبَادِهِۦ خَبِيرًا ۝٥٨ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ وَمَا بَيۡنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِۚ ٱلرَّحۡمَٰنُ فَسۡـَٔلۡ بِهِۦ خَبِيرًا ۝٥٩ ﴾ [فرقان:۵۸–۵۹]

(و ـ در همه‌ی امور ـ بر خداوندی تکیه کن که همیشه زنده است و هرگز نمی‌میرد و حمد و ثنای او را به جای آور؛ و همین کافی است که خداوند از گناهان بندگانش آگاه است. آن کسی‌که آسمانها و زمین و همه‌ی چیزهای میان آن دو را در شش دوره آفرید و آن گاه بر عرش قرار گرفت. او دارای رحمت فراوان و فراگیر است؛ پس از شخص بسیار آگاه و فرزانه بپرس.)

آیا کسی می تواند یکی از این صفات عظیم الهی و دال برجلال و کمال او را انکار کند؟

٦- ششمین سوره و موضعی که صفت استواء در آن آمده است، سوره‌ی سجده می-باشد:

﴿ أَمْ يَقُولُونَ ٱفْتَرَىٰهُ ۚ بَلْ هُوَ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكَ لِتُنذِرَ قَوْمًا مَّآ أَتَىٰهُم مِّن نَّذِيرٍ مِّن قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ ﴿٣﴾ ٱللَّهُ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِى سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ ۖ مَا لَكُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَلِىٍّ وَلَا شَفِيعٍ ۚ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴿٤﴾ يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ إِلَى ٱلْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِى يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُۥٓ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ ﴿٥﴾ ذَٰلِكَ عَٰلِمُ ٱلْغَيْبِ وَٱلشَّهَٰدَةِ ٱلْعَزِيزُ ٱلرَّحِيمُ ﴿٦﴾ ٱلَّذِىٓ أَحْسَنَ كُلَّ شَىْءٍ خَلَقَهُۥ ۖ وَبَدَأَ خَلْقَ ٱلْإِنسَٰنِ مِن طِينٍ ﴿٧﴾ ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُۥ مِن سُلَٰلَةٍ مِّن مَّآءٍ مَّهِينٍ ﴿٨﴾ ثُمَّ سَوَّىٰهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِن رُّوحِهِۦ ۖ وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَٰرَ وَٱلْأَفْـِٔدَةَ ۚ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ﴿٩﴾ ﴾ [سجده:۳-۹]

(امّا مشرکان میگویند: محمّد خودش آن را از پیش خود ساخته است ـ و به دروغ به خدا نسبت داده است ـ بلکه قرآن، سخن حقّی است که از سوی پروردگارت نازل شده است تا گروهی را که پیش از تو پیغمبری برای آنان نیامده است ـ از خشم خداوند ـ بترسانی؛ شاید هدایت یابند. خدا کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آن دو است در شش دوره بیافرید و سپس بر عرش قرار گرفت. بجز خداوند برای شما هیچ یاوری ـ که شما را از عذاب خدا برهاند ـ و هیچ شفیعی ـ که نزد خدا بجز با اجازه خدا برایتان شفاعت کند ـ وجود ندارد. آیا یادآور می‌شوید؟ خداوند تمام عالم هستی را از آسمان گرفته تا زمین، زیر پوشش تدبیر خود قرار داده است. سپس تدبیر امور در روزی که اندازه‌ی آن هزار سال از سالهایی است که شما می‌شمارید، به سوی او باز میگردد. او خداوندی است که از پنهان و آشکار باخبر است و چیره و مهربان است. آن کسی است که هر چه را آفرید، نیکو آفرید، و آفرینش انسان را از گل آغازید. سپس خداوند ذرّیّه‌ی او را از عُصاره‌ی آب ضعیف و ناچیزی ـ به نام منی ـ آفرید. آنگاه

اندامهای او را تکمیل و آراسته کرد و از روح متعلّق به خود در او دمید و برای شما گوشها و چشمها و دلها آفرید؛ امّا شما کمتر شکر نعمتهای او را به جای می‌آورید.) آیا کسی می تواند یکی از این صفات عظیم الهی و دال بر نهایت جلال و کمال او را انکار کند؟

۷- هفتمین سوره و موضعی که صفت استواء در آن آمده است، سوره‌ی حدید است:

﴿ هُوَ ٱلۡأَوَّلُ وَٱلۡأٓخِرُ وَٱلظَّٰهِرُ وَٱلۡبَاطِنُۖ وَهُوَ بِكُلِّ شَيۡءٍ عَلِيمٌ ۝٣ هُوَ ٱلَّذِي خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٖ ثُمَّ ٱسۡتَوَىٰ عَلَى ٱلۡعَرۡشِۚ يَعۡلَمُ مَا يَلِجُ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَمَا يَخۡرُجُ مِنۡهَا وَمَا يَنزِلُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ وَمَا يَعۡرُجُ فِيهَاۖ وَهُوَ مَعَكُمۡ أَيۡنَ مَا كُنتُمۡۚ وَٱللَّهُ بِمَا تَعۡمَلُونَ بَصِيرٞ ۝٤ ﴾ [حدید:۳-٤]

(او پیشین و پسین و پیدا و ناپیدا است و او آگاه از همه چیز است. او است که آسمانها و زمین را در شش دوره آفرید و سپس بر عرش قرار گرفت. او می‌داند چه چیز به زمین نازل و از آن خارج میشود و چه چیز از آسمان پایین می‌آید و بدان بالا می‌رود و او در هر کجا که باشید، با شما است. و خدا می‌بیند هر چیزی را که انجام می‌دهید.)

آری، همانگونه که مشاهده می‌نمایید، همه‌ی اینها صفت کمال هستند؛ حال آنکه به گمان این انسانهای جاهل و کودن، صفت نقص هستند. این افراد پروردگار را نیز بخاطر اینکه خودش را به صفت نقص متصف نموده است، انتقاد می‌کنند و مورد حمله قرار می‌دهند. بعد از آن، یا این صفات را نفی می‌کنند و یا به تأویل آنها می‌پردازند. این در حالی است که خداوند خودش را با این صفات ستوده است و آنها را از صفات جلال و کمال خود شمرده است و در کنار صفات جلال و کمال خود آورده است بگونه‌ای که عقل از عظمت و کمال آنها شگفت زده و مبهوت می‌گردد. آری، این دلیل بر جهل و خیانت و هوس پرستی کسانی است که این صفات را نفی و یا تأویل می‌کنند.

مطلب ششم: قواعد و ضوابط مهم درباره‌ی اسما و صفات خداوند

در این باره، قواعدی بسیار مهم و نکاتی اساسی وجود دارد که علما و دانشمندان دین به آنها پرداخته‌اند؛ ما نیز به طور مختصر به ذکر آنها می‌پردازیم.

قاعده‌ی اول: اعتراف به بعضی از صفات مانند اعتراف به سایر آنها است[1]

بر اساس این قاعده می‌توانیم دیدگاه چند گروه را رد کنیم:

الف) آنانی که بعضی از صفات را می‌پذیرند و بعضی دیگر را نفی می‌کنند

مانند کسانی که صفت حیات، علم، قدرت، سمع، بصر، کلام و اراده را می‌پذیرند و آنها را صفات حقیقی قرار میدهند. سپس در مورد صفاتی مانند محبت و خوشنودی خداوند، خشم و نفرت او به نزاع و کشمکش می‌پردازند و آنها را مجاز قرار میدهند یا اینکه این صفات را به اراده، نعمت و عقوبت تأویل می‌کنند.

به این آقایان باید گفت: هیچ تفاوتی میان صفاتی که شما آنها را پذیرفته‌اید و آنها را صفات حقیقی می‌دانید با صفاتی که آنها را نفی میکنید، وجود ندارد. بلکه در واقع، همانند یکدیگرند؛ لذا پذیرفتن برخی و رد کردن برخی دیگر اصلاً توجیهی ندارد.

اگر شما علم وحیات خداوند را مانند علم و حیات مخلوقات می‌دانید، باید در مورد صفت رضا و غضب و محبت او نیز چنین تصوری داشته باشید.

و اگر بگویید: خداوند حیات و علم و اراده‌ای دارد که شایسته‌ی اوست و این صفات خداوند هیچ شباهتی با حیات و علم و اراده‌ی مخلوقات ندارند، پس باید در مورد محبت و رضایت خداوند نیز همین اعتقاد را داشته باشید.

و اگر بگویید: غضب به معنی جوش آمدن خون قلب برای انتقام گرفتن است، درباره‌ی اراده نیز چنین گفته میشود که: عبارت است از میل نفس بسوی جلب منفعت یا دفع مضرت. پس اگر بگویید: این اراده‌ی مخلوق است که چنین است، می گوییم: تعریف شما نیز مربوط به خشم مخلوق است نه خالق.

(ب) آنانی که اسماء را می‌پذیرند اما صفات را نفی می‌کنند

این گروه می‌گویند: زنده هست بدون زندگی؛ دانا و عالم است بدون علم؛ و ....

۱- مجموعه فتاوای شیخ الاسلام (۱۷/۳).

باید به این آقایان گفت: هیچ تفاوتی میان اثبات اسماء و اثبات صفات وجود ندارد؛ زیرا اگر شما می‌گویید که اثبات علم، قدرت و حیات مقتضی تشبیه و تجسیم (قائل شدن جسم برای خدا) می‌شود؛ زیرا متصف به این صفات را تنها در اجسام می‌توان یافت، می-گوییم: این سخن در مورد اسماء نیز صدق میکند؛ زیرا تنها چیزی می‌تواند متصف به حی (زنده)، علیم (دانا)، قدیر (توانا) باشد که جسم باشد؛ پس شما باید اسماء خداوند را نیز نفی کنید. اگر شما می‌گویید: این اسماء (نام‌ها) شایسته‌ی شأن و جلال او هستند، می-گوییم: صفات نیز چنین هستند.

ج) آنانی که اسماء و صفات را نفی می کنند

اینها اسما و صفات خداوند را نفی می‌کنند تا به گمان خودشان، خداوند را به موجودات تشبیه نکنند. به این گروه باید گفت: شما علم و حیات را از خداوند نفی کردید، همان گونه که علیم و حیّ بودن او را نفی می‌کنید تا از تشبیه نمودن خداوند با موجودات فرار کنید؛ اما در واقع، این عقیده‌ی شما مستلزم تشبیه خداوند با معدومات (نیستی‌ها) است.

۲- قاعده‌ی دوّم: اعتقاد درباره‌ی صفات مانند اعتقاد در مورد ذات است۱

خداوند سبحان دارای ذاتی است که با ذات مخلوقات و موجودات تشابهی ندارد؛ همچنین صفات و افعال خداوند با صفات و افعال مخلوقات و موجودات همسانی و مشابهتی ندارند؛ زیرا کسی که اعتراف کند به این که خداوند در ذات خود یک حقیقت ثابت است، این قول مستوجب صفات کمالی است که هیچ مثل و همتایی در ذات و صفات ندارد. چنین عقیده‌ای مستلزم این است که بگوید: سمع، بصر و کلام او در نفس الامر ثابت هستند و با کلام، سمع و بصر مخلوقات و موجودات هیچ گونه تشابهی ندارند.

اگر کسی بگوید: من استواء خداوند را نفی می‌کنم تا مرتکب تشبیه او با مخلوقات

۱- مجموعه فتاوای شیخ الاسلام (۱۷/۳).

نشوم، به او گفته می‌شود: پس تو وجود خدا و ذات او را نیز نفی کن؛ زیرا اثبات وجود و ذات برای خداوند نیز مستلزم تشبیه است. اگر بگوید: خداوند وجود بخصوص و ذات بخصوصی دارد که مشابه با وجود و ذات مخلوقات نیست، در جوابش می‌گوییم: نزول و استواء خداوند نیز چنین‌اند.[1]

۳-قاعده‌ی سوم: اتفاق در اسماء مقتضی تساوی در مسمیات (نام گذاری شده‌ها) نیست

ما به یقین می دانیم آنچه را که خداوند درباره‌ی وجود آنها در بهشت به ما خبر داده است مانند شیر، عسل و شراب وچیزهای دیگر، همه‌ی آنها حق و ثابتند. و این واقعیتها هر چند که در نام با اشیای موجود در دنیا مشترک‌اند؛ امّا مثل آنها نیستند؛ بلکه تفاوت بسیار زیادی میان شیر، عسل و شراب دنیا و بهشت وجود دارد؛ آنهم آنچنان تفاوتی که بجز خداوند متعال کسی دیگر حقیقت آن را نمی‌داند. لذا ما باید بدانیم که مغایرت خالق با مخلوقات به مراتب بیشتر و بزرگتر از مغایرت یک مخلوق با مخلوق دیگر است؛ حتی در دنیا ممکن است چند چیز را به یک اسم نام گذاری کنید؛ اما هر کدام دارای حقیقت و ماهیت بخصوصی باشد که با دیگری کاملا تفاوت داشته باشد؛ بعنوان مثال، کلمه‌ی «دست» در هر یک از عبارتهای «دست شتر»، «دسته‌ی کیف» و «دست انسان» معنی مخصوص خود را دارد هر چند که در همه‌ی آنها کلمه‌ی دست استعمال شده است.

٤-قاعده‌ی چهارم: خداوند به نفی محض متصف نمی‌شود

خداوند اسماء و صفاتی را برای خودش ثابت نموده و اسماء و صفاتی را نیز از خودش نفی نموده است؛ اثبات و نفی صفات خداوند بصورت مجمل و مفصل وارد شده است. اثبات مجمل به وسیله‌ی اثبات ثنای مطلق، حمد مطلق و مجد مطلق برای خداوند می‌باشد چنانکه خداوند متعال میفرماید:

﴿ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ﴾ [فاتحه:۲]

۱- مجموعه فتاوای شیخ الاسلام (۳۵/۳).

(ستایش خداوندی را سزا است که پروردگار جهانیان است.)

﴿ وَلِلَّهِ ٱلۡمَثَلُ ٱلۡأَعۡلَىٰ ﴾ [نحل:٦٠]

(خداوند دارای صفات عالیّه است.)

و اما تفصیل در اثبات شامل هر اسم و صفتی است که در قرآن و حدیث آمده است.

نفی مجمل، این است که همه‌ی عیوب و نقایصی که ضد کمال حق تعالی هستند، از وی نفی شوند؛ مانند:

﴿ لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ ﴾ [شوری:۱۱]

(هیچ چیزی همانند خدا نیست ـ و نه او در ذات و صفات به چیزی از چیزهای آسمان و زمین می‌ماند و نه چیزی از چیزهای آسمان و زمین در ذات و صفات بدو می ماند ـ و او شنوا و بینا است.)

﴿ هَلۡ تَعۡلَمُ لَهُۥ سَمِيّٗا ﴾ [مریم:٦٥]

(مگر شبیه و همانندی برای خدا ـ که خالق، رازق، عالم، قادر، حیّ، قیّوم و... باشد ـ پیدا خواهی کرد ـ تا دست نیاز به سوی او دراز کنی؟)

امّا تفصیل در نفی این است که خداوند متعال را از همه‌ی عیوب و نقصها از جمله: داشتن پدر، فرزند، همتا، جهل، عجز، چرت زدن، خواب و اعمال بیهوده پاک و منزّه بدانیم.

ولی ما باید بدانیم که شیوه‌ی قرآن کریم در نفی، این نیست که تنها نفی صرف و محض کند؛ بلکه هرگاه صفت نقصی را نفی می‌کند، در عین حال صفت مدح و کمالی را برای او اثبات می‌نماید و آنگونه که بعضی از فرقه‌ها و گروهها نفی می‌کنند، نفی مجرد نمی‌کند؛[1] بعنوان نمونه خداوند متعال میفرماید:

۱- الجهمیة المحضة. نگا: مجموع فتاوی (۳۹/۳).

﴿ ٱللَّهُ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ٱلۡحَيُّ ٱلۡقَيُّومُۚ لَا تَأۡخُذُهُۥ سِنَةٞ وَلَا نَوۡمٞۚ لَّهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلۡأَرۡضِۗ مَن ذَا ٱلَّذِي يَشۡفَعُ عِندَهُۥٓ إِلَّا بِإِذۡنِهِۦۚ يَعۡلَمُ مَا بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَمَا خَلۡفَهُمۡۖ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيۡءٖ مِّنۡ عِلۡمِهِۦٓ إِلَّا بِمَا شَآءَۚ وَسِعَ كُرۡسِيُّهُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَۖ وَلَا يَـُٔودُهُۥ حِفۡظُهُمَاۚ وَهُوَ ٱلۡعَلِيُّ ٱلۡعَظِيمُ ﴾ [بقره:۲۵۵]

(معبود حقی بجز الله وجود ندارد؛ او زنده‌ی پایدار ـ و جهان هستی را ـ نگهدار است. او را هیچ چرت و خوابی فرا نمی‌گیرد. آنچه در آسمانها و آنچه در زمین وجود دارد، از آنِ او است. ـ و در ملک کائنات، او را انبازی نیست ـ کیست آن که در پیشگاه او میانجیگری کند مگر با اجازه‌ی او؟ آنچه را که در پیش روی مردمان است و آنچه را که در پشت سر آنان است، می‌داند و انسانها چیزی از علم او را فراچنگ نمی‌آورند جز آن مقداری را که وی بخواهد. ـ علم و دانش محدود دیگران، پرتوی از علم بی‌پایان و بی کران او است ـ کرسی او آسمانها و زمین را در بر گرفته است؛ و نگاهداری آن دو وی را درمانده نمی‌سازد و او بلندمرتبه و سترگ است.)

در آیه‌ی مذکور، چرت زدن و خوابیدن از خداوند نفی شده است؛ اما نفی چرت و خواب از وی متضمن حیات و زنده بودن کامل و قیام و پابرجایی مطلق است. پس از نشانه‌های کمال حیات و زنده بودنش این است که چرت ـ حالت ابتدایی خواب ـ و خواب او را فرا نمی‌گیرد.

و اینکه خداوند می‌فرماید: «حفاظت زمین و آسمان او را خسته و درمانده نمی‌کند» مستلزم آن است که خداوند از قدرت کاملی برخوردار است؛ به همین سبب، نگهداری آنها او را خسته و درمانده نمی‌نماید و این کار هم برایش دشوار نیست.

و مانند آیه‌ی بالا این سخن خداوند متعال است که میفرماید:

﴿ لَا يَعۡزُبُ عَنۡهُ مِثۡقَالُ ذَرَّةٖ فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَلَا فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَآ أَصۡغَرُ مِن ذَٰلِكَ وَلَآ أَكۡبَرُ إِلَّا فِي كِتَٰبٖ مُّبِينٖ ﴾ [سبأ:۳]

(به اندازه‌ی سنگینی ذرّه‌ای در تمام آسمانها و در زمین از او پنهان و نهان نمیگردد و

نه کمتر از اندازه‌ی ذرّه و نه بزرگتر از آن. چیزی نیست مگر این که در کتاب آشکاری ثبت و ضبط و نگهداری میشود.)

در این آیه هم ما ملاحظه می‌نماییم که نفی پنهان ماندن مستلزم علم خداوند متعال نسبت به تمام ذراتی است که در زمین و آسمانها وجود دارند.

همچنین در این آیه، خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ وَلَقَدْ خَلَقْنَا ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَمَا مَسَّنَا مِن لُّغُوبٍ ﴾ [ق:۳۸]

(ما آسمانها و زمین را در شش دوره آفریده‌ایم و هیچ گونه درماندگی و خستگی به ما نرسیده است).

در این آیه نیز نفی خستگی و درمانگی از خداوند متعال بر کمال قدرت و نهایت توانایی او دلالت دارد.

همچنین آیه: ﴿ لَّا تُدْرِكُهُ ٱلْأَبْصَٰرُ وَهُوَ يُدْرِكُ ٱلْأَبْصَٰرَ ﴾ [نعام:۱۰۳]

(چشمها ـ کُنْهِ ذات ـ او را درنمی‌یابند و او چشمها را درمی‌یابد ـ و به همه‌ی دقایق و رموز آنها آشنا است).

یعنی چشم‌ها هر چند که در جهان آخرت او را می‌بینند اما توان احاطه کردن او را ندارند.

و اینگونه هر صفتی را که خداوند از خود نفی کرده است، مستلزم یک صفت ثبوتی است که موجب حمد و ستایش خداوند متعال است.

لذا ما مشاهده می‌نماییم که خداوند متعال هر صفتی را که از خود، نفی نموده است مستلزم یک صفت ثبوتی است که حمد و ستایش خداوند در آن نهفته است. پس خداوند به هیچ عنوان خودش را به نفی محضی که مستلزم صفتی ثبوتی و مدح و ستایشی نباشد، توصیف ننموده است. پس کسانی که در نفی یا آنچه که صفات سلبی می‌نامند، افراط و زیاده روی می‌کنند، در واقع دچار اشتباه شده‌اند؛ چرا که نفی تا زمانی که متضمن اثبات نباشد، هیچ مدح و کمالی را بهمراه ندارد؛ زیرا نفی محض، عدم محض است و عدم

محض هیچ ارزشی ندارد.

قابل یادآوری است که بدعت گذاران، بسیار از نفی محض استفاده می‌کنند؛ آنان می گویند: خداوند، سخن نمیگوید، نمی بیند و بالای عالم نیست؛ حتی بعضی ها غلو نموده و گفتهاند: خداوند نه داخل جهان هستی است، نه بیرون آن، نه جدا از عالم است و نه آمیخته با عالم است و سخنان بی ارزشی از این قبیل که خداوند را عدم محض می‌دانند حال آنکه خداوند از چنین نسبتهای ناروایی پاک و منزه است.

۵- قاعده‌ی پنجم: الفاظی که موهِم حق و باطل‌اند

ایمان آوردن به صفاتی که در قرآن و حدیث وارد شده‌اند، واجب است هر چند که معانی آنها برای ما مفهوم و قابل توجیه و درک نباشند؛ امّا صفاتی را که مورد اختلاف‌اند و مردم آنها را به خداوند نسبت می‌دهند ولی در کتاب خدا و سنت رسولش وارد نشده-اند تا زمانی که منظور گوینده روشن نباشد، نه آنها را می‌پذیریم و نه ردشان می‌کنیم.

بعنوان نمونه، کسی که جهت را از خداوند نفی می‌کند، از وی می‌پرسیم: هدف شما از جهت چیست؟ اگر هدف شما این است که خداوند در داخل جرم و جسم آسمان است و آسمان او را احاطه کرده است، پس جایز نیست که ما بگوییم: خداوند در یک جهت قرار دارد. و اگر هدف شما از جهت، این است که بالای مخلوقات و بالای آسمانها است، این سخن، حق و درست است.

هم چنین تحیز (جا و مکان قائل شدن) برای خدا، اگر منظور از تحیز این است که مخلوقات او را احاطه کرده‌اند، قطعاً چنین نسبتی باطل است؛ اما اگر منظور این است که خداوند از مخلوقات متمایز و جدا و مباین است، این نسبت، نسبت حقی است.

٦- قاعده‌ی ششم: اعتقاد به تشبیه، نخستین عامل تعطیل اسماء است

علامه محمد امین شنقیطی این قاعده را توضیح می‌دهد و می‌گوید: اساس و ریشه‌ی آفت تعطیل، آلوده شدن قلب به لکه‌ی ننگ تشبیه است. انسانی که قلبش آلوده به پلیدی تشبیه است، اگر یکی از صفات کمال را ـ که خداوند خودش را به وسیله‌ی آن مدح و

ستایش نموده است ـ بشنود، مانند فرود آمدن خداوند به آسمان دنیا در ثلث آخر شب و یا استواء بر عرش و آمدن او در روز قیامت و دیگر صفات کمال وجلال، نخستین چیزی که در ذهن او خطور می‌کند و می‌گذرد، این است که این صفت مشابه با صفت مخلوق است؛ لذا قلبش با تشبیه آلوده می‌گردد و ارزش و قدر واقعی خدا را درک نمیکند و خدا را آنگونه که شایسته‌ی او است بزرگ نمی‌دارد؛ زیرا چنین تصور میکند که صفت خالق مشابه با صفت مخلوق است؛ لذا در نخستین مرحله، قلبش ملوث به آلودگی تشبیه می-گردد و این چیز باعث می‌شود تا صفات خداوند را به بهانه‌ی اینکه مشابه با صفات مخلوق هستند، نفی کند. در نتیجه، این شخص، نخست جزو گروه مشبهه و بعد از آن، مرتکب تعطیل می‌گردد. حاصل سخن اینکه فردی که دارای چنین اعتقادی باشد، به بهانه ی اینکه این صفات شایسته‌ی خداوند نیستند، هم در ابتدا و هم در پایان، پروردگار جهانیان را مورد تاخت و تاز قرار میدهد.

همچنین علامه شنقیطی رحمه الله به بیان یک قاعده‌ی اصولی که مورد اتفاق تمام علما و اندیشمندان معتبر این امت است، می‌پردازد و می‌گوید: برای پیامبر اکرم ﷺ جایز نیست که هنگام نیاز، بخصوص در باب عقاید، بیان مطلبی را به تأخیر بیندازد. و اگر به فرض محال، رأی باطل آنها را بپذیریم که معنی ظاهری آیات صفات، کفر بشمار می‌رود، پس به آنها باید بگوییم که هرگز پیامبر اکرم ﷺ استواء را به استیلاء تأویل ننموده است؛ همچنین هیچ کدام از صفاتی را که شما تأویل می‌کنید، آنحضرت ﷺ چنین تأویلاتی ننموده است؛ پس اگر منظور از این صفات، این تأویلات می‌بود، قطعا رسول الله ﷺ به تأویل آنها می‌پرداخت؛ زیرا برای پیامبر اکرم ﷺ جایز نیست که در هنگام نیاز، بیان مطلبی را به تأخیر بیندازد.

علامه شنقیطی رحمه الله در ادامه می‌گوید: هرگاه یک مسلمان، وصفی را بشنود که خداوند خودش را بدان ستوده است یا پیامبر اکرم ﷺ پروردگار را بدان تعریف نموده است، بر وی واجب است که با قلبی آکنده و مملو از تجلیل و تعظیم، آن صفت را بپذیرد و مطمئن باشد که آن وصف به حدی از کمال، جلال، عظمت و شرافت رسیده است که تمام پیوندهای تشابه و تساوی را میان خالق و مخلوق قطع می‌کند؛ تنها در این حالت

است که قلب انسان، معترف به عظمت خداوند متعال شده و او را از آلودگی‌های تشبیه پاک می‌گرداند؛ در نتیجه، بستر قلبش برای پذیرش ایمان و تصدیق صفاتی که خداوند خودش را با آنها ستوده یا پیامبرش او را با آنها مورد ستایش قرار داده، آماده می‌گردد و به این آیه، اذعان می‌کند که: ﴿لَيۡسَ كَمِثۡلِهِۦ شَيۡءٞۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ﴾ [شوری:۱۱] (هیچ چیزی مانند الله نیست و او شنوا و بینا است.)

باید دانست که هسته‌ی اصلی تمام بدی‌ها این است که انسان، معتقد به عظمت الهی نباشد و در ذهن او این مطلب خطور کند که صفات خداوند با صفات مخلوقات شبیه هستند؛ چنین تصوری باعث می‌شود که انسانهایی که دچار افلاس فکری گردیده‌اند با این ادعای کاذب و بی اساس، مجبور به نفی صفات الهی شوند.

۷- قاعده‌ی هفتم: آیات صفات از متشابهات نیستند

علامه شنقیطی می‌گوید: بسیاری از مردم، آیات صفات را متشابه می‌دانند؛ اما باید دانست که این پندار از جهتی اشتباه، و از جهتی دیگر، صحیح است همانگونه که امام مالک بن انس رحمه الله فرموده است:

«الاستواء غیر مجهول، و الکیف غیر معقول، و السؤال عنه بدعة، و الا بیان به واجب».

یعنی نفس استواء معلوم است و نحوه‌ی آن قابل درک نیست و سؤال کردن درباره‌ی آن بدعت، و ایمان آوردن به آن، واجب است.

همچنین نزول و فرود آمدن خداوند به آسمان دنیا نیز همین گونه است؛ یعنی نفس معنی نزول معلوم است و نحوه‌ی نزول عقلاً قابل درک نیست و سؤال از آن، بدعت، و ایمان آوردن به آن، واجب است. قابل یادآوری است که سایر صفات خداوند عز و جل نیز اینگونه‌اند؛ چرا که مفهوم و معنای این صفات نزد اعراب کاملا مشخص و معین است. اما آن صفاتی که پروردگار آسمانها و زمین بدانها توصیف شده است، کامل‌تر و برتر و بزرگتر از آن هستند که با صفات مخلوقات مشابهت داشته باشند؛ همانگونه که ذات پروردگار حق است و مخلوقات نیز دارای ذات هستند؛ امّا ذات خالق کاملتر، پاکتر و برتر از آن است که با ذات مخلوقات مشابهت داشته باشد.

۸- قاعده‌ی هشتم: از معنی ظاهر صفات هیچگونه تشبیهی برداشت نمی‌شود تا نیاز به تأویل داشته باشند

آنچه در اصول فقه مقرر و ثابت است، این است که: اگر کلام بر یک معنا دلالت کند طوری که احتمال معنای دیگری را نداشته باشد، آن را «نص» می‌گویند؛ مانند «**تلك عشرة كاملة**». (اینها ده‌تای کامل هستند).

اما اگر کلامی احتمال دو معنی یا بیشتر از آن را داشته باشد، آنگاه از دو حال خارج نیست؛ یا اینکه دلالت کلام به یک معنی، ظاهرتر و آشکارتر است یا اینکه دلالتش بر هر دو معنی یکسان است؛ اگر دلالتش بر تمام معانی بطور مساوی و یکسان باشد، آن را در اصطلاح «مجمل» می‌گویند؛ مانند اینکه کسی بگوید: «**عدا اللصوص البارحة على عين زيد**» (دیروز، دزدها بر «عین» زید تجاوز کردند). ممکن است که منظور از عین، چشم زید باشد؛ یعنی دزدها چشم زید را کور کردند. یا اینکه منظور از «عین»، چشمه‌ی آب باشد؛ یعنی اینکه آنها چشمه‌ی آب زید را پر از خاک کردند و خشکاندند. یا اینکه منظور از «عین» طلا و نقره باشد؛ یعنی اینکه طلا و نقره‌های زید را به غارت بردند. این کلام، مجمل است و حکم مجمل این است که تا دلیلی وجود نداشته باشد که یک معنی را بر دیگری ترجیح دهد، باید در مورد آن، توقف نمود.

اما اگر سخنی نص صریح باشد، بدان عمل می‌شود و نباید از معنی ظاهر آن عدول نمود مگر اینکه نسخ شده باشد.

پس اگر دلالت کلام بر یکی از معانی محتمل، ظاهرتر و روشن تر باشد، آن را «ظاهر» می‌نامند و معنی مقابل آن، را «محتمل مرجوح» می‌نامند. و حکم «ظاهر» این است که عمل کردن به آن، واجب است مگر اینکه دلیلی وجود داشته باشد که آن حکم را از معنی ظاهریش منصرف کرده باشد. مانند اینکه کسی بگوید: «رأيت اسداً» یعنی شیری را دیدم که ظاهر این سخن بر حیوان درنده‌ای دلالت دارد؛ اما دلالت آن بر مرد شجاع محتمل و در درجه‌ی دوم است.

با توجه به آنچه که بیان گردید، آیا معنی متبادر به ذهن و نزدیک آیات صفات، مانند (**یدالله فوق یدیهم**) و امثال آن، مشابهت با مخلوق است و ما ناچاریم آنها را تأویل کنیم و لفظ را از معنی ظاهرش برگردانیم؟ یا اینکه معنی ظاهر و متبادر به ذهن و نزدیک آنها، تنزیه پروردگار آسمانها و زمین است و باید آنها را بر حسب ظاهرشان بپذیریم؟ جواب این است: هر وصفی که به پروردگار جهان هستی نسبت داده شود، معنی ظاهر آن، نزد هر مسلمانی، تنزیه و پاک بودن آن از مشابهت با مخلوقات است.

لذا ابقا و اثبات آن بر معنی ظاهرش، حق است؛ بدین معنی که پروردگار در تمام صفاتش از مشابهت با مخلوقات منزه وپاک است. آیا کسی که از عقل و خرد درستی برخوردار باشد، می‌تواند انکار کند که معنی نزدیک و متبادر به ذهن، این است که خالق در ذات و صفاتش با مخلوقات، متفاوت است؟ خیر، سوگند به خدا، که بجز انسانهای معاند و لجوج، هیچ کس دیگری با این سخن، مخالفت نمی‌کند.

۹- قاعده‌ی نهم: حقیقت تأویل[1]

تأویلی که خلق خدا را به فتنه انداخته و هزاران نفر از این امّت را به گمراهی کشانده است، در اصطلاح به سه معنی بطور مشترک، اطلاق می‌گردد:

(۱) بر فرجام کار و عملی شدن آن در آینده، تأویل گفته می‌شود و در قرآن کریم نیز به همین معنی بکار رفته است؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلًا ﴾ [نساء:۵۹] (این کار ـ یعنی رجوع به قرآن و سنّت ـ برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است.) ﴿ وَلَمَّا يَأۡتِهِمۡ تَأۡوِيلُهُۥ ﴾ [یونس:۳۹] (و هنوز واقعیّت آن برای ایشان روشن نشده است.) ﴿ يَوۡمَ يَأۡتِي تَأۡوِيلُهُۥ يَقُولُ ٱلَّذِينَ نَسُوهُ مِن قَبۡلُ ﴾ [اعراف:۵۳]

۱- در این زمینه رساله‌ای بنام «**التأویل خطورته وآثاره**» نوشته شده است که می‌توانید به آن مراجعه نمایید.

(روزی چنین سرانجامی فرا می‌رسد ـ و عقاب و عذاب خدا گریبانگیرشان میگردد. در آن روز ـ آنان که در دنیا آن را فراموش کرده‌اند و پشت گوش انداخته‌اند، می‌گویند:.....)

چنانکه ملاحظه می نمایید معنی تأویل در این آیات، عبارت است از آنچه که در آینده تحقق می‌یابد.

(٢) تأویل به معنی تفسیر نیز می‌آید؛ و با این معنی بسیار معروف است مانند سخن ابن جریر طبری که می‌گوید: «القول فی تأویل قوله تعالی کذا»؛ یعنی تفسیر این آیه، چنین است.

(٣) اما تأویل در اصطلاح اصولیان، عبارت است از: گردانیدن لفظ از معنی نزدیک و متبادر به ذهن آن به معنای دورتر با دلیل. و باید دانست که گردانیدن لفظ از معنی ظاهری و متبادر به ذهن نزد علماء اصول سه حالت دارد:

(الف) گردانیدن لفظ از معنی ظاهر و متبادر به ذهن بنا به دلیل صحیحی از قرآن و حدیث. و این نوع تأویل، صحیح و مقبول است و اختلافی در صحت آن وجود ندارد؛ مانند این حدیث که «**الـْجَارُ أَحَقُّ بِصَقَبِهِ**».[1] معنی ظاهر و متبادر به ذهن این حدیث برای همسایه حق شفعه را ثابت می‌نماید؛ اما حمل کردن حدیث مذکور بر کسی که از شریکش جدا می‌شود، حمل لفظ بر معنای محتمل مرجوح، غیر متبادر به ذهن و غیر ظاهر می‌باشد. امّا حدیث صحیح جابر مبنی بر اینکه نبی اکرم فرمود: «**فَإِذَا وَقَعَتْ الـْحُدُودُ وَصُرِفَتْ الطُّرُقُ فَلا شُفْعَةَ**»[2] دلالت بر این دارد که منظور از «جار» همان شریکی است که از صاحب و شریکش جدا می‌شود. پس این گونه برگرداندن لفظ از معنی ظاهر و متبادر به ذهن که مبتنی بر دلیل روشنی از قرآن و حدیث باشد، صحیح است و پذیرفتن آن واجب. و چنین تأویلی نیز تأویل صحیح و درستی است.

١- روایت احمد، نسائی و ابن ماجه؛ نگا منتقی الاخبار ص (٤٩٢) شماره (٣١٧٧).

٢- روایت بخاری، ابوداود و احمد؛ نگا منتقی الاخبار ص (٤٩٢).

(ب) حالت دوّم تأویل آنست که لفظ از معنای ظاهری و متبادر به ذهن و نزدیک برگردانده شود؛ آنهم بنا بر علتی که مجتهد آن را دلیل می‌داند ولی در حقیقت، دلیل نیست. این نوع تأویل را تأویل بعید و تأویل فاسد می‌گویند؛ مانند تأویل نمودن لفظ «امرأة» به زنی که مکاتب شده باشد در حدیث: «**أَيَمَا امْرَأَةٍ نُكِحَتْ بِغَيْرِ إِذْنِ وَلِيِّهَا فَنِكَاحُهَا بَاطِلٌ**».[1] یعنی هر زنی که بدون اجازه‌ی ولی‌اش عقد شود، نکاحش باطل است.

علما میگویند: مراد گرفتن زن مکاتبه از کلمه‌ی «امرأة» در عبارت فوق، تأویل بعید و فاسدی است؛ زیرا این اقدام، برگردانیدن لفظ از معنی متبادر به ذهن و ظاهری آن بشمار می‌رود و کلمه‌ی «ایّ» در عبارت «ایّما امراة» عمومیت را می‌رساند. و صیغه‌ی عموم با «ما»ی زائده بیشتر مورد تأکید قرار گرفته است؛ لذا حمل کردن آن بر یک معنا و مصداق نادر مانند زن مکاتبه، حمل کردن لفظ بر معنای غیر ظاهری بدون هیچگونه دلیلی است.

(ج) اما حمل لفظ بر معنای غیر ظاهری‌اش بدون دلیل را در اصطلاح، تأویل نمی‌گویند؛ بلکه این کار، نوعی بازیچه قرار دادن کتاب خدا و سنت رسول الله ﷺ بشمار می‌رود که بعنوان نمونه، تفسیر بعضی از غالیان از آیه‌ی زیر را می‌توان ذکرنمود؛ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُكُمۡ أَن تَذۡبَحُواْ بَقَرَةٗ﴾ [بقره:٦٧] (خدا به شما دستور می‌دهد که گاوی را سر ببرید). آنها «بقره» را به «عایشه» تفسیر نموده‌اند.

باید دانست که برگردانیدن آیات صفات از معانی متبادر به ذهن و ظاهری‌شان به معانی محتملی که خداوند هیچ دلیلی برای اثبات آنها نازل نفرموده است، از این گونه تفسیرها بحساب می‌آید؛ مانند اینکه برخی می‌گویند: «استوی» به معنی «استولی» یعنی غالب و چیره شدن است. در واقع، این گونه تفسیرها را نمی توان تأویل نام نهاد؛ زیرا هیچگونه دلیلی برای آن وجود ندارد؛ بلکه این نوع تفسیرها در اصطلاح اصولیان، ملعبه و

١- روایت ابوداود، ترمذی، ابن ماجه و احمد؛ نگا منتقی الاخبار ص (٥٣٩) شماره (٣٤٥٢).

بازی نام دارد؛ چرا که اینها در واقع، بازیچه قرار دادن کتاب خداوند بدون هیچ دلیل و مدرکی است. ما باید بدانیم که این گونه تأویلها جایز نیستند و نوعی هجوم و حمله به کتاب الله بحساب می‌آیند. قاعده‌ی معروف نزد دانشمندان سلف و گذشتگان این است که برگردانیدن هیچ کلمه‌ای از کتاب الله و سنت رسول الله ﷺ از معنی متبادر به ذهن و ظاهری‌اش بدون دلیل و مستند قطعی، جایز نیست.

مطلب هفتم: دیدگاه اهل سنت و جماعت درباره‌ی صفات خداوند

ابن تیمیه رحمه الله خلاصه‌ی مذهب سلف صالح را در این خصوص چنین بیان می‌کند:

«اصل در این باب این است که خداوند را باید با اوصافی توصیف نمود که خداوند خودش را بدانها توصیف نموده یا پیامبرش او را با آن صفات، وصف نموده است، چه در جهت اثبات یا نفی. لذا آنچه را که خداوند برای خودش، اثبات نموده است، باید اثبات شود، و آنچه را که خداوند از خودش، نفی کرده است، نفی شود.

و برای همگان روشن است که روش گذشتگان امت و ائمه‌ی سلف، اثبات تمامی صفاتی بوده که خداوند آنها را برای خودش ثابت نموده است بدون کیفیت، تشبیه، تمثیل و بدون تحریف و تعطیل».[1]

خداوند ما را از انحراف و دوری از روشی که خود، درباره‌ی اسماء و صفاتش در

۱- مجموعه‌ی فتاوی (۳/۳). قابل یادآوری است که تعداد زیادی از دانشمندان، عقیده‌ی سلف را تأیید و بیان نموده‌اند که از میان آنها طحاوی را می‌توان نام برد. همچنین محمد بن محمد بن ابی العز حنفی شرحی را بر کتاب او بنام «**شرح العقیدة الطحاویة**» نگاشته است. ابو الحسن اشعری نیز کتاب ارزشمندی بنام «**الابانة عن اصول الدیانة**» تحریر نموده است. محمد علی صابونی نیز کتاب «**عقیدة السلف**» را نگاشته است. همچنین تعداد زیادی از علما در این زمینه قلم زده‌اند و این اندیشه‌ها را تأیید نموده‌اند. ما نیز در این راستا از آنها پیروی نموده‌ایم و به راه و روش آنها رفته‌ایم و از خداوند عز و جل مسئلت می‌نماییم که ما را روز قیامت با آنها حشر نماید.

قرآن ترسیم نموده است، برحذر داشته و می‌فرماید:

﴿ وَلِلَّهِ ٱلۡأَسۡمَآءُ ٱلۡحُسۡنَىٰ فَٱدۡعُوهُ بِهَاۖ وَذَرُواْ ٱلَّذِينَ يُلۡحِدُونَ فِيٓ أَسۡمَٰٓئِهِۦۚ ﴾ [اعراف:۱۸۰]

(خداوند دارای زیباترین نامها است ـ که بر بهترین معانی و کاملترین صفات دلالت می‌نمایند. پس به هنگام ستایش یزدان و درخواست حاجات خویش از خدای سبحان ـ او را بدان نامها صدا زنید و بخوانید و کسانی را که در نامهای خداوند الحاد می‌کنند و به تحریف دست می‌یازند، رها کنید.)

«اصل الحاد در لغت عرب به معنی تجاوز از حد اعتدال و میل به سوی جور و انحراف است؛ و لحد قبر که به سبب انحراف از راسته‌ی قبر بسوی قبله، لحد نامیده می‌شود، از همین ریشه و به همین معنا است».[1]

همچنین خداوند در راستای پاکی و تنزیه خود از توصیف نابجایی که ملحدین و مشرکین گمراه در اسماء او ایجاد کرده و به او نسبت می‌دهند، میفرماید:

﴿ سُبۡحَٰنَ ٱللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴾ [صافات:۱۵۹]

(خداوند، پاک و منزّه است از توصیفهایی که ـ این گروه مشرک و خرافه‌پرست ـ می‌کنند.)

و تعریفی را که بندگان مخلص از وی کرده‌اند، استثنا نموده و می‌فرماید:

﴿ إِلَّا عِبَادَ ٱللَّهِ ٱلۡمُخۡلَصِينَ ﴾ [صافات:۱٦۰] (مگر بندگان مخلص خدا.)

و در جایی دیگر می‌فرماید:﴿ سُبۡحَٰنَ رَبِّكَ رَبِّ ٱلۡعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ ﴾ [صافات:۱۸۰] (پاک و منزّه است پروردگار تو ؛آن پروردگار عزّت و قدرت؛ از توصیفهایی که ـ مشرکان درباره‌ی خدا به هم می‌بافند و سر هم ـ می‌کنند.)

و در آیه‌ی بعدی، خداوند به سبب سخنان درست و توصیف خداوند به نیکی بر

۱- معارج القبول (۸۸/۱).

پیامبرانش سلام و درود می‌فرستد و می‌فرماید:

﴿ وَسَلَٰمٌ عَلَى ٱلۡمُرۡسَلِينَ ﴾ [صافات:۱۸۱] (و درود بر پیغمبران.)

دیدگاه امام ابو الحسن اشعری درباره‌ی صفات خداوند

بعضی از کسانی که مذهب و دیدگاه اهل سنت را درباره‌ی صفات خداوند نمی‌پسندند، بر اهل سنت خرده گیری کرده و مدعی هستند که مذهب اشاعره مخالف با مطالبی است که ما بیان نمودیم. آنان می‌گویند: تنها مذهب ما، مذهب اهل سنت است. هم اکنون ما آنچه را که امام ابوالحسن اشعری بعنوان مذهب اهل سنت و اصحاب حدیث نقل کرده و در خاتمه‌ی آن تصریح نموده است که همین، اعتقاد و اندیشه‌ی من است، بیان می‌کنیم.

امام ابوالحسن اشعری عنوان این مبحث را چنین مطرح کرده است:

«این گزیده‌ی تمام سخنان اصحاب حدیث و اهل سنت است». سپس می‌گوید: «گزیده‌ی اعتقاد اهل حدیث و اهل سنت عبارت است از: اعتراف به خداوند، فرشتگان، کتب آسمانی، پیامبران و هر آنچه که از نزد خداوند آمده، و همچنین هر آنچه که راویان ثقه و معتمد از رسول الله ﷺ نقل کرده‌اند و اینکه خداوند، خدایی یکتا و تنها و بی‌نیاز است و غیر از وی هیچ معبودی وجود ندارد، زن و فرزند ندارد، محمد بنده و فرستاده‌ی اوست، بهشت و دوزخ حق‌اند، قیامت آمدنی است و در آن تردیدی و جود ندارد، خداوند مردگان را زنده می‌کند و خداوند بر عرش خود قرار دارد همانطور که خودش می‌فرماید:

﴿ ٱلرَّحۡمَٰنُ عَلَى ٱلۡعَرۡشِ ٱسۡتَوَىٰ ﴾ [طه:٥]

(خداوند مهربانی که بر عرش قرار گرفته است.)

و خداوند دو دست دارد که چگونگی آنها معلوم نیست؛ چنانچه می‌فرماید:

﴿ خَلَقۡتُ بِيَدَيَّ ﴾ [ص:۷٥] (آن را با دو دست خود آفریدم.)

و میفرماید: ﴿ بَلۡ يَدَاهُ مَبۡسُوطَتَانِ ﴾ [مائد:٦٤] (بلکه دو دست خدا باز است.)

وخداوند دو چشم دارد؛ البته کیفیت آنها برای ما روشن نسیت؛ چنانچه میفرماید:

﴿ تَجۡرِي بِأَعۡيُنِنَا ﴾ [قمر:١٤] (این کشتی زیر نظر ما حرکت می‌کرد.)

و خداوند دارای وجه و صورت است؛ چنانکه می‌فرماید: ﴿ وَيَبۡقَىٰ وَجۡهُ رَبِّكَ ذُو ٱلۡجَلَٰلِ وَٱلۡإِكۡرَامِ ﴾ [رحمن:٢٧] (و تنها وجه پروردگار با عظمت و ارجمند تو می‌ماند و بس.)

و نباید همچون معتزله و خوارج گفت که اسماء خداوند از او جدا هستند. همچنین اهل سنت اقرار می‌کنند که خداوند علم دارد؛ چنانکه می‌فرماید:

﴿ أَنزَلَهُۥ بِعِلۡمِهِۦ ﴾[نساء:١٦٦]

(خداوند آن را به مقتضای دانش خویش نازل کرده است.)

و در جایی دیگر میفرماید: ﴿ وَمَا تَحۡمِلُ مِنۡ أُنثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلۡمِهِۦ ﴾ [فاطر:١١]

(هیچ زنی باردار نمیشود و وضع حمل نمی‌کند مگر اینکه خدا می‌داند ـ جنین او پسر یا دختر است و در شکم مادر چه احوالی دارد و کی به دنیا می‌آید.)

اهل سنت، سمع و بصر را برای خداوند قائلند و آنها را مانند معتزله از او نفی نمی‌کنند. همچنین اهل سنت، قدرت را برای خداوند قائل‌اند؛ چنانکه خداوند متعال میفرماید: ﴿ أَوَلَمۡ يَرَوۡاْ أَنَّ ٱللَّهَ ٱلَّذِي خَلَقَهُمۡ هُوَ أَشَدُّ مِنۡهُمۡ قُوَّةٗ ﴾ [فصلت:١٥]

(مگر آنان نمی‌دانستند که خداوندی که ایشان را آفریده است از آنان نیرومندتر است؟)

بله، اهل سنت میگویند: قرآن کلام خداوند و غیر مخلوق است؛ کلام در وقف و در لفظ غیر مخلوق است. هر کس کلام را لفظ یا وقف بداند از نظر آنها مبتدع است و الفاظ قرآن را نه مخلوق و نه غیر مخلوق می‌توانیم بگوییم.

آنان (اهل سنت) می‌گویند: خداوند در روز قیامت با چشمان سر دیده می‌شود

آنگونه که ماه شب چهارده دیده می‌شود؛ البته فقط مؤمنان خداوند را می‌بینند؛ اما کافران او را نمی بینند؛ زیرا کافران از خداوند در حجابند؛ چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿ كَلَّآ إِنَّهُمۡ عَن رَّبِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ لَّمَحۡجُوبُونَ ﴾ [مطففین:۱۵]

(هرگز! قطعاً ایشان در آن روز- به سبب کارهایی که انجام داده‌اند - از پروردگارشان در حجابند؛ یعنی او را نمی‌بینند.)

اهل سنت می‌پذیرند که موسی علیه السلام تقاضای رؤیت خداوند را در دنیا نمود و خداوند بر کوه تجّلی نمود و کوه را ریزه ریزه کرد و با این روش به موسی علیه السلام نشان داد که او در دنیا نمی‌تواند خدا را ببیند؛ بلکه تنها در آخرت او را خواهد دید.

اهل سنت احادیثی را که از رسول الله ﷺ نقل شده و در آنها تصریح شده است که خداوند متعال به آسمان دنیا نزول می‌نماید و می‌فرماید: «آیا کسی هست که طالب آمرزش باشد تا او را بیامرزم»، می‌پذیرند و همانگونه که از پیامبر خدا ﷺ نقل شده است، تصدیق می‌کنند.

اهل سنت بر این باورند که خداوند در روز قیامت می‌آید همانگونه که در قرآن کریم وارد شده است که: ﴿ وَجَآءَ رَبُّكَ وَٱلۡمَلَكُ صَفّٗا صَفّٗا ﴾ [فجر:۲۲]

(و پروردگارت می‌آید و فرشتگان، صف صف حاضر آیند.)

و می‌پذیرند که خداوند به مخلوقاتش هرگونه که بخواهد، نزدیک می‌شود؛ چنانکه می فرماید: ﴿ وَنَحۡنُ أَقۡرَبُ إِلَيۡهِ مِنۡ حَبۡلِ ٱلۡوَرِيدِ ﴾ [ق:۱٦]

(و ما از شاهرگ گردن به او نزدیکتریم.)

سرانجام، ابو الحسن اشعری همه‌ی آنچه را که از اهل سنت و اصحاب حدیث نقل می‌نماید، با این سخنش به پایان می‌رساند که: «این، خلاصه و گزیده‌ی تمام معتقداتی است که اهل سنت و اهل حدیث بدان اعتقاد دارند و مردم را بدانها امر می‌کنند و به آنها عمل می‌نمایند. ما نیز به تمام آنچه که از آنها نقل نمودیم، اعتقاد داریم و به راه و روش آنان می‌رویم و تنها از خداوند می‌خواهیم که به ما توفیق دهد و ما را کفایت کند. او

بهترین کارساز است؛ از او کمک می‌خواهیم و بر او توکل می‌کنیم و بازگشت همه‌ی ما به سوی او است».[۱]

از توضیحات گذشته روشن گردید که عقیده‌ی ابو الحسن اشعری درباره‌ی اسماء و صفات خداوند موافق با عقیده‌ی اهل سنت و جماعت می‌باشد.[۲]

۱- به کتاب «مقالات الاسلامیین» ص (۲۹۰-۲۹۷» مراجعه نمایید. قابل یادآوری است که ما تنها آنچه را که مربوط به صفات الهی بود، نقل نمودیم و از نقل بقیه‌ی اعتقادات اهل سنت که مورد تأیید ایشان هستند، خودداری نمودیم.

۲- بنده در این زمینه، رساله‌ای بسیار ظریف و ارزشمند نگاشته‌ام که در آن معتقدات ابو الحسن اشعری و منهج و راه و روش ایشان را بیان نموده‌ام.

فصل سوم

توحید خداوند متعال[1]

مبحث اول: معنای توحید و اقسام آن

ما باید بدانیم که خداوند در ذات خودش، یگانه است و هیچ شبیه و نظیری ندارد و از داشتن همسر و فرزند، پاک و منزه است.

﴿ قُلْ هُوَ ٱللَّهُ أَحَدٌ ۝١ ٱللَّهُ ٱلصَّمَدُ ۝٢ لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ ۝٣ وَلَمْ يَكُن لَّهُۥ كُفُوًا أَحَدٌۢ ۝٤ ﴾ [اخلاص:١-٤]

(بگو: الله، یگانه و یکتا است؛ الله، سَرورِ والا، برآورنده‌ی امیدها و برطرف کننده‌ی نیازمندیها است؛ نزاده است و زاده نشده است؛ و کسی همتا و همگون او نمی‌باشد.)

خداوند متعال دارای صفات کمال است و در هیچ یک از صفاتش با هیچ کدام از مخلوقاتش مشابهتی ندارد:

﴿ لَيْسَ كَمِثْلِهِۦ شَىْءٌ ۖ وَهُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ ﴾ [شوری:١١]

(هیچ چیزی همانند الله نیست ـ و نه او در ذات و صفاتش به چیزی از چیزهای

١- توحید حق عبارت است از: یکتا دانستن خداوند در ذات و صفاتش و بعد از آن هم عبادت خدای یگانه و بی همتا بخشی از توحید بشمار می‌رود. متأسفانه امروزه این مفهوم، تحریف شده است؛ خیلی‌ها تصور می‌کنند که توحید به معنای نفی صفات خداوند است؛ چرا که اثبات صفات از دیدگاه آنان، مستلزم متعدد شدن واجب الوجود است. بعضی از صوفی‌ها هم معتقدند که توحیدی را که ما بیان نمودیم، ویژه‌ی عموم مردم است؛ اما توحید خواص آن است که با حقایق اثبات گردد؛ همچنین آنان معتقدند که نوعی دیگر از توحید وجود دارد که ویژه ی خواص خواص است. ما باید بدانیم که همه‌ی اینها گمراهی هستند.

آسمان و زمین می‌ماند و نه چیزی از چیزهای آسمان و زمین در ذات و صفات بدو می ماند ـ و او شنوا و بینا است.)

او به تنهایی آفریدگار، زنده کننده، میراننده و نگاه دارنده‌ی آسمانها و زمین است؛ و هرکس یقین نداشته باشد که خداوند در تمام این امور، تنها و منفرد است، مؤمن بشمار نمی‌رود.

"توحید نظری کافی نیست بلکه توحید عملی نیز ضرروی است"

برای مؤمن بودن، توحید علمی و نظری کفایت نمی‌کند؛ بلکه لازم است که تنها خداوند را عبادت نماییم و به بجز او کس دیگری را عبادت نکنیم؛ چرا که تنها ذاتی مستحق و شایسته‌ی پرستش است که خالق، روزی دهنده، نعمت دهنده‌ی بدون عوض، زنده کننده، میراننده، متصف به صفات کمال و پاک و منزه از تمام صفات نقص است. ما باید تنها او را پرستش نماییم؛ زیرا دیگران، همگی آفریده شده و تحت فرمان او هستند تا جایی که حتی به خودشان هم نمی‌توانند نفع و ضرری برسانند؛ پس چگونه میشود جز او را عبادت نمود؟

کسانی که تنها خدا را نمی‌پرستند، در تناقض بسر می‌برند

کافران، اعم از مشرکین عرب و گروههای زیاد دیگری بر این باور بودند که خداوند در خلقت موجودات، رزق و روزی دادن، زنده کردن، میراندن و پادشاهی جهان هستی متفرد و یکتا است؛ اما با وجود این، نمی‌پذیرفتند که تنها خداوند را عبادت کنند و تنها به او روی آورند و از عبادت غیر خدا دست بردارند؛ آنها غیر خدا را پرستش می‌کردند، دیگران را در دعا و نیایشهایشان، می‌خواندند و به غیر خدا توکل می‌کردند و پر واضح است که این حالت، یک تناقص و تضاد بسیار زشت است؛ زیرا آن ذاتی که در خلق و ایجاد متفرد و تنها است، تنها او سزاوار عبادت، خضوع و تعظیم است. اینجا است که قرآن کریم در مورد این تناقض مشرکین با آنها به بحث و مناقشه‌های طولانی پرداخته و این مطلب را برای آنان توضیح داده است که وقتی به اعتراف خود شما، تنها خداوند، آفریدگار و روزی دهنده و... است، پس باید تنها او را پرستش کنید و صرفا از دین او پیروی نمایید.

مبحث دوم: کلمه‌ی توحید: معنا، فضایل و شرایط آن

«لا اله الا الله» کلمه‌ی توحید است؛ این کلمه، شامل ایمان و دربرگیرنده‌ی آن است؛ این کلمه، عنوان و اساس اسلام است؛ و معنای آن این است که: بجز الله تعالی هیچ معبودی وجود ندارد که شایسته‌ی عبادت باشد. و کسانی که این کلمه را چنین تفسیر کرده اند که: هیچ موجودی بجز الله وجود ندارد، مرتکب خطا شده‌اند؛ زیرا کلمه‌ی «اله» به معنای معبود است؛ بنابر تفسیر این گروه، مفهوم آن، چنین خواهد بود که: لا معبود موجود الا الله، یعنی هیچ معبودی بجز الله وجود ندارد. و این، اشتباه است؛ زیرا این معنا مستلزم این است که هر معبودی خواه حق باشد یا باطل "الله" است. در نتیجه، آنچه را که مشرکان و سایر کفار عبادتش می‌کنند مانند آفتاب و ماه و ستارگان و...همه خدا باشند. همچنین از این قول چنین بر می‌آید که جز الله هیچ کسی دیگری عبادت نشده است و این از هر باطلی باطل‌تر است.

بنابراین، معنی صحیح و دقیق همان است که در ابتدا بیان نمودیم و آن اینکه: بجز الله متعال هیچ معبودی وجود ندارد که شایسته‌ی عبادت باشد.

نصوص زیادی که بر فضیلت کلمه‌ی توحید و منافع زیاد و بزرگ آن، دلالت دارند وارد شده است. ما در گذشته به بیان برخی از این نصوص پرداختیم من جمله اینکه: «هرکس بر مبنای اخلاص و از اعماق قلب لا اله الا الله بگوید، وارد بهشت می‌شود». همچنین هنگامی که انسان این کلمه را به زبان بیاورد، مال و جانش را بیمه می‌نماید و وارد دایره‌ی اسلام می‌گردد.

اما ما باید بدانیم که منظور از این کلمه، فقط بر زبان آوردن آن نیست؛ بلکه تنها زمانی این کلمه برای گوینده‌اش مفید خواهد بود که دارای هفت شرط زیر باشد.

۱-معنای آنرا بداند

خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ فَٱعۡلَمۡ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ ﴾ [محمد:۱۹]

(بدان که قطعاً هیچ معبود حقی بجز الله، وجود ندارد.)

و در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَن شَهِدَ بِٱلۡحَقِّ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ﴾ [زخرف:۸٦]

(مگر کسانی که آگاهانه بر حق، شهادت و گواهی دهند.)

همچنین در روایت صحیحی از عثمان بن عفان ﷺ روایت شده است که: رسول الله ﷺ فرمود: «**مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ**».[1] (کسی که بمیرد در حالی که می‌داند که هیچ معبود حقی بجز الله وجود ندارد، وارد بهشت می‌شود.)

۲-به آن، یقین داشته باشد

اقرار کننده به وجود الله، باید به مفهوم و معنای آن یقین کامل و قطعی داشته باشد؛ چرا که ایمان، تنها با یقین حاصل می‌گردد و ظن و گمان در قلمرو ایمان هیچ سودی ندارد؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ بِٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ ثُمَّ لَمۡ يَرۡتَابُواْ﴾ [حجرات:۱۵]

(مؤمنان واقعی تنها کسانی هستند که به خدا و پیامبرش ایمان آورده‌اند و بعد از آن، هیچگونه شکّ و تردیدی به خود راه نداده‌اند.)

همانگونه که ملاحظه می‌نمایید خداوند متعال در آیه‌ی فوق، عدم شک و تردید را شرط راستی و درستی ایمان مؤمنان معرفی نموده است.

همچنین در حدیث صحیح مسلم از ابوهریره ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود:

«**أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللهِ، لَا يَلْقَى اللهَ بِهِمَا عَبْدٌ غَيْرَ شَاكٍّ فِيهِمَا إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ**».[2] (من گواهی می‌دهم که: هیچ معبود حقی بجز الله وجود ندارد و من فرستاده‌ی الله هستم. هر بنده‌ای که با این کلمه به ملاقات الله برود و در مفهوم و معنای

۱- صحیح مسلم (۵۵/۱) حدیث شماره (۲٦).

۲- صحیح مسلم (۵۷/۱) حدیث شماره (۲۷).

آن، هیچ شک و تردیدی نداشته باشد، از ورود به بهشت، جلوگیری نمی‌شود.)

همچنین در صحیح مسلم آمده است که رسول الله ﷺ کفشهایش را به ابوهریره ﷺ داد و به او چنین فرمود که:

«مَنْ لَقِيتَ مِنْ وَرَاءِ هَذَا الْحَائِطِ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، مُسْتَيْقِنًا بِهَا قَلْبُهُ فَبَشِّرْهُ بِالْجَنَّةِ».[1]

(هرکسی را بیرون از این باغ دیدی که با یقین قلبی، گواهی می‌دهد که هیچ معبود حقی بجز الله، وجود ندارد، مژده بده که وارد بهشت می‌شود.)

در این حدیث نیز همانگونه که مشاهده می‌نمایید، یقین قلبی شرط ورود به بهشت دانسته شده است؛ و فقدان شرط مستلزم فقدان مشروط است.

۳- مقتضای این کلمه را با قلب و زبان بپذیرد

قرآن کریم برای ما بیان نموده است که خداوند متعال چگونه تکذیب کنندگان امت‌هایی را که از پذیرش این کلمه سر باز زدند و از روی تکبر و غرور به آن عمل نکردند، دچار عذاب ساخت:

﴿ إِنَّهُمْ كَانُوٓاْ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا ٱللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ﴿٣٥﴾ وَيَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوٓاْ ءَالِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ ﴾ [صافات:۳۵-۳٦]

(هنگامی که به آنان گفته می‌شد: هیچ معبود حقی بجز الله وجود ندارد، تکبر می‌ورزیدند و می‌گفتند: آیا ما برای سخن شاعری دیوانه، معبودان خود را رها کنیم؟!)

در آیه‌ی فوق، خداوند متعال استکبار ورزیدن، روی گردانیدن از «لا اله الا الله» و تکذیب پیامبرش را سبب عذاب آنان، معرفی نموده است.

٤- تسلیم مدلول و مفهوم این کلمه باشد

خداوند متعال میفرماید: ﴿ وَأَنِيبُوٓاْ إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُواْ لَهُۥ مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَكُمُ ٱلْعَذَابُ

۱- صحیح مسلم (٦۰/۱) حدیث شماره (۳۱).

ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ﴾ [زمر:٥٤]

(و به سوی پروردگار خود برگردید و تسلیم او شوید پیش از این که عذاب به سراغ شما بیاید و دیگر، کمک و یاری نشوید.)

و در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿ وَمَن يُسۡلِمۡ وَجۡهَهُۥٓ إِلَى ٱللَّهِ وَهُوَ مُحۡسِنٞ فَقَدِ ٱسۡتَمۡسَكَ بِٱلۡعُرۡوَةِ ٱلۡوُثۡقَىٰۗ وَإِلَى ٱللَّهِ عَٰقِبَةُ ٱلۡأُمُورِ ﴾ [لقمان:٢٢]

(کسی که ـ دل به خدا دهد و ـ مطیعانه رو به خدا کند، در حالی که یکتاپرست و نیکوکار باشد، به دستاویز بسیار محکمی چنگ زده است؛ و باید دانست که سرانجام همه‌ی کارها به خدا بازگشت داده میشود ـ و حسنات را پاداش، و سیّئات را کیفر می دهد.)

قابل یادآوری است که «يُسۡلِمۡ وَجۡهَهُۥٓ» به معنی این است که اطاعت و فرمانبرداری کند؛ و «وَهُوَ مُحۡسِنٞ» به معنی این است که در عین حال، یکتاپرست باشد؛ و «عروة الوثقی» (دستآویز محکم) را نیز به «لا اله الا الله» تفسیر نموده‌اند.

۵- با صداقت آن را به زبان آورد

شخص باید در گفتن این کلمه صداقت داشته باشد و دل و زبانش در اعتراف به آن، باهم هماهنگی داشته باشند؛ خداوند متعال می فرماید:

﴿ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِٱللَّهِ وَبِٱلۡيَوۡمِ ٱلۡأٓخِرِ وَمَا هُم بِمُؤۡمِنِينَ ۝٨ يُخَٰدِعُونَ ٱللَّهَ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَمَا يَخۡدَعُونَ إِلَّآ أَنفُسَهُمۡ وَمَا يَشۡعُرُونَ ﴾ [بقره:٨-٩]

(در میان مردم دسته‌ای هستند که میگویند: ما به خدا و روز رستاخیز باور داریم. در صورتی که باور ندارند و جزو مؤمنان بشمار نمی‌آیند. آنان ـ به نظرشان ـ خدا و مؤمنان را گول می‌زنند، در صورتی که فقط خود را گول می‌زنند؛ ولی نمی‌فهمند.)

بله، اینان سخنان دروغی به زبان می‌آورند و باطن آنها با ظاهرشان همسانی ندارد.

در حدیثی صحیح از معاذ ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود:

«مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ صِدْقًا مِنْ قَلْبِهِ إِلَّا حَرَّمَهُ اللهُ عَلَى النَّارِ».[1]

(هرکس، با صداقت قلب، گواهی دهد که هیچ معبود حقی بجز الله، وجود ندارد و محمد فرستاده‌ی اوست، خداوند او را بر آتش جهنم، حرام میگرداند.)

ما ملاحظه می‌کنیم که رسول مکرم اسلام در این حدیث، شهادتی را که همراه با صداقت قلبی باشد، شرط نجات از آتش دوزخ قرار داده است.

٦- با اخلاص بگوید

اخلاص به این معنی است که شخص، عملش را از کلیه‌ی شوائب و آلودگیهای شرک، پاک گرداند؛ خداوند متعال میفرماید: ﴿ أَلَا لِلَّهِ ٱلدِّينُ ٱلْخَالِصُ ﴾ [زمر:۳]

(هان! تنها طاعت و عبادت خالصانه برای الله است و بس.)

و در جایی دیگر می‌فرماید: ﴿ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعْبُدُواْ ٱللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ ٱلدِّينَ ﴾ [بینه:٥]

(به آنان دستور داده نشده است مگر اینکه الله را مخلصانه و حقگرایانه، عبادت کنند.)

و در حدیثی صحیح از ابو هریره ﷺ روایت است که نبی اکرم ﷺ فرمود:

«أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ خَالِصًا مِنْ قَلْبِهِ أَوْ نَفْسِهِ».[2]

(کسانی از مردم روز قیامت، سعادت بیشتری دارند تا از شفاعت من برخوردار شوند که با اخلاص و از صمیم قلب، لا إله إلا الله بگویند.)

۱- صحیح بخاری (۲۲٦/۱) حدیث شماره (۱۲۸).

۲- صحیح بخاری (۱۹۳/۱) حدیث شماره (۹۹).

همچنین در صحیح بخاری از عتبان بن مالک ﷺ روایت است که رسول الله ﷺ فرمود:

«إِنَّ اللهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ: لاَ إِلَهَ إِلاَّ اللهُ، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ».[1]

(خداوند دوزخ را بر تمامی کسانی که لا اله الا الله را بخاطر خشنودی او می‌گویند، حرام ساخته است.)

۷- به این کلمه محبت داشته باشد

شخص باید نسبت به این کلمه، مقتضیات، مدلول آن و همچنین کسانی که معتقد و پای بند به شرایط آن هستند، محبت داشته باشد. و با تمام آن امور و افرادی که باعث نقض این کلمه می‌شوند، بغض و دشمنی ورزد؛ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَمِنَ ٱلنَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ ٱللَّهِ أَندَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ ٱللَّهِ ۖ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَشَدُّ حُبًّا لِّلَّهِ ﴾ [بقره:۱٦٥]

(و عده‌ای از مردم هستند که همتایانی برای خدا می‌گیرند و آنها را مانند خدا دوست می‌دارند؛ و آنان که ایمان دارند، خداوند را بیشتر دوست دارند.)

قابل یادآوری است که علامت دوستی و محبت بنده با خداوند، مقدم داشتن و ترجیح دادن خواسته‌ها و دستورات خداوند در برابر رغبت‌ها و خواهشات نفسانی خود می‌باشد. همچنین شخص باید نفرت و بغض اموری را در دل داشته باشد که خداوند آنها را ناپسند می‌دارد اگر چه این کار، خلاف میل وخواسته‌ی خودش باشد. یکی دیگر از علایم دوستی یک شخص با خداوند این است که با دوستان خدا و پیامبرش، دوستی و محبت کند و با دشمنان خدا و پیامبرش، دشمنی ورزد. همچنین از رسول الله ﷺ پیروی کند و هدایت و رهنمودهای او را بپذیرد.

۱- صحیح بخاری (۵۱۹/۱) حدیث شماره (٤٢٥).

اشاره‌ی سلف به بعضی از شرایط مذکور

حسن بصری رحمه الله خطاب به فرزدق ؛شاعر معروف عرب؛ که مشغول دفن همسرش بود، گفت: برای این روز چه چیزی آماده کردهای؟ فرزدق گفت: از هفتاد سال پیش تا به امروز، «لا اله الا الله» می‌گویم؛ یعنی گواهی می‌دهم که هیچ معبود حقی بجز الله، وجود ندارد. حسن بصری گفت: «لا اله الا الله» توشه‌ی بسیار خوبی است؛ اما باید بدانی که شرایطی دارد؛ هان، از تهمت زدن زنان پاک دامن پرهیز کن.

همچنین از حسن بصری پرسیدند: آیا درست است که بعضی از مردم می‌گویند: هرکس لااله الا الله بگوید، وارد بهشت می‌شود؟ حسن بصری جواب داد: هرکس لااله الا الله بگوید و حق آن را ادا کند و واجبات آنرا بجا آورد، وارد بهشت می‌شود.

وهب بن منبه در جواب کسی که از او پرسید: آیا کلید بهشت لا اله الا الله نیست؟ گفت: بله، این کلمه، کلید بهشت است؛ اما هر کلیدی دندانه‌هایی دارد؛ اگر شما کلیدی بیاورید که دندانه داشته باشد، قفل را باز میکند؛ ولی هرگز با کلیدی که دندانه نداشته باشد، قفل باز نمی‌شود.

مبحث سوم: عبادت

مطلب اول: تعریف عبادت

توحید تنها با دو امر تحقق پیدا می‌کند:

اول: گواهی دادن به یگانگی خداوند در ذات و صفاتش.

دوم: در تمام عبادات تنها او مقصود و مراد باشد.

عبادت بر همه‌ی اقوال و اعمال ظاهر و باطنی اطلاق می‌گردد که مورد پسند و رضایت خداوند متعال باشند. اعمال ظاهر مانند تلفظ شهادتین، نماز و روزه؛ و اعمال باطن مانند ایمان به خدا، فرشتگان، کتابهای آسمانی، پیامبران، و بیم و امید.

مطلب دوم: عابد کسی است که زندگی‌اش را با بیم و امید سپری می‌کند

عبادت راستین و واقعی آن است که انسان، با محبت خداوند متعال و بیم از وی و خشوع و فروتنی در برابر او و امید به رحمت‌هایش زندگی کند.

عبادتی که توأم با محبت و بیم و امید نباشد، صرفا حرکات بی روحی است که هیچ تأثیری در زندگی شخص عبادت کننده نمی‌گذارد.

از طرفی دیگر، عبادت گذاری که خدا را دوست داشته باشد اما در برابر او متواضع و فروتن نباشد و با بیم و امید زندگی نکند، بسیار گرفتار گناه و معصیت می‌شود؛ چرا که این شخص به گمان اینکه خداوند را دوست دارد، نیازی به عمل نمی‌بیند و جرأت ارتکاب گناه پیدا می‌کند. در دوران نبی مکرم اسلام نیز گروهی وجود داشتند که بدون انجام هیچ عملی مدعی محبّت خداوند متعال بودند؛ اما خداوند متعال آنان را با این آیه‌ی قران کریم در بوته‌ی آزمایش قرار داد:

﴿ قُلۡ إِن كُنتُمۡ تُحِبُّونَ ٱللَّهَ فَٱتَّبِعُونِي يُحۡبِبۡكُمُ ٱللَّهُ ﴾ [آل عمران:۳۱]

(بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد.)

باید دانست که هر کس، مدعی محبت خدا شود، اما از پیامبرش پیروی نکند، کاذب و دروغگو است.

امام شافعی رحمه الله می‌گوید: «اگر کسی را دیدید که روی آب راه می‌رود یا در فضا پرواز می‌کند، تا مطمئن نشده‌اید که از رسول الله ﷺ پیروی می‌کند سخنش را تصدیق و باور نکنید».

همچنین اگر امید، همراه با خوف و خشیت خداوند نباشد، باعث می‌شود تا انسان بر انجام گناه جرأت پیدا کند و از عذاب و گرفت الهی غافل گردد:

﴿ أَفَأَمِنُواْ مَكۡرَ ٱللَّهِۚ فَلَا يَأۡمَنُ مَكۡرَ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ ﴾ [اعراف:۹۹]

(آیا آنان از مجازات ناگهانی خداوند متعال ایمن و غافل شده‌اند؟ باید دانست که از مجازات ناگهانی خداوند فقط زیانکاران غافل می‌شوند.)

همچنین اگر ترس از عذاب خداوند متعال همراه با امید به رحمتهایش نباشد، باعث بدگمانی انسان نسبت به خداوند و ناامیدی از رحمت‌هایش می‌گردد؛ چنانکه خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ إِنَّهُۥ لَا يَاْيۡـَٔسُ مِن رَّوۡحِ ٱللَّهِ إِلَّا ٱلۡقَوۡمُ ٱلۡكَٰفِرُونَ ﴾ [یوسف:۸۷]

(از رحمت خداوند جز کافران ناامید نمی‌گردند.)

پس عبادت راستین، عبادتی است که با بیم و امید انجام گیرد؛ خداوند متعال می‌فرماید:

﴿ وَيَرۡجُونَ رَحۡمَتَهُۥ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓۚ ﴾ [اسراء:۵۷]

(و امیدوار به رحمت الهی هستند و از عذاب او هراسناکند.)

و در سوره‌ی زمر می‌فرماید:

﴿ أَمَّنۡ هُوَ قَٰنِتٌ ءَانَآءَ ٱلَّيۡلِ سَاجِدٗا وَقَآئِمٗا يَحۡذَرُ ٱلۡأٓخِرَةَ وَيَرۡجُواْ رَحۡمَةَ رَبِّهِۦ ﴾ [زمر:۹]

(آیا چنین شخص مشرکی که بیان کردیم، بهتر است ـ یا کسی که در اوقات شب با سجده و قیام، به طاعت و عبادت مشغول است در حالی که از آخرت بیمناک، و به رحمت پروردگارش امیدوار است.)

بلی، عبادت واقعی، عبادتی است که با امید به رحمت الهی و ترس از عذاب الهی انجام گیرد؛ چنانکه خداوند متعال درباره‌ی خانواده‌ی ذکریا ﷺ می‌فرماید:

﴿ إِنَّهُمۡ كَانُواْ يُسَٰرِعُونَ فِي ٱلۡخَيۡرَٰتِ وَيَدۡعُونَنَا رَغَبٗا وَرَهَبٗاۖ وَكَانُواْ لَنَا خَٰشِعِينَ ﴾ [انبیاء:۹۰]

(آنان به انجام کارهای نیک می‌شتافتند و با بیم و امید، ما را صدا می‌زدند و در برابر ما خاشع و فروتن بودند.)

گاهی، این امید است که دست بنده‌ی نیکوکار را می‌گیرد و به کمک او می‌شتابد و چنان وضعیتی برایش ایجاد می‌نماید که نزدیک است از فرط شوق و خوشحالی به سوی خداوند به پرواز درآید. و گاهی هم چنان بیم و هراسی او را فرا می‌گیرد که نزدیک است

از خشیت الهی ذوب شود. پس چنین انسانی، همواره در صدد جلب خشنودی خداوند است و در عین حال، از عقاب و عذاب وی می‌ترسد. بلی، بندگان نیکوکار از عذاب خداوند به خودش پناه می‌برند و به رحمت‌های الهی امیدوارند.

مطلب سوّم: ارکان عبادت

عبادت سه رکن دارد

اخلاص: یعنی اینکه هدف بنده از عبادت، خشنودی خداوند متعال و آخرت باشد. رسول الله ﷺ فرمود:

«إِنَّمَا الأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ، وَإِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى، فَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى الله وَرَسُولِهِ فَهِجْرَتُهُ إِلَى الله وَرَسُولِهِ ، وَمَنْ كَانَتْ هِجْرَتُهُ إِلَى دُنْيَا يُصِيبُهَا أَوْ إِلَى امْرَأَةٍ يَنْكِحُهَا فَهِجْرَتُهُ إِلَى مَا هَاجَرَ إِلَيْهِ».[1]

(اعمال به نیت‌ها بستگی دارند و با هر کس، مطابق نیتش رفتار می‌شود. پس هر کس برای خشنودی خدا و رسولش هجرت نماید، هجرتش برای خدا و رسولش خواهد بـود. و هر کس، به خاطر مقاصد دنیوی یا ازدواج با زنی، هجرت کند، به دنیا دست می‌یابـد و با آن زن، ازدواج می‌کند. در نتیجه، دستاورد هجرت هر کس، همان چیزی اسـت کـه بـه خاطر آن، هجرت نموده است.)

پس باید بدانیم که اگر کسی اخلاص نداشته باشد، عبادتش باطل می‌گردد.

۲-صداقت: منظور از صداقت، راستی در اراده و تصمیم است؛ بدین صورت که بنده تمام سعی و تلاشش را در پیروی از اوامر خداوند و پرهیز از مناهی او به خرج دهد و برای دیدار با خدا، خود را آماده کند و عجز و تکاهل و سستی در عبادت را ترک کند.

۳- پیروی از سنت رسول الله ﷺ

یعنی خداوند را باید مطابق شریعت و به شیوه‌ای که خداوند فرموده و رسول الله

۱- صحیح بخاری و صحیح مسلم؛ نگا: کتاب «مقاصد المکلفین» ص (۵۱۹).

ﷺ دستور داده است، عبادت کنیم؛ زیرا بندگی بدون علم، بدعت به همراه می‌آورد که رسول الله ﷺ مردم را از آن برحذر داشته و آن را مورد نکوهش قرار داده است و بعنوان ضلالت و گمراهی معرفی نموده است:

« وَكُلُّ مُحْدَثَةٍ بِدْعَةٌ، وَكُلُّ بِدْعَةٍ ضَلالَةٌ، وَكُلُّ ضَلالَةٍ فِي النَّارِ».

(آری، هر نوآوری در دین، بدعت است و هر بدعتی، گمراهی است و هر گمراهی در دوزخ است.)

ما باید متوجه باشیم که عمل انسان بدعت گذار مردود و غیر مقبول است. در صحیح بخاری و مسلم از عایشه رضی الله عنها روایت است که رسول الله ﷺ فرمود: «**مَنْ أَحْدَثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ**». (هرکس در دین ما از طرف خود چیزی بوجود آورد، مردود است.) و در روایتی از صحیح مسلم آمده است که فرمود: «**مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ**».[1] (هر کس، عملی انجام دهد که طبق دستور ما نباشد، پذیرفته نیست.)

لذا عباداتی که این سه رکن را نداشته باشند، از هیچ اعتباری برخوردار نیستند. پس تا زمانی که قصد و عزم و اراده‌ی راستین بوجود نیاید، عبادت تحقق نمی‌یابد؛ زیرا که عبادت به یک آرزوی محض مبدل میگردد وانسان به انجام آن، همت نمی‌گمارد. در نتیجه، اراده و عزمی برای انجام عبادت، وجود نخواهد داشت. همچنین تا زمانی که اخلاص و پیروی از رسول الله ﷺ وجود نداشته باشد، خداوند عبادت را نمی‌پذیرد.

مطلب چهارم: انواع عبادتهایی که نباید غیر خدا را در آنها قصد کرد

عباداتی که نباید هدف ما از انجام آنها غیر خدا باشد، بر چند نوعند:

اول: عبادتهای اعتقادی

این عبادات، پایه و اساس همه‌ی عبادتها را تشکیل میدهند و عبارتند از اینکه: انسان

۱- نگا: جامع الاصول تألیف ابن اثیر (۱/ ۲۸۹) حدیث شماره (۷۵).

به یگانه بودن خداوند در آفرینش و فرمانروایی (خلق وامر) معتقد باشد و سود و زیان را بدست او بداند و خداوند را بدون هیچ شریک و انبازی بداند و معتقد باشد که بجز اذن و اجازه‌ی خداوند، هیچ کسی حق شفاعت ندارد وجز او کسی نیست که شایسته‌ی پرستش باشد.

دوم: عبادات قلبی

عبادتهای قلبی که نباید برای غیر خدا انجام گیرد و انجام دادنشان برای غیر خدا شرک به شمار می‌رود بسیار است که از میان آنها می‌توان به بیم، امید، دوستی، توبه، فروتنی و توکل اشاره نمود.

سوم:عبادتهای قولی و گفتاری

مانند بر زبان آوردن کلمه‌ی توحید؛ زیرا تنها اعتقاد داشتن به مفهوم و معنای آن کافی نیست، بلکه باید بدان اقرار نمود. همچنین طلب یاری و استعانت، پناه جستن از خدا، دعا، نیایش، تسبیح و تمجید خدا و تلاوت قرآن نیز جزو این عبادات بشمار می‌روند.

چهارم:عبادتهای بدنی

مانند نماز، روزه، حج، ذبح، نذر و غیره.

پنجم: عبادتهای مالی

مانند زکات، انواع صدقات، کفاره‌ها، قربانی و سایر نفقات.

مبحث چهارم: چیزهایی که با توحید منافات دارند و با آن در تضاد هستند

آنچه که با توحید و یکتاپرستی تضاد و منافات دارد، شرک با خداوند متعال است. شرک به معنی شریک قرار دادن دیگران در امور و کارها است. خداوند متعال در قران کریم به نقل از موسی علیه السلام میفرماید: ﴿ وَأَشۡرِكۡهُ فِيٓ أَمۡرِي ﴾ [طه:۳۲] (و هارون را در کار ـ رسالت و تبلیغ ـ شریک من گردان.)

انواع شرک: شرک دراصطلاح شریعت بر دو نوع است:

نوع اول: شرک اکبر (بزرگ)

به کسی می گویند دچار شرک اکبر شده است که با الله سبحانه و تعالی پروردگار دیگری را شریک قرار دهد؛ مانند نصاری که خداوند را سومین خدا از سه خدای خود میدانند. همچنین مانند مجوسیان که حوادث خوب را به نور، و حوادث ناخوشایند و بد را به تاریکی نسبت می‌دهند؛ و مانند صابئیها که تدبیر امور جهان را به ستاره‌های آسمان نسبت می‌دهند. قایل یادآوری است که مشرکانی امثال اینها در جهان بسیار زیادند که از میان آنان می‌توان به قبرپرستانی اشاره نمود که بر این اعتقادند که روح اولیا و انسانهای صالح پس از مردن در جهان، تصرف می‌کنند و به فریاد انسان می‌رسند و نیازهای ما را برطرف می‌نمایند و مشکلات و بلاها را از سر راه می‌زدایند. آنان بر این باورند که اگر کسی از آنها کمک بخواهد، ارواح به او کمک می‌کنند و هر که به آنها پناه ببرد، پناهش میدهند و به فریادش می‌رسند. نوعی دیگر از شرک اکبر این است که: فرشته یا پیامبر، یا یکی از اولیای خدا یا خورشید یا ماه یا سنگ یا انسان یا هر چیز دیگری در قالب دعا و نیایش، یا ذبح و قربانی و نذر و یا هر نوع عبادت دیگر، مانند خداوند مورد پرستش قرار گیرد.

در شرک شرط نیست که مشرک غیر خدا را از هر جهت با خداوند شریک و مساوی بداند

لازم نیست که شریک قرار داده شده از هر جهت با خداوند یکسان باشد؛ بلکه همین که ثابت شود که یک شخص، کسی یا چیزی را به عنوان انباز برای خدا قرار داده، برای مشرک شدنش، کافی است اگر چه آن را در علم و قدرت و توانایی و... پایین تر از الله بداند.

خداوند از زبان مشرکان نقل میکند که می‌گویند:

﴿ تَٱللَّهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٍ ﴿٩٧﴾ إِذۡ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿٩٨﴾ ﴾ [شعراء:۹۷-۹۸]

(به خدا سوگند، ما در گمراهی آشکاری بوده‌ایم؛ آن زمان که ما شما ـ معبودان باطل

ـ را با پروردگار جهانیان ـ در عبادت و طاعت ـ برابر و یکسان می‌دانستیم.)

باید دانست که در این آیه، صرفا یکسان بودن در دوستی، بیم، امید، فرمانبرداری و اطاعت، مد نظر است نه مساوات در قدرت و توانایی و آفرینش و پدیدآوردن؛ زیرا مشرکان به یگانگی خداوند در آفرینش اقرار و اعتراف می‌کردند.

خطرات و زیانهای این نوع شرک

ما باید بدانیم که شرک اکبر بسیار خطرناک است؛ زیرا باعث نابودی اعمال انسان می‌گردد؛ چنانکه خداوند متعال میفرماید:

﴿ وَلَوۡ أَشۡرَكُواْ لَحَبِطَ عَنۡهُم مَّا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ ﴿٨٨﴾ ﴾[نعام:۸۸]

(اگر آنان به خداوند شرک می‌ورزیدند، اعمالشان نابود می‌گردید.)

همچنین الله سبحانه و تعالی خطاب به پیامبرش می‌فرماید: ﴿ وَلَقَدۡ أُوحِيَ إِلَيۡكَ وَإِلَى ٱلَّذِينَ مِن قَبۡلِكَ لَئِنۡ أَشۡرَكۡتَ لَيَحۡبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ ٱلۡخَٰسِرِينَ ﴾ [زمر:٦٥]

(به تو و به پیامبران قبل از تو وحی شده است که اگر شرک ورزی، اعمالت باطل میشود و از بین می‌رود و از زیانکاران خواهی شد.)

ما باید بدانیم که صاحب چنین شرکی برای ابد و همیشه در دوزخ خواهد ماند و خداوند او را نمی‌بخشد و هرگز وارد بهشت نخواهد شد:

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغۡفِرُ أَن يُشۡرَكَ بِهِۦ وَيَغۡفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ وَمَن يُشۡرِكۡ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱفۡتَرَىٰٓ إِثۡمًا عَظِيمًا ﴾ [نساء:٤٨]

(بیگمان خداوند ـ هرگز ـ شرک به خود را نمی‌بخشد؛ ولی گناهان جز آن را از هر کس که خود بخواهد، می‌بخشد. و هر که برای خدا شریکی قائل گردد، گناه بزرگی را مرتکب شده است.)

﴿ لَقَدۡ كَفَرَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ هُوَ ٱلۡمَسِيحُ ٱبۡنُ مَرۡيَمَۖ وَقَالَ ٱلۡمَسِيحُ يَٰبَنِيٓ

إِسْرَٰٓءِيلَ ٱعْبُدُواْ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمْۖ إِنَّهُۥ مَن يُشْرِكْ بِٱللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِ ٱلْجَنَّةَ وَمَأْوَىٰهُ ٱلنَّارُۖ وَمَا لِلظَّٰلِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ ﴿٧٢﴾ ﴾ [مائده:۷۲]

(بیگمان کسانی که میگویند: ـ خدا در عیسی حلول کرده است و ـ خدا همان مسیح پسر مریم است، کافرند؛ حال آن که عیسی گفته است: ای بنی‌اسرائیل! خدای یگانه‌ای را بپرستید که پروردگار من و پروردگار شما است. بیگمان هر کس انبازی برای خدا قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام ساخته است ـ و هرگز به بهشت گام نمی‌نهد ـ و جایگاه او آتش است و ستمکاران یار و یاوری ندارند ـ تا ایشان را از عذاب جهنّم برهاند.)

بزرگترین گناه و زشت‌ترین ستم

عبدالله ابن مسعود ﷺ میگوید: از رسول الله ﷺ پرسیدم: چه گناهی نزد خداوند از همه‌ی گناهان بزرگتراست؟ فرمود: «أَنْ تَدْعُوَ لله نِدًّا وَهُوَ خَلَقَكَ».[1]

(اینکه برای خدایی که تو را آفریده است، شریک قایل شوی).

خداوند متعال میفرماید:

﴿ وَإِذْ قَالَ لُقْمَٰنُ لِٱبْنِهِۦ وَهُوَ يَعِظُهُۥ يَٰبُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِٱللَّهِۖ إِنَّ ٱلشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ ﴾ [لقمان:۱۳]

(یادآور شو زمانی را که لقمان در حالی که پسرش را پند می‌داد به او گفت: پسر عزیزم! چیزی و کسی را انباز خدا مکن؛ واقعاً شرک ستم بزرگی است.)

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِۦ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَآءُۚ وَمَن يُشْرِكْ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱفْتَرَىٰٓ إِثْمًا عَظِيمًا ﴾ [نساء:٤٨]

(بیگمان خداوند ـ هرگز ـ شرک به خود را نمی‌بخشد؛ ولی گناهان جز آن را از هرکس که خود بخواهد، می‌بخشد. هر که برای خدا شریکی قایل گردد، گناه بزرگی را

۱- صحیح بخاری و صحیح مسلم و نگا: مشکاة المصابیح (۲۱/۱) شماره (٤٩).

مرتکب شده است.)

نوع دوم: شرک اصغر (کوچک)

اموری مانند ریای اندک، رفتار تصنعی برای رضایت مخلوقات و نداشتن اخلاص در عبادات، شرک اصغر بشمار می‌روند؛ گاهی یک شخص برای برآورده ساختن خواهشات درونی خویش، گاهی هم برای امور دنیوی و گاهی هم برای بدست آوردن پست و مقام، کاری را انجام میدهد؛ به این معنی که در اعمالش علاوه بر خداوند برای افراد دیگر یا چیزهای دیگر نیز بهره و نصیبی قرار می‌دهد. همچنین اموری مانند سوگند به غیر خدا و گفتن جملاتی مثل: «اگر تو و خدا بخواهید» یا «من جز تو و خدا کسی دیگر را ندارم»، همه‌ی اینها شرک اصغر بشمار می‌روند.

البته باید توجه داشت که چه بسا شرک اصغر هم بنابر نیت گویندهاش تبدیل به شرک اکبر می‌شود.

شرک اصغر اگر چه انسان را از دین خارج نمی‌کند؛ اما صاحبش بر لبه‌ی پرتگاه قرار می‌دهد و باعث نقص اجر و پاداش شخص می‌گردد و چه بسا که به طور کلی ثواب عملش را از بین می‌برد؛ در صحیح بخاری و صحیح مسلم به روایت از ابو موسی ﷺ آمده است که: مردی نزد نبی اکرم ﷺ آمد و گفت: یک نفر برای بدست آوردن غنایم می‌جنگد و شخص دیگری برای شهرت می‌جنگد و دیگری برای دیدن مردم، میجنگد، کدام یک از اینها در راه خدا محسوب می‌شود؟ رسول الله ﷺ فرمود: **«مَنْ قَاتَلَ لِتَكُونَ كَلِمَةُ الله هِيَ الْعُلْيَا فَهُوَ فِي سَبِيلِ الله»**.[1] (کسی که برای اعلا و پیروزی دین خدا می‌جنگد، مبارزه و جهادش در راه خدا محسوب می‌گردد.)

همچنین در صحیح مسلم آمده است که رسول الله ﷺ به نقل از پروردگارش فرمود:

۱- صحیح بخاری (۲۸/٦) شماره (۲۸۱) و صحیح مسلم (۱۵۱۲/۳) شماره (۱۹۰٤).

«أَنَا أَغْنَى الشُّرَكَاءِ عَنِ الشِّرْكِ، مَنْ عَمِلَ عَمَلًا أَشْرَكَ فِيهِ مَعِي غَيْرِي تَرَكْتُهُ وَشِرْكَهُ».[1]

(من از همه‌ی شریک‌ها از شرک، بی نیازترم؛ پس هرکس که کاری انجام دهد و دیگری را در آن با من شریک گرداند، او را با شرکش رها می‌نمایم.)

و در مسند احمد بن حنبل رحمه الله آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: «إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمُ الشِّرْكُ الأَصْغَرُ». قَالُوا : يَا رَسُولَ الله، وَمَا الشِّرْكُ الأَصْغَرُ؟ قَالَ: «الرِّيَاءُ». (خطرناکترین چیزی که برای شما از آن بیم دارم، شرک اصغر است). صحابه عرض کردند: ای پیامبر خدا! شرک اصغر چیست ؟ فرمود: «ریا است». بیهقی در شعب الایمان آورده است که آنحضرت ﷺ در ادامه فرمود: «إِنَّ اللهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ يَوْمَ يُجَازِى الْعِبَادَ بِأَعْمَالِهِمْ: اذْهَبُوا إِلَى الَّذِينَ كُنْتُمْ تُرَاءُونَ بِأَعْمَالِكُمْ فِي الدُّنْيَا، فَانْظُرُوا هَلْ تَجِدُونَ عِنْدَهُمْ جَزَاءً وَخَيراً؟»[2] (روزی که خداوند، پاداش اعمال بندگان را میدهد، به ریاکاران می‌گوید: نزد کسانی که در دنیا به خاطر آنان کار می‌کردید، بروید و ببینید که آیا نزد آنان، پاداش و خیری وجود دارد؟)

گفتنی است که در زمینه‌ی نهی از این نوع شرک، این آیه‌ی قرآن کریم نازل شده است:

﴿ فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَا يُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا ﴾ [کهف:۱۱۰]

(پس هرکس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید کار شایسته انجام دهد و در پرستش پروردگارش، کسی را شریک نسازد.)

۱- صحیح مسلم؛ نگا جامع الاصول (٥٤٥/٤) شماره (٢٦٥١).

۲- نگا مشکاة المصابیح (٦٨٧/٢) شماره (٥٣٣٤).

فصل چهارم
نگاهی به تاریخ عقیده

مبحث اول: آیا عقیده به مرور زمان تکامل یافته و توسعه پیدا کرده است؟

بیشتر محققان غربی بر این باورند که انسان در گذشته، عقیده را به صورت امروزی نشناخته است؛ بلکه شناخت او از عقیده به مرور زمان و طی دورانهای متفاوت تکامل یافته و توسعه پیدا کرده است. البته چنین سخن باطل وخرافهای از زبان گروهی که خداوند آنها را از وجود کتابی که تاریخ عقیده را به صورت آشکار و واضح بیان دارد، محروم نموده باشد، هیچ جای تعجب نیست؛ بلکه تعجب اینجا است که افرادی که خود را محقق اسلامی و روشنفکر دینی قلمداد می‌کنند، چنین باوری دارند.

عباس محمود عقاد در کتاب خود به نام «الله»[1]ـ که در مورد تاریخ پیدایش عقیده بحث می‌کند ـ می‌گوید: «انسان در زمینه‌ی عقاید ترقی و تکامل یافته است». بلی، او بر این باور است که انسان در عقیده ترقی نموده و به تکامل رسیده همانگونه که در سایر علوم، پیشرفت نموده و به تکامل رسیده است.

وی می‌گوید: «عقیده‌ی انسانهای نخستین متناسب با زندگی بدوی آنها بوده است؛ همچنین علم و صنعت آنها نیز اینگونه بوده است؛ لذا علم و تکنولوژی در گذشته کاملتر و پیشرفتهتر از باورها و عبادات آنها نبوده و اصولاً عناصر و عوامل پیشرفت یکی از آنها بیشتر از عوامل و عناصر دیگری نبوده است».

بلکه او معتقد است که عقیده‌ی انسان خیلی دشوارتر و پیچیده‌تر از تکامل علم و صنعت بوده و در این رابطه می‌گوید: «شایسته است که تلاش انسان در راستای تغییر و تکامل عقیده‌اش طولانیتر و جدیتر از تلاش او برای علم و تکنولوژی باشد؛ چرا که

۱- این کتاب توسط انتشارات دار الهلال در قاهره به چاپ رسیده است. نگا ص (۱۰) و بعد از آن را.

دسترسی به حقیقت جهان هستی به مراتب سخت‌تر و طولانی‌تر از دسترسی به حقیقت اشیای پراکنده‌ای است که گاهی علم به حقیقت آنها می‌پردازد و گاهی هم صنعت آنها را مورد بررسی قرار می‌دهد».

او بر این باور است که حقیقت ذات خداوند یک دفعه بطور کامل برای مردم روشن نگردیده است؛ وی می‌گوید: «بازگشت به اصول ادیان در عصرهای جاهلیت نخستین بر بطلان دین و یا یک چیز محال و غیر ممکن دلالت نمیکند؛ بلکه همگی بر این نکته دلالت دارند که حقیقت خداوند، بزرگتر از آن است که یک دفعه و به صورت کامل در یک زمان نمایان گردد».

سپس به بیان آرا و نظریات محققین و پژوهشگران در تاریخ عقیده می‌پردازد و می گوید: «بعضی از محققان بر این عقیده‌اند که سبب پیدایش عقیده، ضعف و ناتوانی مردم در میان مظاهر نیروهای طبیعی جهان و نیز در برابر دشمنان زنده‌ی خود بوده است. بعضی دیگر از آنان بر این باورند که عقیده‌ی دینی یک نوع بیماری در میان افراد و توده های مردم بشمار می رود. گروهی دیگر می‌گویند: اصل عقیده و باور دینی، عبادت یک توتم بوده بدین صورت که بعضی از قبیله‌ها به گمان خود حیوانی را به نماد پدر و بزرگ خود قرار داده و گاهی هم سنگ یا درختی را به عنوان یک نماد تقدیس می‌کردند».

متأسفانه این نظریه[1] به فکر و اندیشه‌ی بسیاری از نویسندگان سرایت کرد و تعداد زیادی از پژوهشگران را تحت تأثیر قرار داد.[2] البته باید دانست که چند نکته باعث گردید که انان دچار این اشتباه بزرگ شوند و آن نکات عبارتند از:

۱- مصطفی محمود یکی از کسانی است که در کتاب «الله» خودش به این نظریه گرایش پیدا نموده است.

۲- نمی‌دانم این چه عقیده‌ای است که این چنین تغییر وتحول پیدا کرده است؟ آیا عقیده‌ی تحریف شده‌ی یهودیها است یا عقیده‌ی تغییر یافته‌ی نصاری است یا اینکه عقیده‌ی فلاسفه می‌باشد؟ همینجا باید بگویم که این عتقادات صرفا مجموعه‌ای از انحرافات و کج اندیشی‌ها هستند و نمی‌توانند نماینده‌ی یک عقیده‌ی صحیح باشند.

اول: آنها چنین پنداشتهاند که نخستین انسان به صورت ناقص آفریده شده و آمادگی و استعداد و توانایی فراگیری همه‌ی حقایق بزرگ جهان هستی را نداشته است؛ بلکه تصور آنها از انسانهای نخست به گونهای است که او را به حیوان نزدیک‌تر و شبیهتر میدانند تا به انسان.

دوم: اینکه به گمان آنها، انسان خودش بدون معلم و راهنما و مرشد به عقیده دست یافته است؛ بنابراین، باید در زمینه‌ی شناخت خدا ترقی و پیشرفت کند همچنانکه در زمینه‌ی علم و تکنو لوژی پیشرفت و ترقی نموده است.

سوم: هنگامی که آنها ادیان را برای بیان تاریخ‌شان مورد بررسی قرار میدهند، فقط به این چند دین تحریف شده و منحرف دسترسی دارند و صرفا آنها را محور تحقیق و بررسی و کاوشهای خود قرار میدهند؛ پس چگونه می‌توانند حقیقت را از آن ادیان تحریف شده که تنها انحراف انسان را در فهم عقیده، بیان می‌کنند، بشناسند.

تنها قرآن می تواند تاریخ عقیده را به صورت واضح و آشکار بیان کند

هیچ کتابی در روی زمین وجود ندارد که تاریخ عقیده را به درستی توضیح دهد و بیان نماید بجز کتاب خداوند سبحان که مملو و سرشار از معلومات در این زمینه می‌باشد. در حقیقت، امکان ندارد که علم بشر، این موضوع را به درستی و به صورت کافی درک نماید؛ آنهم به چند دلیل:

اول: آنچه که ما در مورد تاریخ پنج هزار سال قبل می‌دانیم، اندک است. و معلومات ما در مورد ده هزار سال پیش بسیار اندک و در واقع ناچیز تلقی می‌شود. و تاریخ قبل از آن در واقع، جزو مجهولات بشمار می‌رود و اصولاً علم تاریخ، چیزی در مورد آن نمی داند. بنابر این، بسیاری از واقعیتها به سبب نابود شدن تاریخ انسان از بین رفته است.

دوم: حقیقتهایی که انسان آنها را به یادگار گذاشته است، با باطلهای زیادی در آمیخته، بلکه در امواج متلاطم و پرخروش محیطهای وسیع و باز خرافات و دروغ و تغییر و تحریف ناپدید شده و از بین رفته است. و دلیل بر این سخن این است که نوشتن تاریخ شخصیت یا جماعتی که در این عصر زندگی میکنند، از دشوارترین کارها محسوب

می‌گردد، حالا چه رسد به تاریخ دور و دراز بشر؟!

سوم: اینکه قسمتی از تاریخ که آمیخته به عقیده بوده، روی زمین اتفاق نیفتاده، بلکه تنها در آسمان مانده و کسی بدان آگاهی نداشته است.

لذا تنها کسی که می‌تواند ما را در راستای شناخت تاریخ واقعی و بدون تحریف و تبدیل، یاری دهد خداوند متعال است:

﴿ إِنَّ ٱللَّهَ لَا يَخۡفَىٰ عَلَيۡهِ شَيۡءٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ وَلَا فِي ٱلسَّمَآءِ ۝٥ ﴾ [آل عمران:٥]

(شکّی نیست که هیچ‌چیز نه در زمین و نه در آسمان بر خدا پنهان نمی‌ماند).

مبحث دوم: تاریخ عقیده از منظر قرآن

خداوند متعال به ما اعلام نموده است که آدم را بطور مستقل و کامل و خوش قیافه آفرید. سپس از روح خودش در او دمید و در بهشت جایش داد و برای او و همسرش مباح و حلال گردانید که بجز یک درخت از سایر چیزها به هر شکل و کیفیتی که دوست دارند، تناول نمایند و بخورند. اما ابلیس که دشمن آدم بود، او را گول زد و وسوسه‌اش کرد تا از آن درخت ممنوعه بخورد. آدم هم از او اطاعت نمود و از فرمان پروردگارش سرپیچی کرد. در نتیجه، خداوند او را از بهشت بیرون نمود و به زمینش فرود آورد. اما قبل از اینکه او را به زمین بفرستد، به او وعده داد که هدایت خود را بر او و فرزندان و نوادگانش فرو فرستد تا اینکه انسان خودش، پروردگار، منهج و شریعتش را بشناسد و به آنهایی که هدایتش را می‌پذیرند و به آن جواب مثبت میدهند، در دنیا راهنمایی و هدایتشان کند و در آخرت نیز سرافراز و خوشبختشان نماید؛ و به آنانی که تکبر می-ورزند و از هدایتش روی می‌گردانند، وعده‌ی زندگی دشوار و سخت در دنیا و بدبختی و سرافکندگی در قیامت داد:

﴿ قُلۡنَا ٱهۡبِطُواْ مِنۡهَا جَمِيعٗاۖ فَإِمَّا يَأۡتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدٗى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ۝٣٨ وَٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَكَذَّبُواْ بِـَٔايَٰتِنَآ أُوْلَٰٓئِكَ أَصۡحَٰبُ ٱلنَّارِۖ هُمۡ فِيهَا خَٰلِدُونَ ۝٣٩ ﴾ [بقره :٣٨-٣٩]

(گفتیم: همگی از بهشت ـ به زمین ـ فرود آیید و چنانچه هدایتی از طرف من برای شما آمد ـ که حتماً هم خواهد آمد ـ کسانی که از من پیروی کنند، نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه غمگین خواهند شد و کسانی که کافر شوند و آیه‌های ما را تکذیب کنند ـ و نادیده بگیرند ـ اهل دوزخند و همیشه در آنجا خواهند ماند.)

و در سوره‌ی طه میفرماید:

﴿ قَالَ ٱهۡبِطَا مِنۡهَا جَمِيعَۢاۖ بَعۡضُكُمۡ لِبَعۡضٍ عَدُوّٞۖ فَإِمَّا يَأۡتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدٗى فَمَنِ ٱتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشۡقَىٰ ﴿١٢٣﴾ وَمَنۡ أَعۡرَضَ عَن ذِكۡرِي فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةٗ ضَنكٗا وَنَحۡشُرُهُۥ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ أَعۡمَىٰ ﴿١٢٤﴾ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرۡتَنِيٓ أَعۡمَىٰ وَقَدۡ كُنتُ بَصِيرٗا ﴿١٢٥﴾ قَالَ كَذَٰلِكَ أَتَتۡكَ ءَايَٰتُنَا فَنَسِيتَهَاۖ وَكَذَٰلِكَ ٱلۡيَوۡمَ تُنسَىٰ ﴿١٢٦﴾ ﴾ [طه:۱۲۳-۱۲۶]

(خداوند متعال فرمود: هر دو گروه شما با هم ـ ای آدم، حوّاء و اهریمن ـ از بهشت فرود آیید ـ و در زمین ساکن شوید و در آنجا ـ برخی ـ از فرزندانتان ـ دشمن برخی دیگر خواهند شد. و هرگاه، هدایت و رهنمود من برای شما آمد، هر کس که از هدایت و رهنمود من پیروی کند، گمراه و بدبخت نخواهد شد. و هرکس که از یاد من روی بگرداند ـ و از احکام کتابهای آسمانی دوری گزیند ـ زندگی تنگ و دشواری خواهد داشت. ـ چون نه به قسمت و نصیب خدادادی قانع خواهد شد، و نه تسلیم قضا و قدر الهی خواهد گشت ـ و روز رستاخیز او را نابینا به عرصه‌ی قیامت گسیل و با دیگران در آنجا گرد می‌آوریم. او خواهد گفت: پروردگارا! چرا مرا نابینا حشر نموده‌ای حال آنکه قبلاً ـ در دنیا ـ بینا بوده‌ام؟ خداوند می‌فرماید: همینگونه آیات من به تو رسید و تو آنها را نادیده گرفتی؛ پس تو هم امروز نادیده گرفته می‌شوی ـ و بی‌نام و نشان در آتش رها می گردی).

نخستین نسل بشر بر دین توحید بودند

آری، اینگونه آدم به زمین فرود آمد و خداوند از نسل او امتی بوجود آورد که بر توحید خالص و یکتاپرستی بودند؛ چنانکه خداوند متعال میفرماید:

﴿ كَانَ ٱلنَّاسُ أُمَّةً وَٰحِدَةً فَبَعَثَ ٱللَّهُ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنزَلَ مَعَهُمُ ٱلْكِتَٰبَ بِٱلْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ ٱلنَّاسِ فِيمَا ٱخْتَلَفُوا۟ فِيهِ ۚ وَمَا ٱخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا ٱلَّذِينَ أُوتُوهُ مِنۢ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ ٱلْبَيِّنَٰتُ بَغْيًۢا بَيْنَهُمْ ۖ فَهَدَى ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ لِمَا ٱخْتَلَفُوا۟ فِيهِ مِنَ ٱلْحَقِّ بِإِذْنِهِۦ ۗ وَٱللَّهُ يَهْدِى مَن يَشَآءُ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ ﴾ [بقره :۲۱۳]

(مردم یک امت و گروه بودند؛ ـ اما کم‌کم دوره صِرف فطری به پایان رسید و جوامع و طبقات پدید آمدند و بنا به استعدادهای عقلی و شرایط اجتماعی، اختلافات و تضادهایی به وجود آمد ـ پس خداوند پیغمبران را برانگیخت تا مردم را به بهشت بشارت دهند و از دوزخ بترسانند و کتاب ـ آسمانی ـ که مشتمل بر حق بود و به سوی حقیقت و عدالت دعوت می‌کرد، بر آنان نازل نمود تا در میان مردمان راجع بدانچه اختلاف می ورزیدند، داوری کند. آنگاه در مطالب و حقّانیّت کتاب آسمانی تنها کسانی اختلاف ورزیدند که در دسترسشان قرار داده شده بود و به دنبال دریافت دلایل روشن از روی ستمگری و کینه‌توزی اختلاف نمودند. پس خداوند کسانی را که ایمان آورده بودند، با اجازه‌ی خویش به آنچه که حق بود و در آن اختلاف ورزیده بودند، رهنمون شد. و خداوند هر کسی را که بخواهد به راه راست راهنمایی می‌نماید).

همچنین در حدیث ابو امامه رضی الله عنه آمده است که مردی از رسول الله ﷺ پرسید و گفت: ای رسول خدا! آیا آدم پیامبر بود؟ آنحضرت ﷺ فرمود: «**نعم مکلم**». (آری او پیامبر بود و با خدا سخن می‌گفت.) آن مرد پرسید: فاصله‌ی زمانی میان او و نوح علیه السلام چقدر بود؟ پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «**عشرة قرون**» (ده قرن). این حدیث را ابن حبان در صحیحش روایت نموده است و ابن کثیر در مورد آن می‌گوید: «این حدیث دارای شرایط امام مسلم می‌باشد؛ اما مسلم آن را روایت ننموده است».[1]

۱- روایت ابن حبان (٦١٩٠) و شیخ شعیب ارناؤوط آنرا صحیح دانسته است. نگا: البدایة والنهایة (۱۰۱/۱).

همچنین در صحیح بخاری آمده است که ابن عباس رضی الله عنهما می‌گفت:

«وکان بین آدم ونوح عشرة قرون کلهم علی الاسلام».[1]

از این روایت چنین برمی آید که فاصله‌ی میان آدم و نوح ده قرن بوده که همگی مسلمان بوده‌اند. و هر قرن، صد سال است؛ بنابر این، فاصله‌ی زمانی بین آدم و نوح هزار سال می‌باشد.

چه بسا که فاصله‌ی زمانی میان آنها بیشتر از این هم باشد؛ چرا که در روایت آمده است که این ده قرن بر اسلام بوده‌اند و از این جمله می‌توان برداشت نمود که در آن فاصله، قرنهای دیگری هم وجود داشته‌اند؛ اما مردم آن قرنها بر اسلام نبوده‌اند.

وگاهی هم منظور از قرن یک نسل می‌باشد؛ چنانکه خدا وند متعال میفرماید:

﴿ وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ ٱلْقُرُونِ مِنۢ بَعْدِ نُوحٍ ﴾ [اسراء:۱۷] (و چه بسیارند نسل‌هایی که ما آنها را بعد از نوح هلاک نمودیم).

و در سوره‌ی مؤمنون میفرماید: ﴿ ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنۢ بَعْدِهِمْ قَرْنًا ءَاخَرِينَ ﴿٣١﴾ ﴾[مؤمنون:۳۱] (سپس بعد از آنان؛ یعنی قوم نوح، نسل های دیگری را بوجود آوردیم).

اولین انحراف در عقیده و نخستین پیامبر

مدتها پس از اینکه مردم بر دین توحید و یکتا پرستی بودند، اندک اندک، کژراهگی و انحراف در عقیده‌ی مردم پدید آمد و نخستین انحراف غلو و زیاده روی در تعظیم و بزرگداشت صالحان و نیک مردان و رساندن آنها به درجه‌ی خدایی بود.

در صحیح بخاری به روایت ابن جریج از عطا روایت شده که ابن عباس رضی الله عنهما درتفسیر آیه‌ی: ﴿ وَقَالُواْ لَا تَذَرُنَّ ءَالِهَتَكُمْ وَلَا تَذَرُنَّ وَدًّا وَلَا سُوَاعًا وَلَا يَغُوثَ وَيَعُوقَ وَنَسْرًا

۱- نگا: البدایة والنهایة (۱۰۱/۱).

﴾[1] [نوح:۲۳] فرمود: «اینها (وَدّ، سُواع، یَغوث، یعوق و نَسر) نام مردان نیکوکار و صالحی از قوم نوح بودند که پس از فوت آنان شیطان به قومشان الهام نمود که مجسمه‌ی آنان را در مجالسی که آنها در آن بوده‌اند نصب نمایند و نام هر یک از آنها را بر خودش بگذارند. پس آنها این کار را کردند بدون اینکه این مجسمه‌ها را پرستش کنند تا اینکه نسل اول از بین رفتند و اینها به مرور زمان، مورد پرستش قرار گرفتند».[2]

این نخستین انحرافی است که در تاریخ بشریت دامنگیر توحید شد؛ اینجا بود که خداوند متعال اولین پیامبر خود، نوح را فرستاد تا وعده‌ای را که به ابو البشر ؛آدم؛ علیه السلام مبنی بر فرستادن پیامبران و کتابهای آسمانی داده بود، تحقق بخشد.

دلیل بر این که نوح نخستین پیامبری بوده که خداوند او را فرستاده است، حدیث صحیح شفاعت است که در آن چنین آمده:

«إن الناس یأتون بعد آدم نوحا، فیقولون له فیما یقولون: یا نوح، أنت أول الرسل إلی الأرض وسماک الله عبدا شکورا».[3]

(مردم بعد از آدم، نزد نوح می‌روند و با او صحبت می‌کنند و در میان صحبت‌هایشان میگویند: ای نوح! تو نخستین پیامبری هستی که خداوند تو را به زمین فرستاد و تو را بنده‌ی سپاسگذار نام نهاد.)

آیات کتاب پروردگار ما خیلی آشکار و واضح بیان می‌کنند که نوح مردم را به سوی یکتاپرستی و توحید ناب دعوت نمود و به قوم خود گفت:

﴿يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥٓ إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُمۡ عَذَابَ يَوۡمٍ عَظِيمٖ﴾ [اعراف:۵۹]

(ای قوم من! برای شما معبود حقی بجز الله وجود ندارد؛ پس تنها الله را عبادت

۱- (و گفتند: معبودهای خود را وامگذارید؛ و وَدّ، سُواع، یَغوث، یعوق و نَسر را رها نکنید).

۲- صحیح بخاری (٦٦٧/٨) شماره (٤٩٢٠).

۳- صحیح مسلم (ج۱ ص۱۸۵) شماره (١٩٤).

کنید. من می‌ترسم دچار عذاب آن روزِ بزرگ شوید ـ و به دوزخ روید.)

و در جایی دیگر از قرآن کریم آمده است که به قومش گفت:

﴿أَن لَّا تَعۡبُدُوٓاْ إِلَّا ٱللَّهَۖ إِنِّيٓ أَخَافُ عَلَيۡكُمۡ عَذَابَ يَوۡمٍ أَلِيمٖ﴾ [هود:۲۶]

(فقط الله را پرستش نمایید؛ بیگمان من از عذاب روز پر رنج ـ قیامت ـ بر شما می ترسم.)

﴿وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوۡمِهِۦ فَقَالَ يَٰقَوۡمِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنۡ إِلَٰهٍ غَيۡرُهُۥٓۖ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ [مومنون:۲۳]

(ما نوح را به سوی قومش فرستادیم؛ او بدیشان گفت: ای قوم من! خداوند را عبادت کنید؛ چرا که معبودی جز او ندارید. آیا ـ از عذاب خدا و زوال نعمتی که به شما داده است ـ نمی‌پرهیزید؟)

و کسانی که دعوت توحیدی او را پذیرفتند و به آن جواب مثبت دادند، ضعیفان و ناتوانان بودند؛ اما اشراف و رؤسای قوم که به گمان خود صاحب عقل و خرد بودند، خود را از پیروی حق بی نیاز دانسته و از آن روی گردانی کردند.

﴿قَالَ ٱلۡمَلَأُ مِن قَوۡمِهِۦٓ إِنَّا لَنَرَىٰكَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ﴾ [اعراف:۶۰]

(اشراف و رؤسای قومش گفتند: ما شما را در گمراهی و سرگشتگیِ آشکاری می بینیم.)

همچنین «ملأ» که همان اشراف و رؤسای قوم بودند، به نوح علیه السلام گفتند:

﴿وَمَا نَرَىٰكَ ٱتَّبَعَكَ إِلَّا ٱلَّذِينَ هُمۡ أَرَاذِلُنَا بَادِيَ ٱلرَّأۡيِ﴾ [هود:۲۷]

(ما می‌بینیم که کسی جز افراد فرومایه و کوته‌فکر و ساده‌لوح ما از تو پیروی نکرده است.)

یعنی آنها بدون تأمل و تفکر از تو پیروی نموده‌اند. آری، آن چیزی که باید به سبب آن، مورد ستایش قرار می‌گرفتند که همان پذیرفتن حق بدون درنگ بود، برعکس باعث

سرزنش آنان شد؛ زیرا هرگاه که واقعیت روشن گردد، نیازی به تفکر و تأمل ندارد؛ بلکه باید از آن پیروی شود.

همچنین آنان از اینکه خداوند انسانی را به عنوان پیامبر مبعوث نماید، تعجب کردند و گفتند:

﴿ مَا نَرَىٰكَ إِلَّا بَشَرًا مِّثْلَنَا ﴿٢٧﴾ ﴾ [هود:٢٧] (ما تو را بشری مانند خود می دانیم.)

﴿ فَقَالَ ٱلْمَلَؤُا۟ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ مِن قَوْمِهِۦ مَا هَٰذَآ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَآءَ ٱللَّهُ لَأَنزَلَ مَلَٰٓئِكَةً مَّا سَمِعْنَا بِهَٰذَا فِىٓ ءَابَآئِنَا ٱلْأَوَّلِينَ ﴾ [مؤمنون:٢٤]

(اشراف و سران کافر قومش گفتند: این مرد، صرفا انسانی مانند شما است و می خواهد بر شما برتری گیرد. اگر خدا می‌خواست ـ پیغمبری را به میان ما روانه کند ـ حتماً فرشتگانی را برای این منظور می‌فرستاد. ما چنین چیزی را در تاریخ پدران پیشین خود نشنیده‌ایم ـ که انسانی ادّعای نبوّت کند و خود را نماینده‌ی خدا بداند.)

سران و اشراف قوم از نوح علیه السلام می‌خواستند که مستمندان و فقیرانی را که از او پیروی می‌کردند از خود دور کند؛ اما او به خواسته‌ی آنان تن نداد و طلبشان را رد کرد:

﴿ وَمَآ أَنَا۠ بِطَارِدِ ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ ۚ إِنَّهُم مُّلَٰقُوا۟ رَبِّهِمْ وَلَٰكِنِّىٓ أَرَىٰكُمْ قَوْمًا تَجْهَلُونَ ﴾ [هود:٢٩]

(من کسانی را که ایمان آورده‌اند از مجلس و همدمی خود به خاطر شما نمی‌رانم؛ آنان ـ در روز قیامت ـ خدای خود را ملاقات می‌کنند؛ امّا من شما را گروه نادانی می‌دانم ـ چرا که معیار ارزش انسانها را در مال و جاه می‌دانید نه در پیروی از حق و انجام کار نیک.)

روزگار همچنان سپری می‌شد و مجادله‌ی میان او و قومش ادامه داشت؛ چنانکه خدوند متعال میفرماید:

﴿ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا ﴾ [عنکبوت:١٤]

(او نه صد و پنجاه سال در میان آنان ماند.) اما فقط گروه اندکی به او ایمان آوردند.

اینجا بود که نوح علیه السلام آنان را نفرین نمود:

﴿ وَقَالَ نُوحٌ رَّبِّ لَا تَذَرْ عَلَى ٱلْأَرْضِ مِنَ ٱلْكَٰفِرِينَ دَيَّارًا ﴿٢٦﴾ إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا۟ عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوٓا۟ إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا ﴿٢٧﴾ ﴾ [نوح:٢٦-٢٧]

(نوح گفت: پروردگارا! هیچ احدی از کافران را بر روی زمین زنده باقی مگذار؛ چرا که اگر ایشان را رها کنی، بندگانت را گمراه می‌سازند و جز فرزندان بزهکار و کافرِ سرسخت نمی‌زایند و به دنیا نمی‌آورند.)

سرانجام خداوند آنان را بوسیله‌ی طوفانی بزرگ نابود ساخت:

﴿ وَقَوْمَ نُوحٍ لَّمَّا كَذَّبُوا۟ ٱلرُّسُلَ أَغْرَقْنَٰهُمْ ﴾ [فرقان:٣٧]

(و قوم نوح را نیز هنگامی که پیامبران را تکذیب کردند، غرق نمودیم.)

و اینگونه خداوند با لطف و رحمت خویش، نوح و پیروانش را نجات داد و زمین را از وجود ستمگران پاک گردانید و بجز موحدان و یکتاپرستان هیچ کسی روی آن باقی نماند. و هنگامی که این گروه منحرف شدند و از توحید فاصله گرفتند، خداوند متعال پیامبران دیگری را به سوی آنان فرستاد:

﴿ ثُمَّ أَنشَأْنَا مِنۢ بَعْدِهِمْ قَرْنًا ءَاخَرِينَ ﴿٣١﴾ فَأَرْسَلْنَا فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْهُمْ ﴾ [مؤمنون:٣١-٣٢]

(سپس بعد از آنان؛ یعنی قوم نوح؛ مردمان دیگری را بر سر کار آوردیم و پیغمبری از میان خودشان به میان آنان فرستادیم.)

آن پیامبر نیز آنها را به سوی یکتاپرستی دعوت نمود:

﴿ أَنِ ٱعْبُدُوا۟ ٱللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُۥٓ ﴾ [مؤمنون:٣٢]

(خدا را بپرستید؛ زیرا جز او معبود حقی ندارید.)

بدین ترتیب، هرگاه بنی آدم به کژ راهی می‌رفت و از راه منحرف می‌شد، خداوند

متعال با لطف و رحمت خویش راه هدایت را به آنان نشان می‌داد و با نور هدایتش تاریکیها را از سر راهشان می‌زدود.

﴿ ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا تَتْرَا كُلَّ مَا جَاءَ أُمَّةً رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُم بَعْضًا وَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ فَبُعْدًا لِّقَوْمٍ لَّا يُؤْمِنُونَ ﴾ [مؤمنون:٤٤]

(سپس پیامبران خود را یکی پس از دیگری ـ به سوی اقوامشان ـ فرستادیم؛ هر گروهی با آمدن پیامبر، تکذیبش کردند. ما هم آن اقوام را یکی بعد از دیگری روانه‌ی دیار نیستی کردیم و ایشان را نقل مجالس و مایه‌ی عبرت دیگران نمودیم. نابود باد اقوامی که بی‌ایمان و بی‌باورند.)

این چنین است سرگذشت واقعی انسان؛ کشمکش و مبارزه طولانی بین حق و باطل؛ میان پیامبرانی که هدایت را به مردم عرضه نمودند و گمراهانی که با پیروی از آبا و اجداد و هواها و خواهشات نفسانی‌شان از توحید و یکتاپرستی اعراض و روی گردانی کردند:

﴿ أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَبَؤُاْ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُم بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِّمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ ﴿٩﴾ ۞ قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُم مِّن ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَن تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿١٠﴾ ﴾ [ابراهیم:٩-١٠]

(آیا به شما نرسیده است خبر کسانی که پیش از شما بوده‌اند؟ قوم نوح و عاد و ثمود و کسان دیگری که پس از ایشان آمدند که جز خدا کسی آنان را نمی‌داند. پیامبرانشان دلایل روشن و معجزات آشکاری برای آنان آوردند؛ ولی آنان دستهایشان را روی دهانهای خود گذاشتند ـ ایمان نیاوردند ـ و گفتند: ما به آنچه که فرستاده شده‌اید، کفر ورزیدیم و درباره‌ی چیزی که ما را بدان می‌خوانید، سخت در شکّ و

گمانیم. پیامبرانشان به آنها گفتند: مگر درباره‌ی وجود خدا ؛آفریننده و ابداع کننده‌ی آسمانها و زمین؛ شکّ و تردیدی وجود دارد؟ او شما را فرا می‌خواند تا گناهانتان را ببخشاید و تا مدّت مشخّصی ـ که در آن مرگتان فرا می‌رسد ـ شما را بر جای و محفوظ دارد. آنان گفتند: شما جز انسانهایی همچون ما نیستید و شما می‌خواهید ما را از چیزهایی منصرف و به دور دارید که پدرانمان آنها را می‌پرستیده‌اند. برای ما دلیل روشنی بیاورید.)

با دقت ازدعوت پیامبرانی که قرآن سر گذشت آنها را برای ما بیان نموده است، واقعیتهای زیر برای ما روشن می‌گردد:

اول: خداونداز ابتدای خلقت انسان، او را کامل، زیبا و مستعد برای هدف معینی که عبادت و بندگی ذات الله می‌باشد، آفریده است و استعداد و توانایی انجام این وظیفه را نیز به او بخشیده است.

دوم: خداوند از ابتدای آفرینش انسان، او را به راز وجود خود آگاه نموده و برای شناخت پروردگارش نیز او را به فکر و اندیشه‌ی خودش واگذار ننموده است؛ بلکه پیامبرانی را برایش فرستاده که تعدادشان به تناسب نیاز بشریت بوده است:

﴿ إِنَّآ أَرۡسَلۡنَٰكَ بِٱلۡحَقِّ بَشِيرٗا وَنَذِيرٗاۚ وَإِن مِّنۡ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٞ ٢٤ ﴾ [فاطر:٢٤]

(ما تو را همراه حقّ، به عنوان مژده دهنده و بیم دهنده فرستاده‌ایم و هیچ ملّتی هم نبوده است که بیم دهنده‌ای به میانشان فرستاده نشده باشد.)

به همین جهت، ما نام تمام پیامبران را نمی‌دانیم.

﴿ وَلَقَدۡ أَرۡسَلۡنَا رُسُلٗا مِّن قَبۡلِكَ مِنۡهُم مَّن قَصَصۡنَا عَلَيۡكَ وَمِنۡهُم مَّن لَّمۡ نَقۡصُصۡ عَلَيۡكَۗ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَن يَأۡتِيَ بِـَٔايَةٍ إِلَّا بِإِذۡنِ ٱللَّهِۚ فَإِذَا جَآءَ أَمۡرُ ٱللَّهِ قُضِيَ بِٱلۡحَقِّ وَخَسِرَ هُنَالِكَ ٱلۡمُبۡطِلُونَ ﴾ [غافر:٧٨]

(ما قبل از تو پیامبرانی را فرستاده‌ایم؛ سرگذشت بعضیها را برای تو بازگو کرده و سرگذشت برخیها را برای تو بازگو نکرده‌ایم؛ هیچ پیامبری حق نداشته است معجزه‌ای را

نشان دهد مگر به فرمان خدا. زمانی هم که فرمان خدا می‌رسید، دادگرانه داوری شده است و آن وقت، باطل گرایان هلاک و زیانمند گشته‌اند.)

دلیل بر این مسئله، این است که تمام امتهایی که پیامبرانشان را تکذیب نموده‌اند، در روز قیامت، اقرار و اعتراف می‌نمایند که پیامبران پیام و دعوت خداوند را به آنها رسانده-اند؛ چنانکه خداوند متعال میفرماید:

﴿كُلَّمَآ أُلۡقِيَ فِيهَا فَوۡجٞ سَأَلَهُمۡ خَزَنَتُهَآ أَلَمۡ يَأۡتِكُمۡ نَذِيرٞ ٨ قَالُواْ بَلَىٰ قَدۡ جَآءَنَا نَذِيرٞ فَكَذَّبۡنَا وَقُلۡنَا مَا نَزَّلَ ٱللَّهُ مِن شَيۡءٍ إِنۡ أَنتُمۡ إِلَّا فِي ضَلَٰلٖ كَبِيرٖ﴾ [ملک:٨-٩]

(هر زمان که گروهی به جهنم انداخته می‌شوند، دوزخبانان از آنان می‌پرسند: آیا پیغمبر بیم دهنده‌ای به میان شما نیامده است؟ می‌گویند: آری! پیامبران بیم دهنده‌ای به میان ما آمدند و ما دروغگویشان نامیدیم و گفتیم: خداوند به هیچ وجه چیزی را به نام وحی، برای کسی نفرستاده است و شما دچار گمراهی بزرگی هستید.)

فرستادن این همه پیامبر در طول تاریخ، نشانه‌ی رحمت و عنایت خداوند به بندگان و وفا به عهد و پیمانی است که خداوند به آدم علیه السلام داده بود و همچنین برای این است که انسان در قیامت، عذر و بهانه‌ای نداشته باشد:

﴿لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى ٱللَّهِ حُجَّةُۢ بَعۡدَ ٱلرُّسُلِۚ وَكَانَ ٱللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمٗا﴾ [نساء:١٦٥]

(تا بعد از آمدن پیامبران، حجّت و دلیلی بر خدا برای مردمان باقی نماند ـ و نگویند که اگر پیغمبری به سوی ما می‌فرستادی، ایمان می‌آوردیم و راه طاعت و عبادت در پیش می‌گرفتیم ـ خدا غالب و حکیم است و کارهایش از روی قدرت و حکمت انجام می پذیرد).

﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبۡعَثَ رَسُولٗا﴾ [اسراء:١٥]

(و ما هیچ شخص و قومی را مجازات نخواهیم کرد، مگر این که پیغمبری برای آنان مبعوث و روان سازیم.)

سوم: پایه و اساس دعوت همه‌ی پیامبران یکی بوده است؛ آنهم دعوت بسوی توحید

و راهنمای مردم جهت شناخت معبود و پروردگار خود و بیان چگونگی و روش بندگی او.

چهارم: دین تمام پیامبران، اسلام بوده و بجز اسلام دین دیگری نداشتهاند:

﴿ وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ ٱلْإِسْلَٰمِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِى ٱلْءَاخِرَةِ مِنَ ٱلْخَٰسِرِينَ ﴿٨٥﴾ ﴾ [آل عمران:٨٥]

(و کسی که غیر از اسلام، آیینی برگزیند، از او پذیرفته نمی‌شود و او در آخرت از زمره‌ی زیانکاران خواهد بود.)

بعنوان نمونه نوح علیه السلام میگوید: ﴿ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ ٱلْمُسْلِمِينَ ﴾ [یونس:٧٢] (و به من دستور داده شده است که از زمره‌ی مسلمانان باشم.)

خداوند در مورد تورات میفرماید:

﴿ إِنَّآ أَنزَلْنَا ٱلتَّوْرَىٰةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ ۚ يَحْكُمُ بِهَا ٱلنَّبِيُّونَ ٱلَّذِينَ أَسْلَمُوا۟ لِلَّذِينَ هَادُوا۟ ﴾ [مائده:٤٤]

(ما تورات را نازل کردیم که در آن رهنمودی و نوری بود که پیامبرانی که مسلمان بودند، برای یهودیان، بدان حکم می‌کردند.)

و موسی به قوم خود میگوید:

﴿ إِن كُنتُمْ ءَامَنتُم بِٱللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوٓا۟ إِن كُنتُم مُّسْلِمِينَ ﴾ [یونس:٨٤]

(اگر واقعاً به خدا ایمان دارید، بر او توکّل کنید اگر واقعا مسلمانید.)

همچنین خداوند به دوست خود ابراهیم علیه السلام دستور می‌دهد تا مسلمان شود:

﴿ إِذْ قَالَ لَهُۥ رَبُّهُۥٓ أَسْلِمْ ۖ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ ٱلْعَٰلَمِينَ ﴾ [بقره:١٣١]

(آن گاه که پروردگارش بدو گفت: مسلمان شو. او گفت: خالصانه تسلیم پروردگار جهانیان گشتم.)

﴿ وَوَصَّىٰ بِهَآ إِبۡرَٰهِـۧمُ بَنِيهِ وَيَعۡقُوبُ يَٰبَنِيَّ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰ لَكُمُ ٱلدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ ﴾ [بقره:١٣٢]

(و ابراهیم فرزندان خود را به این آیین سفارش کرد و یعقوب نیز چنین کرد؛ هر کدام به فرزندان خویش گفتند: ای فرزندان من! خداوند، آیین توحیدی اسلام را برای شما برگزیده است؛ پس نمیرید جز این که مسلمان باشید.)

و هنگامی که یعقوب از پسرانش در مورد معبود و خدایشان بعد از خودش پرسید، گفتند:

﴿نَعۡبُدُ إِلَٰهَكَ وَإِلَٰهَ ءَابَآئِكَ إِبۡرَٰهِـۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ إِلَٰهًا وَٰحِدًا وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ ﴾ [بقره:١٣٣]

(خدای تو و خدای پدرانت ؛ابراهیم و اسماعیل و اسحاق؛ را که همان خداوند یگانه است، عبادت می‌کنیم و ما تسلیم فرمان او هستیم.)

همچنین ملکه‌ی سبأ گفت:

﴿ رَبِّ إِنِّي ظَلَمۡتُ نَفۡسِي وَأَسۡلَمۡتُ مَعَ سُلَيۡمَٰنَ لِلَّهِ رَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴾[نمل:٤٤]

(پروردگارا! من به خود ستم کرده‌ام و هم اینک با سلیمان خویشتن را تسلیم پروردگار جهانیان می‌نمایم.)

ویکی از دعاهای یوسف این بود که:

﴿ تَوَفَّنِي مُسۡلِمًا وَأَلۡحِقۡنِي بِٱلصَّٰلِحِينَ ﴾ [یوسف:١٠١] (مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق گردان.)

و پیامبر اسلام محمد ﷺ میفرماید:

«وَالْأَنْبِيَاءُ إِخْوَةٌ لِعَلَّاتٍ، أُمَّهَاتُهُمْ شَتَّى وَدِينُهُمْ وَاحِدٌ».[1]

(پیامبران همچون برادران پدری هستند که پدرشان یکی اما مادران زیادی دارند.) یعنی دین آنها یکی است؛ اما شریعتشان متفاوت ومختلف است.

این تنوعی که در شریعتها مشاهده می‌شود، دلیل بر این نیست که دین‌هایشان مختلف و متفاوت بوده است؛ زیرا بعضی اوقات، خداوند قانونی را به خاطر حکمتی وضع می‌نماید، سپس به تناسب شرایط و موقعیت به خاطر حکمت و مصلحتی که خود می داند، قانون دیگری را وضع می‌نماید. و چه بسا که این دو حکم متضاد و متفاوت را در یک شریعت وضع نماید؛ چنانکه در اوایل اسلام به مسلمانان دستور داد که نمازهایشان را رو به بیت المقدس بگذارند. سپس این حکم را نسخ نمود و دستور داد که رو به بیت الله الحرام نمازهایشان را بگذارند. ما مشاهده می کنیم که ابتدا مسلمانان رو به قدس می نمودند؛ اما پس از مدتی این حکم، تغییر یافت و رو به کعبه نمودند. شریعت پیامبران نیز همین گونه است؛ قانون جدید شریعت قانون قدیمی را نسخ می‌نماید و شریعتی که بر پیامبر اسلام نازل شده، پایان دهنده و نسخ کننده‌ی تمام شریعتهای پیش از خود بوده است.

پنجم: سبب به وجود آمدن شرک و بت پرستی در طول تاریخ، آنگونه که عقاد و همفکرانش تصور می‌کنند، ترقی و پیشرفت اعتقادی نبوده؛ بلکه سبب آن منحرف شدن و روی گردانیدن مردم از قانون و شریعت خدا و عدم پیروی از پیامبران بوده است.

﴿ وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُۥ مَعِيشَةً ضَنكًا وَنَحْشُرُهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ أَعْمَىٰ ﴾ [طه:١٢٤]

(و هر که از یاد من روی بگرداند، زندگی تنگ و سختی خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا حشر می‌کنیم.)

یا پیروی از ظن و گمان و هوا پرستی و روی گردانی از هدایت الهی بوده است:

١- صحیح بخاری (ج ٦ص٤٧٨) شماره (٣٤٤٣).

﴿ إِن يَتَّبِعُونَ إِلَّا ٱلظَّنَّ وَمَا تَهْوَى ٱلْأَنفُسُ ۖ وَلَقَدْ جَآءَهُم مِّن رَّبِّهِمُ ٱلْهُدَىٰٓ ﴾ [نجم:٢٣]

(آنان فقط از گمانهای بی‌اساس و هواهای نفس پیروی می‌کنند؛ حال آنکه هدایت و رهنمود از سوی پروردگارشان برای آنها آمده است.)

﴿ قُلْ يَٰٓأَهْلَ ٱلْكِتَٰبِ لَا تَغْلُواْ فِى دِينِكُمْ غَيْرَ ٱلْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوٓاْ أَهْوَآءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّواْ مِن قَبْلُ وَأَضَلُّواْ كَثِيرًا وَضَلُّواْ عَن سَوَآءِ ٱلسَّبِيلِ ﴿٧٧﴾ ﴾ [مائده:٧٧]

(بگو: ای اهل کتاب! به ناحق در دین خود راه افراط و تفریط مپویید و از خواهشات نفسانی و امیال گروهی که پیش از این گمراه شده‌اند و بسیاری را گمراه کرده‌اند و از راه راست منحرف گشته‌اند، پیروی منمایید).

و در مورد یهودیان میفرماید:

﴿ فَبِمَا نَقْضِهِم مِّيثَٰقَهُمْ لَعَنَّٰهُمْ وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُمْ قَٰسِيَةً ۖ يُحَرِّفُونَ ٱلْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِۦ وَنَسُواْ حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُواْ بِهِۦ ﴾ [مائده:١٣]

(امّا به سبب پیمان‌شکنی ایشان، آنان را نفرین کردیم و از رحمت خود محروم داشتیم و دلهایشان را سخت نمودیم. آنان سخنان را تحریف و بخش فراوانی از آنچه ـ در تورات ـ بدیشان تذکّر داده شده بود، ترک کردند.)

در مورد نصاری نیز میفرماید:

﴿ وَمِنَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّا نَصَٰرَىٰٓ أَخَذْنَا مِيثَٰقَهُمْ فَنَسُواْ حَظًّا مِّمَّا ذُكِّرُواْ بِهِۦ فَأَغْرَيْنَا بَيْنَهُمُ ٱلْعَدَاوَةَ وَٱلْبَغْضَآءَ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ ۚ ﴾ [مائده:١٤]

(و از کسانی که می‌گویند: ما نصرانی هستیم، پیمان گرفتیم؛ امّا آنان قسمت قابل ملاحظه‌ای را از آنچه که بدانان تذکّر داده شده بود، به دست فراموشی سپردند؛ لذا به پاداش آن، تا دامنه‌ی قیامت، میان گروههای مختلف آنان کینه و دشمنی افکندیم.)

انحراف و روی گردانیدن آنها را از توحید نیز این چنین بیان می نماید:

﴿ ٱتَّخَذُوٓاْ أَحۡبَارَهُمۡ وَرُهۡبَٰنَهُمۡ أَرۡبَابٗا مِّن دُونِ ٱللَّهِ وَٱلۡمَسِيحَ ٱبۡنَ مَرۡيَمَ وَمَآ أُمِرُوٓاْ إِلَّا لِيَعۡبُدُوٓاْ إِلَٰهٗا وَٰحِدٗاۖ لَّآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَۚ سُبۡحَٰنَهُۥ عَمَّا يُشۡرِكُونَ ﴾ [توبه:٣١]

(یهودیان و ترسایان علاوه از الله، علمای دینی خود، پارسایان خود و مسیح بن مریم را هم به خدایی گرفتند؛ در صورتی که بدیشان فقط دستور داده شده بود که تنها خدای یگانه را بپرستند و بس. هیچ معبود حقی بجز الله وجود ندارد و او پاک و منزّه از شرک ورزی و چیزهایی است که ایشان آنها را انباز او قرار می‌دهند.)

به همین جهت، پیامبران از راه و روش کسانی که از منهجشان تخطی نموده و منحرف گشته اند، اعلام برائت می‌نمایند:

﴿ وَإِذۡ قَالَ ٱللَّهُ يَٰعِيسَى ٱبۡنَ مَرۡيَمَ ءَأَنتَ قُلۡتَ لِلنَّاسِ ٱتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَٰهَيۡنِ مِن دُونِ ٱللَّهِۖ قَالَ سُبۡحَٰنَكَ مَا يَكُونُ لِيٓ أَنۡ أَقُولَ مَا لَيۡسَ لِي بِحَقٍّۚ إِن كُنتُ قُلۡتُهُۥ فَقَدۡ عَلِمۡتَهُۥۚ تَعۡلَمُ مَا فِي نَفۡسِي وَلَآ أَعۡلَمُ مَا فِي نَفۡسِكَۚ إِنَّكَ أَنتَ عَلَّٰمُ ٱلۡغُيُوبِ ﴿١١٦﴾ مَا قُلۡتُ لَهُمۡ إِلَّا مَآ أَمَرۡتَنِي بِهِۦٓ أَنِ ٱعۡبُدُواْ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبَّكُمۡۚ وَكُنتُ عَلَيۡهِمۡ شَهِيدٗا مَّا دُمۡتُ فِيهِمۡۖ فَلَمَّا تَوَفَّيۡتَنِي كُنتَ أَنتَ ٱلرَّقِيبَ عَلَيۡهِمۡۚ وَأَنتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ شَهِيدٌ ﴿١١٧﴾ ﴾ [مائده:١١٦-١١٧]

(و خاطرنشان ساز آنگاه را که خداوند می‌فرماید: ای عیسی پسر مریم! آیا تو به مردم گفته‌ای که جز الله من و مادرم را هم دو خدای دیگر بدانید؟ عیسی می‌گوید: تو را منزّه از آن می‌دانم که دارای شریک و انباز باشی. مرا نسزد که چیزی را بگویم و بطلبم که وظیفه و حق من نیست. اگر آن را گفته باشم، بیگمان تو از آن آگاهی. تو ـ علاوه از ظاهر گفتار من ـ از راز درون من هم باخبری؛ ولی من ـ چون انسانی بیش نیستم ـ از آنچه بر من پنهان می‌داری بی‌خبرم؛ زیرا تو داننده‌ی رازها و نهانیهایی. من به آنان چیزی نگفته‌ام مگر آنچه را که مرا به گفتن آن فرمان داده‌ای و آن این که جز خدا را نپرستید که پروردگار من و پروردگار شما است. من تا آن زمان که در میان آنان بودم از وضع ایشان اطّلاع داشتم و هنگامی که مرا میراندی، تنها تو مراقب و ناظر ایشان بوده‌ای و تو بر هر چیزی مطّلع هستی.)

فصل پنجم
خدا در تصور امتهای گمراه

هدف ما از ارائه‌ی این بحث در این موضوع بیان تاریخ انحراف در عقیده نیست؛ زیرا اولا این موضوع به دلیل کثرت انواع انحرافها، خارج از حیطه‌ی قدرت بنده می‌باشد. ثانیا نیازی به این جنبه‌ی تاریک تاریخ نیست؛ چون کفر هر جا و در هر قالبی که باشد، یک دین و آیین بشمار می‌رود؛ بلکه هدف ما از بیان این موضوع، این است که بدانیم این امتها به چه چیزهایی گرفتار شده‌اند تا ارزش عقیده‌ی اسلامی برای کسانی که آن را قبول کرده‌اند در این میان بیشتر روشن گردد.

در واقع کسانی که باطل را تجربه کرده‌اند و آنرا خوب شناخته‌اند، بعد از اینکه حق را بپذیرند، بهتر آنرا درک می‌کنند؛ ولی آنانی که از اسلام پیروی می‌کنند اما افکار و ادیان مقابل و مخالف را خوب نمی‌شناسند، زودتر در دام انحراف می‌افتند؛ چه زیبا است سخن عمر بن خطاب رضی الله عنه که میگوید:

«بزودی در دوران آن نسل مسلمانی که شناختی از جاهلیت ندارند، تارهای ریسمان اسلام یکی بعد از دیگری، پاره خواهد شد».

مسلم است کسی که تاریکی شب را تجربه کرده است، بهتر می‌تواند از روشنایی روز لذت ببرد؛ همچنین قدر عافیت را کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید.

سید قطب رحمه الله این حقیقت را خوب درک کرده است آنجا که می‌گوید: انسان ضرورت این دین را درک نمیکند و نیاز به این فاصله گیری و دور شدن از گمراهیهایی که بشریت در تاریکیهای آن سرگردان بوده و اهمیت استقرار و ثبات یافتن بر یقین آشکار در زمینه اعتقادی را درک نخواهد کرد تا زمانی که از سنگینی و بزرگی این ابرهای متراکم و سنگین سرگردانی و سردرگمی، در زمینه‌های اعتقادی و تصوری و خرافی و افکار و اوهام پلید و شعار و تقالید و اوضاع و احوالی را که بر دل و دیدگان بشریت

زنگار زده بود را تجربه نکند. و تا زمانی که واقعیت هرج و مرج و آشفتگی و پریشانی و دیوانگی و اسارت و محدودیت‌هایی که بقایای عقاید و باورهای آسمانی به سبب تحریف و تأویل و زیاد و کم شدن از جانب بشریت و آمیخته شدن آن با فلسفه و بت پرستی و خرافی گری را درک نکند.»

ما در اینجا به ذکر سه نمونه از آنها اکتفا می کنیم:

یکی از انها نماینده‌ی عقیده‌ی یکی از دولتهایی است که مردم، آن را متمدن و با فرهنگ می‌دانستند. دومی هم بیان انحراف یکی از ادیان آسمانی از حق است. و سومی هم بیان بت پرستی اعراب قبل از بعثت نبی مکرم اسلام ﷺ می‌باشد.

مبحث اول: پروردگار از دیدگاه یونانیها [1]

پژوهشگران، یونانیها را یکی از ملت های متمدن دوران باستان می‌دانند. هم اکنون ما نگاهی به باورها و اعتقادات این ملت گمراه می‌اندازیم تا ببینیم که در چه گمراهی و سرگردانی‌ای بسر می‌بردند.

آنها «جوبیتر» را رب الارباب و خدای برتر خود می‌دانستند که شکل و قیافه‌اش بیشتر به شیطان شباهت داشت تا به خدا. او موجودی کینه توز، بدخواه و ستیزه جو، سرگرم شهوات و عشق بازی و خوردن و آشامیدن بود و به امور خدایان و مخلوقات توجهی نداشت مگر به میزانی که برای حفظ سلطه و قدرت و تداوم طغیان و جور و ستمش لازم بود. او از «اسقولاب» خدای صحت و بهداشت، خشمگین بود؛ زیرا او مریضان را مداوا می‌کرد و اینگونه او را از دریافت مالیاتی که از روح مرده‌هایی که به زیر خاک منتقل می‌شدند، محروم می‌ساخت.

همچنین به گمان آنان، جوبیتر از «برومثیوس» ؛خدای علم و صنعت؛ ناراحت و خشمگین بود؛ زیرا او به مردم یاد می‌داد که آتش را در صنعت و تکنولوژی به کار ببرند و از معرفت، نیرویی کسب کنند که مشابه و همسان نیروی خدایان است. به همین سبب،

١- به کتاب «حقایق الاسلام وأباطیل خصومه» مراجعه نمایید.

او را به مجازات و تنبیه همیشگی محکوم نموده بود و به مرگ و دور انداختنش از محل تجمع خدایان راضی نبود؛ بلکه انواع شکنجه و عذاب را در حق او اعمال می‌کرد؛ از جمله، او را در کوه دورافتاده‌ای غل و زنجیر و زندانی کرده و پرندگان را به سویش می‌فرستاد تا در طول روز جگرش را تکه تکه کنند و از آن بچرند و بخورند و هنگام شب، جگرش به حالت اولی برمی‌گشت و سالم می‌گردید تا روز بعد نیز پرندگان شکاری جهت گاز گرفتن و اذیت کردنش باز گردند...، مدام در این عذاب بسر می‌برد و کسی حق شفاعت را برایش نداشت و هیچ دعا و التماسی نیز برایش پذیرفته نمی‌شد.

شاعر و فیلسوف بت پرست «هزیود» علت و سبب خشم خدایان از «برومثیوس» را چنین بیان می‌کند که او در مراسم عروسی و ولیمه خدایان، در سهم «جوبیتر» استخوان‌ها را بیشتر و گوشت و چربی را کمتر قرار داده است. جوبیتر معتقد است که او به واسطه‌ی معرفت، حکمت و هوشمندی و زیرکی‌اش بر «برومیثوث» برتری دارد. چون او در میان خدایان به اندازه‌ای از معرفت و فراست برخوردار است که خدای بزرگ از آن بی بهره بوده است.

«هزیود» شاعر و فیلسوف نهایت سعی خود را برای تنزیه و پاک جلوه دادن «جوبیتر» نموده و او را در شکل و قیافه‌ی مقدس و بزرگی برای مردم به تصویر کشیده که با شکل و قیافه‌ی خدای معبود تناسب داشته باشد؛ البته پس از این که عبادت را در دین یونانیهای قدیم تاحدی ارتقاء داده است.

اما با وجود آن، پژوهشگران و دانشمندان یونانی در مورد «جوبیتر» میگویند: او همسرش «هیره» را فریب می‌داد و خدای ابرها را به سوی مدار خورشید می‌فرستاد تا موقع طلوع خورشید بر مدار آن بروند و افق را بپوشانند تا همسرش هنگام طلوع خورشید از عشق بازیهای او با معشوقانش با خبر نشود.

می‌گویند: روزی، «هیره» همسر «جوبیتر» سر زده نزد او رفت و او را دید که در حال بوسیدن ساقهای «جانیمیر» است. قابل یادآوری است که جانیمیر چوپانی بسیار زیبا بود. پس جوبیتر او را ربود و به آسمان برد. بهرحال، «جوبیتر» از تهمت فریفته شدن به

ساقهای جانیمیر نتوانست نجات حاصل کند؛ به همین سبب، این اقدامش را برای همسرش توجیه می‌کرد.

بله، این نمونه‌ای از گمراهی و عقیده‌ی شرک آمیزی است که مبنای آن را خرافات و خیالات و اوهام تشکیل میدهد تا جایی که به یک افسانه تبدیل شده است. تعداد خدایان نزد یونانیها متعدد هستند که با هم مسابقه می‌دهند و همدیگر را می‌کشند و شکنجه می-دهند و همانند انسان می‌خورند و می‌آشامند، با هم ازدواج می‌کنند و به همسرانشان خیانت میکنند و همجنس بازی می‌کنند و اشتباه یکدیگر را نادیده می‌گیرند و.... پس چنین عقیده‌ای چه تأثیری در دل پیروانش می‌تواند داشته باشد؟ چگونه بر اخلاق و رفتار افراد و جامعه تأثیر می‌گذارد؟ و چنین عقیده‌ای که آلوده به شرک و انحراف است چه ارزشهایی را می تواند برای جامعه به ارمغان بیاورد؟

مبحث دوم: خدا وند نزد یهود [1]

تصورات بت پرستی، خرافات، آلودگیهای ناسیونالیستی و ملی گرایی، دین بنی اسرائیل ـ یهودیت ـ را به طور کلی تحت تأثیر قرار داده بود. پیامبران بنی اسرائیل یعنی یعقوب پسر اسحق پسر ابراهیم عليه السلام و در رأس آنها خود اسرائیل با یکتا پرستی و توحید خالصی که پدرشان ابراهیم عليه السلام به آنها یاد داده بود، به سوی قومشان مبعوث شدند؛ سپس پیامبر اولوالعزم و بزرگ ؛موسی عليه السلام؛ نیز با دعوت و پیام توحید و با شریعت موسوی که بر اساس توحید و یکتا پرستی بنا نهاده شده بود، به سوی قومش فرستاده شد؛ اما دیری نپایید که بنی اسرائیل از راه منحرف شدند و تا حد بت پرستی تنزل کردند و در کتاب مقدسشان (تورات) انواع خرافات و خزعبلات و افسانه‌ها را در باره‌ی خدا ثبت نمودند به گونه‌ای که در پست‌ترین اعتقادات ملت‌هایی که هیچ هدایت الهی و کتابی آسمانی نداشتند، سقوط کردند.

عقیده‌ی توحیدی که خداوند برای ابراهیم عليه السلام فرستاده بود، عقیده‌ای پاک، شفاف

١- برگرفته از «خصائص التصور الاسلامی» ص (١١) تألیف سید قطب با اندکی تصرف.

فراگیر و کاملی بود که ابراهیم به وسیله‌ی آن به مقابله و مبارزه با شرک و بت پرستی پرداخت؛ آن هم مبارزه‌ای شدید، قاطع و جدی چنانکه قرآن آنرا به تصویر می‌کشد و ابراهیم پسرش را بدان سفارش نمود همانگونه که یعقوب قبل از اینکه بمیرد، پسرش را بدان سفارش نموده بود:

﴿ وَٱتۡلُ عَلَيۡهِمۡ نَبَأَ إِبۡرَٰهِيمَ ﴿٦٩﴾ إِذۡ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوۡمِهِۦ مَا تَعۡبُدُونَ ﴿٧٠﴾ قَالُواْ نَعۡبُدُ أَصۡنَامٗا فَنَظَلُّ لَهَا عَٰكِفِينَ ﴿٧١﴾ قَالَ هَلۡ يَسۡمَعُونَكُمۡ إِذۡ تَدۡعُونَ ﴿٧٢﴾ أَوۡ يَنفَعُونَكُمۡ أَوۡ يَضُرُّونَ ﴿٧٣﴾ قَالُواْ بَلۡ وَجَدۡنَآ ءَابَآءَنَا كَذَٰلِكَ يَفۡعَلُونَ ﴿٧٤﴾ قَالَ أَفَرَءَيۡتُم مَّا كُنتُمۡ تَعۡبُدُونَ ﴿٧٥﴾ أَنتُمۡ وَءَابَآؤُكُمُ ٱلۡأَقۡدَمُونَ ﴿٧٦﴾ فَإِنَّهُمۡ عَدُوّٞ لِّيٓ إِلَّا رَبَّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿٧٧﴾ ٱلَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهۡدِينِ ﴿٧٨﴾ وَٱلَّذِي هُوَ يُطۡعِمُنِي وَيَسۡقِينِ ﴿٧٩﴾ وَإِذَا مَرِضۡتُ فَهُوَ يَشۡفِينِ ﴿٨٠﴾ وَٱلَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحۡيِينِ ﴿٨١﴾ وَٱلَّذِيٓ أَطۡمَعُ أَن يَغۡفِرَ لِي خَطِيٓـَٔتِي يَوۡمَ ٱلدِّينِ ﴿٨٢﴾ رَبِّ هَبۡ لِي حُكۡمٗا وَأَلۡحِقۡنِي بِٱلصَّٰلِحِينَ ﴿٨٣﴾ وَٱجۡعَل لِّي لِسَانَ صِدۡقٖ فِي ٱلۡأٓخِرِينَ ﴿٨٤﴾ ﴾ [شعراء:٦٩-٨٤]

(ای پیامبر! سرگذشت ابراهیم را برای کافران بیان کن؛ آن هنگامی که به پدرش ـ آزر ـ و قوم بت‌پرست خود گفت: چه چیزی را پرستش می‌کنید؟! آنها گفتند: بتهای بزرگی را می‌پرستیم و دائماً بر عبادتشان ماندگار می‌مانیم. ابراهیم گفت: آیا هنگامی که آنها را به کمک می‌خوانید، صدای شما را می‌شنوند و نیازتان را برآورده می‌کنند؟ یا سودی به شما می‌رسانند و یا زیانی متوجّه شما می‌سازند؟ گفتند: فقط ما پدران و نیاکان خود را دیده‌ایم که این چنین می‌کردند. ابراهیم گفت: آیا متوجه هستید و می‌بینید که شما و اجداد گذشته‌تان چه چیزی را می‌پرستید؟! شما باید بدانید که همه‌ی آنها ـ معبودان ـ دشمن من هستند بجز پروردگار جهانیان؛ آن پروردگاری که مرا آفریده است و هم او مرا راهنمایی می‌نماید؛ آن ذاتی که مرا میخوراند و می‌نوشاند. آن کسی است که مرا می‌میراند و سپس مرا زنده می‌گرداند و آن کسی است که امیدوارم در روز جزا و سزا گناهم را بیامرزد. پروردگارا! به من کمال و معرفت عنایت کن و مرا از زمره‌ی شایستگان و بایستگان گردان و برای من ذکر خیر و نام نیک در میان آیندگان بر جای دار.)

﴿ وَمَن يَرۡغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبۡرَٰهِـۧمَ إِلَّا مَن سَفِهَ نَفۡسَهُۥۚ وَلَقَدِ ٱصۡطَفَيۡنَٰهُ فِي ٱلدُّنۡيَاۖ وَإِنَّهُۥ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ لَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ ﴿١٣٠﴾ إِذۡ قَالَ لَهُۥ رَبُّهُۥٓ أَسۡلِمۡۖ قَالَ أَسۡلَمۡتُ لِرَبِّ ٱلۡعَٰلَمِينَ ﴿١٣١﴾ وَوَصَّىٰ بِهَآ إِبۡرَٰهِـۧمُ بَنِيهِ وَيَعۡقُوبُ يَٰبَنِيَّ إِنَّ ٱللَّهَ ٱصۡطَفَىٰ لَكُمُ ٱلدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُم مُّسۡلِمُونَ ﴿١٣٢﴾ أَمۡ كُنتُمۡ شُهَدَآءَ إِذۡ حَضَرَ يَعۡقُوبَ ٱلۡمَوۡتُ إِذۡ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعۡبُدُونَ مِنۢ بَعۡدِي قَالُواْ نَعۡبُدُ إِلَٰهَكَ وَإِلَٰهَ ءَابَآئِكَ إِبۡرَٰهِـۧمَ وَإِسۡمَٰعِيلَ وَإِسۡحَٰقَ إِلَٰهًا وَٰحِدًا وَنَحۡنُ لَهُۥ مُسۡلِمُونَ ﴿١٣٣﴾ ﴾ [بقره:١٣٠-١٣٣]

(چه کسی از آیین ابراهیم رویگردان خواهد شد مگر آن که خود را خوار و کوچک دارد. ما او را در این جهان برگزیدیم و او در جهان دیگر، از زمره‌ی شایستگان است. بیاد آور آن زمانی را که پروردگارش بدو گفت: اخلاص داشته باش. او گفت: خالصانه تسلیم پروردگار جهانیان گشتم. ابراهیم فرزندان خود را به این آیین سفارش نمود و یعقوب ـ نوه‌ی او نیز چنین کرد و هر کدام به فرزندان خویش گفتند: ـ ای فرزندان من! خداوند آیین توحیدی اسلام را برای شما برگزیده است. پس نمیرید جز این که مسلمان باشید. آیا ـ شما یهودیان و مسیحیان ـ هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، حاضر بودید؟ آن هنگامی که به فرزندان خود گفت: پس از من چه چیزی را می‌پرستید؟ گفتند: خدای تو و خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خداوند یگانه است و ما تسلیم فرمان او هستیم.)

اما نسل های بعدی آنان، از این توحید خالص و این عقیده‌ی ناب و این اعتقاد در مورد آخرت، برگشتند و پیمان خود را شکستند و بر این پیمان شکنی خود پافشاری و اصرار کردند تا اینکه موسی عليه السلام با عقیده‌ی توحید و یکتا پرستی به سویشان آمد و مجدداً این عقیده را از نو باز سازی نمود؛ اما باز هم آنها بر آن دوام نیافتند و پایداری نکردند؛ بلکه از آن روی گرداندند و منحرف شدند.

بلی، هنوز موسی عليه السلام در میانشان بود که انحراف آنها آغاز گردید؛ آنان شروع به پرستش گوساله‌ای کردند که سامری آنرا از طلا و جواهراتی ساخت که از زنان مصری گرفته و با خود آورده بود.

﴿ قَالُواْ مَآ أَخۡلَفۡنَا مَوۡعِدَكَ بِمَلۡكِنَا وَلَٰكِنَّا حُمِّلۡنَآ أَوۡزَارٗا مِّن زِينَةِ ٱلۡقَوۡمِ فَقَذَفۡنَٰهَا فَكَذَٰلِكَ أَلۡقَى ٱلسَّامِرِيُّ ٨٧ فَأَخۡرَجَ لَهُمۡ عِجۡلٗا جَسَدٗا لَّهُۥ خُوَارٞ فَقَالُواْ هَٰذَآ إِلَٰهُكُمۡ وَإِلَٰهُ مُوسَىٰ فَنَسِيَ ﴾ [طه:٨٧-٨٨]

(گفتند: ما به اختیار خود از وعده‌ی تو سرپیچی نکرده‌ایم؛ لیکن بارهای سنگینی از زیورآلات مردمان بار ما شده بود و ما آنها را از خود دور انداختیم و سامری نیز از خود دور افکند؛ سپس مجسّمه‌ی گوساله‌ای را برای مردم بیرون آورد که صدای گوساله داشت. پس سامری و پیروانش گفتند: این معبود شما و معبود موسی است و او دچار فراموشی شده است ـ و در طلب آن به کوه طور رفته است.)

البته قابل یاد آوری است که قبل از اینکه به پرستش گوساله روی آورند، از موسی عليه السلام خواسته بودند که بتی را برایشان قرار دهد تا او را پرستش کنند:

﴿ وَجَٰوَزۡنَا بِبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱلۡبَحۡرَ فَأَتَوۡاْ عَلَىٰ قَوۡمٖ يَعۡكُفُونَ عَلَىٰٓ أَصۡنَامٖ لَّهُمۡۚ قَالُواْ يَٰمُوسَى ٱجۡعَل لَّنَآ إِلَٰهٗا كَمَا لَهُمۡ ءَالِهَةٞۚ قَالَ إِنَّكُمۡ قَوۡمٞ تَجۡهَلُونَ ﴾ [اعراف:١٣٨]

(و بنی‌اسرائیل را از دریا گذراندیم؛ آنها در مسیر خود به گروهی رسیدند که بتهایی داشتند و مشغول پرستش آنها بودند. در این هنگام، به موسی گفتند: ای موسی! برای ما معبودی بساز همانگونه که آنها دارای معبودهایی هستند. موسی گفت: شما گروه نادانی هستید.)

ناگفته نماند که قرآن کریم نیز بسیاری از انحرافات، اعتقادات شرک آمیز و بت پرستی‌های آنها را بیان میکند؛ آنها خداوند را دارای فرزند می‌دانستند:

﴿ وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ عُزَيۡرٌ ٱبۡنُ ٱللَّهِ وَقَالَتِ ٱلنَّصَٰرَى ٱلۡمَسِيحُ ٱبۡنُ ٱللَّهِۖ ﴾ [توبه:٣٠]

(و یهودیان گفتند: عُزَیر پسر خدا است و ترسایان گفتند: مسیح پسر خدا است.)

همچنین یهودیان خداوند را بخیل و تهی دست معرفی می‌کردند:

﴿ وَقَالَتِ ٱلۡيَهُودُ يَدُ ٱللَّهِ مَغۡلُولَةٌۚ غُلَّتۡ أَيۡدِيهِمۡ وَلُعِنُواْ بِمَا قَالُواْۘ بَلۡ يَدَاهُ مَبۡسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيۡفَ يَشَآءُۚ وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرٗا مِّنۡهُم مَّآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَ طُغۡيَٰنٗا وَكُفۡرٗاۚ وَأَلۡقَيۡنَا بَيۡنَهُمُ ٱلۡعَدَٰوَةَ وَٱلۡبَغۡضَآءَ إِلَىٰ يَوۡمِ ٱلۡقِيَٰمَةِۚ كُلَّمَآ أَوۡقَدُواْ نَارٗا لِّلۡحَرۡبِ أَطۡفَأَهَا ٱللَّهُۚ وَيَسۡعَوۡنَ فِي ٱلۡأَرۡضِ فَسَادٗاۚ وَٱللَّهُ لَا يُحِبُّ ٱلۡمُفۡسِدِينَ ﴾ [مائده:٦٤]

(یهودیان می‌گویند: دست خدا با غل و زنجیر بسته است. دستهایشان بسته باد! و به سبب آنچه می‌گویند نفرینشان باد؛ بلکه دو دست خدا باز است؛ هرگونه که بخواهد، می بخشد و انفاق می‌نماید. و گفتنی است که آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل می‌شود، بر سرکشی و کفرورزی بسیاری از آنان می‌افزاید. ما در میان آنان ـ به سبب انحراف عقیدتی و معیارهای غلطی که به نام خدا به آیین خود راه داده‌اند ـ تا روز قیامت، دشمنی و کینه‌توزی افکنده‌ایم. آنان هر زمان که آتش جنگی علیه پیغمبر و مؤمنان افروختند، خداوند آن را ـ با شکست ایشان و پیروزی پیغمبر و مؤمنان ـ خاموش ساخته است. آنان برای ایجاد فساد در زمین تلاش می‌کنند و خداوند مفسدان و تباهکاران را دوست نمی دارد.)

﴿ لَّقَدۡ سَمِعَ ٱللَّهُ قَوۡلَ ٱلَّذِينَ قَالُوٓاْ إِنَّ ٱللَّهَ فَقِيرٞ وَنَحۡنُ أَغۡنِيَآءُۘ سَنَكۡتُبُ مَا قَالُواْ وَقَتۡلَهُمُ ٱلۡأَنۢبِيَآءَ بِغَيۡرِ حَقّٖ وَنَقُولُ ذُوقُواْ عَذَابَ ٱلۡحَرِيقِ ﴾ [آل عمران:١٨٢]

(بیگمان، خداوند سخن کسانی را شنید که گفتند: خدا فقیر است و ما بی‌نیازیم. آنچه را گفتند و به قتل رساندن پیامبران را به ناحق، برایشان خواهیم نوشت و بدانان خواهیم گفت: بچشید عذاب آتش سوزان را.)

یکی از اعتقادات ناسیونالیستی پلید و آلوده‌ی آنان، این بود که می‌گفتند: خدای ما از خودمان است و ما را بجز در موارد رفتار ما با یکدیگر در سایر موارد به قانون اخلاق محاسبه نمیکند؛ به این معنی که ما را به سبب بداخلاقی با بیگانگان (غیر یهودیان) محاسبه نمیکند؛ چنانکه قرآن برایمان بازگو می‌نماید:

﴿ ۞ وَمِنۡ أَهۡلِ ٱلۡكِتَٰبِ مَنۡ إِن تَأۡمَنۡهُ بِقِنطَارٖ يُؤَدِّهِۦٓ إِلَيۡكَ وَمِنۡهُم مَّنۡ إِن تَأۡمَنۡهُ بِدِينَارٖ لَّا

يُؤَدِّهِۦٓ إِلَيۡكَ إِلَّا مَا دُمۡتَ عَلَيۡهِ قَآئِمٗاۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمۡ قَالُواْ لَيۡسَ عَلَيۡنَا فِي ٱلۡأُمِّيِّـۧنَ سَبِيلٞ وَيَقُولُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلۡكَذِبَ وَهُمۡ يَعۡلَمُونَ ﴾ [آل عمران:٧٥]

(و در میان اهل کتاب کسانی هستند که اگر دارایی فراوانی به رسم امانت بدیشان بسپاری، آن را به تو بازپس می‌دهند. همچنین در میان آنان کسانی هستند که اگر دیناری به رسم امانت بدیشان بسپاری، آن را به تو بازپس نمی‌دهند مگر آن که پیوسته بالای سرشان ایستاده باشی. این بدان خاطر است که ایشان می‌گویند: ما در برابر امّیها (یعنی غیر یهود) مسؤول نبوده و بازخواستی نداریم! و بر خدا دروغ می‌بندند حال آن که می دانند.)

همچنین کتابهای تحریف شده‌ی آنان اوصافی را برای خدایشان بیان کرده‌اند که از اوصافی که بت پرستان برای خدایانشان ذکر کرده‌اند، دست کمی ندارد.

در اصحاح سوم از سفر تکوین آمده که: «آدم پس از اینکه مرتکب اشتباه شد و از آن درخت (طبق گفته‌ی صاحب اصحاح، درخت معرفت خیر و شر) تناول نمود، صدای پروردگار را شنید درحالی که در بهشت قدم می‌زد. به هنگام وزش بادهای سحری، آدم و همسرش در وسط بهشت خود را از خداوند پنهان کردند. پس خداوند فریاد زد: ای آدم! تو کجا هستی؟ آدم جواب داد: ای پروردگار! من صدای تو را در بهشت شنیدم و از تو ترسیدم؛ زیرا من لخت هستم؛ لذا خود را از تو پنهان نمودم. خداوند فرمود: چه کسی به تو اعلام نمود که لخت هستی؟ آیا از درختی که به تو توصیه نمودم از آن نخورید، تناول نموده‌اید؟

سپس خداوند فرمود: این انسان مانند یکی از ما شده و خیر و شر را تشخیص میدهد و شاید هم اکنون دستش را دراز کند و باز از درخت حیات بخورد و برای همیشه زنده بماند. پس پروردگار او را از بهشت بیرون راند تا در زمینی که از آن آفریده شده به کار و کوشش بپردازد؛ پس انسان را از بهشت بیرون راند و فرشتگانی را در شرق باغ عدن با شعله‌های شمشیری که در حال چرخش هستند، گمارد تا از درخت زندگی نگهبانی و حراست کنند».

پر واضح است که در سخنان فوق، خداوند متعال به جهل متصف شده است به گونه‌ای که نمی‌دانست آدم کجا است تا اینکه آدم خودش را معرفی نمود. همچنین خداوند تشبیه شده است که مانند بشر راه می‌رود. و سبب رانده شدنش از بهشت معصیت و گناه کردن آدم نبود چنانکه قرآن بیان می‌کند؛ بلکه سبب آن این بود که خدا می‌ترسید از اینکه آدم از درخت زندگی بخورد و برای همیشه ماندگار بماند! و خداوند شناخت خیر و شر را به آدم یاد نداده است، بلکه هنگامی آن را فرا گرفت که از درخت یاد شده خورد. تمام اینها دروغ و افتراهایی است که بر خداوند سبحان بسته‌اند.

از سخن آنان چنین برداشت می‌شود که حیات و زندگی جاوید و ابدی خدا به سبب خوردنش از درخت زندگی بوده است؛ خداوند منزه و پاک و فراتر از چیزهایی است که آنان میگویند.

آنان، همچنانکه جهل را به خدا نسبت می‌دهند، اندوه و پشیمانی و ندامت را نیز به خدا نسبت می‌دهند و میگویند: هنگامی که در دوران نوح علیه السلام شر و فساد انسان گسترش یافت، خداوند از آفرینش انسان نگران و اندوهگین شد: «و چون پروردگار، انسان را دید که در روی زمین شر و بدیهایش بسیار زیاد است و تمام افکار و تصورات روزانه‌اش برنامه ریزی برای بدرفتاری در آن روز است؛ بنابراین، خداوند از اینکه انسان را روی زمین آفریده و کار و بار زمین را به او واگذار نموده است، غمگین شد و در دل خود پشیمان شد، پس پروردگار گفت: من انسان را از روی زمین محو و نابود می‌کنم، انسان با چهار پایان و پرندگان آسمان و خرسها یکی است؛ زیرا ترسیدم از اینکه او را در زمین گمارده‌ام، اما نوح نعمتی را در چشمان پروردگار دید».

این خرافات را بشنوید که در إصحاح دوازدهم از سفر تکوین آمده است: «پس از اینکه زمین را به وسیله‌ی ذریه و فرزندان نوح آباد نمود و همه یک زبان و یک لغت سخن می‌گفتند، در سفرشان به شرق، نعمتی را در سرزمین شنعار دیدند ودر آنجا سکونت گزیدند و به یکدیگر گفتند: بیایید با هم آجر درست کنیم و آن را داغ کنیم و بپزیم. پس آجر برای آنها جای سنگ و سنگ جای گل را گرفت و گفتند: بیایید برای خود شهر و قلعه‌ی بلند و سر به فلک کشیده‌ای بسازیم تا اینکه روی زمین پخش و

پراکنده نشویم.

پس پروردگار فرود آمد تا این شهر و این قلعه‌ای را که بنی آدم بنایش کرده بودند از نزدیک ببیند. پروردگار گفت: اینها یک رنگ و هم دل و یک زبان هستند و این ابتدای کارشان است؛ هرچه دلشان بخواهد انجام می‌دهند بدون اینکه مانعی داشته باشند. زود باش برویم و در آنجا فرود آییم و زبانشان را درهم و برهم و مشوش کنیم تا سخنان یکدیگر را نفهمند؛ پس خداوند آنها را از هم جدا نمود و در زمین پراکنده ساخت. بدین ترتیب از ساختن شهر و قلعه دست کشیدند. به همین جهت، آنجا را بابل نام نهادند؛ زیرا پروردگار در آنجا زبانها را ایجاد نمود و گسترش داد و از همان جا انسانها را روی زمین متفرق و پراکنده ساخت».

بنگرید این چه خرافات و افسانه‌ای است که حقیقت‌ها را وارونه میکند و نزدیک است که واقعیتها را به طور کلی نابود و محو نماید! این چه خدایی است که این افسانه‌ها ترسیم می‌کنند؟ خدایی که از ا نسان می‌ترسد و از تجمع و گردآمدنشان می‌هراسد و این چنین به مبارزه و مقابله با ایشان می‌پردازد پیش از اینکه آنها متحد و هم رأی شوند. و آنها را در زمین متفرق و پراکنده می‌نماید، پس از آن که زبانشان را متنوع می‌نماید؟

آری، یهودیان کردار شر و بد را به خدا نسبت می‌دهند، همچنانکه پشیمانی و ندامت از کردارش را به او نسبت دادند. در سفر صموئیل دوم، اصحاح بیست و چهارم چنین آمده: «پروردگار بامدادان به میان بنی اسرائیل آمد و از مردمی که به چاه هفتم آمده بودند، هفتاد هزار مرد را کشت و فرشته‌ی مرگ دستش را به سوی اورشلیم دراز کرد تا آنجا را نیز نابود کند؛ اما پروردگار از بدی پشیمان شد و به فرشتگان ویرانگر و نابود کننده‌ی مردم گفت: حالا بس است، دست بردارید.»

اگر ما سخنان قرآن را در مورد گمراهیهای یهودیان در وصف پروردگارشان و همچنین تحریف‌هایی که در تورات آمده به کناری بگذاریم و به «تلمود» این کتابی که خاخامها و دانشمندان یهود نوشته‌اند که جایگاه و اهمیتش از نظر آنها خیلی بیشتر از

تورات است، بنگریم و دقت کنیم، از گمراهی و سرگردانیهایی که یهودیان در آن افتاده‌اند، انسان نه تنها در زمینه‌ی اعتقادی، بلکه در تمام زمینه‌های شریعت، وحشت زده و دچار رعب و هراس می‌گردد.

ما به نقل قسمتی از کتاب «الکنز المرصود فی قواعد التلمود» که راجع به ارجمندی و بزرگواری خدایان بحث میکند، بسنده می‌کنیم؛ خداوند از دیدگاه آنان به خواندن و یاد گرفتن نیاز دارد و همچنین به یاوه گویی و مزاح و بازی کردن سرگرم می‌شود؛ چنانکه در تلمود آمده است که: «روز، دوازده ساعت است که خدا سه ساعت اول را به نشستن و مطالعه‌ی شریعت سپری میکند و در سه ساعت دوم، حکم و فرمان صادر می‌نماید و در سه ساعت سوم، به طعام دادن جهان مشغول است و در سه ساعت پایانی، سرگرم بازی با حوت ؛پادشاه ماهیان؛ است.»

از این بدتر و خطرناکتر بشنو: «خداوند جز خواندن و مطالعه نمودن تلمود همراه با فرشتگان هیچ کار دیگری ندارد.» آن هم نه تنها با فرشتگان، بلکه همراه با أسمودیه یعنی پادشاه شیاطین و اهریمنان در مدرسه‌ی آسمان.

اما حوتی که خداوند با او مشغول لهو و لعب است، کیست؟ حوت، ماهی بسیار بزرگی است که می‌تواند یک ماهی را که طولش سیصد فرسخ باشد، قورت دهد بدون اینکه در قورت دادنش دچار زحمت شود. از بس که این حوت، بزرگ است، خداوند می‌ترسد که چنین موجودی زاد و ولد و تولید مثل کند؛ زیرا تمام دنیا نابود می‌شود. لذا زنش را بر او حرام نمود. و اگر خداوند این کار را نمی‌کرد، ددان و جانداران بزرگ، همه ی دنیا را اشغال می‌کردند و تمام ساکنانش از بین می‌رفتند. به همین جهت خداوند با قدرت و نیروی خویش جنس نر حوتها را باقی گذاشت و جنس مادهشان را کشت و به عنوان غذای لذیذ مؤمنان در فردوس مهیّا و آماده نمود.

علاوه بر این خرافات و ترهات که پایه و اساس عقیده‌ی آنها گردیده است، میگویند: «خداوند پس از نابود کردن آن هیکل، دیگر با حوت بازی نکرد و میل رقصیدن با حوا را نداشت؛ بلکه او را با لباسهایش آراست و گیسوها را برایش بافت».

خداوند آنها را هلاک و نابود گرداند؛ آنان سخنان کافران و ملتهای گمراه و مشرک گذشته را تکرار می‌کنند. بر اساس تصورات آنان، خدا با انسان‌ها هیچ تفاوتی ندارد؛ مانند انسانها فکر می‌کند، مانند انسانها رفتار می نماید، گاهی سرگرم بازی است، گاهی می رقصد، گاهی شاد و گاهی دلتنگ و محزون است، گاهی هم گریه میکند! برای چه؟ به سبب ویران شدن مجسمه‌ی یهود که سلیمان برایشان ساخته بود.

بله، آن مجسمه به زعم آنان، رمز شکوه و عظمت یهود بود؛ خداوند از تاریخی که آن مجسمه نابود شده تا امروز سه چهارم شب را با گریه و ناله سپری میکند و همچون شیر نعره می‌زند و میگوید: «هلاک و نابود شوم؛ چرا که من خانه‌ی خود را ویران و مجسمه را نابود کردم و فرزندان خود را دستخوش چپاول و غارت نمودم.»

بلکه از این بیشتر در تحریف و دروغ بستن، مبالغه و زیادهروی نموده و میگویند: خداوند در حسرت نابودی آن مجسمه، کوچک، ضعیف و ناتوان گردید. بزرگی خداوند به اندازه‌ی چهار آسمان است در حالی که قبل از بین رفتن آن مجسمه به اندازه‌ی تمام آسمانها و زمین بود.

خداوند را چنین توصیف می‌کنند که خداوند، هنگام تمجید و ستایش از جانب بندگانش (یهودیها) احساس حقارت میکند و سرش را پایین می‌اندازد؛ چنانکه می‌گویند: «هنگامی که خداوند ستایش خود را از زبان مردم می‌شنود، احساس حقارت می‌کند و سرش را پایین می‌اندازد و میگوید: چه خوشبخت است خدایی که ستایش و بزرگداشت می‌شود با وجود استحقاق و شایستگیش برای آن؛ اما پدری که فرزندانش را در رنج و مشقت رها نماید، شایسته‌ی هیچ گونه ستایشی نیست».

باید گفت: خداوند نابودشان گرداند؛ دچار چه انحراف بزرگی شده‌اند.

یکی دیگر از افتراها و دروغهایی که به خداوند نسبت می‌دهند، این است که خداوند به سبب بدبختی و سیه روزی یهود و آنچه که برایشان پیش آمده است، به سر و صورتش می‌زند و گریه میکند و اشک در چشمانش سرازیر می‌شود؛ آنها می‌گویند: «و چون خداوند می‌بیند، که یهود را در بدبختی و شقاوت رها کرده است، پشیمان

می‌شود و هر روز به سر و صورتش میزند و گریه مینماید تا جایی که دو قطره اشک از چشمانش سرازیر شده و در دریا می‌افتد؛ طوری که صدای افتادن آنها را تمام موجودات هستی از آغاز دنیا تا پایان آن می‌شنوند و دریاها به حرکت و جنب و جوش در میآیند و بیشتر اوقات، زمین نیز به لرزه در می‌آید و زلزله رخ می‌دهد.»

علاوه بر این، آنها خطا و اشتباه و اعتراف نمودن به گناه را به خدا نسبت می‌دهند و به گمان آنها، خداوند در آفریدن ماه دچار اشتباه شده است ـ خداوند پاک و منزه است از دروغ و بهتانهای که به او نسبت می دهند ـ ماه به خدا میگوید: «تو به خطا رفتهای که مرا کوچکتر از خورشید آفریدهای. پس خدا اشتباه خود را قبول کرده و به آن اعتراف می‌کند و میگوید: یک حیوان برای کفاره‌ی گناه من ذبح کنید؛ زیرا من ماه را کوچکتر از خورشید آفریده‌ام». من نمی‌دانم آنها چگونه کفاره دادن را برای خداوند مجاز شمرده‌اند و اصولاً کفاره دادنش برای چه کسی است؟

در واقع، اندیشه‌هایی که این افتراها و دروغها را به خداوند عز و جل نسبت می‌دهند، خیلی هرزه و بیخردند. عقلی که این ترهات را قبول کند و به آنها ایمان داشته باشد و تصدیقشان کند، خیلی سبک و فرومایه است. سپاس خدای را که ما را به سوی حق و راستی راهنمایی نموده است.

یکی دیگر از سبک سری‌ها و بیخردیهای آنها که جزو عقیده‌ی آنها نیز گردیده، این است که می‌گویند: «سبک سری و بی خردی بر خدا نیز چیره می‌شود؛ چنانکه هنگام خشمگین شدن بر بنی اسرائیل و سوگند یاد کردن که آنها را از زندگی همیشگی و حیات جاوید محروم می‌نماید، دچار این عارضه گردید؛ اما پس از برطرف شدن سبک سری و نادانیش، پشیمان گردید و سوگندش را عملی نساخت؛ چرا که محتوای سوگندش خلاف عدالت بود».

بله، آنها تنها به نسبت دادن سبک سری و بیخردی به خدا و یاد کردن سوگندهای خطا و انحرافی و ظلم کردن و کفاره دادن هم اکتفا نمی‌کنند، بلکه به گمان آنها، خداوند نیاز دارد که کفاره‌ی سوگندش را بپردازد؛ در تلمود آنها چنین آمده است که: «هرگاه خداوند مرتکب سوگند اشتباه و غیر قانونی شود، نیاز دارد که کسی او را از سوگندش

آزاد سازد و کفاره‌اش را بدهد؛ یکی از خردمندان بنی اسرائیل شنید که خداوند فرمود: چه کسی مرا از این سوگند که بر زبان آورده‌ام، آزاد می‌سازد و کفاره آن را میدهد؟ و هنگامی که سایر خاخامها اطلاع پیدا کردند که آن شخص کفاره‌ی سوگند خداوند را نپرداخته و او را آزاد نساخته، آن شخص را یک الاغ شمردند؛ چرا که خداوند را از سوگندش بری نساخت. به همین سبب، خاخام‌ها فرشته‌ای را میان آسمانها و زمین به نام «می» تعیین کردند تا در مواقع ضروری کفاره‌ی سوگند و نذرهای خدا را ادا نماید».[1]

آنچه بیان گردید نمونه‌هایی از عقیده‌ی انحرافی و جعلی یهودیان است که پایه و اساس دینشان بر آن بنا نهاده شده است. همانگونه که ملاحظه می‌نمایید آنها در گرایش به پستی و انحطاط دست کمی از دروغ و افسانه‌های یونانیان و بت پرستان در مورد خدایانشان ندارند.

مبحث سوم: انحراف اعراب از توحید

اعراب بر دین پدرشان ابراهیم عليه السلام یعنی توحید و یکتا پرستی بودند و تا حدود چهار صد سال قبل از بعثت بر یکتاپرستی باقی ماندند. در این دوران، فردی به نام عمرو بن عامر خزاعی در میان آنان ظهور کرد که مردم از وی بطور کامل حرف شنوی داشتند وهیچ کس توان آن را نداشت که با او مخالفت کند. وی از جایگاهش بهره برداری بد کرد و دین اعراب را تغییر داد.

در صحیح بخاری از ابوهریره رضي الله عنه روایت شده است که پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله وسلم فرمود:

«رَأَيْتُ عَمْرَو بْنَ عَامِرِ بْنِ لُحَيٍّ الْخُزَاعِيَّ يَجُرُّ قُصْبَهُ فِي النَّارِ، وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ سَيَّبَ السَّوَائِبَ».[2]

(عمرو بن عامر بن لُحَی خزاعی را دیدم که روده‌هایش را در آتش، بدنبال خود می کشید؛ زیرا او اولین کسی بود که سایبه را رواج داد.)

١- آنچه بیان گردید فقط گوشه‌ای از ترهات و خرافات فراوانی است که یهودیان در «تلمود» نوشته‌اند.

٢- صحیح بخاری (٢٨٣/٨) شماره (٤٦٢٣).

[سایبه به حیوانی می‌گویند که کفار آنرا بنام بت‌ها، رها می‌کردند.]

باز هم در صحیح بخاری از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: «**رَأَيْتُ جَهَنَّمَ يَحْطِمُ بَعْضُهَا بَعْضًا، وَرَأَيْتُ عَمْرواً يَجُرُّ قُصْبَهُ، وَهْوَ أَوَّلُ مَنْ سَيَّبَ السَّوَائِبَ**».[1]

«جهنم را دیدم که بخشی از آن، بخش دیگرش را نابود می‌کند و عمرو بن عامر بن لُحَی خزاعی را دیدم که روده‌هایش را در آتش، بدنبال خود می‌کشید؛ زیرا او اولین کسی بود که سایبه را رواج داد».

بله، همین عمرو بن عامر خزاعی بود که دین اعراب را با دعوت آنان بسوی بت پرستی و ایجاد بدعت، تغییر داد و بر اساس خواهشات نفسانی خویش، حلالها را حرام، و حرامها را حلال ساخت که خداوند متعال به بخشی از آنها در قرآن کریم اشاره می‌نماید:

﴿ **مَا جَعَلَ ٱللَّهُ مِنۢ بَحِيرَةٍ وَلَا سَآئِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ ۙ وَلَٰكِنَّ ٱلَّذِينَ كَفَرُوا۟ يَفْتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ ۖ وَأَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ** ﴾ [مائده:١٠٣]

(خداوند بَحیره، سائبه، وصیله، و حامی[2] را مشروع و مقرّر نداشته است و لیکن

١- صحیح بخاری (٢٨٣/٨) شماره (٤٦٢٤).

٢- «بَحیره» به معنی گوش شکافته است؛ و آنان به شتری می‌گفتند که پنج شکم می‌زایید و پنجمین آنها نرینه بود. در این صورت، گوشش را می‌شکافتند و بار کردن، سوار شدن و خوردن گوشت آن را حرام می‌دانستند و از هیچگونه چراگاه و آبی آن را باز نمی‌داشتند.

«سَآئبه» هم به معنی رها است؛ و آنها به شتر ماده‌ای می‌گفتند که صاحبش نذر می‌کرد که اگر به سلامت از سفر برگردد، آن را رها کند. چنین شتری مانند بَحیرَه برای وفای به نذر معاف و آزاد می‌شد.

«وَصِیلَه» به معنای واصله یعنی رسیده و پیوسته است؛ و آنها به برّه‌ی مادینه‌ای می‌گفتند که به صورت دوقلو همراه نرینه‌ای متولّد می‌گردید و به خادمان بتان داده می‌شد.

کافران بر خداوند دروغ می‌بندند حال آنکه بیشتر آنان نمی‌فهمند.)

درباره‌ی اینکه چگونه عمرو بن عامر خزاعی بت‌ها را در شبه جزیره‌ی عربستان پخش کرد، روایات مختلفی وجود دارد. برخی می‌گویند: عمرو با یک کاهن از جنیها سر و کار داشت و آن کاهن مکان بتهایی را که مورد پرستش قوم نوح علیه السلام بودند و در همان زمان دفن شده بودند، به او نشان می‌داد؛ در نتیجه، او آنها را بیرون می‌آورد و در میان اعراب پخش می‌کرد.

برخی دیگر میگویند: هنگامی که عمرو مردم شام را دید که بتها را پرستش می‌کنند، از آنها خواست که یکی از آن بتها را به او بدهند. آنها یک بت به او دادند و او نیز آن بت را با خود آورد و در مکه نصب کرد.[1]

علت پیروی عربها از عمرو بن لحی هم این بود که وی در میان آنها از موقعیت بالایی برخوردار بود؛ او در آن زمان رهبری قبیله‌ی قدرتمند خزاعه را به عهده داشت. خزاعی‌ها قبیله‌ی جرهم را شکست داده و بر مکه و بیت الله مسلط شده بودند و اینگونه اعراب عمرو را بعنوان رهبر و فرمانروای خود پذیرفته بودند؛ لذا هر بدعتی را که پدید می‌آورد، آن را قانون و برنامه‌ی زندگی خود قرار می‌دادند؛ چرا که او مردم را در موسم‌های مختلف، لباس و غذا میداد و چه بسا که در یک موسم تا سقف ده هزار شتر ذبح می‌کرد و برای ده هزار نفر نیز لباس تدارک می‌دید.[2]

برخی هم میگویند همین عمرو بن عامر بن لُحی خزاعی بود که مردم را به پرستش «لات» دعوت کرد. گفتنی است «لات» نام مردی در طائف بود که بالای سنگ بزرگی نوعی هریسه (غذایی از گندم و گوشت) برای حاجیان درست می‌کرد. هنگامی که آن مرد

«حَامٍ» به معنی حامی و حافظ است؛ و به شتر نری گفته می‌شد که از نژاد آن ده نسل متولّد می‌گردید و در این صورت، همچون بَحِیرَه و سَآئِبَه آزادانه می‌چرید و از باربری و سواری معاف می‌شد. مشرکان با حیوانات اینگونه رفتار می کردند تا به خدایانشان نزدیک شوند.

۱- السیرة النبویة (۱۲۱/۱) تألیف ابن هشام.

۲- البدایة والنهایة (۱۸۷/۲).

فوت نمود، عمرو بن لحی معتقد بود که آن مرد فوت نکرده است؛ بلکه به درون آن سنگ رفته است؛ لذا به مردم دستور داد تا آن سنگ را عبادت کنند.

یکی دیگر از اموری که به عمرو بن عامر بن لحی نسبت می‌دهند، این است که او کلمات «**لبیک اللهم لبیک، لا شریک لک لبیک**» را که اعلام توحید و یکتاپرستی بود و حاجیان از زمان ابراهیم علیه السلام تا دوران عمرو بن لحی آن را می‌گفتند، تغییر داد. روزی، او لبیک گویان اطراف کعبه طواف می‌کرد که شیطان به شکل و قیافه‌ی پیر مردی در کنارش ظاهر شد و جمله‌ی «**الا شریکا هو لک**» (مگر یک شریک) را به کلمات بالا افزود. ابتدا عمرو از شنیدن این کلمات برآشفت و گفت: این چه کلمه‌ای است؟ شیطان گفت: این کلمه اشکالی ندارد؛ آن را بگو. پس عمرو نیز آن را گفت و بعد از آن، اعراب نیز آن را می‌گفتند.

آغاز انحراف

ابن اسحق کیفیت و چگونگی آغاز انحراف اعراب نسل اسماعیل علیه السلام را که دچار سنگ پرستی شدند، برای ما بیان می‌کند و میگوید: «نخست، آنها حرم مکه را تعظیم می‌نمودند و تا هنگامی که زائران آنجا زیاد نمی‌شد و بر آنها فشاری وارد نمی‌آمد، آنجا را ترک نمی‌کردند. اما هنگامی که برای کسب و کار حرم را ترک می‌کردند و به مناطق دیگر می‌رفتند، سنگی از سنگهای حرم را برای تعظیم با خود می‌بردند و هر جا که منزل می‌گرفتند، سنگ را می‌گذاشتند و مانند کعبه پیرامون آن طواف می‌کردند. سپس اندک اندک به پرستش این سنگها پرداختند تا جایی که هر کجا سنگ خوبی می‌یافتند، آنرا عبادت می‌کردند.»[1]

ملاحظه می‌نمایید که اعراب چگونه اندک اندک دچار انحراف شدند و سرانجام به کجا رسیدند؛ ابو رجاء عطاری میگوید: «**کنا نعبد الحجر فی الجاهلیة، فإذا وجدنا حجرا أحسن منه نلقی ذالک ونأخذه، فإذا لم نجد حجرا جمعنا حثیة من تراب، ثم جئنا بغنم، فحلبنا**

۱- سیره‌ی ابن هشام (۱۲۲/۱).

علیه، ثم طفنا به». (صحیح بخاری)

(ما در دوران جاهلیت، سنگها را پرستش می‌نمودیم؛ و هرگاه سنگ بهتری پیدا می‌کردیم، سنگ قبلی را می‌انداختیم و سنگ جدید را برمی‌داشتیم؛ اگر احیانا سنگی نمی-یافتیم، یک مشت خاک برمی‌داشتیم و گوسفندی می‌آوردیم و روی آن می‌دوشیدیم و آن را طواف می‌نمودیم.)

یکی دیگر از شگفت انگیزترین عادتهای آنها در جاهلیت این بود که هرگاه به مسافرت می‌رفتند، چهار سنگ همراه خود می‌بردند؛ سه تا را برای زیر دیگهایشان استفاده می‌کردند و یکی را هم پرستش می‌کردند.

بت‌های عرب

اعراب نیز بتهایی را برای عبادت خود انتخاب کردند؛ هشام بن محمد بن سائب کلبی میگوید: «قدیمی ترین بت آنها "منات" نام داشت که در کنار دریای سرخ از جانب مشلل در قُدید (نام جایی) میان مکه و مدینه نصب شده بود و همه‌ی اعراب آن را بزرگ و گرامی می‌داشتند. طائفه‌های اوس و خزرج و ساکنان مکه و مدینه و مناطق نزدیک به آنها آنرا مقدس می‌دانستند و برایش قربانی می‌کردند و به آن هدیه می‌دادند؛ البته با این همه، هیچ کس به اندازه‌ی اوس و خزرج آن را بزرگ نمی‌داشتند. احترام و ارزش نهادن اوس و همسایگان یثربی آنان به جایی رسیده بود که وقتی فریضه‌ی حج را به جا می-آوردند، تمام مناسک و اعمال حج را با مردم انجام می‌دادند اما در تراشیدن سر از مردم جدا شده و نزد آن می‌رفتند و سر خود را می‌تراشیدند و معتقد بودند که بدون انجام این کار، حجشان کامل نمی‌گردد.

گفتنی است که «منات» بت طوایف هذیل و خزاعه بود. رسول الله ﷺ سال فتح مکه به علی بن ابی طالب ﷺ دستور داد تا آن را منهدم نماید و از بین ببرد. بعد از آن، آنها «لات» را در طائف به عنوان بت خود قرار دادند. لات سنگ مربع شکلی بود که طایفه‌ی ثقیف خدمت گذاری و سرپرستی آن را به عهده داشتند و روی آن بنایی ساخته بودند. قریش و تمام اعراب آن را تعظیم می نمودند. به همین جهت، افراد را زید اللات

وتیم اللات می‌نامیدند. قابل یادآوری است که آن را در جای مناره‌ی سمت چپ مسجد طائف امروزی قرار داده بودند. این بت همانجا بود و مورد پرستش قرار می‌گرفت تا هنگامی که طایفه‌ی ثقیف مسلمان شدند؛ آنگاه رسول الله ﷺ مغیره بن شعبه و ابو سفیان بن حرب را فرستاد و آنها آنرا تخریب کردند و آتش زدند.

اما ابن جریر طبری در تفسیر آیه‌ی ﴿ أَفَرَءَيْتُمُ ٱللَّٰتَ وَٱلْعُزَّىٰ ﴾ [1] این چنین از مجاهد روایت میکند که: لات برای حاجیان پست (سویق) درست می‌کرد. بعد از این که فوت کرد، مردم به قبرش هجوم آوردند و او را تعظیم می‌کردند. ابو الجوزاء نیز از ابن عباس روایت میکند که: لات برای حجاج سویق درست می‌کرد. (صحیح بخاری)

بعد از آن، «عزی» را به عنوان بت خود انتخاب کردند؛ «عزی» از «لات» تازه‌تر بود. گفتنی است که ظالم بن سعد در وادی نخله بالاتر از ذات عرق آنرا انتخاب کرد و مردم روی آن بنایی ساختند و از آن صدایی می‌شنیدند. کلبی از ابن عباس روایت میکند که: عزی در نخله یک شیطان مؤنثی داشت که آن شیطان، نزد سه درخت سمر در وادی نخله می‌آمد.

هنگامی که رسول الله ﷺ مکه را فتح نمود، خالد بن ولید را فرستاد و خطاب به او فرمود: به وادی نخله برو؛ در آنجا سه درخت میبینی؛ اولی‌شان را قطع کن. خالد رفت و آن را قطع نمود. و هنگامی که نزد پیامبر اکرم ﷺ برگشت، آنحضرت ﷺ فرمود: آیا چیزی دیدی؟ خالد گفت: خیر. فرمود: برو درخت دومی را نیز قطع کن. خالد درخت دومی را نیز قطع نمود. هنگام برگشت، پیامبر اکرم ﷺ فرمود: آیا چیزی دیدی؟ گفت: خیر. نبی اکرم ﷺ فرمود: برو سومی را هم قطع کن. خالد رفت و در آنجا یک زن حبشی را دید که موهایش را باز و پراکنده ساخته و دستانش را بالای شانههایش گذاشته و نیش‌هایش را به نمایش گذاشته بود.

خالد گفت: به تو کفر می‌ورزم؛ تو پاک و منزه نیستی؛ من دیده‌ام که خداوند تو را خوار و ذلیل نموده است.

١- [نجم:١٩] یعنی آیا چنین می بینید و اینگونه معتقدید که لات وعزی....

سپس ضربه‌ای به او زد و سرش را به دو نیم نمود؛ ناگهان آن زن مانند خاکستر گردید. آنگاه درخت را قطع و نگهبانش را به قتل رساند. بعد از آن، نزد رسول الله ﷺ آمد و ماجرا را برایش بیان نمود. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «آن، عزی بوده است؛ دیگر عربها عزایی نخواهند داشت». قابل یادآوری است که عزی بت اهل مکه بود و در جایی نزدیک عرفات قرار داشت و آن، درختی بود که مردم کنار آن ذبح و دعا می‌کردند.

کلبی در کتاب «الأصنام» (بتها) میگوید: «قریش در درون کعبه و اطراف آن بتهایی داشتند که بزرگترین آنها «هبل» بود. و بر اساس خبری که به من رسیده آن را از عقیق قرمز رنگ به شکل یک انسان ساخته بودند. آنها هنگامی که دچار اختلاف می‌شدند یا می‌خواستند به مسافرت بروند، نزد هبل می‌رفتند و در کنار آن، با تیرهای معروفی که داشتند، با قرعه، فال می‌زدند.

و از بت‌های دیگرشان به إساف و نائله می‌توان اشاره نمود. برخی میگویند: زن و مردی در بیت الله زنا کردند. خداوند آنها را مسخ کرد و به دو سنگ تبدیل نمود. قریش برای عبرت مردم آنها را در کعبه گذاشتند؛ اما وقتی که بت پرستی رواج پیدا کرد و مردم بت پرستی را آغاز کردند، آنها نیز با بتها مورد پرستش قرار گرفتند.

هنگامی که رسول الله ﷺ مکه را فتح نمود، پیرامون کعبه سیصد و شصت بت وجود داشت؛ آنحضرت ﷺ با کمان خود به سر و صورت و چشمان آنان می‌زد و می‌فرمود: ﴿ وَقُلْ جَآءَ ٱلْحَقُّ وَزَهَقَ ٱلْبَٰطِلُ ۚ إِنَّ ٱلْبَٰطِلَ كَانَ زَهُوقًا ﴾ [اسراء:٨١]

(و بگو: حق آمد و باطل رفت و نابود گشت؛ اصولاً باطل رفتنی و نابود شدنی است.)

﴿ قُلْ جَآءَ ٱلْحَقُّ وَمَا يُبْدِئُ ٱلْبَٰطِلُ وَمَا يُعِيدُ ﴾ [سبأ:٤٩]

(بگو: حق آمد و باطل نه کار تازه‌ای می‌تواند انجام دهد و نه کار گذشته‌ای را می تواند از سر گیرد.)

آنحضرت ﷺ در حالی این آیات را تلاوت می‌نمود که بت‌ها یکی پس از دیگری بر اثر ضربات، در هم می‌شکست و به زمین می‌افتاد؛ آنگاه طبق دستور رسول اکرم ﷺ

آنها را از مسجد بیرون کردند و آتش زدند.

امام بخاری و مسلم این حدیث را در کتابهای صحیح خود از ابن مسعود ﷺ روایت نموده‌اند؛ اما آنها جمله‌ی «آن بت‌ها در هم می‌شکست و به زمین می‌افتاد» را ذکر نکرده-اند». همچنین در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده است که: «پیامبر اکرم ﷺ بتها را با چوبی که در دست داشت، می‌زد.»

آری، بت پرستی به اندازه‌ای گسترش یافته بود که در تمام خانه‌های مکه بتی وجود داشت که صاحبان خانه آن را پرستش می‌کردند. هر گاه یکی از آنان قصد سفری می‌کرد، نخستین کاری که انجام می‌داد، مسح نمودن آن بت بود و اگر از سفر برمی‌گشت، باز همین کار را می‌کرد.

ابن اسحق کلبی میگوید: «ذو الخلصه بت طائفه‌های دوس، خثعم، بجیله و سایر اعراب سرزمین آنان بود و آن، عبارت از سنگ سفیدی بود که شکل تاجی را روی آن حک کرده و بنایی بر آن ساخته بودند. پیامبر اکرم ﷺ به جریر بن عبدالله بجلی ﷺ فرمود: «**الا تکفینی ذا الخلصة**»؟ (آیا با از بین بردن ذو الخلصه مرا راحت نمیگردانی؟) آنگاه جریرﷺ به سوی احمس که ذو الخلصه در آنجا قرار داشت، رفت و با قبیله‌های خثعم و باهله جنگید تا آنها را شکست داد و خانه‌ی ذو الخلصه را ویران نمود و آنجا را آتش زد.

همچنین در صحیح بخاری و مسلم از جریر بن عبدالله بجلی ﷺ روایت است که: رسول الله ﷺ خطاب به وی فرمود: «**أَلا تُرِيحُنِي مِنْ ذِي الْـخَلَصَةِ**»؟ (آیا با ویران کردن ذو الخلصه مرا راحت نمی کنی؟) گفتنی است که ذو الخلصه، خانهای در قبیله‌ی خثعم بود که آن را کعبه‌ی یمانی می‌نامیدند. پس من همراه یکصد و پنجاه اسب سوار جنگجو به سوی ذو الخلصه که در أحمس قرار داشت، رهسپار شدیم. طایفه‌ی خثعم دارای اسبهای نشان دار وچابک بودند؛ لذا گفتم: ای پیامبر خدا! من نمی‌توانم خودم را روی اسب نگهدارم. پیامبر اکرم ﷺ چنان با دستش به سینه‌ام زد که اثر انگشتانش را روی سینه‌ام مشاهده نمودم. سپس فرمود: «**اللَّهُمَّ ثَبِّتْهُ، وَاجْعَلْهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا**» (پروردگارا! او را ثابت و استوار نگه دار و هدایت کننده و هدایت یافته‌اش گردان.)

اینگونه جریر به سوی ذو الخلصه رفت و آنرا شکست و از بین برد.

در پایان، یادآوری می‌نمایم که بتهایی که در دوران جاهلیت در میان مردم پخش و منتشر بودند، خیلی بیشتر از مواردی است که ما ذکر نمودیم.

تاریکی شدید هنگام بعثت

قبل از بعثت پیامبر اکرم ﷺ فقط نور اندک و کم سویی از نورهای آسمانی که انبیا علیهم السلام آورده بودند، باقی مانده بود که به سبب ضایع شدن منهج حق و آمیختن آن با خرافات و اوهام باطل فراوان برای راهنمایی و باز گرداندن مردم به راه حق کفایت نمی کرد؛ در حدیث آمده است که رسول الله ﷺ فرمود:

«إِنَّ اللهَ نَظَرَ ـ قبيل البعثة ـ إِلَى أَهْلِ الأَرْضِ، فَمَقَتَهُمْ عَرَبَهُمْ وَعَجَمَهُمْ إِلا بَقَايَا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ».

(اندکی قبل از بعثت، خداوند نگاهی به زمین انداخت؛ پس بجز تعداد اندکی از اهل کتاب، تمام عرب و عجم مورد خشم خداوند قرار گرفتند.)

در کتب تاریخی به ثبت رسیده است که در یکی از جشنهای قریش، کنار یکی از بتها، چهار نفر از خردمندان آنان به نامهای ورقه بن نوفل، عبیدالله بن جحش، عثمان بن حویرث بن عبد العزی و زید بن عمرو بن نوفل از جمع جدا شدند و به گوشه‌ای رفتند و با یکدیگر گفتند: سوگند به خدا، شما می‌دانید که قوم شما بر دین درستی نیستند. آنها از دین پدرشان ابراهیم عليه السلام به انحراف و خطا رفتهاند. این سنگ چیست که ما آن را طواف می‌کنیم؟ او نمی‌شنود و نمی‌بیند و نمی‌تواند هیچ سود و زیانی برساند؛ ای دوستان! برای خودتان به دنبال دینی باشید؛ به خدا سوگند که شما بر هیچ دین و کیشی نیستید. بعد از آن، در شهرها پراکنده شدند و در جستجوی دین ابراهیم عليه السلام برآمدند.

و اینگونه ورقه بن نوفل محکم و استوار به نصرانیت چنگ زد و بدنبال کتابهای نصرانی رفت و معلوماتی را در این زمینه بدست آورد.

اما عبیدالله بن جحش در همان شک و تردید خود باقی ماند تا اینکه سرانجام مسلمان شد؛ آنگاه همراه مسلمانان و همسرش ؛ام حبیبه دختر ابوسفیان؛ که او نیز

مسلمان شده بود، به حبشه هجرت نمود؛ اما وقتی که به حبشه رسید، از اسلام برگشت و به نصرانیت گروید و با همین اندیشه، مُرد.

عثمان بن حویرث هم نزد قیصر ؛پادشاه روم؛ رفت و در آنجا نصرانی شد و نزد او موقعیت خوبی بدست آورد.

اما زید بن عمرو بن نوفل به همان حال خودش باقی ماند؛ نه مسیحی شد و نه یهودی؛ بلکه از قومش جدا شد و از بتها فاصله گرفت. او گوشت مردار و حیوانی را که برای بتها ذبح شده بود، نمی‌خورد و با کشتن و زنده به گور کردن دختران به شدت مخالفت می نمود و می‌گفت: من پروردگار ابراهیم را می‌پرستم و دین قومش را مورد انتقاد قرار می‌داد.

در صحیح بخاری از عبدالله بن عمر رضی الله عنها روایت شده است که پیامبر اکرم ﷺ قبل از نزول وحی، زید بن عمرو بن نفیل را در قسمت پایین دره‌ی بلدح (غرب مکه) ملاقات نمود. آنگاه برای رسول الله ﷺ سفرهای آوردند؛ زید که در آنجا حضور داشت، چیزی نخورد ـ البته ثابت نیست که پیامبر اکرم ﷺ هم چیزی خورده باشد ـ و گفت: من از گوشت حیواناتی که شما برای بتهایتان ذبح می‌کنید و همچنین گوشت حیواناتی که بدون ذکر نام خدا ذبح می‌شوند، نمی‌خورم. همچنین زید بن عمرو همیشه از روش ذبح قریش انتقاد می‌کرد و با تعجب و شگفتی می‌گفت: خداوند گوسفند را آفریده و از آسمان برایش آب نازل نموده و در زمین برایش گیاه رویانده است؛ آنگاه شما آنرا به نام دیگران ذبح می کنید؟[1]

موسی بن عقبه میگوید: سالم بن عبدالله برایم روایت نمود ـ فکر نمی کنم جز از عبد الله بن عمر از کس دیگری نقل کرده باشد ـ که: زید بن عمرو بن نفیل در جستجوی دینی که از آن پیروی کند، به شام رفت. در آنجا با یک دانشمند یهودی ملاقات نمود و در مورد آیین آنها از وی سؤال نمود و گفت: شاید من دین شما را برگزینم و آن را به عنوان آیین خود قبول کنم؛ می‌توانید برایم توضیح دهید. او گفت: شما نمی‌توانید دین ما

١- صحیح بخاری (٧ /١٤٢) شماره (٣٨٢٦).

را قبول کنید مگر اینکه سهمی از خشم خدا را برگیرید. زید گفت: من از خشم خدا فرار می‌کنم؛ پس هرگز چیزی از غضب خدا را برنمیگیرم و چگونه می‌توانم خشم خدا را تحمل کنم! آیا مرا به دینی دیگر راهنمایی می‌کنی؟ دانشمند یهودی گفت: من بجز دین حنیف چیز دیگری نمی‌دانم. زید پرسید: حنیف چیست؟ گفت: آیین ابراهیم که نه یهودی بود و نه نصرانی، و جز خدا کسی را عبادت نمی نمود.

بعد از آن، زید نزد یک عالم نصرانی رفت و همان سؤال اولش را از او نیز پرسید. او نیز در جواب گفت: تو نمی توانی وارد دین ما شوی مگر اینکه سهم خود را از لعنت او بگیری. زید گفت: من از لعنت و نفرین خدا فرار می‌کنم و از نفرین و خشم خدا چیزی را برنمیگیرم و چگونه می‌توانم چنین کاری بکنم! آیا مرا دین دیگری راهنمایی نمی‌کنی؟ او گفت: من بجز دین حنیف چیز دیگری نمی‌دانم. زید پرسید: حنیف چیست؟ گفت آیین ابراهیم که نه یهودی بود و نه نصرانی.

زید وقتی که نظر آنها را در مورد ابراهیم شنید، برخاست و رفت و دستانش را بلند کرد و گفت: خدایا! من گواهی می‌دهم که دین ابراهیم حق است و من آن را پذیرفتم و بر دین ابراهیم خواهم بود».[1]

موسی بن عقبه میگوید: لیث گفت: هشام بن عروه به روایت از پدرش به نقل از اسماء دختر ابوبکر برایم نوشت که:

«رَأَيْتُ زَيْدَ بْنَ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلٍ، قَائِمًا مُسْنِدًا ظَهْرَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ، يَقُولُ: يَا مَعَاشِرَ قُرَيْشٍ، وَاللهِ مَا مِنْكُمْ عَلَى دِينِ إِبْرَاهِيمَ غَيْرِي، وَكَانَ يُحْيِي الْمَوْءُودَةَ، يَقُولُ لِلرَّجُلِ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَقْتُلَ ابْنَتَهُ: لَا تَقْتُلْهَا أَنَا أَكْفِيكَهَا مَئُونَتَهَا، فَيَأْخُذُهَا، فَإِذَا تَرَعْرَعَتْ قَالَ لِأَبِيهَا: إِنْ شِئْتَ دَفَعْتُهَا إِلَيْكَ، وَإِنْ شِئْتَ كَفَيْتُكَ مَئُونَتَهَا».[2]

(زید بن عمرو بن نفیل را دیدم که در حالت ایستاده به کعبه تکیه داده بود و

١- صحیح بخاری (١٤٢/٧) شماره (٣٨٢٧).

٢- صحیح بخاری (١٤٣/٧) شماره (٣٨٢٨).

می‌گفت: ای گروه قریش! به خدا سوگند، جز من کسی از شما بر دین ابراهیم نیست. راوی می‌گوید: زید دختران را از زنده به گور شدن نجات می‌داد؛ به مردی که می‌خواست دخترش را زنده بگور کند، می‌گفت: او را نکش؛ من هزینه‌ی زندگیش را تأمین میکنم و اینگونه او را از پدرش میگرفت. و همینکه به عنفوان جوانی می‌رسید، به پدرش می‌گفت: اگر می‌خواهی او را به تو باز می‌گردانم؛ و اگر دوست نداری، باز هم من خودم نفقه‌اش را به عهده می‌گیرم».

و هنگامی که در مورد ایشان از رسول الله ﷺ پرسیدند، آنحضرت ﷺ فرمود: «**یحشر ذاک امّة وحده بینی و بین عیسی ابن مریم**».

(او به تنهایی بعنوان یک امت میان من و عیسی بن مریم حشر خواهد شد.) قابل یادآوری است که ابن کثیر سند این حدیث را جید و خوب دانسته است.

عایشه رضی الله عنها نیز روایت میکند که پیامبر خدا ﷺ فرمود: «**دخلت الجنة، فرأیت لزید بن عمرو بن نفیل دوحتین**».

(وارد بهشت شدم؛ در آنجا دو درخت بزرگ را دیدم که متعلق به زید بن عمرو بن نفیل بود). ابن کثیر سند این حدیث را نیز جید و خوب دانسته است.

پس از این تاریکی و ظلمتی که بشریت را فراگرفته بود، خداوند عز و جل اجازه داد تا فجر اسلام طلوع کند و مردم را با نور خود روشنایی بخشد و هدایت خود را شامل آنان نماید؛ پس ستایش و منت تنها برای اوست.

منابع و مراجع

۱ـ الإبانة، ابو الحسن اشعری، چاپ: دانشگاه اسلامی، مدینه منوره.

۲ـ الإسلام عقیدة و شریعة، شیخ شلتوت، دار الشروق، قاهره، چاپ‌اول، ۱۳۹۷هـ/ ۱۹۷۷م.

۳ـ أسماءالله و صفاته فی معتقد اهل السنة و الجماعة، دکترعمر سلیمان الأشقر، انتشارات دار النفائس، عمان، اردن، چاپ اول ۱۳۱٤هـ/ ۱۹۹٤م.

٤ـ الأسماء و الصفات، بیهقی، چاپ بیروت.

٥ـ أصل الإعتقاد، دکتر عمر سلیمان الأشقر، دار النفائس، کویت، چاپ اول ۱٤۱۰هـ/ ۱۹۹۰م.

٦ـ إعتقادات فرق المسلمین، إمام فخر الدین رازی، دار اللکتب العلمیة، بیروت ۱٤۰۲هـ/ ۱۹۸۲م.

۷ـ البدایة و النهایة، ابن کثیر، مکتبه‌ی المعارف، بیروت، چاپ اول: ۱۳۹٤هـ/ ۱۹۷٤م.

۸ـ تأویل خطورته و آثاره، دکتر عمر سلیمان الأشقر، دار النفائس، عمان، اردن، چاپ اول: ۱٤۱۲هـ/ ۱۹۹۲م.

۹ـ تفسیر قرطبی (الجامع لأحکام القرآن)، دار الکتاب العربی، قاهره، چاپ دوم: ۱۳۸۷هـ / ۱۹٦۷ م.

۱۰ـ تلخیص الحبیر، ابن حجر عسقلانی، ناشر: عبدالله هاشم یمانی، مدینه منوره.۱۳۸٤هـ / ۱۹٦٤م.

۱۱ـ توحید، ابن خزیمه، مکتبة الکلیات الأزهریة، قاهره.

۱۲ـ توحید، زندانی، دار الخیر، چاپ یکم ۱٤۱۱هـ/ ۱۹۹۰م.

۱۳ـ جامع الأصول فی أحادیث الرسول، ابن اثیر، تحقیق: عبدالقادر الأرناؤوط، انتشارات: مکتبة الحلوانی ۱۳۸۹هـ/ ۱۹٦۹م.

۱٤ـ خلق افعال العباد، امام بخاری، دارالسلفیة، کویت، چاپ یکم، ۱٤۰٥هـ/ ۱۹۸٥م.

۱٥ـ سلسلة الأحادیث الصحیحة، ناصر الدین الآلبانی، المکتب الإسلامی. دمشق، چاپ یکم

١٦ـ السيرة النبوية، ابن هشام، با شرح ابی ذر الخشنی، مکتبةالمنار، اردن، چاپ یکم ١٤٠٩هـ/ ١٩٨٨م.
١٧ـ شرح العقيدة الطحاوية، محمد بن محمد بن ابی العز حنفی، کتاب فروشی اسلامی، بیروت.١٣٩١هـ.
١٨ـ شرح نووی بر صحیح مسلم، چاپ خانه وکتاب فروشی مصری، قاهره.
١٩ـ صحیح بخاری(الجامع الصحیح) با شرح فتح الباری، چاپخانه وکتاب فروشی السلفية، قاهرة.
٢٠ـ صحیح الجامع الصغیر.کتاب فروشی اسلامی.بیروت.چاپ یکم.
٢١ـ صحیح سنن ابن ماجة، آلبانی، انتشارات: مکتب التربية العربی لدول الخليج، چاپ دوم.١٤٠٨هـ / ١٩٨٨م.
٢٢ـ صحیح سنن ابی داود، کتاب فروشی اسلامی، بیروت، چاپ یکم، ١٤٠٩هـ/ ١٩٨٠م.
٢٣ـ صحیح سنن ترمذی، آلبانی، انتشارات: مکتبه‌ی التربية العربی لدول الخليج، چاپ یکم، ١٣٠٨هـ / ١٩٨٨م.
٢٤ـ سنن نسائی، کتاب فروشی اسلامی، بیروت، چاپ یکم، ١٤٠٩هـ / ١٩٨٨ م.
٢٥ـ صحیح مسلم (الجامع الصحیح)، تحقیق محمد فؤاد عبد الباقی، چاپ دار إحياء الكتب العربية، مصر، نوبت چاپ یکم، ١٣٧٥هـ/ ١٩٥٦م.
٢٦ـ فتح الباری با شرح صحیح بخاری، ابن حجر عسقلانی، کتاب خانه سلفية، قاهره.
٢٧ـ فتح القدیرالجامع بین فنی الرواية و الدراية فی التفسیر، شوکانی، دار احياء التراث، بیروت.
٢٨ـ الفتوی الحموية الكبری، شیخ الاسلام ابن تيمية، کتاب خانه سلفية، قاهره، چاپ چهارم، ١٤٠١هـ.
٢٩ـ فی ظلال القرآن، سید قطب، چاپ: دار الشروق، ١٣٩٤هـ / ١٩٧٤.
٣٠ـ لسان العرب، نگارش، یوسف خیاط و ندیم مرعشلی، دار لسان العرب، بیروت، چاپ یکم.
٣١ـ لوامع انوار البهية، سفارینی، چاپ دولت قطر.
٣٢ـ مجموع فتاوی، ابن تيمية، (گرد آوری، ابن قاسم)چاپ، حکومت عربستان سعودی، نوبت چاپ، یکم..١٣٨١

٣٣ـ مشکات المصابیح، خطیب تبریزی، کتاب خانه اسلامی، دمشق.چاپ یکم ١٣٨٠ هـ.
٣٤ـ معارج القبول، شیخ حافظ بن احمدالحکمی، چاپ خانه: دائرة الإفتاء درکشور عربستان سعودی.
٣٥ـ معتقد الإمام ابی الحسن الأشعری، دکتر سلیمان الاشقر، چاپ یکم، دار النفائس عمان، اردن، ١٤١٤هـ/ ١٩٩٤م.
٣٦ـ مقالات الإسلامیین، ابو الحسن اشعری، دار إحیاءالتراث العربی، بیروت.
٣٧ـ منتقی من احادیث الأحکام، مجد الدین ابن عبد السلام ابن تیمیة، چاپخانه: سلفیه، قاهره.
٣٨ـ منهج ودراسات لآیات الأسماء والصفات، محمد امین الشنقیطیی، انتشارات دانشگاه اسلامی، مدینة منورة، چاپ دوم، ١٣٨٨هـ.
٣٩ـ الأسماء والصفات، بیهقی، چاپ تصویری، بیروت.
٤٠ـ الصواعق المرسلة، ابن قیم، چاپخانه امام، قاهره.
٤١ـ مختصرالعلوم، ذهبی، آلبانی آن را اختصار نموده است، کتابخانه اسلامی چاپ دوم، ١٤١٢هـ/ ١٩٩١م.
٤٢ـ معجم الوسیط، ابراهیم أنیس و دیگران، دار إحیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم.
٤٣ـ کتاب "الله" عقاد، دار الهلال، قاهره.
٤٤ـ فوائد المجموعة، شوکانی، چاپخانه: السنة المحمدیة، ١٣٨٠هـ/ ١٩٦٠م. قاهره.
٤٥ـ الرسالة، . امام شافعی، دار الفکر، بیروت.
٤٦ـ نحلة تسبح الله، محمد حسن حمصی، دار الرشید، دمشق، چاپ دوم، ١٩٧٧هـ.
٤٧ـ رد الدراسی علی المریسی، دارمی، دار الکتب العلمیة، بیروت.
٤٨ـ شرح العقیدة الواسطیة، محمد خلیل الهراس، انتشارات دانشگاه اسلامی مدینه منوره، چاپ چهارم، —ایمان، ابو عبید قاسم بن سلام، باتحقیق شیخ ناصر الدین آلبانی. همراه با مجموعه چهار رسالهای تحت عنوان: من کنوز السنة. چاپخانه عمومی دمشق.